هذا کتاب احتجاج

بسم الله الرحمن الرحیم

در احتجاج سید المرسلین علیه افضل صلوات الله و سلامه با گروه مشرکان امام همام ابو محمد
الحسن العسکری علیه الصلوة والسلام سوال کردم از پدرم ابو الحسن علی بن محمد علیه السلام که آیا حضرت رسالت
منقبت را مناظره با یهود و مشرکان میفرمود گاهی که در مجلس آنحضرت حاضر میشدند و مجادله مینمودند
فرمود بلی مکرر با ایشان مجادله فرموده چنانچه ثابت بران دلالت و لیکن شرح این مقال [illegible]
اجمال آنست که روزی حضرت رسالت پناه [illegible] در مکه معظمه نشسته بود ناگاه جمعی از رؤسای قریش مثل
ولید بن مغیره مخزومی و ابو البختری بن هشام و ابو جهل بن هشام و عاص بن وائل سهمی و عبدالله بن ابی امیه
مخزومی با جمعی دیگر از امثال ایشان لعنة الله علیهم اجمعین حاضر شدند و حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله در
میان جمعی از یاران بود و کتاب خدا را برایشان میخواند و اوامر و نواهی الهی را بایشان میرسانید مشرکان
بعضی با بعضی گفتند امر محمد بسیار عظیم شد و ما در دفع این [illegible]
در مجلس او در آییم و با او احتجاج و جدال نماییم و در [illegible] و الزام [illegible]
اجتماع نمودند [illegible]

۱۴

آوردنان مانی که بیاوری بما کتابی را که بخوانیم او را و مضمون
آنکه این کتابیست از خداوند عزیز حکیم به عبد الله ابن ابی امیه
مخزومی و جماعت او و آنکه ایمان آورید به محمد بن عبد الله ابن
عبد المطلب که فرستاده من است به ایشان و باور دارید سخنان
او را که از جانب من است و با این حال معلوم نیست که ایمان
بیاوریم بلکه اگر ما را به آسمانها بری و در آسمانها دری
دروی ما بگشائی و در آسمانها در آئیم هر آینه خواهیم گفت انما
سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون این قصر نیست که
در چشمها ما کردند و سحریست که با ما کرده حضرت صلعم فرمود
ای عبد الله دیگر سخن داری گفت ای محمد آنچه گفتم به ادای مقصود
من وافی است آنچه ترا بخاطر میرسد در هر باب بگوی پس حضرت
فرمود ای خداوند تو شنونده هر سخنی و دانا بهر چیزی میدانی
گفتار بندگان خود را پس این آیه نازل شد و قالوا ما لهذا الرسول
یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق تا انجا که فلا یستطیعون
و آیت تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذالک
انجا و یجعل لک قصورا و آیت فلعلک تارک
بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک تا آخر آیت
و قالوا لولا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکا لقضی الامر
تا و للبسنا علیهم ما یلبسون و مقصود آیات از تفصیل احتجاجات

معلوم

معلوم خواهد شد پس حضرت فرمود که ای عبد الله آنچه گفتی که من طعام
میخورم همچنانکه شما میخورید در بازار میروم همچنانکه شما میروید و گمان میبرید
که بدین جهت نتواند بود که من رسول خدا باشم ندانستی که امر بدست
خدا است آنچه خواهد میکند و کس را به او اعتراض نیست و چون و چرا
نتوان گفت بعضی را غنی و بعضی را ذلیل و بعضی را عزیز و بعضی را
شریف و بعضی را وضیع گردانیده ایشان طعام میخورند و بازار میروند
فقیر را نرسد که گوید چرا من فقیرم دیگری غنی و ذلیل نیز بدستور
بر این قیاس است حال ما عدای ایشان و اگر کسی بالفرض این
سخن گوید منازع احکام الهی و رد کننده حکمت نا متناهی است زیرا
که خفض و رفع و ذلت و فقر و غنا و سقم و صحت با خدا است و
بندگان را بجز تسلیم و انقیاد طریق نیست پس اگر منقاد باشند مومن
و مطیع اند و اگر ابا کنند کافر و جاحد بعد از آن این آیت نازل شد
قل انما انا بشر مثلکم یعنی بگو ای محمد که من بشرم مانند شما میخورم
و می آشامم یوحی الی انما الهکم اله واحد وحی کرده میشود
بمن آنکه معبود شما نیست مگر خدا تعالی غرض آنکه من بشرم مانند شما
اما پروردگار عالم مرا مخصوص گردانیده به نبوت نه شما را
همچنانکه بعضی را مخصوص بغنی و صحت و جمال و بعضی را از اینها
بی نصیب گردانیده باز حضرت فرمود آنچه را گفتی که پادشاه روم

وملک فرس رسول ایشان با مال وعزت وقصور وزور بیاشند
ورسول خدای تعالی باید که بر بیشتر حال باشد وبهترین جواب این است
که تدبیر امور با حق تعالی است آنچه خواهد میکند افعال وی نه بر
حسب ظنون وپندار مردمان است بلکه بر مقتضای حکمت بالغه اوست
پیغمبران را بدان جهت میفرستد که تا مردمان را بطاعت حق تعالی
خوانند ایشان را تعلیم دین شریعت کنند وسعی جهد در بین باب در آناء
اللیل واطراف النهار بتقدیم رسانند وصاحب مال وقصور وحشم وخدم
تفرق هم بنوعی که سزاوار این امر است قیام واقدام نتوانند نمود واز
تمتع نعم دنیای دنی قصور وفتور تبلیغ رسالت راه یابد
حق تعالی بدان جهت مرا بی مال ومددکار بر رسالت برانگیخت تا
بر شما قدرت واستیلای او ظاهر گردد وبدانید که با وجود تنهایی
وتنگدستی من وقوت ومال وثروت شما نتوانید که منع رسالت
من کنید وقادر نباشید که مضرت بمن رسانید وزود باشد که
حق تعالی مرا ظفر ونصرت دهد بر شما وبلاد شما را مسخر اهل ایمان
گرداند باز حضرت فرمود واما آنچه گفتی اگر تو پیغمبر میبودی هر
آینه با تو فرشته می بود که مشاهده مردم میشد تصدیق رسالت
تو می نمود بلکه اگر حق تعالی خواستی که پیغمبر بما فرستد فرشته را
بما میفرستادی نه بشری که مثل ما باشد حضرت فرمود بدان
ای عبدالله که ما فرشته را بحواس نتوانیم یافت واگر فرشته بصورت

بشر محسوس

بشر محسوس شما گردد وتخواهی دانست که آن فرشته است یا بشر است
وهمچنان در التباس واشتباه خواهی ماند از این جهت حق تعالی
پیغمبر خود را از جنس بشر گردانید ومظهر معجزات ساخت که چون
بدانید که از بشر چنین معجزات صدور نتواند یافت آن معجزات
ساخت گواه عدل بر صدق نبوت او باشد واگر ظاهر شود
بر شما ملکی واظهار معجزات کند که در قدرت بشر نباشد
دلیل نشود بر نبوت وی چه از آنجا معلوم نشود که قدرت
ملک اظهار چنین معجزات نیست مثلا مرغان را پرندگی
اعجاز ایشان نتوان بود چرا که در قدرت آدمی پرندگی
نیست پس حق تعالی آسان گردانیده بر شما امر شما را وگردانیده
نبوت را در جایی که اقامت توانند کرد بر شما حجت آنرا ومطلوب
شما چیزی است که دشوار گرده اقامت حجت بر آن الا برای
شما واما گفتی شما که مرد مسحوری وباتو سحر کردند چگونه مسحور
باشم وشما میدانید کمال عقل ودانش مرا ومیدانید که از آن
زمان که در میان شما نشو نما کردم تا اکنون که چهل سال از
عمر من گذشته هرگز زشتی وخطایی در قول یا سفاهتی در
رای از من در وجود نیامده پس گمان فساد عقل وخفت

راي بر ضعيني مردي ظاهر البطلان است و اين معني آن است كه حق تعالي
فرمود انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا
يعني بنگراي محمد صلعم كه چگونه ميزنند از براي تو مانندها پس گمراه
شدند و بر يافتن راه راست توانائي ندارند باز حضرت فرمود
واما گفتن تو چرا قرآن را نفرستاد بر مردي بزرگ از مكه كه ان وليد
بن مغيره و يا از طايف كه ان عروه بن مسعود باشد بدانكه مال
نزد حق تعالي ان عزت و منزلت ندارد كه نزد شما عزيز و گرامي است
بلكه اگر دنيا نزد حق تعالي برابر پر مگسي بودي هيچ كافري از دنيا
شربت آبي نچشانيدي حق تعالي قسمت رحمت خود را بشما تفويض نكرده
و خود قسمت كننده رحمت خود است و بابندگان خود بنوعي كه ميخواهد عمل
مينمايد انديشه از مال و جاه كسي ندارد تا بدان جهت نبوت را باو
تفويض كند و هم چنين طمع در مال و جاه مردم ندارد و يا با كسي محبت
هوا و آرزو ندارد تا او را در نبوت تقديم كند بر ديگري افعال حق تعالي
مبني بر عدالت او است اختيار نميكند افضل مراتب دين را مگر
از براي كسي كه فاضلتر باشد در طاعت و مجدتر باشد در خدمت
و هم چنين تاخير نميكند در دين مگر كسي كه قاصر باشد طاعت او وي
اهتمام باشد در خدمت و خداوندي بدين صفت باشد نظر به مال
و جاه مردم نخواهد داشت بلكه نظر به تفضيل او است و چنان نيست كه اگر كسي را تفضيل
كند لازم باشد كه نبوت را باو تفويض كند و كسي را اكراه حق تعالي بر اخلاف
مراد او نرسد و كسي را الزام وي بر تفضيل چيزي نباشد نه بيني كه يكي را
غني و فقير

غني و قبيح الصورت گردانيده و يكي را حسن صورت و فقير و يكي را
شريف آفريده و فقير و يكي را وضيع آفريده و غني و هيچكدام را اعتراض
نرسد بانكه چرا كمال ديگري ضميمه كمال او نگردانيد افعال او موافق
حكمت كامله او است ان چنان كه خواهد و اين معني قول حق تعالي است
و قالوا لولا نزل هذا القرآن علي رجل من القريتين عظيم يعني گفتند
مشركان قريش كه چرا در ميان ايشان معيشت ايشان را در زندگ
اين دنيا پس محتاج گردانيديم ما بعضي را بر بعضي يكي را محتاج گردانيديم
به مال ديگري و يكي را محتاج گردانيديم بخدمت ديگري و بر اين قياس
تا به حدي كه نفرستاديم قرآن را بر مردي بزرگ از اين دو قريه كه مكه
باشد و طايف و باز فرمود اهم يقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بينهم
معيشتهم في الحيوة الدنيا يعني اي محمد صلعم ما قسمت ميكنيم پادشاهان
عظيم الشان را با فقر فقراء محتاج ميشوند بايشان به انواع مختلف از علم
يا از حكمت يا امثال ان پس شايد كه فقير محتاج باشد به مال ان پادشاه
غني و ان پادشاه محتاج باشد بعلم و حكمت ان فقير و پادشاه را نرسد انكه
بگويد چرا علم و حكمت فقير را ضميمه مال و جاه او نگردانيد و فقير را روا نباشد
كه گويد چرا مال و جاه پادشاه ضميمه علم و حكمت او نيست باز حق تعالي فرمود
ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتخذ بعضهم بعضا سخريا يعني با
و برافراشتيم درجات بعضي را بالاي بعضي ديگر تا فرا گيرد بعضي از ايشان
بعضي ديگر را مسخر خود بانكه اغنياء مثلا تسخير كنند فقرا را به مال خود

وخدمت فرمایند ایشان را پس بعضی شوند از برای بعضی در معیشت
دنیا یکی به مال و یکی به خدمت و منتظم کرده بان معیشت اهل دنیا و دحمة
ربك خیر مما یجمعون یعنی در رحمت پروردگار تو که هدایت
راه دین است بهتر است از مال که ایشان فراهم آورند باز حضرت
فرمود اما کفانی تو و لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا یعنی
هرگز ایمان نخواهیم آورد بتو تا آن زمانها که روان کردانی از برای ما در زمین
مکه چشمه آب را او تکون لك جنة من نخیل و عنب و تفجر الانهار
خلالها تفجیرا حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه و ترجمه آن سبق ذکر یافت
پس تحقیق که تو طلب کرده از منی که رسول خدایم انواع چیزها و
بعضی از آن قبیل است که اگر ایشان به آن نمایم دلیل بر نبوت نشود
و شأن نبوت از آن رفیع تر است که متوجه به جهل جاهلان گردد
و اقامت نماید چیزی را حجت نباشد نبوت او را بعضی از آن قبیل است
که ایشان بان نمایم موجب هلاکت و فنای شما باشد و غرض از اقامت
حجت بر نبوت رفاهیت حالی شما است در دنیا و عقبی پس شما طالب
هلاک خودید و رحمت حق تعالی زیاده از آن است که شما را به هلا
کت رساند بدان جهت که شما طالب هلاکت خود باشید بعضی
از قبیل محالات است و نتواند که وجود یابد و پیغمبر خدا اثر اثبات
احوال اکابر میدهد طریق معذرت بر تو می بندد و راه مخالفت
را بر تو مضیق میسازد و چیزها از برای تو اقامت میکند تا باور
داری

داری نبوت او را و ترا مخلصی به جز پیروی حق نباشد و بعضی از آن
قبیل است که مشتمل بر اعتراف تو است با آنکه معاند و متمرد حق و انتساخ
برهان حق و قبول صحبت وی نخواهی کرد و آن کس که از آن قبیل است
علاجی او بجز عذاب حق تعالی نیست که برو نازل گردد و او را به هلا
کت رساند پس گفتی تو ای عبدالله که ما ایمان نخواهیم آورد تا روان
گردانی از برای ما چشمه آب در زمینهای مکه چه زمینهای سنگستان است
و ما را احتیاج تمام به آب حاصل است سوالی کرده که از دلایل
حق تعالی غافلی زیرا که اگر منی ایشان نمایم با آنچه مطلوب تو است
آن دلیل پیغمبری نیست آیا نه بینی که در طایف ترا بستانها است
که مواضع معطله ضایعه بوده که آن را اصلاح کرده و چشمهای
آب از برای آنجا جاری کرده و از این قبیل از امثال و نظیر آن
تو در وجود آمده هیچکدام از تو و امثال تو پیغمبر نمیشوند گفته نه
فرمود پس همچنین دلیل نبوت من نیز نشود و این سخن بان ماند
که گویند ما ایمان نخواهیم آورد تا برخیزی و در روی زمین راه روی
و یا طعام خوری و اما گفتی تو ای عبدالله که ما ایمان بتو نیاوریم
تا زمانی که باشد ترا بستان از خرما و انگور و از آن بخوری
و ما را بخورانی و جویهای آب در میان آن جاری سازی

رسل و رسایل ص پس حضرت فرمود که اکثر کاشتکان و خدمتکاران
شما با فرستاده شما گویند که ما تصدیق نمیکنیم سخنان شما را تا زمانی
که عبدالله را حاضر سازید که تصدیق شما نماید معقول میشمارید
این سخن را از ایشان گفت نه حضرت فرمود پس چیز واجب
شود بر فرستگان شما بغیر از انکه دلیل ظاهر کردانند که دلالت
بر صدق قول ایشان کند و بعد از انکه چنین دلیلی ظاهر
کرداند واجب شود بر ایشان تصدیق فرستاده شما یا نه
گفت بلی حضرت ص فرمود ای عبدالله اکر فرستادکان
تو از طایف نزدیک تو آیند و گویند که برخیز و با ما بطایف
بیا و تصدیق سخن ما بکن تا ایشان انچه گفتهٔ عمل نمایند
زیرا که مطلوب ایشان این است ایا به نزدیک تو
پسندیده باشد و به این افعال مستحق ملامت نشوند
عبدالله گفت چون نشوند حضرت ص فرمود پس چگونه
طلب میکنی از رسول رب العالمین انچه جایز نمیداری
که از کاشتکان و خدمتکاران تو در وجود آید و این
حجتی است قاطع در ابطال انچه طلب کردی و اما گفتنی
تو که ایمان نمیاوریم تا زمانی که ترا خانه باشد از طلاء
ایا خبر

ایا خبر نیافته که عظمای مصر را خانهای طلا میباشد گفت بلی فرمود
ایا ایشان بدان جهت که صاحب خانه طلااند پیغمبر میشوند گفت نه ند
حضرت ص فرمود پس هم چنین محمد ص نیز بدان جهت که صاحب
خانه طلا باشد پیغمبر نشود و اما گفتنی تو ای عبدالله که ما
ایمان بتو نمیاوریم تا زمانی که به آسمان روی و ایمان نمیا
وریم به بالا رفتن تو به آسمان تا زمانی که فرود آوری از
آسمان کتابی را که بخوانیم ان کتاب را ای عبدالله بالا رفتنی
از آسمان دشوارتر از فرود آمدن از آسمان است و چون معترف
شدی که ایمان نخواهی اوردن ببالا رفتن من پس همچنین ایمان
نخواهی آورد بفرود آمدن من از آسمان و بعد از ان گفتی تا بیاوری
کتابی که ما بخوانیم انرا گفتی نمیدانم که ایمان خواهم آورد یا نه پس
تو ای عبدالله معترف باشی با انکه معاند حجت خدایی و دوای
تو نیست الا انکه ادب کرده شوی بدست دوستان او از بشر
یا بواسطه ملایک ربانی و حق تعالی در ابطال انچه مطلوب تو است
میفرماید قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا یعنی
بگو ای محمد ص که پاک و منزه است خداوند من انکه ایشان نماید به انچه شما

از وی ابوجهل طالب آن شده ایم (ابهم هستیم) من الاولین فرستاده
او لازم نیست برین الا امامت حجتی که عطا کرده اند بمن الا آیات سزد
که مرا امر کند یا نهی کند پروردگار خود را پس باشم مانند رسولی
که پادشاه او را به مخالفان خود فرستاده باشد پس بازگردد
به نزد آن پادشاه و امر کند پادشاه را به آنچه مخالفان از وی
طلب کرده اند پس گفت ابوجهل که ای محمد آیا به زعم تو
این نیست که قوم موسی سوخته شدند بصاعقه که از آسمان
فرود آمد آن زمان که از خدای تعالی سوال کردند که وی را
آشکارا به بینند پس اگر تو پیغمبر میبودی ما سوخته شده
میبودیم زیرا که ما از تو طلب کردیم بدتر از آنچه ایشان سوال
کرده بودند زیرا که ایشان گفته بودند که خدا را بما نما و ما میگو
ییم که ایمان بتو نخواهیم آورد تا زمانی که خدای تعالی و ملایک او را
به عیان به بینیم و ایشان اقرار کنند نبوت ترا حضرت فرمود
ای ابوجهل لعین آیا ندانسته که چون حق تعالی ابراهیم خلیل الله
را به ملکوت سماوات برده اشاره به این فرمود ای ابوجهل
آیا ندانسته

آیا ندانسته وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض یعنی
همچنین نمودیم ما ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین دیده ابراهیم را
چنان قوت داد که آنچه در زمین واقع شد مشاهده او میشد مردی
و زنی را که به فاحشه مشغول بودند بر ایشان نفرین کرد و بهلاکت
رسیدند باز دو شخص دیگر را بر این حال دید و بر ایشان نفرین
کرد هلاک شدند باز شخص دیگر را نفرین کرد هلاک شدند باز دو شخص
دیگر را بر همین حال دید و قصد کرد که دعای بد کند خطاب رسید
که ای ابراهیم نفرین خود را از بندگان من باز دار که امرزنده رحیم
و جبار حلیم از گناه بندگان مضرت نیابم و از طاعت ایشان به منفعتی
نرسم مقصود از ایجاد ایشان اظهار عنایت و رحمت است باز
دار دعای بد را از بندگان من به تحقیق که تو بنده بیم کننده
نه شریک در مملکت من و معامله من با بندگان خودم از سه حال بیرون
نیست یا توبه کنند توبه ایشان را به پذیرم و عیب بپوشم و گناه را
بیامرزم و یا باز دارم از ایشان عذاب را بدان جهت که از صلب
ایشان بیرون خواهند آمد ذریات مومن پس مدارا میکنم با پدران و
مادران کفار تا بیرون آیند از صلب ایشان آن مومنان مطیع و اگر
از قسم اول و دوم نباشد پس عذابی که من از برای ایشان آماده کرده ام

پیغمبر علیه السلام امدند و گفتند ای محمد ع گمان برده که پیغمبر پرورده کار عالمی نه و بان راضی نشده و میگوید
سینه و افضل عالمی ذلیلی اگر پیغمبری معجزی ظاهر گردان همچنانکه ذکر کرده از پیغمبرانی که پیش از تو بوده اند شنیده
نوح ع که مخالفان را بطوفان هلاک کرد و موافقان را بالسفینه نجات داد و ابراهیم ع که اتش نمرود گلزار گشت
و موسی که کوه را بر سر یهودان بداشت تا از ترس ان زمان برداری کردند و عیسی که خبر داد تو چه خورده در
بانچه میخوردند و ذخیره مینمودند مشرکان در انروز چهار فرقه شدند فرقه معجزه نوح طلب داشتند و فرقه معجزه موسی
و فرقه معجزه ابراهیم ع و فرقه معجزه عیسی ع حضرت رسالت پناه در جواب فرمود که من نیستم مگر بیم دهنده [illegible]
رساننده اورده ام بشما معجزه ظاهر یعنی قران کریم که بزبان شماست و عاجزید شما و سایر عرب از معارضه
ان و این قران حجت خدا و حجت پیغمبر است و مرا نیست که طلب حجت دیگر از پروردگار خود نمایم
رسانیدن پیغام الهی نباشد با کسانی که اقرار اورده باشند بحجت و صدق و [illegible]
که از پیغمبر طلب دارد این معجزات که امت از وی طلب دارند و معلوم نیست که صلاح امت در معجزات
است یا نه و در حال ایشان جبرئیل امد و گفت ای محمد حقتعالی ترا سلام میرساند و میگوید که من ظاهر میگردانم
از برای ایشان معجزات که از تو طلب نموده اند و ایشان باین معجزات ایمان نخواهند اورد و دیگر کسی که [illegible]
[illegible] اما این معجزات بر ایشان ظاهر میسازم تا موجب زیادتی ایضاح حجت تو گردد و [illegible]

جماعتی را که طلب کننده معجزه نوح ع اند به کوه ابوقبیس بروند
که چون بدامن کوه رسند معجزه نوح ع بر ایشان ظاهر خواهد شد و
چون هلاکت بر ایشان نزدیک شود پناه بکوه برند و بان دو
طفل که نزد و بگوی با فرقه که طالب معجزه ابراهیم اند که بصحرای
مکه معظم بیرون روند از هر جانب که خواهند انجا آتشی که
معجزه ابراهیم بود مشاهده خواهند کرد و چون آتش خواهد که ایشان
را فرا گیرد و زنی را در هوا خواهند دید که دامن معجز خود را
فرو گذارد و ایشان چنگ در وی زنند و از هلاکت خلاصی یا
بند و بگو با طایفه سیم که بزودی باشند بر شما روشن گردد معجزه موسی ع
و خلاصی دهد شما را از این مهلکه حمزه عم من و بگو با گروه
چهارم و رئیس ایشان که ابوجهل است که شما نزد من باشید
تا برسد بشما خبر این طایف و معجزه که مطلوب شماست در
حضور من بشما خواهد رسید پس ابوجهل با فرقه ثلث گفت
که هر یک به محلی که موعود است بروید تا بطلان قول محمد ع
بر شما ظاهر گردد پس طایفه اول به کوه ابوقبیس رفتند و
طایفه دوم بصحرای مکه و طایفه سیم بپایه کعبه و هر یک انچه
موعود بود مشاهده نمودند و باز میگشتند هر طایفه بجانب
پیغمبر و اظهار ایمان میکردند و حکایت واقعه که مشاهده

ایشان شده بود ابوجهل لعین در تأخیر ایمان هر طایفه مینمود تا آنکه
خبر فرقه دیگر برسد و تفصیل آن در کتاب مفاخر فاطمیست
ذکر یافته و درین کتاب بطریق اجمال مذکور میشود امیر المؤ
منین ع فرمود که چون فرقه سیم آمدند و خبر دادند آنچه مشاهده
ایشان شده بود و بعد او به رسول ص ایمان آوردند حضرت
به ابوجهل لعین گفت که فرقه سیم آمدند و ترا خبر میدهند به آنچه
مشاهده کرده اند ابوجهل ملعون گفت معلوم نیست که راست
میگویند یا دروغ یا امریست محقق یا خیالیست در نظر
آمده اگر من به بینم آنچه معهود از برای من هست از معجزه
عیسی ع لازم شود مرا ایمان بتو و لازم نیست مرا تصدیق
این طایفه نمودن حضرت فرمود که آیا جهل اگر لازم نباشد
ترا تصدیق این طایفه با کثرت و انبوهی ایشان پس
چگونه تصدیق کرده بمفاخر و مآثر آبا و اجداد خود و چگونه
باور داشته وجود شام و عراق و خراسان را از جماعتی که خبر
داده اند ترا به وجود آنها و خبر دهندگان به این معجزات کمتر
از خبر دهندگان به وجود این بلیدان نیستند هر فرقه آنچه
مشاهده کرده اند حجت بر ایشان است و آنچه تو ای ابوجهل

از ایشان استماع

از ایشان استماع نمودی حجت بر تو است آنگاه حضرت ص خبر داد او را
از معجزی که طلب کرده بود و گفت امشب در خانه خود فلان طعام خوردی
و مرغ سیاه بریان کرده ذخیره کرده آن مرغ حاضر شد خالق متعال او را
زنده فرمود و خبر داد ابوجهل را به آنچه کرده بود و دیگر سخنان با وی
گفت ابوجهل لعین تصدیق معجزات نمود و تکذیب بعضی و انکار
بعضی نمود حضرت ص فرمود ای ابوجهل کافی نبود ترا آنچه مشاهده
کردی ایمان آور تا ایمن گردی از عذاب حق تعالی ابوجهل لعین
گفت گمان من آن است که آنچه بر من ظاهر شد خیال و اوهام است
و حقیقتی ندارد و حضرت ص فرمود هیچ فرقی هست میان آنچه
مشاهده کردی آن مرغ را که زنده شد و با تو سخن از احوال خود گفت
و میان مشاهده تو و قریش و سایر عرب را و مشاهده احوال و
استماع کلام ایشان نمودن ابوجهل لعین گفت نه حضرت ص فرمود
پس از کجا معلوم کردی آنچه مشاهده تو است از زمین و آسمان و مردم
و حیوانات خیال و اوهام نیستند ابوجهل لعین گفت که مرا معلوم است
که اینها خیالات نیستند حضرت ص فرمود پس آنچه از ما دیدی
خیالات نباشد چه قایل شدی که در دیدن معجزات و دیدن

وفلان بر شمرد مردم بسیار از قریش را و فرمود ایشان به قلیب
بدر مقتول خواهند شد و من هفتاد نفر از شما خواهم کشت و هفتاد
نفر اسیر خواهم کرد و از ایشان فدای گران خواهم گرفت بعد از ان
به حاضران خطاب فرمود که ای جماعت آیا میخواهید که مقتل
هر یک را بشما بنمایم گفتند بلی حضرت فرمود بموضع بدر را
بیند که جای مصیبت ایشان تا قدم بر جای کشته شدن نهم
و مقتل هر یک را بشما باز نمایم هیچ یک از ایشان قبول نکردند
مگر امیر المؤمنین ع که قبول فرمود دیگران گفتند که ما محتاجیم به
مرکب و آلات و نقصان و ممکن نیست ما را به انجا رفتن
زیرا که چند روز راهست حضرت ص با یهودان فرمود
شما چه میگوئید گفتند ما در خانهای خود میباشیم و احتیاج به مشاهده
ان نداریم و تو با مردمان در مقام حیلتی حضرت ص فرمود که بشما
هیچ رنج و تعبی نمیرسد در حاضر شد بدر یک گام می نهید و
در گام دیگر حق تعالی بطی ارض شما را به بدر میرسانند مؤمنان
گفتند راست میگوید رسول خدا ص و منافقان و کافران گفتند
امتحان کنیم این کذاب را تا دروغ او بر مردمان ظاهر شود و رسوا
و مفتضح گردد

و مفتضح گردد پس همه قوم حاضر شدند و یک گام نهادند و در گام دیگر
بر چاه بدر حاضر بودند تعجب عظیم کردند حضرت ص فرمود که چاه را
نشانه ساختند از یکطرف به چند ذرع فرمود مقتل ابو جهل لعین است
که فلان انصاری او را ضربت زند و عبد الله مسعود که ضعیف ترین
اصحاب من است او را بقتل رساند و از طرف دیگر بچند ذرع
مقتل عتبه است و از طرف دیگر بچند ذرع مقتل ولید است
و از طرف دیگر مقتل شیبه است و برین قاعده تعیین میفرمود
تا هفتاد کس از ایشان تعیین فرمود با اسم و نسب و هفتاد نفر
دیگر تعیین فرمود به اسم و نسب که اسیر خواهند شد انگاه فرمود
انچه گفتیم حق و صدق است از امروز تا چند روز که روز پنجم
از وعده اول است تحقیق خواهید [illegible] لازم

فصل

احتجاج حضرت رسالت ص بر طایفه یهود در جواز نسخ شرایع
و غیر ان از ابو الحسن عسکری ع منقول است که فرمود در زمانی
که حضرت رسالت پناه ص اقامت در مکه داشت قبله نماز انحضرت
بیت المقدس بود و خانه کعبه در میان مصلی و بیت المقدس
می بود در وقت امکان و اگر ممکن نبودی توجه بجانب بیت المقدس

مقرر بود عمل پیغمبر صلعم در طول اقامت ان حضرت در مکه معظمه که
سیزده سال باشد برین منوال بود و چون هجرت به مدینه
مشرفه فرمود بعضی اوقات بقاعده معهوده قبله ایشان بیت
المقدس بود و طول ان شانزده ماه و یا هفده ماه بود علی اختلاف
الروایات جمعی از ملاعین یهود گفتند محمد نمیداند که چگونه نماز
گذارد و توجه بقبله ما میکند و نماز را بر هدایت ما میگذارد و
نام پیغمبر بر خود نهاده این سخن بر خواطر عاطر آن سرور بغا
یت دشوار میامد کراهیت قبله ایشان در ضمیر انور ان
حضرت جای کرده و دوست میداشت که قبله ان سرور کعبه
معظمه باشد جبرئیل را عم گفت هر آینه دوست میدارم که
حق تعالی قبله مرا از بیت المقدس بگرداند و بکعبه معظمه قرار
دهد از پس که اذیتی که از یهود بمن میرسد و درین جبرئیل عم گفت
از حق تعالی درخواست کن تا قبله ترا بکعبه معظمه گرداند چه دعای
تو هرینه در درگاه رد نمیشود حضرت صلعم این معنی را از حق تعالی
استدعا نمود و جبرئیل به مقام خود بازگشت بعد از ساعتی
جبرئیل عم معاودت کرد و گفت بخوان ای محمد قد نری تقلب
وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک

شطر المسجد الحرام یعنی تحقیق که ما میبینیم گردانیدن روی تو به جانب
آسمان و دعا کردن تو از برای تغییر قبله هر آینه خواهیم گردانید از برای
تو قبله که راضی باشی به ان قبله پس بگردان روی خود را در نماز
بجانب مسجد الحرام که ان کعبه معظمه است و چون یهودان بر تحویل قبله
مطلع گشتند بر ایشان دشوار آمد و گفتند ما ولیهم عن قبلتهم
التی کانوا علیها یعنی چه چیز گردانید ایشان را از قبله که ایشان بر
ان بودند جواب داد حق تعالی ایشان را به احسن جواب و گفت
قل لله المشرق والمغرب یعنی بگو ای محمد که مر خدا براست مشرق
و مغرب عالم مالک همه ست و تکلیف تحویل است بجانب دیگر یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم یعنی هدایت میکند انکس را که میخواهد
به راه راست که ان راه هست که صلاح حال ایشان در آن است
و فرمان برداری ان راه به بهشت و نعیم ان میکشد امام ابو محمد رح
که گفت قومی آمدند از یهود در نزد حضرت پیغمبر صلعم و گفتند ای محمد
چهارده سال نماز بر قبله بیت المقدس گذاردی اکنون ان
قبله را گذاشتی و خانه کعبه را قبله ساختی اگر اول حق بود حق را
گذاشته و عمل بر باطل مینمائی و اگر باطل بود در طول این مدت

گواهي ميدهم كه هر كس دشمن جبرئيل ع باشد دشمن ميكائيل است و ايشان
دو دشمن اند ازانكه با يكي از ايشان دو دشمن باشد و دوست اند
با كسي كه با هر دو در مقام دوستي باشد درين هنگام حق تعالي
موافق قول سلمان رحمة الله اين آيت فرستاد من كان عدوا
لجبرئيل يعني انكس كه دشمن بوده جبرئيل را در مددكاري دوستان
خدا دارد فضايل علي مرتضي از نزد حق تعالي فانه نزله علي قلبك
يعني پس به تحقيق كه جبرئيل فرود آورده اين قرآن را بر دل تو
باذن الله به امر خدا مصدقا لما بين يديه در حالتي تصديق كننده است
كتابهاي آسماني را كه پيش از وي بوده و هدي وراه نماينده است
وبشري للمومنين و بشارت دهنده است مر مومنان را به نبوت محمد ص
و ولايت علي بن ابي طالب ع و انكس كه بعد از وست از ائمه
به انكه ايشان دوستان حق تعالي اند هر گاه كه با محبت محمد ص و علي
و آل طيبين ايشان بميرند انگاه حضرت رسالت پناه ص فرمود كه
اي سلمان حق تعالي تصديق قول تو كرد و راي ترا پسنديد و جبرئيل
از حق تعالي مرا خبر داده كه اي محمد حق تعالي فرمود كه سلمان و مقداد دو
برادر اند صادق در محبت تو و در محبت علي ع برادر تو و وصي تو بر گزيده
ايشان را در ميان اصحاب تو مانند جبرئيل و ميكائيل دشمنان اند از براي
كسي كه دشمن

كسي كه دو دشمن باشد يكي از ايشان را و دوست اند از براي كسي
كه دوست باشد ايشان را و دوست باشد محمد و علي را و دوستان ايشان
را و اگر دوست داشتندي اهل زمين سلمان و مقداد را همچنانكه دوست
ميدارند ملايك آسمانها و ملايك عرش و كرسي ايشان را خالص از براي
دوستي ايشان محمد و علي و دوستان ايشان را و دشمنند ايشان دشمنان
ايشان را هر آينه حق تعالي هيچكس را از بندگان خود عذاب نكردي
امام ابو محمد الحسن العسكري ع فرمود كه چون اين آيت نازل شد
ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او
اشد قسوة يعني بعد از انكه شما معجزات ظاهره مشاهده
نموديد سخت شد دلهاي شما مانند سنگها بودند در محكمي
يا از انها سخت تر اين آيه در حق يهود و ناصبان آل محمد است ص ع
و چون يهود آن را اين سرزنش به ايشان رسيد بغايت رنجيده
جماعتي از رؤساي ايشان كه صاحب زبان و بيان بودند گفتند
اي محمد ص هجو كردي ما را و از براي دلهاي ما صفتي كه خدا تعالي
بر خلاف آن آگاهي دارد به تحقيق كه در دلهاي ما خير بسيار هست روزه
ميداريم و تصدق ميكنيم و مواسات با فقراء به جاي مياوريم حضرت

فرموده که عمل خیر آن است که مقصود از آن رضای حق تعالی باشد
و باشد عمل بر آنچه امر کرده شده اند به آن و اما عمل که مقصود از
ریا و لمعه و معادات رسول و اظهار غنا و اثبات شرف
خود باشد ان ارباب خیر نیست بلکه شر خالص است و وبال
عمل کننده است و عذاب میکند او را حق تعالی به آن بدترین عذابی
یهودان گفتند ای محمد تو این میگوی و سخن ما آن است که هر چه انفاق
کنیم از برای ابطال امر تو و دفع ریاست و تفریق اصحاب تو آن جهاد اعظم است
و امید ثواب عظیم از این عمل میداریم و اگر ما از این مقام تنزل کنیم و دره
ی مساوی باشیم تو را زیادتی بر ما از چه جهت باشد حضرت فرمود
که ای برادران یهود به تحقیق که در دعاوی اهل حق و باطل برابرند
اما حجت و دلیل الهی در میان ایشان جدا میکنی اهل و حقیقت یکی
بطلان دیگری را ظاهر میسازد و بی تکلیف نمیکنم شما را که قبول کنید
دعوی مرا بی حجت خدا و نهایت میکنم بر شما حجتی را که قادر بر دفع آن نباشید و
امتناع از مقتضای آن نتوانید نمود اگر بی معجزی از پیش حق تعالی باشد
خود از برای شما آورم شاید که شما شک آورید و حیله در آن تصور کنید
هر معجزی که شما طلب دارید از اظهار کردم تا شما را راه حکایتی نماند حق
وعده

وعده داده ما انکه هر معجزي که شما طلب دارید از اظهور آورد تا کافران
را عذری نماند و مؤمنان را بصیرت افزاید یهودان گفتند ای
محمد ص آنچه گفتی انصاف است پس اگر وفا کنی به آنچه وعده
کردی هر آینه ایمان بتو خواهیم آورد حضرت ع فرمود اکنون طلب کنید آنچه
خواهید از معجزات تا بر شما ظاهر کردانم از آن جماعت یهود گفتند ای محمد ع
زعم تو آن است که هیچ چیز در دل ما نیست و تصدق نمیکنیم مواسات فقرا بجای
نمیاوریم و معاونت ضعفا و انفاق مال در ابطال باطل و احقاق حق بجا نمیاوریم
و انکه اجتماع طلبیه از دلهای ما لازم تر و فرمان بردار تر است و این کوهها که در
برابر ما است از یکی از این کوهها گواهی بر صدق خود و بر کذب ما طلب دار
پس اگر ناطق شود به تصدیق تو هر آینه حق باشی و پیروی تو بر ما واجب
گردد اگر ناطق نگردد ظاهر شود که از اهل بطلانی پس اختیار یهود کوهی را
از بزرگ ترین ان کوهها حضرت ع با ان جماعت متوجه ان کوه شدند
چون به کوه رسیدند گفتند ای محمد ص کوه گواهی بصدق و راستی خود
بطلب انگاه حضرت ع فرمود ای کوه بجاه محمد و ال محمد که بوسیله
نامهای ایشان حق تعالی گرانی عرش مجید را از دوش حمله عرش
برداشت بعد از انکه گرانی ان بمرتبه بود که قادر نبودند ان ملایکان
که شماره انها را که خدا تعالی داند کم از جای خود جنبش دهند و محمد
و ال طیبین و طاهرین او که بوسیله اسماء همایون ایشان حق تعالی

حضرت ص حاضر شد و گفت شنیدم امر ترا و اطاعت کردم به زعم
انف این حاصدان باز حضرت ص فرمود که ای کوه امر میکنم که از
جای خود برکنده شوی و دو نیم گردی و نیم بالای تو زیر شود
و نیم زیر به بالا شود انگاه کوه از جای خود کنده شده به نزد حضرت
حاضر شد و گفت شنیدم امر تورا و اطاعت کردم به زعم و انف این
حاصدان و نصف بالا به زیر آمد و نصف زیر به بالا رفت و یهودان
چون این احوال را مشاهده کردند بعضی گفتند که در سحر بودن
ان سخن نماند و بعضی گفتند که محمد ص از راه شعبده چیزی نمانمود
که انرا وجودی نبود مغرور نشوند بدیدن این اعمال مگر سفها و
ابلهان انگاه کوه به ایشان در سخن آمد و گفت ای دشمنان
خدا و خود را باطل کردید به انچه گفتید و به نبوت موسی ع و چرا
با موسی ع نگفتید چون عصا اژدها شد و در دریا دوازده راه
فرسنگ
خشک پدید آمد و کوه بر بالای سر شما به ایستاد که از راه شعبده
وگفتید
بما نمودی و ان را حقیقت و هستی نبود انگاه کوه بجای خود قرار
گرفت و حجت پیغمبر خدا بر ان جماعت یهود قایم شد
که گفت شنیدم از امام همام ابی عبد الله ع که فرمود آمد مردی نزد
حضرت پیغمبر ص و در برابر ان حضرت ع به ایستاد و نگاهی به ان حضرت
میکرد حضرت

میکرد حضرت فرمود ای یهود مهم تو چیست گفت سئوالی دارم حضرت ع
فرمود بگو یهود عرض کرد که آیا تو فاضلتری یا موسی پسر عمران که خدا
تعالی با وی سخن گفت و توریت را بوی فرستاد و عصا را اژدها
گردانید و دریا را از برای او شکافت و ابر را به ان سایه گردانید
پس حضرت ص فرمود شایسته نیست که مرد تزکیه نفس خود کند
اما میگویم که آدم ع چون خطیه ازا و در وجود آمد و توبه او
ان بود که گفت خداوندا بحق محمد و آل محمد که گناه مرا بیامرزی
حق تعالی گناه او را بیامرزید و نوح ع در کشتی در آمد و از
غرق شدن خایف و ترسان بود گفت خداوندا بحق محمد و آل
محمد که مرا از غرق شدن نجات دهی حق تعالی او را نجات داد
و ابراهیم ع را در منجنیق که او را به آتش می افکندند گفت خداو
ندا بحق محمد و آل محمد که مرا از آتش نگاه داری حق تعالی آتش
را بروی خنک و سلامت گردانید و موسی ع چون عصا
بیفکند و اژدها شد در دل او ترسی در آمد گفت خدایا
بحق محمد و آل محمد که مرا از ین ترس ایمن دهی از ان ترس ایمن
یافت ای یهود اگر موسی ع ایمان بمن و نبوت من نیاوردی
ایمان وی نافع نبودی و نبوت وی نفعی نرسانیدی ای
یهودی یکی از ذریت من مهدیست ع که چون خروج کند فرود

آید عیسی ع پسر مریم از آسمان بجهت نصرت او و نماز مرا در عقب او گذارد
واز ابن عباس منقول است که وی گفت از مدینه چهل نفر یهود بیرون
آمدند و گفتند ما را به نزد ان کاهن دروغ گوی برید تا ویرا سرزنش
وتکذیب کنیم چون بمجلس حضرت ع رسیدند و گفتند ای محمد پیغمبر اخر الزمان
بهترین انبیا است چگونه پیغمبر آخر الزمان باشی حال انکه آدم از تو
بهتر و نوح از تو فاضلتر و دیگر انبیاء را بر شمردند حضرت ع با عبد الله
سلام گفت توراة در میان من و ایشان حکم باشد یهود به این معنی
راضی شدند و گفتند ای محمد ص آدم از تو فاضلتر است از برای انکه
حق تعالی اورا بدست خود آفرید و روح خود را در وی دمید حضرت
فرمود که آدم پدر من است و حق تعالی بمن عطای فاضلتر از عطای
آدم فرموده که روزی پنج نوبت منادی میکنند که اشهد ان لا
اله الا الله اشهد ان محمد رسول الله و نگفتند که آدم رسول الله
و لوای حمد بدست من خواهد بود و در روز قیامت نه بدست آدم است
یهودان گفتند راست گفتی ای محمد و در توراة هم چنین مکتوب است
پس گفتند ای محمد ص موسی بهتر از تو است از برای انکه حق تعالی
با موسی چهار هزار سخن گفت و با تو هیچ سخن نگفت حضرت ع فرمود
حق تعالی با من عطا کرد فاضلتر از ان فرمود سبحان الذی
اسری بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الا
قصی یعنی پاک است منزه انکسی که بشب ببرد بنده خود را

از مسجد الحرام

از مسجد الحرام تا مسجد اقصا و از مسجد اقصا تا آسمان هفتم بر پر جبرئیل ع
تن ند و از سدرة المنتهی که جنت المأوی انجاست بگذرانیده و بعرش
اعظم رساند و از ساق عرش ندای رسید انا الله لا اله الا انا
یعنی منم ان خدای که نیست هیچ خدای مگر من و دیدم خدای خود
را به چشم سر نه چشم سر که اورا به چشم سر نتوان دید و این فاضلتر
از ان است یهودان گفتند راست است ای محمد ص و توراة چنین
نوشته است و باز گفتند نوح بهتر از تو است از ان سبب که بکشتی
سوار شد تا زمانی که قرار گرفت بر جودی که کوهی است در موصل و بعضی
گویند که کوهیست در شام حضرت فرمود بمن عطای بهتر و فاضلتر
از ان عطا کردند مرا نهری در آسمان که مجری ان زیر عرش است
و هزار و هزار نهر بران قصر بنا کردند خشتی از طلا و خشتی از نقره
و گیاه ان زعفران و سنگ ریزه ان در و یاقوت و خاک ان مشک
سفید و این بهتر است از برای من و به ان یا ایشان را قول حق تعالی
انا اعطیناک الکوثر یهود گفتند راست است ای محمد ص در
توراة چنین مکتوب است باز یهود گفتند ابراهیم بهتر از تو است
زیرا که حق تعالی ابراهیم را خلیل و دوست خود خوانده حضرت
فرمود که ابراهیم را خلیل خواند و مرا حبیب گفت یعنی محبوب و نام
مرا از نام خود بیرون آورد من محمدم و او محمود و امت من حامدان اند

ایشان کردانید یعنی زایشان و کتاب مرا نسخ کننده کتاب ایشان کردانید و در
شریعت من حلال کردانید انچه در شریعت ایشان حرام بود و حرام کردانید انچه
در شریعت ایشان حلال بود از الجمله انکه موسی ع حرام کردانیده بود صید
کردن ماهی را در روز شنبه و جماعتی از یهود را که در روز شنبه صید کردند مسخ کرد
ایشان را بصورت میمون کردانید و من حلال کردانیدم ان صید را حق تعالی
در کتاب مجید فرمود احل لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة
و حلال کردانیدم پیه و لحوم حیوانات را بر شما و حرام بود خوردن ان
بشما و باز حق تعالی صلوات فرستاد و بر من در کتاب خود فرمود ان الله
وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما
یعنی بدرستیکه حق تعالی و ملایک او درود میفرستند بر پیغمبر ای ان
کسانی که ایمان آورده اید درود فرستید برو و سلام فرستید بر او
و سلام فرستادنی ست و باز حق تعالی مرا ستایش کرد به مهربانی و
محبت نسبت به امت من و فرمود که لقد جاءکم رسول من
انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم یعنی هر آینه به تحقیق که آمد شما را پیغمبری
از مردم شما که دشوار است برو رنج کشیدن شما و حریص است
بر طلب فراغت و راحت شما و بر مؤمنان دوست و مهربان است
و باز حق تعالی امر کرد که با من سخن پنهانی نگویند تا انکه مالی
در راه حق تعالی

در راه حق تعالی نکنند و هیچ پیغمبری را مکرم نفرمود اینجا که فرمود یا ایها الذین
امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة یعنی ای
انکسانی که ایمان آورده اید هرگاه که خواهید که سخن پنهانی گوئید با پیغمبر
پس پیش از سخن گفتن یعنی پنهان صدقه بکنید و بعد از ان برحمت خود
تکلیف را از ایشان برداشت و از ثوابها مشغول است که وی گفت
روزی یهودی نزد پیغمبر آمد و گفت ای محمد ع از تو سؤال دارم
مرا از ان خبر ده پس ثوبان پای خود را بر وزد و گفت بگو ای رسول
خدای یهود گفت نمیخوانم اترا مکر به انچه خوانده اورا اهل او انگاه
یهود گفت روزی که بدل کنند این زمین را بغیر این زمین و
اسمانها را بغیر این اسمانها و مردم دران روز در کجا باشند حضرت ع
فرمود که در ظلمات محشر باشند یهودی گفت که اول چیزی که اهل بهشت
تناول نمایند چون در بهشت درایند چه چیز باشد حضرت فرمود جگر گاو
یهودی گفت آبی که بعد از ان بیاشامند از چی باشد حضرت فرمود از چشمه
سلسبیل یهودی گفت راست گفتی ای محمد ع و من سؤال میکنم ترا از
چیزی که نداند کسی مگر پیغمبر حضرت ع فرمود بگو سؤال تو چیست یهودی
گفت چرا فرزندان گاه به پدر مشابه باشد و گاه به مادر حضرت ع فرمود
که آب مرد سفید و غلیظ است و آب زن زرد و تنک هرگاه آب مرد بر
بالای آب زن آید فرزند نرینه میشود و شبیه به پدر میبرد و هرگاه آب

زن بر بالای آب مرد آمد فرزند مادینه میشود و شبیه به مادر
مرد از این رهگذر است آنگاه حضرت ص فرمود بخدائیکه جان
محمد ص در قبضه قدرت اوست که جواب این سؤال نزد من نبود
تا زمانی که او از من سؤال کرد حق تعالی بعد از سؤال وی
مرا بجواب آن آگاهی داد در مجلس   فصل در اعجاز
حضرت رسالت پناه ص در راه تبوک چون قصد قتل آن
سرور کردند در عقبه و غیر آن امام ابو محمد الحسن العسکری ع
فرمود که در لیلة العقبه کفرة الفجره قصد قتل پیغمبر ص کردند و
منافقان که در مدینه بودند قصد قتل امیر المؤمنین ع کردند
باعث بر این حسد ایشان بود بر پیغمبر و وی با امیر المؤمنین ع
و تعظیم شان و تفخیم امر وی آورده اند که چون حضرت ص از
مدینه فرمود امیر المؤمنین ع را بجای خود نصب کرده کوچ
فرمود که جبرئیل ع آمد و گفت ای محمد ص به تحقیق علی اعلا
ترا سلام میرساند و میگوید که یا تو در مدینه اقامت نمای و
علی ابن ابی طالب ع به جهاد کافران رود و یا علی بن
ابی طالب ع در مدینه توقف نماید و تو به غزا بیرون
رو چون حضرت امیر المؤمنین را ع به جای خود در مدینه
گذاشت و منافقان درین باب سخنان گفتند از آن
جمله آن بود

جمله ان بود که محمد ص از صحبت او ملال یافته و ملاقات او را مکروه داشته
بر این جهت او را در مدینه بداشت و چون امیر المؤمنین ع این سخنان را
استماع نمودند بخدمت حضرت شتافت و آنچه که از منافقان بوی
رسیده بود به موقف عرض رسانید و خواست که با حضرت رفاقت
نماید حضرت ص فرمود آیا راضی نیستی آنکه باشی از برای من بمنزله
هارون از برای موسی بود الا آن است که پیغمبری بعد از من نخواهد بود
پس حضرت امیر المؤمنین از این التفات مسرور گشته بجانب مدینه
متوجه شد جمعی از منافقان که در مدینه مانده بودند تدبیری در
باب قتل امیر المؤمنین ع کردند و محل تنگی که بضرورت عبور حضرت
امیر المؤمنین ع از آن محل بود کودی کندند و موافق عرض آن محل در
پنجاه ذرع و از حصال روی آن را بپوشیدند و در اطراف آن کود پنهان
شدند و مراقبت آن داشتند که چون امیر المؤمنین در آن کود افتند
سنگباران کنند چون امیر المؤمنین ع در آن محل رسید فرسی که مرکب
آنحضرت بود روی خود را بجانب آنحضرت آورده به آواز
حزین عرضه داشت که درین محل کودی است که منافقان از برای
هلاکت شما تدبیر کرده اند حضرت ع فرمود که خبر دار دخداوند تعالی
کسی را که خبر خواه اهل ایمان است آنگاه فرس بر کنار آن

از اصحاب علی بن ابی طالب ع نزد محمد ص آمده یا کبوتری
از مدینه از برای اعلام این احوال فرستادند و گمان ما چنان است
که علی بن ابی طالب هلاک یافته و محمد ص اثر از اصحاب نمود
ظاهر نمی سازد تا موجب تفرقه ایشان نشود شک نیست که او در
آنجا هلاک شده و این اینجا هلاک خواهد یافت حالا صلاح
آن است که محمد را تهنیت گوئیم و اظهار سرور کنیم به هلاک علی بن
ابی طالب ع از کید اعداء پس نزدیک حضرت ص آمدند و تهنیت
گفتند و اظهار سرور بر سلامتی امیر المؤمنین ع نمودند و از فضل
حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند و گفتند که آیا علی بن ابی
طالب ع فاضلتر باشد یا ملایک مقرب حضرت فرمود که شرف
ملایک به محبت محمد ص و علی و آل طیبین و قبول ولایت
ایشان است بلکه هر کسی از محبان امیر المؤمنین ع که از شک
و نفاق خالی باشد و از راه اخلاص علی ع را دوست
و یک جهت باشد و خود را به نجاست گناه نیالوده باشد فاضلتر است
از ملایک مقرب و حق تعالی ملایک را بسجود آدم ع بدان جهت
امر کرد که در اعتقاد ملایک آن بود که اگر ایشان را از عالم سفلی
بعالم بالا برند هرگز در زمین گروهی که فاضلتر از ایشان در علم
دین و داناتر از ایشان در معرفت خدا تعالی پدید نیاید
حق تعالی خواست

حق تعالی خواست تا بر ایشان ظاهر گرداند آنکه اعتقاد ایشان
خطاست آدم را آفرید و او را علم اسماء اعظم در آموخت آنگاه
موجودات را بر ملایک عرض کرد و ایشان بمعرفت موجودات
عاجز آمدند پس امر کرد آدم را که خبر دهد ملایک را از اسماء
موجودات و بآن آگاه شدند که آدم ع در علم فاضلتر از
ایشان است بعد از آن بیرون آورد از صلب آدم ذریت او را
از آن جمله انبیاء و رسل و برگزیدگان امت ایشان بودند و
فاضلتر از همه محمد و آل محمد بود و بهترین امت انبیاء و برگزیده
گان امت محمد ص بودند و شناسانید ملایک را به آنکه ایشان
فاضلتر از ملایک اند هر گاه ایشان حامل اشغال تکالیف شوند
و مخالفت هوا و آرزوی نفس را بر خود لازم دارند و با شیا
طین در مقام عداوت باشند و با عیال و سعی در طلب مال
حلال و خوف اعداء و در سفر و بیابان و دریا و خوف پادشاهان
جور و در راههای تنگ و دشوار در آیند و بیرون روند و
در کوههای و بندها بر آیند و بزیر روند در طلب رزق
حلال از برای خود و از برای عیال خود اینچنین مؤمن
برگزیده و فاضلتر از ملایک اند زیرا که اطاعت حق
تعالی ایشان را بعد از مخالفت هوا و مخالفت شهوت بطی

از طعام و مخالفت فرج و حب ریاست و فخر و خیلا و کشیدن
رنج و عنا و دفع وسواس و خاطر و مکاید شیطانی و صبر
بر الم ملامت و طعن دشمنان دین میسر گشته و ملایک را
چنین مزاحمات و مخالفات در راه طاعت حق تعالی نیست
پس انکسی که حق تعالی را با این همه محنت و بلا پرستش کند
فاضلتر باشد از کسی که عبادت حق تعالی بی دفع مزاحمات
و مخالفات او را میسر باشد و چون فضل آدم بر ملایک از راه علم
و عمل ظاهر شد امر کرد حق تعالی ملایک را بسجده آدم نه از برای
آدم بلکه سجده ایشان از برای حق تعالی بود و آدم قبله ایشان
بود چه روا نیست هیچ احدی را انکه سجده کند غیر خدا تعالی را
و خاضع و خاشع شود از برای او همچنانکه خاضع و خاشع میشوند
از برای حق تعالی و اگر روا بودی که مخلوقی مخلوقی را سجده کند
بنوعی که مذکور شد هر آینه امر کرده میشد که ضعفاء شیعه و سایر
مکلفین از شیعه سجده کنند کسی را که واسطه است در رسانیدن علوم
وحی خدا که بهترین خلق خدا است بعد از محمد رسول است و احتمال
محنت و بلا در اظهار حق ائمه آل عبا نماید حضرت رسالت پناه صلعم
فرمود عصیان کرد ابلیس خدا تعالی را و هلاکت یافت چون مغرور به
تکبر بر آدم بود و عصیان کرد آدم حق تعالی را به اکل شجره و هلاکت
نیافت چون مقارن تواضع با محمد و آل محمد صلعم بود زیرا که حق تعالی با
آدم گفت ای آدم عصیان کرد ابلیس مرا در امر تو و تکبر نمود بر تو پس
هلاکت یافت

هلاکت یافت اگر تواضع کردی از برای تو و فرمان بری و حکم مرا
در باره تو هر آینه نجات دادمی او را همچنانکه نجات دادم ترا و
تو عصیان کردی در اکل شجره و تواضع کردی با محمد و آل محمد صلعم
و گفتی خداوندا بحق محمد و آل محمد که از گناه من درگذر چون
بعروه وثقی محمد و آل محمد چنگ زدی رستگاری یافتی و شرح
لیلة العقبه آنکه چون نصف اول شب گذشت امر همایون نبوی صلعم
صدور یافت که از آن منزل روانه عقبه شوند و ندا کردند که کسی
پیش از حضرت صلعم از عقبه نگذرد و حذیفه یمانی مأمور شد که
در پای عقبه مخفی شود از احوال مردم بر خبر باشد و بر اندیشه
فاسد هر طایفه اطلاع یابد و حقیقتی که بر او ظاهر گردد بموقف
عرض رساند و ماء مور شد که در قفای سنگی بزرگ که در عقبه
باشد مستور شود حذیفه گفت یا رسول الله من شرارت تمام در
روی رؤسای شما مشاهده میکنم و اندیشه آن دارم که اگر در
تنگنای عقبه کسی پیش از حضرت صلعم برسد که شری در
خاطر او باشد و به تفحص اغیار مشغول گردد و مرا در آنجا یابد و
چون خصوصیت من به حضرت معلوم است از خوف که او را باشد قصد
هلاک من کند حضرت فرمود ای حذیفه چون بعقبه رسی سنگی بزر
گ که در عقبه پای آن به نزدیک روی و بگوئی که رسول خدای
امر کرده است ترا که شکافته شوی و مرا در اندرون خود جای

نوت کند و بی اعتدالی نمایند و حضرت را در یکی از کوههای
هابل اندازد و سبب هلاکت انحضرت شود چون منافقان
ان دبتها و سنگها از بالای راه روان ساختند و نزدیک رسید
ان دبتها به امر حق تعالی از بلندی به کوههای عمیق افتادند بنوعی
که اصلا صدای ان به ناقه حضرت نرسید و ناقه دران شب سلا
مت از عقبه بگذشت انگاه حضرت ص با عمار گفت برکوه برای
و عصای خود را بر روی اندازنده گان هفقان و اشاره به ان
جماعت منافقان کن پس عمار عصا را بر روی ایشان افکند
مجموع منافقان از کوه افتادند بعضی دست شکست و بعضی
را پهلو و بعضی را پا و درد عظیم برایشان مستولی شد و در
میان مؤمنان خوار و مفتضح شدند چون بعضی ایشان جان بما
لکان دوزخ دادند و از این جهت پیغمبر ص او در شان امیرالمؤمنین و خذیفه
فرمود که ایشان بشنید و بمنافقان بدان جهت که در کنار عقبه نشسته
بودند و شب هدو احوال ایشان نگاه نموده بود چون ان حضرت بعا
دت معاودت بمدینه نموده حق تعالی کسوت ذل به ان منا
فقان بوشانید و لباس خواری و فضیحت را به ان جماعت
داد که قصد امیرالمؤمنین ع در راه مدینه کرده بودند و رفعت و
سرافرازی حضرت پیغمبر ص و امیرالمؤمنین علی ع بود

فصل در احتجاج

فصل در احتجاج حضرت رسالت پناه ص در روز غدیر و لایت
حضرت امیرالمؤمنین ع و اولاد معصومین انحضرت شیخ مصنف رحمة
الله میگوید خبر داد مرا سید عالم عابد ابو جعفر مهدی بن ابی الحرب
الحسنی رضی الله عنه که وی گفت خبر دادند مرا جماعتی از ابی
محمد هارون بن موسی تلعکبری که وی گفت خبر دادند مارا ابو
علی محمد بن همام که وی گفت خبر داد مرا علی سوری که وی گفت
خبر داد مرا ابو محمد علوی از فرزندان اقدس و او از بنده گان صا
لح بود وی گفت خبر داد مارا محمد بن موسی همدانی که وی گفت
خبر داد مارا محمد بن خالد طیالسی که وی گفت خبر داد مارا سیف
بن عمیره و صالح بن عقبه که ایشان را خبر داده اند از قیس بن سمعان
و او خبر داد از علقمه بن محمد حضرمی و او از حضرت امام همام ابو جعفر
محمد بن علی که وی روایت فرمود که حضرت رسالت از مشرفه
به نیت حج بمکه معظمه توجه فرمود بمدینه و جمیع احکام شرع
مطهر را به امت خود رسانیده بود مگر مناسک حج را و بیان
ولایت امیرالمؤمنین و اولاد معصومین ان حضرت ع را
پس جبرئیل ع آمد و گفت ای محمد ص خدای عز و جل ترا

بیرون

سلام میرساند و میفرماید که من هیچ پیغمبری را از دنیا نبردم مگر که
دین وی را بکمال رسانیدم و حجت خود را تمام کردانیدم و
حال باقی مانده است از دین تو دو فریضه که بر تو لازم است که
بامت خود برسانی یکی فریضهٔ حج و یکی ولایت و خلافت
بعد از تو پس به تحقیق که من هرگز زمین را از امام خالی
نکردانیدم و هرگز خالی نخواهم کردانید پس خدای تعالی امر کرد ترا
که مناسک حج را بامت خود رسانی و در حج گذاردن حج گذارند با تو
هر آنکس که استطاعت حج گذاردن داشته باشد از اهل شهر و
دیر و اعراب و غیر ایشان و تعلیم کن ایشان را هم چنانکه تعلیم کرده ایشان را نماز
و روزه و زکواة و واقف کردان بر هر آنچه نازل شده بر تو از حج و
عمره و تعیین کنی از برای ایشان امام و خلیفه ایشان را بعد از تو
پس منادی پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه ندا کرد که ای مردمان بدانید و آگاه
باشید که حضرت پیغمبر قصد حج گذاردن فرموده و میخواهد که تعلیم
کند شما را مناسک حج هم چنانکه تعلیم کرده است شما را شرایع دین
شما را و واقف کرده اند شما را بر احکام نماز و روزه و زکات
آنگاه پیغمبر خدا از مدینه بیرون آمد و فرمود عباس بلوی بیرون
رفت و منتظر بودند که دیگران چه خواهند کرد و هم مردمان موافقت
کردند با حضرت حج گذارند و عدد جماعتی که با آن حضرت حج گذاردند
هفتاد هزار

هفتاد هزار بودند گویند زیاده بر آن بود موافق عدد اصحاب موسی علیه السلام
که هفتاد هزار بودند که موسی بیعت از ایشان از برای هارون گرفت
و ایشان بیعت و عهد را شکستند و پیروی سامری اختیار کردند
و گوساله پرست شدند و هم چنین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیعت
را از برای امیر المؤمنین علی علیه السلام به امامت و خلافت بر عدد اصحاب
موسی علیه السلام گرفت و ایشان نیز بیعت را شکستند و گوساله پرست
شدند همچنانکه قوم موسی علیه السلام کردند بی تفاوتی و متصل کردانید
پیغمبر حج را از مدینه تا بمکه و چون بموقف رسید جبرئیل علیه السلام نازل
شد گفت ای محمد صلی الله علیه و آله به تحقیق که خدای عز و جل ترا سلام میرساند
و میفرماید بدان و آگاه باشی که اجل و موعود تو نزدیک شده
و مدت حیات تو منقضی گشته و اتمام و اکمال دین بر تو لازم است
پس عهدی که ترا با امت است به ایشان رسان و وصی که ترا با
ایشان هست بگو در آنچه که نزد تو است از علوم انبیاء که بعضی از تو
بود الله و سلاح و تابوت سکینه و هر آنچه نزد تو است از آیات
انبیاء تمام تسلیم وصی و خلیفه خود که حجت بالغه من است بر همه خلق
یعنی علی ابن ابی طالب رسان و او را بجای خود نصب کن و تجدید
عهد و میثاق از برای ولایت ولی من و مولای هر مؤمن و مؤمنه
علی ابن ابی طالب علیه السلام بکن و به تحقیق که من قبض روح پیغمبر

پیغمبری از پیغمبران خود نکردم مگر بعد از اکمال دین خود کرده ام و اتمام نعمت
کرده ام برایشان بگرفتن عهد از برای تولای خود و معادات اعدای
ایشان و این کمال دین و توحید من است در اتمام نعمت من است بر
خلق که ان اتباع ولی من و طاعت اوست و این بدانست
که من نمیگذارم زمین خود را خالی از حجتی که حجت من باشد بر
خلق پس امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را بولا
یت ولی خودم و مولای هر مؤمن و مؤمنه علی ابن ابی طالب
بنده خودم و وصی پیغمبرم صلعم و خلیفه او و حجت بالغه است بر
خلق من مقرون است طاعت او به طاعت محمد صلعم که پیغمبر من است
و مقرون است طاعت او و طاعت پیغمبر من هر انکس که طاعت کند
او را طاعت کرده است پیغمبر مرا و هر انکس که طاعت کند پیغمبر مرا
و طاعت کرده است مرا و هر کس که عصیان کند او را عصیان
کرده پیغمبر مرا و انکس که عصیان کند پیغمبر مرا عصیان کرده است
مرا و او را نشانه ساخته ام در میان خود و در میان خلق
خود هر که شناخت حقوق او را مؤمن است و انکه انکار
کرد حقوق وی را کافر است و انکس که شرک آورد به بیعت
او مشرک است بمن و هر کس که ملاقات کرد مرا بولایت
او جزای بهشت است و انکس که ملاقات کرد مرا بعداوت
او جای در دوزخ است ای محمد صلعم علی را قایم مقام خود گردان
و فرا گیر از ایشان

و فرا گیر از ایشان بیعت و تجدید عهد و میثاق از برای وی
بگو که روح ترا قبض خواهم کرد و ترا به نزدیک خود خواهم برد
حضرت پیغمبر صلعم از اهل نفاق ترسان و از عداوت اصحاب
شقاق هراسان بود که مبادا متفرق شوند و رجوع به جاهلیت
کنند چون انحضرت را معلوم بود عداوت و کینه ایشان با امیر
المؤمنین عم و فی صدر ایشان در حسد و نفاق و متحمل بود
که مضرت ان حاسدان بحضرت رسالت پناه صلعم رسد پس
التماس فرمود از جبرئیل عم که عصمت حضرت از شر مردان
استدعا نماید و منتظر اجابت ان بود تا خبر در ان باب
واقع میشد تا زمانی که حضرت صلعم بمسجد خیف رسید جبر
ئیل عم آمد و امر کرد که حضرت عهد امامت را از امت
بجهت امیرالمؤمنین عم طلب دارد و قایم مقام خود گرداند و
در باب عصمت انحضرت سخنی نفرمود و از انجا بمنزل کراع
که منزلیست میان مکه و مدینه فرمود باز جبرئیل عم آمد
و امر کرد حضرت را تبلیغ امامت حضرت امیرالمؤمنین عم
و در ان منزل نیز از عصمت ساکت بود پس حضرت صلعم فرمود
ای جبرئیل عم من میترسم که قوم من تکذیب کنند مرا و قبول
نکنند قول مرا در حق ابن عم من علی بن ابی طالب عم

واز ان منزل متوجه جحفه شد و چون بغدیر خم رسید که تا جحفه
سه میل است جبرئیل ع آمد در وقتی که پنج ساعت از روز
گذشته بود و مبالغه بسیار در تبلیغ امر امامت فرمود و آیت
عصمت را حق تعالی با نحضرت از شر اعداء آورد و گفت
ای محمد ص حق تعالی ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الر
سول ای پیغمبر ص بلغ ما انزل الیك من ربك فی علی
برسان به مردمان انچه فرستاده شد بتو از جانب پروردگار تو در
حق علی بن ابی طالب ع و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
و اگر نکنی انچه امر کرده شد بکردن ان چنان باشد که نرسانیده
باشی هیچ چیز را که برسانیدن ان مأموری والله یعصمك
من الناس و خدا تعالی نگاه خواهد داشت ترا از شر دشمنان
تو و دشمنان علی بن ابی طالب ع و چون آیه کریمه نازل شد
خلایق بعضی بجحفه رسیده بودند و بعضی هنوز ملحق نشده
بودند و بعضی در خدمت ان سرور بودند حکم نبوی برین
نمط صادر شد که اوایل لشکر که گذشته بودند باز گردانیدند
و جمعی که نرسیده باشند از ان محل نگذرند و مجموع امت
در ان منزل توقف کنند تا انچه حکم شده در حق امیر المؤمنین
به ایشان رسانیده شود و از جانب راست راه متوجه مسجد
غدیر شد

غدیر شد باز رت [?] جبرئیل ع و امر فرمود که ندا کنند مردمان را
به اجتماع در ان مکان چون حضرت ص به غدیر رسید سلمان را
امر فرمود که بعضی احمال و اشغال جمع آورد و مرحلی مرتفع بر
هیئت منبر ترتیب دهد و چون به ترتیب اشتغال نمود حضرت
بران بلندی بر آمد و همه خلایق بران ناظر بودند و خطبه در کمال
بلاغت برخواند که ترجمه ان طولی دارد و بعد از ان فرمود که بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك فی حق
علی و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس
ای معشر الناس من تقصیر نکردم در رسانیدن انچه حق تعالی بمن فرستاد
و من از برای شما بیان کنم سبب نزول این آیت به تحقیق که جبرئیل
سه نوبت بر من نازل شد و سلام حق تعالی رسانید و امر کرد مرا
انکه درین مشهد ایستادگی نمایم و خلایق را از اسود و ابیض و
اهل حضر و دور اعلام نمایم که علی بن ابی طالب ع برادر و و
صی و خلیفه من است و امام خلایق است بعد از من نخواهد
بود کسی مگر او و ولی شما است بعد از رسول خدا و حق آیتی
درین باب از کتاب خود فرستاده و این است هدایت رایت [?]
انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکواة وهم راکعون و علی ابن ابی طالب ع بود که
بر پای داشت نماز را و بداد زکات را و در رکوع بود و من از

مرا به آن الهی کرامت فرموده و هیچ علمی نیست که مرا به آن آگا
هی نداده که مگر من آنرا بعلی بن ابی طالب ع درا موختم و او امام
مبین است ای گروه مردمان گمراه مشوید در امر علی بن ابی
طالب ع و نفرت مکنید از او و سر باز مزنید از ولایت او چه اوست
که هدایت میکند بحق و عمل میکند بحق و منع از باطل مینماید و از ملامت
ملامت کننده اندیشه ندارد و او اول کسی است که ایمان بخدا و
رسول خدا آورده و او نفس خود را فدای رسول خدا کرده و
با او رسول خدا بود در ایمان و طاعت و هیچ احدی با رسول
ه در ایمان و طاعت نبود مگر علی بن ابی طالب ع ای گروه مردمان
تفضیل کنید بعلی بن ابی طالب را ع برهمه خلق ای گروه مردمان
علی بن ابی طالب امامی است که نصب کرده حق تعالی است هرگز
قبول نخواهد توبه کسی را منکر ولایت او باشد و هرگز نخواهد
امرزید کسی را که مخالفت وی کند و او را امام خود ندانند و هم
چنین معذب خواهد بود بعذاب دایم پس حذر کنید که مخالف
نباشید امر وی را که خواهید در آمد در آتشی که آن آتش افرو
زان باشد و سنگها که بتان ایشان اند که آماده شده است آن در
آتش از برای ایشان ای گروه مردمان بخدا سوگند که من سید
اولین و اخرین و خاتم انبیاء و مرسلین ام و حجت خدا بر اهل
سماوات

سماوات و زمین ام هر که شک کند درین کافر بکفر جاهلیه است
و هر که شک درین قول میکند پس شک آورده در همه احکام
دین و ملت ای گروه مردمان حق تعالی منت نهاده بر من به
تفضیل علی بن ابی طالب ع برهمه خلایق و احسان است که
با من فرمود شکر این نعمت میسر نیست ای گروه مردمان علی
بن ابی طالب ع فاضلتر از همه مخلوقات دانید چه او بعد از
من فاضلتر از همه مکونات است حق تعالی به برکت ما رزق بخلایق
میفرستد و سبب بقای ایشان در لعنت خداست و مغضب او
گرفتار است آنکس که این سخن را در مقام رد و انکار است بدانید
و آگاه باشید که جبرائیل ع مرا خبر داده است باین سخن و میگوید که
هر کس دشمنی کند علی بن ابی طالب را ع و دوست وی را پس
بر و لعنت و غضب خدا است پس باید نظر کند هر کس با چه عمل
از برای فردای خود میکند و به پرهیزد از انکه مخالفت کند
حق تعالی را و تزلزل پیدا کند بعد از انکه قدم را در امری
ثابت گردانیده باشد و حق تعالی با نچه شما خواهید کرد خبر و
آگاه است ای گروه مردمان به تحقیق که علی بن ابی طالب ع
جنب الله است که در آیه کریمه یا حسرتی ما فرطت فی جنب الله
که صاحبان حسرت در آخرت خواهند گفت و احسرتا بر تقصیرها از
جانب خدا تعالی این جا عنی است که تقصیر در حقوق امیر المومنین

وائمه معصومین ع بوده باشند در دنیا ای گروه مردمان تدبر کنند
در قرآن تفکر کنید در آیات و نظر کنید در محکمات آن و پیروی
مکنید متشابهات آنرا پس بخدا سوگند هرگز بیان نخواهد کرد زو
اجر آنرا و تفسیر آنرا بر شما روشن نخواهد گردانید مگر کسی که در دین
با من است و دست وی در دست من است و او معلم شما است به تحقیق
که علی ابن ابی طالب ع و اولاد طیبین ع او ثقل اصغر اند و قرآن
ثقل اکبر و ثقل چیزی است که شخصی آنرا در منزل بگذارد و سفر
کند یعنی که من سفر میکنم به آخرت و در منزل دنیا دو چیز میگذارم
یکی علی ابن ابی طالب ع و فرزندان او ائمه معصومین او ع
و یکی قرآن مجید با یکدیگر موافق خواهند بود و جدائی در میان
ایشان پدید نخواهد تا زمانی که بر حوض من در آیند ایشان
امینان خدا اند در خلق او و حکماء خدا اند در خلق و در زمین
و بدانید و آگاه باشید که من واضح و روشن گردانیدم آنرا بدانید
و آگاه باشید که رسانیدم حکم خدا را بشما بدانید و آگاه باشید
که شنوانیده ام آنرا و من واضح و روشن گردانیدام آنرا آنچه
گفتم حق تعالی فرموده بود و من فرموده حق تعالی را بشما رسانیدم
و نیست امیر شما کسی بغیر از برادر من و غیر او را لیاقت امارت
نداده اند ای گروه مردمان علی بن ابی طالب ع برادر من
و وصی من

و وصی من و نگاه دارنده علم من و خلیفه من بر امت من است و
مفسر کتاب حق تعالی و داعی خلایق به قرآن است و عمل کننده
به آنچه رضای قرآن در آن باشد و محاربه کننده با اعدای دین
و امر کننده مطیعان و نهی کننده عاصیان و امیر مؤمنان و امام
و راه نماینده و کشنده ناکثین یعنی عهد شکنندگان که طلحه و زبیر
و نظایر انها باشند و قاسطین یعنی جابرین که آن معاویه و عمرو بن
عاص و اشباه ایشان اند و مارقین که آن خوارج زمان اند
به امر خدا و من میگویم که تغییر پذیر نیست این سخن که از حق
تعالی بشما میرسانم پس میگویم بار خدایا دوست دار آنکس
را که دوست دارد علی بن ابی طالب را و دشمن دار آنکس
را که دشمن دارد او را و لعنت کن آنکس را که انکار امامت
وی کند و بقهر و غضب باش با کسی که در مقام فرمان برداری
او نباشد بار خدایا فرستادی بر من امامت ولی خود را و
امر کردی مرا با آنکه برسانم بمردمان آنچه کامل گردانیدی بآن
دین مردمان را و بآن تمام گردانیدی نعمت خود را بر مردمان و را
ضی شدی آنکه اسلام دین و ملت ایشان باشد و فرمودی و من
یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هر که طلب کند
که غیر دین اسلام دین او باشد هرگز قبول نخواهد بود از وی

بگر

و بایکدیگر وصیت کنند در محافظت حق که آن ایمان بولایت
علی بن ابی طالب ع و فرزندان او و بایکدیگر وصیت
کنند بصبر بر اذیتی که از دشمنان علی بن ابی طالب ع که
بدوستان او رسد ای معاشر مردمان به تحقیق که من
گواه گردانیدم خدا تعالی را و بشما رسانیدم پیغامهای خدا
را و نیست بر پیغمبر مگر آنکه برساند آنچه رسانیدن آن مأمور است
ای گروه مردمان بپرهیزید از خدا تعالی حق پرهیزکاری
به او باید کرد و باید که نمیرید در حالتی که ایمان آورده باشید
و مطیع و منقاد باشید مر آن چیزی را که ایمان به او آورید
و طاعت و انقیاد آن بجای آورید ای گروه مردمان
ایمان آورید بخدا تعالی و برسول خدا و ایمان آورید بنوری
که فرستاده شده است به او ای گروه مردمان که اول نور
حق تعالی است و بعد از آن نور نبوت است که در من ظهور
کرده و بعد از من نور ولایت است که با علی بن ابی طالب ع
خواهد بود و از او انتقال بفرزندان او خواهد نمود تا صاحب
الامر صلوات الله علیهم اجمعین حق تعالی ما را حجت گردانید
بر غیران و معاندان و مخالفان و ظالمان از همه عالمیان ای
گروه مردمان من بیم میدهم شما را به آنکه من پیغمبر خدا ام و آمده اند

الله

پیش از من پیغمبران

پیش از من پیغمبران پس اگر من بمیرم یا کشته شوم باز خواهید گشت
به کفر و ضلالت خود و آنکس که بکفر و ضلالت خود بازگردد
هرگز ضرری از آن بخدا نخواهد رسید و زود باشد که خدا تعالی
جزای خیر دهد شاکران را بدانید و آگاه باشید که علی بن ابی
طالب ع موصوف بصبر و شکر است و بعد از وی دو پسر من که
از صلب وی اند موصوف بصبر و شکر اند ای گروه مردمان
منت بر خدای تعالی منهید باسلام خود پس غضب کند خدا
تعالی بر شما و برساند بشما عذابی از پیش خود بتحقیق که حق
تعالی راه نگاه دارنده اوست تا اگر کسی بی راهی کند او را
بسزا و جزای خود برساند ای گروه مردمان زود باشد که بعد
از من امامان باشند که مردم را به آتش دوزخ خوانند و در
روز قیامت کسی ایشان را مدد و یاری نکند ای معاشر
ضلال و اتباع و انصار در درک اسفل دوزخ خواهند بود و
جای منکران که آن درک اسفل است بدانید و آگاه باشید که
اصحاب صحیفه اند پس باید که نظر کند یکی از شما در صحیفه خود
پس امر صحیفه مشکل شد بر مردمان مگر اندکی از ایشان ای
گروه مردمان من میگذارم امامت را در پیش علی بن ابی
طالب ع و میراث میدهم از او بعد از خود به تحقیق که رسانیدم

بشما انچه مامور بودم برسانیدن ان وحجت بر حاضر و غایب و بر هر احدی
از آنان که حاضرند و بر آنان که متولد نشده اند پس باید که برسانند حاضر
و غایب را و پدران بفرزندان خود تا روز قیامت و زود باشد
که بگردانید شما امامت را ملک و سلطنت و استیلا ربه دیگری بدانید
و آگاه باشید که گفت خدا تعالی لعنت بر کسی است که غصب
کند حق علی بن ابی طالب ع و فرزندان او را و بر وی این حال
حق تعالی فرماید سنفرغ لکم ایها الثقلان یعنی زود
باشد که فارغ شویم از برای عذاب شما از هر انچه باز میدارد
ما را از عذاب شما و یرسل علیکما شواظ من نار و
نحاس فلا تنتصران فرستاده می شود بر شما زبانه خالص
از آتش و مس گداخته که بر سر شما ریخته شود پس شما سر باز
نتوانید زدن از ان ای گروه مردمان به تحقیق که حق تعالی
نخواهد گذاشت شما را بر حالی که شما بر آنید و امتیاز خواهد
داد نیک و بد را و سزاوار نیست که اطلاع دهد خدا تعالی شما
را بر غیب ای گروه مردمان هیچ قریه قرا نیست مگر که خدا تعالی
هلاک کننده اوست به تکذیب ایشان قول پیغمبر خود را و هم
چنانی هلاک میگردانند ان قریه را که ظالم باشند اهل ان قریه را
چنان در وحی الهی مذکور است و این علی بن ابی طالب امام و ولی
شما است و خدا تعا

شما است و خدای تعالی بر مخالفت شما او را وعید فرموده بر ایمان و طاعت
شما او بر وعده رحمت و عنایت کرده ای گروه مردمان بتحقیق که گمراه
شدند پیش از شما اکثر اولیان و هر آینه هلاک اولیان را و هلاک خواهد
گردانید آخریان را ای معاشر ناس به تحقیق که خدا تعالی بمن امر و نهی کرده
و من امر و نهی پروردگار را بشما گفتم پس بشنوید امر و نهی را تا از عذاب
خدا سالم باشید و جبر کنید بر مراد او و راه راست که راه متابعت او است
ان راه صراط مستقیم است و بعد از او فرزندان او یند که از صلب او آید انهم
یهدون به بالحق و به یعدلون ایشم اند که راه مینمایند بحق
و عدالت میکنند بعد از ان سوره فاتحه را تا آخر بر خواند و فرموده
در من نازل است و در ایشان هم را فرا رسیده و مخصوص ایشان است
اولئک اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
ایشانند دوستان خدا تعالی هیچ ترس نیست بر ایشان و نه ایشان اندوه
ناک میباشند الا ان حزب الله هم الغالبون بدانید
و آگاه باشید که گروهی که از برای خدا باشند ایشان غالب اند
بدانید و آگاه باشید که دشمنان علی ع ایشان اهل شقاق و عدو اند
و برادران شیطان اند انکسان که حق تعالی ایشانرا میفرماید یوحی
بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا یعنی میرسانند
ایشان بعضی دیگر را سخنان روی اندود از انجهت که مغرورند بدانید

کردانید

که بشارت داده اند بوجود او هر انکس که از پیش او بوده اند و
بدانید که او حجت باقی است و هیچ حجتی نیست بعد از او و
هیچ حقی نیست مگر که با اوست و هیچ نوری نیست مگر که با اوست
و بدانید که ولی خداست در زمین او و حکم خداست در خلق
او و امین خداست در نهان و انکار ای گروه مردمان
بیان کردم و در حیطه فهم شما در آوردم انچه با ن مامور بودم
و این علی بن ابی طالب عم تعلیم و تفهیم شما خواهد کرد بعد از من
و بدانید که من بیعت کردم با خدای و علی بن ابی طالب عم
بیعت کرد با من و من طلب میکنم بیعت شما را از برای علی
بن ابی طالب عم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه پس
هرکس بشکند بیعت را که با علی عم کرده پس بتحقیق که وبال ان
به نفس انکس باز میگردد ای گروه مردمان بتحقیق که
حج و عمره از شعایر خدای تعالی است پس حج گذارید که
خانواده که حج گذارند غنی و توانگری یابند و آنانکه
تخلف نمایند فقیر و محتاج شوند ای گروه مردمان حاضر
در موافقت حج هیچ مومنی مگر که بیامرزد خدا تعالی گناهان
سابق او را تا ان زمانی که حج میگذارد و ای گروه مردمان بر پای دارید
نماز را و بدهید زکوات را هم چنانکه امر کرده است خدای تعالی شما را

واکر زمان بسیار

واکر زمانی بسیار از شما گذرد و تقصیر کنید شما یا فراموش کنید پس
علی بن ابی طالب عم ولی شماست و بیان کننده احکام دین شماست
خدا تعالی نصب کرده است او را بعد از من به امامت و هدایت و
انکسان که آفریده خواهند شد از من و علی بن ابی طالب عم هدا
یت خواهند کرد شما را از هر چه سئوال میکنند از ایشان و بیان
خواهند کرد از برای شما چیزی را که ندانید و حلال و حرام بیش
از ان است که در شما اید و چون امر کنم شما را به حلال و نهی کنم از
حرام در مقام واحد پس امر کرده مرا خدا تعالی که بیعت و میثاق از
شما بگیرم در قبول انچه بر من نازل شده در ولایت علی بن ابی طا
لب عم و ائمه دین که بعد از اوست که از من و از وی خواهند بود
تا قیامت حاکم بر حق اینانند هر حلال که دلالت کردم شما را بر ان
و هر حرام که نهی کردم از ان هرگز رجوع از ان نخواهم کرد و تبدیل
احکام ان نخواهد بود پس بیاد آورید و حفظ کنید یا بکنید تغییر
و تغییر و تبدیل به ان راه مدهید و بدانید که من تجدید قول با شما میکنم بانکه
بر پای دارید نماز را و بدهید زکات را و امر کنید بمعروف و نهی کنید
از منکر و بدانید که عمده در امر معروف ان است که برسانید قول مرا
بانکس که حاضر ان شهید نیست و امر کنید او را به قبول ان و نهی کنید
او را از مخالفت ان که امر خدا تعالی امر من است و امر کنید بمعروف و
نهی از منکر نیست مگر امام زمان ای مردمان به تحقیق که قران مجید می شناساند

شما را انکه ائمه بعد از من و از فرزندان اوست و من شما رسانیدم
شما را انکه ائمه بعد از من و بعد از وی است انجا که حق تعالی فرمود
کلمة باقیة فی عقبه و گفتم هرگز گمراه نشوید اگر چنگ زنید در
دامن ایشان ای گروه مردمان پرهیزکاری کنید و بر حذر باشید
از ساعت قیامت چنانکه حق تعالی فرموده ان زلزلة الساعة
شیء عظیم بتحقیق که حرکت و لرزیدن در روز قیامت چیزی
بزرگ است و یاد کنید وقت مردن و حسنات و میزان و زمان
محاسبه را در حضور خداوند جهان و یاد کنید ثواب و عقاب را
که هر کس که نیکوی کرده باشد ثواب یابد و هر که بدی کرده باشد
از بهشت بی نصیب گردد ای گروه مردمان بشتابید و دست
من
خود را بدست رسانید و بیعت بر امامت علی بن ابی طالب ع و
اولاد او کنید و من مامورم از جانب خدا تعالی انکه فرا گیرم
از زبان شما اقرار در انچه در حق علی بن ابی طالب ع بشما رسانیدم
بر
از امامت مومنان و انکس که می آیند از پس از امامان که فرزندان
من و فرزندان اویند پس بگوئید همه که ما شنیدیم و فرمان برداری میکنیم
و بان رضا دادیم و منقاد گشتیم ان چیز را که بما رسانیدی از پروردگار
ما و تو در حق علی بن ابی طالب ع و ائمه حق از فرزندان او و بیعت
میکنیم ما بر انچه گفتیم و بدلهای خود و زبانهای خود و بدین عزیمت
خواهیم بود تا زنده باشیم و باین اعتقاد مبعوث خواهیم شد در قیامت
تغییر نیابد و تبدیل نپذیرد

تغییر نیابد و تبدیل نپذیرد و شک نیاوریم و از ان بازگشت نکنیم و از عهد
باز نگردیم و میثاق نشکنیم و عهد خود را بخدای تعالی و پیغمبر او و به امیر
المومنین ع و بفرزندان او که ائمه دین اند از صلب او و بعد از امام
حسن و امام حسین ع که دانستی منزلت ایشان را نزد و به نزد پرور
دگار تو و بدانید که رسانیدم بشما پیغام خدا تعالی را در حق علی ع
و ائمه دین از فرزندان او ای گروه مردمان خدای تعالی عالم السر
و الخفیات است و شنواست بسخن هر کسی و داناست بانچه در
ضمیر هر کس است پس هر که راه حق یافت فایده ان به نفس وی عا
ید است و هر که گمراه شد مضرت گمراهی باو باز میگردد و هر که بیعت
کرد بر انچه شنید و دانست در حق علی بن ابی طالب ع پس بتحقیق
با خدا تعالی کرده است ید الله فوق ایدیهم دست خدا تعالی بر
بالای دستهای ایشان است ای معاشر مردمان بپرهیزید
از خدا تعالی بیعت کنید با علی ع بامارت مومنان و انکه امام
حسن و امام حسین ع و ائمه که بعد از ایشان است کلمه باقیه اند
در حق او و در عقب او هلاک میکند خدا انکسی را که غدر میکند
و عنایت و شفقت میکند انکسی را که وفا بعهد او میکند
فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد
علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما یعنی هر انکه بشکند عهد را
پس نیست ان شکستن مگر بر نفس او و هر که وفا کند به انچه عهد کرده است
بران با خدای تعالی پس زود باشد که بدهد او را خدا تعالی

عمر لعنت الله گفت وبرا نمیشناسم حضرت ع فرمود که این روح
الامین ع است وفرمود مبادا که تو این عهد بشکنی پس بتحقیق
که اگر تو این عهد بشکنی خدا و رسول خدا و ملایک و مومنان از
تو بیزار باشند   فصل در ذکر تعیین ائمه طاهرین بعد از حضرت
حق تعالی بر علو مکان و منزلت بر کافه خلق روایت میکند
ابو بصیر از امام بحق ابو عبد الله جعفر بن محمد ع که فرمود روزی پدرم
محمد بن علی باقر ع با جابر بن عبد الله انصاری گفت که مرا بتو حاجتی
هست هرگاه مجال این باشد سوال خواهم کرد جابر گفت که ای پسر رسول خدا
هرگاه اراده فرمائی بجواب اشتغال نمایم پس امام ع با جابر گفت
ای جابر خبر ده مرا از لوحی که دیدی انرا بدست مادرم فاطمه زهرا
وانچه خبر داده ترا در امامت ع که دران لوح مکتوب است جابر
رضی الله عنه گفت گواهی میدهم نزد حق تعالی انکه درآمدم من روزی
نزد مادر تو فاطمه علیهما السلام در زمان حیوة پیغمبر ع و من از برای
تهنیت ولادت امام حسین ع بمنزل ان حضرت رفته بودم دیدم
در دست ان حضرت لوحی سبز پس گمان بردم که ان از زبرجد است
وبروی نوشته بود از سفیدی بمثابه نور افتاب باوی گفتم ای
دختر رسول خدا این چه لوحی است حضرت زهرا ع فرمود این لوحی است نوشته
خدا به پیغمبر خود فرستاده و در وی نام پدرم و شوهرم و دو پسرم حسن و حسین
ونامهای فرزندان ایشان که اوصیا خواهند بود و پدرم ان لوح را بمن
عطا فرمود تا مرا بان دل خرم گردانید انگاه حضرت فاطمه ع ان لوح را
بمن داد و من خواندم

بمن داد من خواندم و نوشتم پس پدرم ع گفت ای جابر که هیچ میتواند
بود که به بینم ان نوشته را جابر گفت بلی بعد از ان بخانه جابر امدند
پدرم ع صحیفه که در دست بود و بر پوست اهو نوشته شده بود با
جابر گفت تو کتاب خود را نگاه و در روی نظر کن تا بخوانم بر تو انچه
که در صحیفه من است پس بخواند پدرم ع انچه در صحیفه ان بود یک
حرف مخالفت درمیان ایشان نبود و جابر رضی الله عنه گفت
گواهی میدهم نزد خدا تعالی که لوح را بدین نوشته دیدم بسم الله الرحمن
الرحیم بنام خداوند بخشاینده مهربان ابتدا میکنم هذا کتاب من الله
العزیز الحکیم از برای محمد ص به محمد نبیه و نوره و سفیره و حجته ودلیله
این کتاب از جانب خدای تعالی عزیز حکیم از برای محمد ص که پیغمبر
او و نور او و فرستاده حجت و دلیل اوست نزل به الروح الا
امین من عند رب العالمین اورده او را روح الامین یعنی
جبرئیل ع از پیش رب پروردگار عالمیان عظیم یا محمد ص اسمای
واشکر نعمای ولا تجحد الای تعظیم کن ای محمد نامهای مرا وشکر کن
نعمتهای ظاهره مرا و انکار مکن نعمتهای باطنه مرا فانی انا الله
لا اله الا انا پس به تحقیق که من خدای برحقم من قاصم الجبار
ین و معین المظلومین و دیان الدین شکننده جباران و مددکننده
مظلومان و طاعت فرماینده دینم لا اله الا انا هیچ خدای برحق

نیست مگر من رجا غیر فضلی او خوف غیر عدلی عذبته
عذابا لا اعذبه احدا من العالمین هر که امیدوار باشد غیر
فضل مرا یا ترسان باشد غیر عدل مرا عذاب خواهم کرد او را عذابی
که هیچ کس را از عالمیان چنان عذابی نکرده باشم فایای فاعبد و
علی فتوکل پس مرا پرستش کن و بر من توکل کن انی لم ابعث
نبیا فاکملت ایامه فانقضت مدته الا جعلت له وصیا
به تحقیق من مبعوث نگردانیدم هیچ پیغمبری را پس اکمال نیافت
ایام او منقضی نشد مدت او مگر که گردانیدم از برای او وصی را
وانی فضلتک علی الانبیاء وفضلت علی الاوصیاء وتفضیل دادم
ترا بر همه انبیاء وتفضیل دادم تو بر همه اوصیاء واکرمته بشبلیک بعده
و سبطیک حسن وحسین و مکرم گردانیده ام او را بشبلین تو و سبطین
تو یعنی امام حسن و امام حسین ع وجعلت حسینا خازن علمی واکرمته
بالشهادة وگردانیدم حسین را خازن علم خود و مکرم گردانیدم او را
بشهادت وهو افضل من استشهد وارفع درجة الشهداء
و او افضل است از هر کس که شهادت یافته اند بلندتر است
درجه او از درجه هر که شهادت یافته جعلت کلمتی التامة معه
وحجتی البالغة عنده گردانیدم کلمه تام خود را با او و حجت بالغه
خود را نزد او بعترته اثیب واعاقب بفرزندان او ثواب میدهم
بخلایق ولهم

بخلایق ولهم علی سید الاولین و دین اولیاء الماضین
اول عترت او علی بن الحسین است که سید عابدان و دوستان
من است که از پیش گذشته اند وابنه شبیه جده المحمود محمد باقر العلمی
والمعدن لحکمتی و پسر او که شبیه جد ستوده اوست محمد ع که
شکافنده علم من است و معدن حکمت من و سیهلک المرتابون
فی جعفر الراد علیه کالراد علی القول منی وزود باشد که
هلاک شوند شک کنندگان در قول جعفر و هر که رد کند قول
جعفر را وانکس رد کننده قول من است لاکرمن مثوی جعفر
ولاسرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه هر آینه گرامی خواهم
داشت مقام و منزلت جعفر را و هر آینه او را در فاضلترین جای
در میان شیعیان و مددکاران و دوستان او در خواهم آورد
الا ومن جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتی بدانید و آگاه باشید
که هر انکس که انکار نماید یکی از ایشان را پس بتحقیق که انکار نموده
نعمت مرا ومن غیر آیة من کتابی فقد افتری علی الله و هر انکس که
تغییر دهد آیه از کتاب من چنان که افترا کرده است مرا و ویل للمفترین
الجاحدین عند انقضاء مدة عبدی موسی وحبیبی وخیرتی و وای
بر انکسان که افترا کنند به بندگان و انکار نماید نزد انقضاء مدت
امامت بنده من موسی ع که حبیب من و برگزیده من است ان المکذب بای

راه یافتگان و از علی بن ابی حمزه ثمالی مرویست که او گفت امام
همام جعفر بن محمد ع روایت کرد از پدر خود و آنحضرت از
آبای کرام خود ع که حضرت رسالت پناه ص فرمود که خبر داد
مرا جبرئیل ع از پروردگار من که فرمود که مَن عَلِمَ ان لا اله
الا انا وحدی و ان محمداً عبدی و رسولی هر کس بداند
که هیچ معبودی بر حق نیست مگر من که یکتا و بی همتایم و آنکه
محمد بنده من و پیغمبر منست و اَنَّ علی بن ابی طالب ع
خلیفتی و ان الائمة من ولده حججی ادخله الجنة
برحمتی و بداند آنکه علی بن ابی طالب ع خلیفه منست
و آنکه ائمه از فرزندان او حجتهای من اند در میآورم او را در
بهشت برحمت خودم و مباح میکردانم از برای جوار و همسایگی
خودم را و واجب میکردانم از برای او کرامت خودم را و تمام
میکردانم بر و نعمت خودم را و میکردانم او را از مخصوصان
خود و اگر ندا کند لبیک گویم و اگر بخواند مرا جواب گویم و اگر
از من چیزی خواهد عطا کنم او را و اگر خاموش باشد می
ابتدا بعنایت کنم و اگر بگریزد از من بخوانم او را و اگر باز
آید قبول کنم او را و اگر بکوبد دره مرا بگشایم در او را
و من لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او یشهد بذلك
ولم یشهد ان محمد

ولم یشهد ان محمداً عبدی و رسولی او یشهد بذلك
ولم یشهد ان علی بن ابی طالب ع خلیفتی او یشهد بذلك
ولم یشهد ان الائمة من ولده حججی فقد جحد نعمتی
و صغر عظمتی و کفر بآیاتی و کتبی و هر آنکس که گواهی ندهد بآنکه
هیچ معبود بحق نیست مگر من که یکتای بی همتایم یا گواهی دهد
باین و گواهی ندهد آنکه محمد بنده من و پیغمبر منست و گواهی
ندهد بآنکه علی ع خلیفه منست یا گواهی دهد باین و گواهی ندهد
بآنکه ائمه از فرزندان او حجتهای من اند پس بتحقیق که او کفران
نعمت من کردست و کم داشت بزرگی من کرده و کافر شده است
بآیات کتب من اگر قصد من کند منع کنم او را و اگر سؤال کند از من محروم کنم او را و اگر
ندا کند نشنوم ندای او را و اگر بخواند اجابت نکنم او را و اگر امید دارد بمن نا امید کنم او را
و این جزای اوست از نزد من و نیستم من که ظلم کننده باشم بر بندگان جابر بن
عبدالله انصاری فقال یا رسول الله و من الائمة من ولد علی بن
ابی طالب پس برخواست جابر و گفت یا رسول الله کیانند امامهای دین از فرزندان
علی بن ابی طالب ع قال الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة بعد از
ایشان حسن و حسین دو سید جوانان بهشت ثم سید العابدین فی زمانه علی بن الحسین بعد از
ایشان سید عابدان در زمان خود علی بن الحسین ثم الباقر محمد بن علی و ستدرکه یا جابر فاذا
ادرکته فاقرأه منی السلام [illegible] شکافنده علوم [illegible] علی [illegible]

که در پای نونهال ویرا جون ودرمیانی اورا از پس سلام گفت ما درمیان ثم الصادق
جعفر بن محمد ثم الکاظم موسی بن جعفر ثم الرضا علی بن موسی ثم التقی محمد بن علی
ثم النقی علی بن محمد ثم الزکی الحسن العسکری ثم ابنه القائم بالحق المهدی الذی یملاء
الارض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما وبعد ازاو جعفر بن محمد الصادق
وبعد ازاو کاظم پسر جعفر است وبعد ازاو علی پسر موسی کاظم است وبعد ازاو محمد پسر علی
نقی است وبعد ازاو علی پسر محمد نقی است وبعد ازاو حسن زکی عسکری است
وبعد ازاو پسر او قائم بحق محمد حضرت هادی است مهدی است پر کند روی
زمین را از عدل وداد همچنانکه پر کرده شده است از جور وظلم
یا جابر خلفائی واوصیائی واولادی وعترتی من اطاعهم فقد اطاعنی
ومن عصاهم فقد عصانی ومن انکرهم وانکر واحد منهم فقد انکرنی ای
جابر خلفای من واوصیای من واولاد وعترت من انهاند که هر کس که فرمان
برداری کند ایشان را پس بتحقیق فرمان برداری کرده مرا وهرکس که عصیان
کند ایشان را عصیان من کرده است وهرکس که انکار کند یکی از ایشان را پس
انکار کرده است مرا بهم یمسک الله السماء ان تقع علی الارض الا
باذنه وبهم یحفظ الله الارض ان تمید باهلها یعنی بسبب ایشان نگاه
میدارد خدای تعالی آسمانرا از آنکه بر روی زمین افتد مگر باذن خدا وبسبب ایشان
میدارد خدای تعالی زمین را از آنکه متحرک شود واهل زمین با خود ببرد و رد است

از حضر

از حضرت پیغمبر صلعم که با علی گفت یا علی ع دوست ندارد ترا مگر
کسی که با طهارت متولد شده باشد از بدکاری مردمان ودشمن
ندارد ترا مگر کسی با خبث ولادت باشد ولا یبغضک الا
کافر وعداوت نکند با تو مگر کسی که کافر شده باشد عبد الله
مسعود برخواست وگفت شناختم علامت خبث مولد وکافر را
در زمان حیات تو بد دشمنی علی بن ابی طالب ع وعداوت
او پس علامت خبث مولد وکافر از حیات تو چیست چون اظهار
اسلام کنند بزبان ومخفی باشد برما وپوشیده های ضمایر ایشان
حضرت صلعم فرمود یا ابن مسعود ان علی بن ابی طالب ع امامکم بعدی
وخلیفتی علیکم فاذا مضی فالحسن والحسین ابنای امامکم ثم تسعة
من ولد الحسین واحد بعد واحد ای ابن مسعود بتحقیق که علی بن
ابی طالب ع امام شما است بعد از من وخلیفه من است بر شما چون
ایام حیات او منقضی شود پس حسن وحسین دو پسر من امام شما اند
بعد از او وخلیفه شما اند وبعد از ایشان نه فرزند حسین ع یکی بعد
از دیگری ائمه شما اند وخلیفهای من اند بر شما تاسعهم قائمهم یملا
الدنیا قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما یعنی نهم ایشان
قایم ایشان است بعدل وداد پر کند دنیا را همچنانکه پر کرده شده است
بجور وظلم دوست ندارد ایشان را مگر کسیکه حلال زاده باشد و
دشمن ندارد ایشان را مگر کسیکه حرامزاده باشد وعداوت نکند
با ایشان مگر کسیکه کافر باشد آنکسی که انکار کند یکی از ایشان را پس
بتحقیق که انکار کرده است مرا وهر که انکار کرده است مرا انکار کرده است

گفتند انصاری اند حضرت فرمود که اینجا کیست از اهل بیت من
گفتند علی بن ابی طالب ع و عباس پس بخواند ایشانرا
و تکیه بر ایشان داد و بیرون فرمود و پشت بر ستونی داد از
ستونهای مسجد و آن ستون از درخت خرما بود پس مردمان
جمع آمدند و حضرت خطبه خواند و در اثنای سخن فرمود نمیرد
هیچ پیغمبری مگر که بگذاشت ترکه و من میگذارم در میان
شما دو چیز را که عبارت از آن است که یکی کتاب الله مجید و
اهل بیت من است پس هر آنکه ضایع کرد ایشان را ضایع
گرداند خدای تعالی ایشانرا و سفارش به انصار کرد فرمود
وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری و احسان به ایشان آورید
و به نیکوکاران ایشان و تجاوز کنید از گناهکاران ایشان
آنگاه اسامة بن زید را بخواند و امر کرد بغزای که مقرر
شده بود توجه نماید مقرون برکت و نصرت و عافیت و
امر فرموده بود که جماعتی از مهاجر و انصار و از انجمله ابوبکر
و عمر بود لعنهم الله و جمعی از مهاجر و انصار با وی رفیق
باشند تا اخص موت ملسبطین بروند و با اعدای خدا محاربه نمایند
اسامه گفت ای رسول خدا مادر و پدرم فدای تو باد رخصت
میدهی که چندی توقف نمایم که حق تعالی شفا دهد شما را از این بیماری
و اگر بیرون روم و شما برین حال باشید دل من پر الم و جراحت

توقف

خواهد بود حضرت

خواهد بود حضرت ص فرموده بمن رسانیدند که شما گروه در فرستادن
اسامه و فرستادن پدر او زید از پیش تجد اسو کنند که اسامه
هر آینه سزاوار است به امارت و بتحقیق که پدر او نیز سزاوار است
بخلافت بود هر آینه او از دوست ترین مردمان است و وصیت
میکنم شما را بر غایت منزلت او و اگر سخنی گوید شما در امارت
اسامه و پدر وی پس بتحقیق که شما سخنی گفتید قابل و بعد از آن
در آمد پیغمبر ص در منزل خود و اسامه در همان روز از مدینه بیرون
رفت و در قرب یک فرسخ از مدینه نزول نمود و منادی حضرت
رسالت پناه ص ندا کرد در مدینه که باید تخلف نکنند آنانکه مأمورند
که با اسامه بغزای کفار روند پس ملحق شدند با اسامه آنانکه
مأمور بودند اول کسیکه ملحق شد ابوبکر و عمر بود علیهم اللعنه
و ابوعبیده جراح و ایشان به رفاقت در یک ناحیه از معسکر
اسامه فرود آمدند و حکایت نقل بیماری حضرت ص بر زبانها
افتاده بود از هر طرف حکایت موحش مذکور میشد و هر کس
سخنان پنهانی داشتند و پیوسته انصار از مدینه نزد سعد بن
عباده میامدند و سخنان نا ملایم از گرانی مرض حضرت ص مذکور
میشد وقت ضحای روز دوشنبه بعد از خروج اسامه بدو روز حضرت
خیر البشر ص از دار فنا بدار البقا رحلت فرمود و چون خبر بعسکر اسامه
رسید در ساعت همه ایشان متوجه مدینه شدند و زلزله عظیم و

و اضطراب تمام بر اهل مدینه بود ابو بکر علیه اللعنه شتر سوار بود بدر
مسجد مدینه آمد و گفت ای جماعت چیست شما را که چنین اضطراب
پیدا کرده اید اگر محمد مرد خدای محمد حی لا یموت است و نبود محمد
پیغمبری مگر که پیش از او پیغمبران بودند پس اگر بمیرد یا کشته شود
شما بکفر خود باز خواهید گشت و آنکس که بکفر خود باز گردد هیچ مضرتی
بخدای تعالی نخواهد رسید بعد از آن انصار بسرعت تمام نزد
سعد بن عباده رفتند و بجهت مشورت در امر خلافت و در سقیفه
ساعده جمع شدند و چون این خبر به ابو بکر ملعون رسید و بسرعت
تمام متوجه سقیفه بنی ساعده شدند و ابو عبیده بن جراح همراه
ملعون لعین بود و مردم بسیار در سقیفه بودند از انصار و سعد
بن عباده در میان ایشان بود اما مرضی داشت و نزاع بسیار
در میان ایشان واقع شد و سخن باینجا رسید که ابو بکر علیه اللعنه در
آخر سخن با انصار گفت که من شما را به بیعت ابو عبیده جراح میخوانم
یا عمر و رضا دارم که یکی از ایشان صاحب خلافت باشد و آن دو
نفر گفتند ما ترا سزاوار این امر میدانیم و ما تقدیم بر تو نخواهیم کرد تو
سابقی با ما در اسلام تو احق باین امر و انصار گفتند که میترسیم که
غالب آید بر ما کسی که نه از شما و نه از ما باشد ما بآن رضا داریم
که از ما امیری و از شما امیری باشد و اگر امیر ما هلاک یابد

امارت از آن امیر

امارت از آن امیر دیگر از ما باشد ابو بکر علیه اللعنه و العذاب بعد
از مدح و ثنای بسیار از مهاجران گفت ای گروه انصار شما
مگر نمیدانید فضل مهاجران را و بزرگی منزلت ایشان را در اسلام و
خدای تعالی شما را مددکار دین و انصار پیغمبر خود کردانید و شما را
مهاجر خود ساخت و زنان و فرزندان او را در میان شما جای داد
و کسی بعد از مهاجرین اول بمنزله شما نیست امارت از برای ایشان
است و وزارت از برای شما پس برخواست حباب بن منذر انصاری
گفت ای گروه مردمان مالک شوید حقوق خود را بدستهای
خود چه مردمان ما در پی هستند که راهی اختیار کنند که مخالف راه
شما باشد و رای انگیزند که منافی رای شما باشد و ثنای بسیار
از برای انصار گفت بعد از آن گفت که اگر قبول نکنند این گروه
که ما امیر ایشان باشیم ما راضی هستیم بامارت ایشان بر ما و ما
قانع نمیشویم مگر بآنکه از ما امیری باشد و از ایشان امیری
عمر خطاب علیه اللعنه گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف
نگنجد و عرب راضی نخواهند شد بامارت شما و پیغمبر ایشان از
غیر شما باشد اما عرب امتناع ندارند از آنکه متولی امارت
ایشان کسی باشد که پیغمبر از قبیله او باشد و مرا برین حجت ظاهر است
و امارت از برای قریش مقرر است و کیکه مخالفت باین

شما و با عشایر و قبایل خود در مغاک با شما قتال نکنم و آرام ندارم و
بخدا سوگند که اگر انس و جن اتفاق نمایند به این امر هرگز بیعت نکنم
با شما و چون این حکایات را به ابوبکر علیه اللعنه رسانیدند عمر ملعون
گفت ناچار است از بیعت او و بشیر بن سعد وی هم قبول بیعت
نخواهد کرد تا زمانی که کشته شود و کشته نمیشود تا زمانی که کشته شود
اوس و خزرج و باید او را بحال خود گذاشت که در آن مضرتی
نیست پس قبول کردند قول وی را و بگذاشتند سعد را بحال خود و
سعد هرگز در عقب ایشان نماز نگذارد و قضا بحکم ایشان نکرد و اگر
مددکاری یافتی با ایشان قتال کردی و همیشه برین حالی بود تا
زمانی که ابوبکر علیه اللعنه هلاکت یافته بجهنم واصل گشت و چون
عمر علیه اللعنه متولی این امر شد از حضرت عمر ترسان بود بجانب
شام رفت و در آنجا وفات یافت و با کسی بیعت نکرد الغرض
جماعت انصار بیعت کردند و دیگران که آنجا حاضر بودند بیعت کردند
حضرت امیرالمؤمنین ع بتجهیز و تکفین حضرت رسول ص مشغول
بود و چون فارغ شد از آن و نماز گذارد دل بران حضرت و در
مسجد پیغمبر ص بنشست و بنوهاشم بروی جمع آمدند و با ایشان
زبیر بن عوام بود و بنی امیه بر عثمان بن عفان ملعون جمع
آمدند و بنی زهره بر عبدالرحمان بن عوف و این قبایل در
مسجد بودند که ابوبکر و عمر و ابوعبیده لعنهم الله علیهم بمسجد در
آمدند و گفتند چیست شما را که پراکنده نشسته اید برخیزید
بیعت کنید با ابابکر ملعون بتحقیق که بیعت کردند به او انصار
و دیگر مردمان پس برخواستند عثمان ملعون و عبدالرحمن عوف
وجماعتیکه باایشان

وجماعتی که با ایشان بودند و بیعت کردند به ابوبکر علیه اللعنه
و حضرت امیرالمؤمنین ع با بنی هاشم بمنزل حضرت امیر
المؤمنین ع آمدند و گفتند که بیعت کنید به ابوبکر علیه اللعنه
به تحقیق که مردمان بیعت کردند به او و زبیر برخواست و شمشیر
خود از غلاف برکشید و فرخاش کنان متوجه عمر لعین شد عمر التجا
بمردم خود برد و گفت مرا نگاه دارید سلام بن سلام پیش دستی
کرد و شمشیر او را بگرفت و عمر علیه اللعنه او را برداشت و بر زمین زد
و نیز در جماعت بنی هاشم و غیر جماعت میگریست و با ایشان
اظهار عداوت میکرد تا ایشان را نزد ابوبکر ملعون آورد به ایشان
گفتند بیعت کنید با ابوبکر ملعون پس بیعت کردند به او و مردمان و
بخدا سوگند که اگر سر باز زنید از بیعت بجز شمشیر نخواهد بود و چون بنی
هاشم این حال مشاهده کردند یک یک تاملی میکردند و بعد از آن بیعت
میکردند و نماند کسی که بیعت نکرد از این جماعت مگر شاه مردان
و شیر یزدان و میر میدان امیرالمؤمنین حیدر علی بن ابی طالب ع
و گفتند به آن حضرت که بیعت کن ابوبکر را حضرت فرمود من احق
به امر و شما اولی اید به بیعت من و شما امارت از انصار میستا
نید و حجت شما بر آن قرابت پیغمبر است ص و از ما که آل پیغمبریم غصب
میکنید حق مرا آیا زعم شما این نبود که شما احق اید باین امر از
انصار بسبب قرابت شما به پیغمبر خدا و انصار باین حجت تسلیم کردند

امارت را بشما و من حجت میسازم بر شما مانند انچه حجت ساختند
بر انصار و من اولی برسول خدایم در حیات و ممات و من وصی
او و وزیر اویم و من مستودع علم و اسرار اویم و من صدیق اکبرم
و من اول کسیم که ایمان اوردم و تصدیق رسالت او کردم
و بهترین شمایم در مشقت کشیدن جهاد مشرکان و اعلم شمایم
بکتاب و سنت و افقه شمایم در دین و اعرف شمایم بعواقب
امور و افصح شمایم در زبان و اثبت شمایم در دل پس بچه چیز
منازعت میکنید شما مرا درین امر و در راستی و انصاف باشید
با ما اگر از خدای تعالی ترسی دارید و حق ما را از برای ما دانید و چیزی
که بشما نباشد از ان درگذرید چنانکه انصار چیزی که حق ایشان نبود
ازان درگذشتند و شما اصرار بر ظلم مینمایید و میدانید که ان ظلم است عمر ملعون
میگفت و گفت اهل بیت تو خلافت ابو بکر ملعون را حق دانستند ایا تو
اقتدا باهل بیت خود نمیکنی از بنی هاشم گفتند بیعت ما حجت بر
علی بن ابی طالب ع نیست و ما استحقاق او را از راه قرابت به
رسول و حسن جهاد و هجرت و دیگر صفات زیاده از دیگران میدانیم
عمر ملعون گفت ما ترا نخواهیم گذاشت تا زمانی که بیعت کنی
بطوع یا باکراه امیر المؤمنین ع فرمود بخدا سوگند که من قبول
نکنم قول شما را و اطاعت شما نخواهم کرد و به بیعت شما نخواهم
آمد ابو بکر ملعون گفت ما اکراه نمیکنم ترا بر بیعت و درین

باب تندي

باب تندی نداریم ابو عبیده برخواست و نزدیک حضرت علی
آمد و گفت ای پسر عم ما انکار قرابت تو بر پیغمبر خدا نمیکنیم و نه
تو در اسلام و علم و تقوا و نصرت تو قایلیم این قدر هست که تو
مرد جوانی و دران روز امیر المؤمنین ع سی ساله بود و ابو
بکر ملعون مرد پیر است و متحمل این امر میشود و او عمر خود را گذارا
نیده با او مضایقه مکن اگر خدا تعالی ترا عمر دهد بعد ازان دو
کس هیچ کس خلاف نخواهد کرد در امر تو و خلافت را تسلیم
تو خواهند کرد چه همه را معلوم است که تو باین امر از همه سزاوار
تر و لایق تری و چون زمان فتنه است اگر زیاده ازین مبالغه
کنی فتنه انگیخته شود که تسکین ان میسر نشود و تو میدانی مافی الضمایر
عرب و غیر عرب را نسبت با خود امیر المؤمنین ع فرمود ای گروه
مهاجر و انصار فراموش مکنید عهد پیغمبر خود را و از مقام و منزل
که او را در میان است بخدا سوگند که حق تعالی این مقام را از برای
من حکم کرد و پیغمبر ص اعلام کرد شما را به ان و شما میدانید که ما اهل
بیت باین سزاوارتریم از شما پس پیروی هوا و ارزوی خود
مکنید و از حق دوری مجوئید و روش قدیم خود را باحداث بدعت
و ضلالت فاسد مگردانید بشیر بن سعد انصاری که ساعی در تمشیت
امر ابو بکر ملعون منفک نبود و گفتند جماعت انصاری که با وی بودند
ابوالحسن اگر این سخن را انصار از تو میشنیدند پیش از بیعت ایشان

که با تو مشورت کنم و بدانم که رای تو چیست و مارا چه فرمائی امیر المؤمنین ع
فرمود بخدا سوگند که اگر چنین کاری بکنید هر آینه شمشیرها کشیده
باشید از برای قتل من و مستعد حرب من باشید و هر آینه شمشیرها
کشیده گویند بیعت کن و اگر نه ترا میکشیم و ناچار است مرا انکه دفع
کنم قوم را از نفس خود و این بران جهت است که رسول خدا ص پیش
از وفات گفت که ابو الحسن ع به تحقیق که امت غدر کنند بر
تو بعد از من و بشکنند در تو عهد مرا و بتحقیق که تو نسبت با من
بمنزله هارون نسبت بموسی ع و امت من بعضی بعد از من
بمنزله هارون اند و انکسانی که پیرو ان بوده اند و بعضی بمنزله
سامری اند و ان کسانی که تابع سامری بودند پس گفتم یا
رسول الله هرگاه چنین باشد مرا چگونه باید بود حضرت ص
فرمود که اعوان و انصار یابی جهاد کن با ایشان و بحق
خود فایز شو و اگر نیابی دست خود را از ایشان کوتاه
دار و خون خود را محافظت نما تا زمانی که ملحق شوی بمن
در حالی که مظلوم باشی و چون وفات کرد پیغمبر خدا ص و مشغول
شدم به تجهیز و تکفین او و چون فارغ شدم و مدد از اهل
بدر و سابقان اول طلب نمودم اجابت نکردند مرا مگر چهار
نفر سلمان و عمار و مقداد و ابوذر پس صلاح در ان دیدم که ملا
زم خانه خود باشم از خدای تعالی بترسید و خاموش باشید شما

چه میدانید

چه میدانید که دشمنی این قوم را پس بروید باتفاق نزد این مرد بگوئید
به او انچه شنیده اید از پیغمبر خدا ص تا سخن شما تاکید حجت باشد و
سبب ازدیاد بعد او و از پیغمبر زمان که وارد شود بران پس جما
عت نزد منبر رسول خدا آمدند روز جمعه بود چون ابوبکر ملعون
بر منبر برامد مهاجران با انصار گفتند پیش روید و سخن گوئید انصار
گفتند بلکه شما پیش روید از انکه خدای تعالی شما را در کتاب
مجید مقدم داشت انجا که لقد تاب الله بالنبی علی المهاجر
والانصار یعنی هر اینه بتحقیق که بازگشت خدای تعالی بر مها
جران و انصار و از گناه ایشان درگذشت ابان بن تغلب
میگوید من گفتم ای پسر رسول خدا ص عامه این ایه را چنین نمیخوانند
که نزد شما است امام ع فرمود که عامه چگونه میخوانند گفتم چنین میخوا
نند که لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار
امام ع فرمود وای برایشان چه گناه داشت پیغمبر خدا ص تا خدای
تعالی باز گردد او و قبول توبه بتحقیق که بازگشت خدای تعالی مگر
به امت او که پیغمبر خدا ص پس اول که سخن گفت خالد بن سعد بن العا
ص و بعد از ان باقی مهاجران و بعد از ایشان انصار و گویند که
ایشان در وقت وفات پیغمبر ص در مدینه نبودند و چون بمدینه
امدند ابوبکر یعنی متولی امر شده بود و ایشان در ان روز اعلام
مسجد نبی بودند پس برخواست خالد بن سعید بن العاص گفت
ای ابوبکر از خدا بترسی چه دانسته که رسول خدا ص گفت و ما

برخواستی او بودیم در روزی فرشته وقت فتح فلاح ایشان
امیر شد علی بن ابی طالب عا بسیاری از صنادید ایشان را به
قتل آورده و اکثر بزرگان و سرداران ایشان را به تیغ قهر
گذرانیده بود که ای معاشر مهاجر و انصار من وصیت میکنم
شما را بوصی پس نگاه دارید او را و به امانت میگذارم نزد
شما پس محافظت کنید این سخن را بدانید و آگاه باشید که
علی بن ابی طالب عم امیر شما است بعد از من و خلیفه
من است در میان شما و باین وصیت کرده مرا پروردگار
شما بدانید و آگاه باشید که اگر شما محافظت نکنید در او
وصیت مرا و نصرت نکنید او را و اختلاف کرده باشید در
امر دین و اضطراب یافته باشد نزد شما احکام شرع شما و
دولت شما اشرار شما باشند بدانید و آگاه باشید که اهل
بیت من وارثان امر من اند و عمل کنندگان بامر من اند
بار خدایا آنکس که فرمان برداری کند از امت من و نگاه
دارد وصیت مرا در حق ایشان پس محشر کن او را در
زمره من و بگردان از برای او مرافقت من که دریابند
به آن نور آخرت را و آنکس که بدی کند در امر خلافت
در اهل بیت من پس محروم گردان او را از بهشتی که عرض او
همچو عرض آسمان و زمین است عمر خطاب ملعون مردود

یعنی گفت خاموش

یعنی گفت خاموش باش ای خالد که تو نه از اهل مشورتی و
اعتباری یاری تو نیست خالد گفت تو خاموش باش ای
یعنی که سخنی بزبان غیر خود میگوئی بخدا سوگند که هر آینه
قریش میدانند که تو دون ایشانی از روی حسب و اخس
ایشانی از روی قدر و اجهل ایشانی از روی ذکر بلی افصح
ایشانی از روی نسب و اشاره بحکایت ضحاک و غنیمت
بود تو لئیمی بمال و ترا در میان قریش فخری نیست و نه در
جنگ نام نیکی داری و تو درین امر بمنزله شیطانی آن زمان که
با تو میگوید که کافر شو و چون کافر شود میگوید من از تو بیزارم
ترسم از پروردگار که خدای عالمیان است پس عاقبت شما ان
خواهد بود هر دو ملعون همیشه در آتش دوزخ باشید و این است
جزای ظالمان پس ساکت شد عمر علیه اللعنه بعد از و سلمان فارسی
برخواست و بزبان فارسی گفت کردید و نکردید ای ابوبکر یعنی
بهیچ چیز مستند خواهید شد هرگاه نازل شود بتو عقوبت آنچه نادانسته
کرده و جنگ درخواهی زد هرگاه سئوال کنند از چیزی که نی اندیشه
عاقبت از تو در وجود آمده و چه عذر خواهی گفت بر تقدم تو بر
آنکس که اعلم از تو است و اقرب از تو است برسول خدا و اعلم
امت است به تاویل کتاب خدای عز و جل و بسنت پیغمبر و تقدم
تو بر کسی که پیغمبر صلعم او را مقدم داشت در حیات خود وصیت کرد شما را
به او و بعد از وفات خود و شما بگذاشتید قول او را و فراموش کردید

و تدارک حال خود کن پیش از انکه اوقات تدارک راه شود و به
عذاب ابدی گرفتار شوی و تسلیم کن امر برا بکسی که از تو احق
ست و من انچه شرط نصیحت ست بجای آوردم و راه نجات بتو نمودم
باید که مدد کننده گناه کاران نباشی بعد از ان عمار یاسر برخواست
و گفت ای معاشر قریش اگر ندانسته باشید بدانید که اهل بیت پیغمبر ص
اولی اند بخلافت و احق اند بوارثت و اقوام اند به امور دین و
احفظ اند بر عایت ملت و ناصح اند برامت امر کنید صاحب خود را
تا حق را به اهل حق باز گذارد و پیش از انکه مضطرب شود حال شما و
طمع کنند در شما اعداء شما چه میدانید که بنی هاشم از شما احق اند به
این امر و علی بن ابی طالب ع در میان ایشان امام شماست به
عهد خدا و رسول او و در میان منزلت او و منزلت شما قرب عظیم
ست و شما دانسته اید که در همه ی مردم را از مسجد فرد نمود و در
خانه علی مرتضی ع را در مسجد گذاشت و در میان خواهندگان فاطمه
زهرا ع و علی را اختیار کرده فرمود من مدینه علم و علی بن ابی
طالب ع باب اوست و حلال مشکلات شماست در دین و
هرگز او متکل نبود پس شما حیات دنیا را بر لذت عقبی ترجیح
میدهید و پشت بروی و بکفر باز مگردید که خاسر و زیان کار
باشید و بعد از او ابی بن کعب برخواست و گفت ای ابوبکر
لعهای عناد مکن در حق خدای تعالی از برای غیر مقرر داشته
ست و مباش اول کسی که عصیان پیغمبر خدا کند در حق وصی او

بر

و صفی او

وصفی او و حق را به اهل حق گذار و از این گمراهی پشیمان باشی
که عنقریب مفارقت خواهی کرد و از این باطل و عذاب ان همیشه
بتو خواهد بود و بعد از او خزیمه بن ثابت برخواست و گفت ای
مردمان ایا شما میدانید که پیغمبر خدا ص گواهی مرا تنها قبول کرد
و مرا بجای دو عادل اعتبار فرمود گفتند بلی گفت من گواهی
میدهم که از پیغمبر خدا ص شنیدم که فرمود اهل بیت من فارق میانه
حق و باطلند و ایشان پیشوای امت اند و قایم مقام من اند پس
گفتم انچه شنیده بودم و بعد از او ابوالهیثم بن التیهان برخواست
و گفت من گواهی میدهم که پیغمبر ص در روز غدیر خم علی ع را بجای
خود برداشت و فرمود هر که من مولای اویم علی بن ابی طالب ع مولا
ی اوست انصار گفتند مقصود تفویض خلافت ست بعلی ع و بعضی
گفتند غرض تعظیم و تکریم ست و مردم درین باب خصومت تمام کردند بعد از
قال قیل مردم را نزد حضرت رسالت پناه ص فرستادند و سئول کردند
حضرت فرمود که مراد من آن ست که علی بن ابی طالب ع امام مؤمنان
ست بعد از من و ناصح ترین مردم ست از برای امت من و آدم بانچه
دانسته ام هر انکه خواهید ایمان اورد و هر انکه خواهد کافر شود پس بتحقیق
که روز قیامت موعد هم ست بعد از او سهل بن حنیف برخواست و گفت
ای معاشر قریش گواهی دهید بر من که گواهی میدهم بر رسول خدا ص که
دیدم او را درین مکان یعنی روضه او و دست علی بن ابی طالب ع
را بدست خود داشت و میفرمود ای مردمان این امام شماست بعد از

من و وصی منست در حیات من و بعد از وفات من قاضی دین
من و منجز وعدهای منست و اول کسیست که مصافحه کند مرا بر حوض من خوشا
حال کسی که متابعت کند او را و نصرت دهد و بر او وای بر کسی که
تخلف کند از او و از متابعت او روی بگرداند و برخواست
با او برادر او عثمان بن حنیف گفت شنیدیم ما از رسول خدا ص که
فرمود اهل بیت من ستارگان زمین اند پس پیشی بجوئید بر ایشان
و ایشان را مقدم خود دانید پس بتحقیق که ایشان والیان امرند
بعد از من پس برخواست مردی گفت ای رسول خدا ص کدام
از اهل بیت تو فرمود علی بن ابی طالب ع پس بدرستیکه
پیغمبر ص فرمود امام دین را پس مباش ای ابوبکر لعین اول کسی
که کافر شود به این سخن و خیانت در امر خدا و رسول او
مکن امانت خدا را و تو دانی که خیانت کنندها چون است
و بعد از او ابو ایوب انصاری برخواست و گفت که از
خدای تعالی بترسید ای بندگان خدا در حق اهل بیت
و حق ایشان را به ایشان باز گردانید پس بتحقیق شنیده اید
شما مثل آنچه شنیده اند بهتران ما از پیغمبر ص متعدده و در مجالس
مختلفه آنکه فرمود اهل بیت من امام شما اند بعد از من و اشارت
به حضرت علی کرد و گفت علی ع امیر ابرار و قاتل کفره است مخذول
است آنکس که در خذلان ایشان کوشد و منصور است آنکس که
نصرت ایشان جوید پس باز گردید بخدای تعالی از ستم خود

حال

پس بتحقیق

پس بتحقیق که خدای تعالی تواب و رحیم است امام همام
ابا عبدالله ع فرمود الزام یافت ابوبکر لعین در منبر و قادر
بر جواب نبود بضرورت گفت ولایت از شماست و لست
بخیرکم و علی فیکم اقیلونی اقیلونی و من بهتر از شما
نیستم و علی ع در میان شماست اتباع کنید یعنی را با من کردید
عمر بن خطاب ملعون گفت فرود آی از منبر ای لکع
یعنی ای ذلیل النفس و ای لئیم چون از عهده حجت قریش
بیرون نمیتوانی آمد چرا در اول قبول چنین منزلتی میکردی
هر آینه سزاوار آنست که از تو منزلت بستانم و سالم
مولی ابو حذیفه دهم از منبر فرود و عمر ملعون هر دو دست
وی را گرفت بمنزل ابوبکر لعین رفتند و ۳ روز از منزل
بیرون نیامد از برای نماز به مسجد نرفت چون روز چهارم
شد خالد بن ولید ملعون آمد و با وی هزار نفر بود و گفت
چه در خانه نشسته و بنو هاشم طمع در خلافت کرده اند و سالم
مولای ابو حذیفه آمد و با او هزار نفر بود و معاذ بن جبل آمد
بدستور هزار نفر با او بود و لا یزال جمع میشدند بر ایشان تا
ده هزار مرد بر ایشان جمع آمدند پس شمشیرها کشیده بیرون
آمدند و مقدم ایشان عمر خطاب بود و بر در مسجد به ایستاد
و عمر یعنی گفت ای اصحاب علی اگر یکی از شماها چنان سخنان

و دو پسران او در این خانه اند و آثار رسول خدا در اینجا است
و چون آن لعین انکار مردمان نسبت با خود مشاهده کرد گفت
زعم شما آن است که من چنین عمل خواهم کرد غرض من تهدید این
است انگاه پیغام فرستاد با امیر المؤمنین ع که بجز بیرون
آمدن حیله نیست حضرت علی ع فرمود بیرون نمی آیم زیرا که من
مشغولم بجمع کردن کتاب الله تعالی که مردم او را در پس پشت افگنده اند
و دنیا ایشان را غافل گردانیده و من سوگند یاد کردم که از خانه
بیرون نیایم و ردا از دوش ننهم تا جمع قرآن نکنم انگاه حضرت
فاطمه ع بیرون آمد و نزد باب ایستاد و فرمود هیچ قومی
نیست که بد عهدتر از شما به پیغمبر خدا صلعم نبود که گذاشتید بدن پیغمبر صلعم
را بنزد ما به تجهیز و تکفین او نپرداختید و تمهید قواعد حکومت
مشغول شدید و هیچ مشورت با ما نکردید و حق ما در آن ندیدید
گویا در روز غدیر سخن با شما نبود و عهد خلافت از غیب شما گرفته
بودند شما قطع کردید اسباب اشتیاق در میان ما و خود در دنیا
و آخرت و در روایت سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی
آن است که گفت من نزد امیر المؤمنین ع آمدم و او مشغول به
غسل پیغمبر صلعم بود و حضرت چنین وصیت کرده بود که کسی غسل
ندهد آن حضرت را مگر علی بن ابی طالب ع و در آن وقت
حضرت علی ع از پیغمبر صلعم سؤال کرد کی مددکار من باشد در
این امر و جواب فرمود که جبرئیل ع خواهد بود و چون غسل
داد و تکفین کرد پس طلب کرد مرا و ابوذر و مقداد و امام

حسن و امام حسین

حسن و امام حسین ع را و پیش رفت و ما صف کشیدیم و در عقب
آن حضرت نماز گذاردیم و عایشه ملعونه در حجره بود جبرئیل ع در
حجره چشم وی را بپوشید و این حال را مشاهده نکرد و بعد از آن
ده کس از مهاجر و ده کس از انصار نماز گذاردند انگاه گروه گروه
از مهاجر و انصار می آمدند و نماز میکردند من با امیر المؤمنین ع
میگفتم که قوم چنین و چنین کردند همین ساعت ابوبکر لعین بر منبر
رسول خدا خواهد آمد و راضی نخواهند بود که مردم بیعت با او بیک دست
و مردم بیعت خواهند کرد با او بهر دو دست او امیر المؤمنین ع
فرمود ای سلمان هیچ میدانی که اول کسیکه با او بیعت کند بر منبر
رسول صلعم کی خواهد بود گفتم نمیدانم در سقیفه بنی ساعده در وقتیکه
خصومت میان ایشان و انصار بود کسی که بیعت کرد بشیر بن
سعد بود بعد از او ابو عبیده بن جراح و بعد از آن عمر ملعون
و بعد از آن سالم و حضرت ع فرمود این سؤال نمیکنم سؤال
من آن است که هیچ میدانی که اول کسی که او را بر منبر رسول ص
که خواهد بود گفت نمیدانم حضرت فرمود برو و مراقب این حال
باش تا بدانی سلمان رضی الله عنه گفت مراقب این حال
بودم چون ابوبکر لعین بر منبر برآمد اول کسی که با او بیعت
کرد پیرمردی بود تکیه بر عصا زده و در میان چشمهای او آثار
سجده بود گریه کنان بر منبر آمد و گفت الحمد لله والمنه که نمردم تا ترا
در این مقام دیدم دست خود را بکش تا با تو بیعت کنم و بیعت کرد

دفرود امد واز مسجد بیرون رفت من نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم و شرح
حال عرض نمودم حضرت فرمود که میدانی که او چه کس بیت گفتم نمیدانم
اینقدر هست که گفتار وی بمن بد آمد و چنین مفهوم میشد که او را وفات
حضرت ص خوش امده حضرت علیه السلام فرمود که ان شخص ابلیس بود لعنت الله
علیه خبر داد مرا رسول خدا ص انکه ابلیس و رؤسای اصحاب او حاضر شدند
وقتیکه نصب میفرمود رسول خدا ص علیه السلام را در غدیر خم به امر خدای تعالی
و خبر میداد ایشان را که من اولی باشم به ایشان از نفسهای ایشان
و امر کرد ایشان را که برسانند حاضر و غایب را پس جمله مرده او از
شیاطین برو جمع آمدند و گفتند این جماعت امت معصوم مرحوم اند
و ترا و مارا بر ایشان راهی نیست امام خود را بعد از این خود میدانند
ابلیس رز این سخن ملول و محزون گشت پس خبر داد مرا رسول خدا
به انکه زود باشد که بیعت کنند مردمان ابوبکر لعین را در ظلمه بنی ?
ساعده
بعد از انکه مخاصم کنند در حق تو و چون بمسجد ایند اول کسی که بیعت کند
او را بر منبر ابلیس باشد بصورت مرد پیر که شاد باشد به امارت
او و چنین و چنین گوید انگاه جمع ایند بر وعلیه و فعله او ز شیاطین
و با ایشان گوید شمارا گمان ان بود که مرا بر ایشان راهی نیست اکنون
دیدید که چه کردم با ایشان ان زمان که ترک کردند امری را که بطاعت
ان ماء مور بودند و کردند بدتر انچه کردند سلمان گفت که چون شب
درامد امیرالمؤمنین علیه السلام اهل عزت و عصمت از مردم خود را بخانهای
اهل از مهاجر و انصار فرستاد و ذکر حقوق امیرالمؤمنین علیه السلام کردند
و ایشان را به نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواندند پس هیچکس از ایشان
اجابت نکردند مگر چهل چهار نفر پس امر کردند ایشان را که چاشت پگاه سلاح

برخود راست

برخود راست کرده برود ه در لت سرای حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام حاضر
باشند و بیعت بر مرگ کنند چون صباح شد هیچ یک حاضر نشدند مگر چهار نفر با سلمان گفتم
چهار نفر چه کس بودند گفت من بودم و ابوذر و مقداد و زبیر ابن العوام و شب دیگر بدستور قبول کردند
کردند صبح حاضر نشدند سیم به همین قاعده کردند چون امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم نمود که ان جماعت
در مقام غدر و بیوفائی اند در منزل خود قرار گرفت و مشغول جمع کردن ایات قران شد و بیرون
نفرمود تا زمانی که همه قران را جمع اورده و کتابت کرد اثرا بر وجهی که منزل بود و امتیاز
ناسخ و منسوخ ان میفرمود ابوبکر علیه اللعنه شخصی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد که بیرون آی
و بیعت کن جواب فرستاد که من بجمع کردن قران مشغول ام و اهتمام تمام به ان دارم و به امر
دیگر نمی پردازم و بعد از چند مدت که فارغ شد از منزل شریف بمسجد تشریف برد و مردمان
با ابوبکر علیه اللعنه انجا حاضر بودند حضرت به اواز بلند فرمود که ای مردمان بتحقیق که من بعد از وفات
پیغمبر ص بجمع کردن قران مشغول بودم انچه بر پیغمبر ص نازل گشته همه را جمع اوردم و هیچ ایتی
نیست مگر که پیغمبر خدا ص انرا بر من خوانده و تاویل انرا بر من تعلیم فرموده این سخن فرمود و بمنزل
تشریف برده عمر با ابابکر علیه اللعنه گفت بفرست تا علی را بیارد و بیعت کند که امر ما با بیعت او
تمام نیست و اگر او بیعت کند ما از هر تفرقه ایمن خواهیم بود ابوبکر علیه اللعنه شخصی نزد
امیرالمؤمنین ع فرستاد و ان حضرت را بمجلس خلیفه رسول خدا طلبید چون حضرت خبر رفت
فرمود این چه افتراست که بر پیغمبر خدا ص میکنند جماعت ایشان و جماعتی که گرد ایشان اند میدانند که
پیغمبر خدا ص کسی را بغیر از من خلیفه نکرده این شخص بازگفت انچه حضرت امیر فرموده بود و
دیگر باره ان شخص فرستاد انحضرت گفت سبحان الله او میداند که این سمتی که دیگر غیر
من صلاح ان ندارد و بیار زنان نیست که امر کند او را رسول خدا ص و او دا خطم هفت کس یکی که
سلام کنند مرا با امارت مؤمنان و سوال کرد او و صاحب او عمر از بیان ان حقت کس گفتند
ایا این حکم از جانب خدا و رسول خدا است حضرت ص فرمود بلی از جانب خدا و رسول خدا امیر المؤ
منین و سید مسلمان و صاحب لواء غر محجلان است خدا بر قیامت او را بر کنار صراط نشاند
تا در اورد دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در دوزخ پس ان شخص بازگشت
انچه از حضرت باز شنیده بود با بوبکر علیه اللعنه رسانید و انروز به ان حال گذشت و چون

قتل امیرالمؤمنین ع و ان حضرت میفرمود که اگر شمشیر من بدست من بودی
شما را این ارزو بخاطر نمیگذشت و اگر چهل کس با من متفق بودندی
جمعیت شما را بنوعی متفرق میساختم که داستان عالمیان میبود عمر ملعون
برخواست و گفت بیعت کن حضرت ع فرمود که اگر بیعت نکنم چه
خواهید کرد عمر ملعون گفت ترا بقتل خواهیم آورد حضرت فرمود که اگر
بنده خدا و برادر پیغمبر خدا ص باشم بیعت نکنم خواهید کشت ابوبکر
ملعون گفت اما انکه بنده خدا اسلم و اما برادر رسول خدا اما قایل نیستیم
حضرت ع فرمود اما انکه انکار میکنید پیغمبر خدا ص میان من و میان خود برا
دری نهاد و سه نوبت این سخن فرمود که من برادر رسول خدایم و جواب ان
مشغول شد انگاه متوجه جماعت شده گفت ای معاشر ناس مهاجر و انصار
سوگند میدهم شما را بخدای تعالی که شنیده اید از حضرت پیغمبر ص در روز
غدیر که چنان و چنین فرمود و در غزوه تبوک چنین و چنین فرمود و نگذا
شت چیزی که حضرت ص در جامع ناس از برای ان حضرت فرموده بود
مگر که در ان مجلس مذکور ساخت پس جماعت گفتند بلی شنیدیم انچه فر
مودی و چون ابوبکر ملعون اقبال مردم را به ان حضرت مشاهده نمود
ترسید که قوم نصرت کنند او را و از بیعت امتناع نمایند گفت هر انچه
گفتی ما از پیغمبر خدا بگوش خود شنیدیم و نزد ما روشن است و لیکن
شنیدیم از پیغمبر خدا که بعد ازان فرمود ما اهل بیت ایم برگزید ما را و مکرم
ساخته و اخرت را از برای ما اختیار کرده بر دنیا بخدا سوگند که هرگز جمع
نخواهد کرد از برای ما اهل بیت نبوت و خلافت را امیرالمؤمنین ع
فرمود هیچ یک از اصحاب پیغمبر ص حاضر بود که این سخن شنیده باشد عمر علیه
اللعنه گفت راست میگوید خلیفه رسول خدا و من شنیدم از پیغمبر خدا ص که این
سخن فرمود حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود پس شما بعهد که وفا میکنید

عهدیست که در خانه

عهدیست که در خانه کعبه با یکدیگر کرده شید و صحیفه بران نوشته اید که
اگر محمد ص کشته شود و یا وفات نماید امامت و نیابت ان حضرت
را به اهل بیت ان حضرت نگذارید ابوبکر ملعون مردود گفت از کجا
معلوم کرده و بران ترا مطلع گردانیده امیرالمؤمنین ع فرمود که
ای سلمان و ای مقداد و ای زبیر شما را بخدا سوگند میدهم که
ایا شنیدید که پیغمبر ص فلان و فلان تا پنج نفر برشمرده فرمود اینان
معاهده و معاقده کرده اند که بعد از من چنین و چنین کنند ایشان
گفتند بلی شنیدیم این را از خدا ص پس گفتم من فدای تو گردم یا
رسول خدا امر اچه باید کرد در ان زمان و حضرت فرمود که اگر مدد
کار نیابی با ایشان بیعت کن و خون خود را نگاه دار پس امیرالمؤمنین ع
فرمود که اگر ان چهل مرد که با من بیعت کردند وفا به بیعت خود میکردند
هر آینه جهاد میکردم با شما در راه خدای تعالی و پیش از انکه بیعت کند
به اواز بلند فرمود یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلونی
این سخن هرون بود که با موسی ع میگفت که در زمانی که بنی اسرائیل
تابع سامری شده بودند که ای پسر مادر من بتحقیق که قوم را ضعیف
دیدند و نزدیک بود که مرا بقتل اورند بعد ازان دست ابوبکر لعین
را گرفت و بیعت باکراه کرد بعد ازان با زبیر گفت بیعت کن زبیر
ابا نمود پس عمر ملعون ویرا بینداخت و بر سینه او نشست و زبیر
عمر ملعون را دشنام داد و نسب او را میگفت تا ضحاک در میان جمعی

ذکر کرد و چون نزدیک بود که کشته شود بضرورت بیعت کرد و
بعد از ان سلمان و ابوذر و مقداد ناچار بیعت کردند و هیچ یک
از امت بیعت باکراه نکردند مکر امیر المؤمنین ع و این چهار
نفر و بعد از ان بیعت مکرر عمر لعین را ابن صهاک خواندند پر
سیدند که صهاک چه کس بوده و بچه جهت ابن صهاک میخوانی
زبیر گفت صهاک کنیزی بود حبشیه مملوک جد ما عبد المطلب
نفیل جد عمر خطاب با او زنا کرد و پدر او خطاب متولد شد
و عبد المطلب کنیز را بنفیل بخشید بعد از انکه خطاب از او متو
لد شده بود و خطاب چون ولد زنا بود بنده و بنده بنده ما
عبد المطلب بود و چون سخن باینجا رسید ابو بکر لعین بمیان
آمد طرفین را تسکین میداد تا باصلاح آورد سلیم گفت با سلمان که
بیعت کردی هیچ حرف حقی نگفتی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم
که هلاکت بر شما باد هیچ میدانید که چه کردید بعد از انکه هدایت
یافته بودید بضلالت افتادید و حق اهل بیت نبوت را
بناحق گرفتید عمر ملعون گفت چون بیعت کردی و صاحب تو بیعت
کرد و انچه میخواهی میکو من گفتم که گواهی میدهم که از پیغمبر ص
شنیدم که فرمود بر تو و صاحب تو که بیعت کرده با او مثل گناه امت است
تا روز قیامت و مثل ایشان است عمر ملعون گفت بکو انچه خواهی باز
گفتم که گواهی میدهم که در بعضی کتب منزله خوانده ام که دری از درهای
جهنم بنام تو و نام صاحب تو خواهد بود عمر ملعون گفت بکو انچه خواهی

گفتم گواهی میدهم

گفتم گواهی میدهم که شنیدم از پیغمبر ص در وقتی که سؤال انحضرت را از
آیت فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه
احد یعنی پس در روز قیامت عذاب نکنند بهیچ احدی را مانند
عذاب ان و محکم نکردانند بند انرا مانند بند او حضرت ص فرمود که ان
تو باشی و صاحب تو عمر ملعون اغاز درشتی و ناهمواری کرد امیر المؤمنین ع
فرمود خاموش باش و اگر امر نمیکرد مرا بخاموشی هر انچه از پیغمبر
خدا شنیده بودم و اگر نه در حق شما انچه میدانستم میکردم عمر ملعون با
من گفت خاموش باش هم چنانکه ابوذر و مقداد خاموش شدند و حال
انکه محبت ایشان با اهل بیت زیاده از محبت تو است و تعظیم ایشان به
اهل بیت را زیاده از تعظیم شما است ابوذر گفت ای عمر ملعون عرض
تو سرزنش ما است بمحبت اهل بیت اما لعنت خدا و نفرین رسول بر کسیست
که غصب کند حق ایشان را و ظلم کند بر ایشان و حمل کند مردمانرا بر رقاب
ایشان عمر ملعون گفت هرچند جنابی است و غاصب حق ایشان ملعون
است اما ایشانرا در امر خلافت هیچ حقی نیست چه عامه راضی شدند
بخلافت صاحب من و راضی نشدند بخلافت علی ع و امیر المؤمنین ع
فرمود اما خدا و رسول خدا راضی نیستند مکر بخلافت من و بشارت
باد ترا و صاحب ترا و تابعان ترا بغضب خدا و عذاب و نکال او
و وای بر تو ای پسر خطاب اگر بدانی که از چه سعادت محروم مانده
و بچه شقاوت مبتلا گشته و چه خیانت بر خود و صاحب خود کرده ای

منزل شریف شد و بخدا سوگند که من دیوارهای مسجد را دیدم که از هم شکافته
شد از عقب حضرت فاطمه ع و بعد از آنکه بمنزل خود روانه شد دیدم که
دیوارها به یکدیگر متصل شد و گرد آن در حلقوم مردمان جای میگرفت و
از حضرت ابو جعفر محمد بن علی باقر ع منقول است که عمر خطاب ملعون
به ابوبکر لعین گفت که کتابتی به اسامه بن زید بنویس که نزد تو آید که
در آمدن وی شفقت مردم از ما ساقط میگردد پس ابوبکر لعین مردود
کتابتی به اسامه نوشت که این کتابت از ابوبکر خلیفه رسول خدا است
به اسامه بن زید چون کتابت رسد باید که تو و آنکس که با تو است متوجه
مدینه مشرف شوید پس بتحقیق که مسلمان اجتماع کرده اند بر من و تولیت
امور خود را بمن تفویض کردند پس باید تخلف نکنی از آنچه اجماع که
مسلمین است و اگر عاصی شوی و برسد شما را از من آنچه مکروه شما باشد
والسلام اسامه جواب نوشت که این کتابت از اسامه بن زید عامل
رسول خدا است بر غزوه شام اما بعد بتحقیق که آمد نزد من از
تو کتابتی که اول و آخر آن ناقض است چه ذکر کرده در اول آنکه که
تو خلیفه رسول خدا ام و ذکر کرده و در آخر آنکه مسلمانان اجماع
کردند و امر خود را بمن تفویض کرده اند بدانکه من و جماعتی از
مهاجر و انصار که با من اند به این معنی قایل نیستند و راضی نمیشوند
که تو والی امر ایشان باشی انصاف مرعی دار و حق را به اهل
حق واگذار که ایشان حق اند به این مقام از تو بتحقیق حاضر
بودی و شنیدی و دانستی آنچه حضرت پیغمبر ص در روز غدیر خم
در حق علی بن ابی طالب ع فرمود و عهدی که از مسلمانان گرفت

چندان زمان

چندان زمان نگذشت که فراموش توان کرد و خلاف مکن که عاصی
خدا و رسول خدا ص بشوی و بدانکه پیغمبر خدا ص مرا خلیفه ساخت
بر تو و صاحب تو و عزل نفرمود تا زمانی که از دنیا رحلت کرد و
بر شما واجب است که فرمان برداری کنید اگر از مقام راستی تجا
وز نداری چون این کتابت به ابوبکر لعین رسید خواست
به انصاف در آید و پشیمانی از آنچه کرده بود اظهار نمود و
خواست که حق را به اهل حق گذارد عمر سگ ملعون مردود
حرامزاده گفت خلعت حکومت که خدای تعالی بر تو پوشا
نیده و بدست خود مخلع مکن و ازین عمل پشیمان مشو و دیگر باره
کتابت به اسامه بنویس که مخالفت جماعت مسلمانان نکند و
موافق باشد آنچه ایشان کرده اند ابوبکر ملعون کتابتی نوشت
به اسامه و کتابتی نوشتند به او بعضی منافقان که راضی ۲ بانچه
ما اتفاق به آن نموده ایم و برای آن جاش که فتنه انگیخته شود
در میان اهل اسلام از قبل تو چه ایشان قریب العهد اند
بکفر و ضلالت چون این نوشتها به اسامه رسید بازگشت و
با جماعت خود بمدینه آمد چون اجتماع مردم را بر ابوبکر مردود
ملعون از نک بکمتر مشاهده کرد و بعد بخدمت حضرت امیر المومنین
شتافت و گفت شنیدم که بیعت کرده ایا به اراده است یا بکراهت حضرت
امیر ع فرمود آن امر است باکراه واقع شده است آنگاه نزد ابوبکر
رفت و گفت السلام علیک یا خلیفه المسلمین ابوبکر ملعون گفت علیک
السلام ایها الامیر روایت کرده اند ابی قحافه پدر ابوبکر ملعون در

شو

طایف بود بعد از بیعت مردمان به او کتابتی نوشت به ابی قحافه
مضمون انکه اما بعد پس بتحقیق که مردمان راضی شدند بخلافت
من و امروز من خلیفه الله‌ام پس اگر متوجه شوی و نزد من آیی اولی
احسن است و ابی قحافه کتابت را خواند با فرستاده ایشان گفت
مردم چه مانع بود که بیعت نکردند با علی بن ابی طالب ع در جواب
گفت مانعی بغیر از این که او مرد جوان است و بسیاری از مردمان
قریش بشمشیر او کشته شده اند و ابوبکر ملعون از ایشان باسن‌تر است
ابی قحافه گفت اگر مدار این امر بر پیری و جوانی است من به این امر
احق‌ام از ابوبکر ملعون و این ظلم که در حق علی بن ابی طالب ع کرده
اند چه پیغمبر ص این امر را از برای علی بن ابی طالب ع وصیت کرده
امر کرد ما را بیعت با وی کنیم و کتابتی به ابوبکر ملعون نوشت که
پس بتحقیق که آمد به نزد من کتابتی از تو و این کتابت احمقانه
بود که بعضی از آن مناقض است و بعضی تو بتی خلیفه رسولی
و تو باتی خلیفه الله‌ای و تو بتی حاکم بر رضای مردمان و این امر بنا
بغایت مشکل باید که امروز در امری شروع نکنی که فردا از عهده آن
بیرون نتوانی آمد و ندامت فردا سودی ندارد و ملامت
نفس لوامه نزد حساب روز قیامت چه فایده کند تو میدانی که
علی بن ابی طالب ع اولی است از تو به این امر پس مراقبت

حق تعالی باشی و این امر

حق تعالی باشی و این امر را بصاحب آن واگذار و هر آینه امروز ترک
کنی از برای تو سالمتر و خطر او کمتر باشد عامر شعبی روایت کرده
از عروه بن زبیر و او روایت کرده از زبیر بن عوام که وی گفت
چون منافقان مدینه میگفتند که ابوبکر ملعون فاضلتر است از
علی ع و ابوبکر لعین بخلافت احق و اولی است از علی بن
ابی طالب ع روزی ابوبکر ملعون بر منبر آمد گفت چنان
بشنوم که مردمان را زعم این است که من فاضلترم از علی ع
چگونه این سخن گویم و مرا نباشد آن سابقه که علی بن ابی طالب ع
در اسلام است و نباشد مرا قرابتی که او را با رسول خدا است
و نباشد آن خصوصیت که او را با رسول خدا است او قابل
توحید حق تعالی بود وقتی که حاسد بودیم و او عابد حق بود
وقتیکه ما عابد صنم بودیم او محب رسول خدا بود وقتیکه ما به
رسول خدا در عداوت بودیم بتحقیق که علی بن ابی طالب ع
فایز گشته از جانب حق تعالی و بمحبت و از جانب رسول خدا
و بقرابت و از جانب ایمان بر ثبت و اگر سعی کردندی از سا
بقان و لاحقان غیر پیغمبران هرگز بدرجه او نخواهند رسید
و سالک طریق او نخواهند بود و بذل کرد جان خود را در راه
خدا و محبت خود را در راه رسول و بجامع علم و فهم و حلم است و فاعل

لب

چاره ندیدم جز اختیار آن مروی است انکه ابوبکر و عمر ملعون خالد
ابن ولید را بمنزل ابوبکر لعین طلب کردند قرار دادند که حضرت علی ع را
بقتل آورد آن پلید ملعون از این لعینان قبول کرد و موعد
ایشان بعد از نماز صبح بود و اسماء بنت عمیس در پس پرده
این مقال میشنید خادم خود را نزد امیر المؤمنین ع فرستاد
حضرت را از عمل و اراده ایشان خبر داد که میخواهند که ترا بقتل
آورند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که حق تعالی رحمت کند
مولای ترا باوی بگو که اگر ایشان مرا بقتل آورند پس کشنده
ناکثین و قاسطین و مارقین که خواهد بود ایشان این اراده
کردند خدای تعالی آن نمیکند که اراده انها است چون ابوبکر
لعین با خالد پلید چنان قرار داده بودند که چون ابوبکر ملعون
از نماز صبح منصرف شود و سلام دهد در جا آن حال حضرت
علی را بقتل آورد پس خالد پلید ملعون شمشیر خود را حایل
کردانید و در وقت نماز پهلوی حضرت علی ع نشست و
منتظر بود که چون ابوبکر لعین سلام دهد و او بقتل حضرت
قیام نماید و ابوبکر ملعون چون متفکر در عواقب این
عمل شده بود در میان نماز پشیمان شد و در جلوس
نماز فکر بسیار کرد و نزدیک بود که افتاب طلوع کند از نماز
منصرف نشد چرا که از فتنه میترسید و از برای نفس خود

اندیشه داشت بضرورت پیش از سلام سه نوبت گفت ای
خالد مکن انچه ترا امر کرده بودم و در روایت آن است که باید نکند
خالد به انچه که به آن مامور است در بین حال حضرت امیر المؤ
منین ع خالد را دید که شمشیر حایل کرده در پهلوی او نشسته
حضرت فرمود ای خالد ایا بعمل میاوردی انچه ترا امر کرده
بودند خالد لعین گفت بخدا سوگند که اگر منع نمیکرد هر
اینه سر ترا بجدا میساختم حضرت ع فرمود دروغ گفتی مادرت
مباد و آن مثل که در میان عرب مشهور بود که من تفعله عنق
خلقه استه منک از برای او گفت و در روایت ابوذر
رحمة الله علیه آن است که حضرت امیر المؤمنین ع دو انگشت سبابه و
وسطی خالد را بگرفت و چنان در یکدیگر فشرد که خالد پلید از الم
آن صیحهای منکر زد و مردم بروی جمع امدند و عباس علی را شفیع
ساختند امیر المؤمنین ع از آن ملعون در گذشت

فصل

در احتجاج امیر المؤمنین ع بکتاب و سنت بر ابوبکر و عمر ملعون در باب
وقتی که منع کردند ایشان فاطمه زهرا ع را از فدک حماد بن عثمان از
حضرت امام ابی عبد الله ع روایت میکند چون بیعت کردند مردمان با
ابوبکر ملعون و استیلا یافت بواسطه مهاجر و انصار و فرستاد بجانب
فدک شخصی را که بیرون کند وکیل حضرت فاطمه ع را از فدک و در
آن تصرف نماید حضرت فاطمه ع گفت ای ابوبکر لعین منع میکنی میراث

چرا

پدرم را از من و بیرون کردی وکیل مرا از فدک و حال انکه
پدرم او را بمن داده بود ابوبکر لعین گفت گواه بر این مدعی
اقامت کن حضرت فاطمه ع ام ایمن حاضر کردانید ام ایمن
به ابوبکر لعین گفت اداء شهادت نمیکنم تا زمانیکه بیاد
اورم ترا انچه حضرت پیغمبر ص فرمود که ام ایمن زنیست از اهل
بهشت و تو دران مجلس حاضر بودی ابوبکر ملعون گفت چنین
بود پس ام ایمن گفت گواهی میدهم که چون خدای تعالی وحی کرد بر
پیغمبر ص ایه کریمه وآت ذا القربی حقه یعنی بده خویشان خود را حق
ایشان را حضرت پیغمبر ص فدک را از برای معاش حضرت فاطمه ع مقرر
داشت به امر حق تعالی و امیر المومنین ع امده گواهی داد بر وجهی که ام ایمن گواهی
داده بود ابوبکر لعین حرام زاده مردود فدک را بحضرت فاطمه ع رد کرد
و بر ثبوت مدعی حضرت فاطمه ع کتابی نوشت و تسلیم ان حضرت ع کرد عمر لعین
مردود به مجلس درامد و گفت این چه کتابیست ابوبکر ملعون گفت فاطمه
دعوی فدک کرد و ام ایمن با علی ع ادای شهادت کردند و من درین
باب کتابی نوشتم عمر حرامزاده ملعون در حال ان کتاب را از فاطمه
گرفت و پاره کرد حضرت فاطمه ع از مجلس بیرون آمد بغایت ملول
و محزون و بعد از ان امیر المومنین ع نزد ابوبکر لعین آمد و او در مسجد
بود و مهاجر و انصار حاضر بودند فرمود ای ابوبکر ملعون چرا منع کردی
فاطمه ع را از میراث پدرش و حال انکه در زمان حیات خود تملیک
او کرده بود ابوبکر لعین حرامزاده گفت فدک با مسلمانانست اگر فاطمه
اقامت شهود کند بر انکه پیغمبر ص انرا بوی داده بود ما هم به او دهیم

والا اورا

والا اورا دران حقی نباشد امیر المومنین ع فرمود ای ابوبکر آیا حکم
میکنی در حق ما بخلاف انچه حق تعالی حکم کردست از برای مسلمانان
امیر المومنین ع فرمود اگر دست مسلمانان چیزی باشد که مالک باشند
انرا و من دعوی ملکیت ان کنم طلب گواه از که خواهی کرد ابوبکر
گفت گواه از تو طلب خواهم کرد امیر المومنین ع فرمود پس چیست ترا
که گواه از فاطمه ع طلب میکنی بر انچه که در تصرف مالکانه اوست و
در زمان حیات پیغمبر ص و بعد از وفات انحضرت متصرف ان بود
و از مسلمین گواه طلب نمیکنی بر انچه دعوی میکنند ابوبکر حرامزاده
ساکت شد عمر ملعون گفت ای علی این سخنان بگذار اگر گواهان
عادل داری فدک از شماست و اگر نه فی مسلمانانست امیر المومنین
فرمود ای ابوبکر هیچ میدانی که ایه کریمه انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا در حق ما نازل
شده است یا در غیر ما ابوبکر لعین گفت در حق شما نازل شده و
حضرت فاطمه ع گفت العیاذ بالله اگر گواهی دهند بر فاطمه ع بنا
شایستی چه خواهی کرد در باره او ابوبکر ملعون گفت اقامت
حد بر او خواهم کرد چنان که بر زنان عالمیان اقامت خواهم کرد حضرت
امیر المومنین ع فرمود درین هنگام از کافران باشی زیرا که رد
میکنی شهادت حق تعالی را و قبول میکنی شهادت و گواهی اعرابی
که بول بر عقب خود میکنند انکه فدک فی مسلمانانست و از فاطمه ع

بدارید و بخدا سوگند که پسر ابو طالب را موانست بمرگ زیاده است
از موانست طفل به پستان مادر در حقایق کتاب منزله را کسی
مثل من فهمیده اند و اگر اظهار کنم حقیقت انچه حق تعالی فرستاده از
کتاب او هر اینه بلرزید بر خود هم چنانکه ریسمان در چاه بعید الغور
بر خود بلرزد و از خانهای خود بیرون آیید و روی در بیابان
نهید و از خود حیران بمانید و لیکن تسکین میدهم خود را در تنهای
تا زمانی که ملاقات کنم پروردگار خود را و دست من خالی باشد
از لذات و شما هر اینه مثل دنیای شما نزد من مثل ابریست که بلند
شود و هم اسمان را فرا گیرد و فوت یابد و بعد از ان از یکدیگر جدا
شوند و به تحلیل روند که گویا هرگز نبوده و عنقریب منجلی خواهد
شد این ابر شما پس خواهید یافت ثمره کردار خود را بغایت تلخ
و خواهید بدرود یدا انچه کشته اید همچو زهر قاتل و ما را کافی است
انکه خدای تعالی حاکم ما است و پیغمبر خدا خصم شما است و قیامت
موقف ما و شما خواهد بود و سلامتی کسی راست که پیروی هدایت
کند چون ابوبکر لعین این کتابت بخواند خوف و رعب تمام در
دل پلید ان ملعون پدید آمد و مهاجر و انصار را طلب کرد و
با ایشان گفت که من در امر فدک با شما مشورت کردم و شما گفتید
که اولاد انبیاء میراث از انبیاء نمیبرد و اموال ایشان فی مسلمانان
است از اصرف در ابواب جهاد و مصالح ثغور باید کرد و من فرو ماندم
از این کار و شما قبول نکردید و این هم از برای کراهیت خاطر علی ع

واجتناب از نزاع

واجتناب از نزاع با وی و نزاع نکرد با وی کسی که رستگاری
خواست عمر ملعون گفت ای لعین شعار تو در گفتار بجز سخنان تو زبون
نیست اما تو پسر شخصی که در عرب بلا زهره بود و در محل مروت بی کرم
بود و چه ضعیف است دل تو و چه حقیر است نفس تو و اب صافی بعث
از سعی من در ظرف تو است و تو ابا میکنی از آشامیدن ان و میخواهی
که تشنه لب بمانی و خواندهام گردن کشان عرب را به نزد تو و تو
جوابی مذلق و اگر تدبیر اهل تدبیر نبودی پسر ابو طالب استخوا
نهای ترا چون خاک میکرد و این علی بن ابی طالب ع صخره ایست
که اب از ان بیرون نیاید مگر که بشکنند او را و ماریست زهرناک
بجز افسون گری با او نتوان بود و درختی تلخی است که اگر او را بعسل
طلا یه کنند میوه تلخ بار دهد و بقتل او رضا دید قریش را و بزرگان
ایشان را و از ان باک ندارند و اما از صدمات او اندیشه ناک
مشو که من با جماعت مهاجر و انصار سد باب مضرت او را میکنم
ابوبکر لعین گفت بخدا سوگند که تدبیر شما دفع مضرت او از ما نمیکند
و اگر خواهد که مرا و ترا بقتل اورد بر او اسان و آسان است و انچه
سبب نجات ما است سه چیز است یکی انکه وحید و تنها و بی مدد
کار است دوم پی روی وصیت پیغمبر خدا را ص بر خود لازم دانسته
سیم انکه قبایل عرب با وی در مقام کینه و عداوت اند و اگر نه اینها
بودی این امر به او قرار میگرفت و اگر چه نزد ما مکروه بود و دنیا
نزد علی بن ابی طالب ع مکروه تر است از مرگ نزد ما و انچه مشا
هده ما است در جنگ بدر و احد و خندق و حنین که بی اندیشه در مهما
لک میامد و کمال مردی و مردانگی و ستیزه در دشمنی بجا می اورد

و دلیل روشن است بر صدق این سخن و پیش از این صدمات از او
منصور است که بما رسد و من همواره از این جهت خایف و متفکر میباشم
و تدبیر که درین کرده بدانکه خالد را جرئت آن کی است که قصد قتل علی ع
تواند کرد و اگر این داعیه را بخاطر آورد نیک نیست که بدست او کشته
خواهد شد و مرا برین تدبیر چندان اعتمادی نیست فصل در
احتجاج حضرت فاطمه زهرا ع بر این گروه چون منع کردند فدک را از
آن حضرت و مذمت حضرت آن طایفه را در امر امامت در وقت وفات
روایت کرده است عبد الله بن الحسین باسناد صحیح از پدران خود آنکه
چون ابو بکر لعین و جماعت او اتفاق کردند بر منع فدک از حضرت فاطمه ع
آن حضرت با جمعی از زنان بنی هاشم نزد ابو بکر لعین آمد در وقتی که مهاجر
و انصار و دیگر قبایل عرب حاضر بودند چون قرار گرفت بنوعی ناله کشید
که مردم بی اختیار بگریه در آمدند و گریه و زاری بسیار کردند و بعد
از آن خطبه در کمال فصاحت و بلاغت برخواند و متوجه اهل مجلس
شد و فرمود ای بندگان خدا که برپای دارنده امر شریعت اید و
حاملان و حافظان دین و امنای حق تعالی اید و رسانید وحی با امت
و پیغمبر او و بدانید که آنچه در میان گذاشت آن کتاب الله ناطق و قرآن
صادق و نور ساطع و ضیاء لامع واضح البصایر و منکشف السرایر و
مبین الضمایر است مینماید راه بهشت اشباع خود را و کشیده است
بجانب رضوان اتباع خود را و خدای تعالی ایمان را بشما گردانید
و نماز را شرف به شما و زکوات را تزکیه نفس و راه نمای رزق و صیام را
سبب اخلاص و حج را تشیید دین و عدل را تنسیق القلوب و طاعت

ما اهل بیت را

ما اهل بیت را نظام ملت و امامت ما را امان از تفرقه و جهاد را عزت
اسلام و صبر را معاون استجلاب اجر و امر معروف را مصلحت عام و
بر والدین نگاه دارنده از غضب خدا و صله رحم زیاده کننده اعداد
و قصاص را نگاه دارنده خون ناحق و وفا به نذر را مقرب مغفرت
و نهی از شرب خمر را تنزیه از شرک پس بپرهیزید از خدای تعالی حق
پرهیزکاری و باید که نمیرید مگر که شما مسلمان باشید و فرمان برداری کنید
در هر چه امر کرده است شما را به آن و نهی کرده است شما را از آن بتحقیق
که نمیترسند از خدای تعالی از بندگان او مگر علما بعد از آن فرمود ای
مردمان بدانید که من فاطمه دختر محمدم ص نمیگویم آنچه میگویم مگر حق و صدق
و نمیکنم آنچه میکنم مگر درست و راست هر آینه آمده است شما را پیغمبری
از مردم شما که دشوار است بر او رنج کشیدن شما و حریص است بر عافیت
و راحت شما و با مؤمنان دوست و مهربان است و این پیغمبر پدر من است
نه پدر دیگر زنان شما و برادری گرفت پسر عم مرا نه دیگر مردمان شما را
و رسانید احکام الهی را بشما و بشارت داد مطیعان را و بترسانید
از عذاب خدا عاصیان را و مردم را براه حق تعالی خواند و گاه به
حکمت و گاه بموعظه حسنه و گاه مجادله فرمود با ایشان بطریق حق
و گاه تیغ قهر بر فرق ایشان میزد تا زمانی منهزم شدند جماعت
ایشان و پشت میکردند قوم ایشان و بتهای ایشان را میشکست
و بتخانها را خراب میکرد تا آوازه دین بلند شد و شقاشق
شیاطین فرو نشست و به هلاکت رسیدند اهل نفاق و کسسته

یعنی هرچیزی را قرار گاهی است و زود باشد که بدانید که آنکس را میباید اورا
عذابی که خوار کننده اوست و فرو میآید بر وی عذابی که دایمی است بعد
ازان نظر بجانب انصار افکند و فرمود ای گروه برگزیده که بازوی
ملت و نگاه بان شریعت اید این چه حیله است که در ابطال حق من میکنید
و این چه ظلم و بیداد است که با من مسلوک میدارید ایا پدرم رسول خدا
نفرموده المرء یحفظ فی ولده یعنی مرد محافظت میکنند حقوق اورا
برعایت کردن اولاد او و چه دور است از کردار شما رعایت تعظیم و
احترام پیغمبر شما و اعتقاد شما این است که موت حضرت محمد صلعم اثری بسیار
عظیم بود و بموت او زمین ظلمت گرفت و ستاره ها در روز نمودار
شد و اهل بیت بی اعتبار شدند و حرمت از میان برخواست پس
بخدا سوگند که نازله کبری و مصیبت عظمی است که هیچ نازله بزرگتر
ازوی و هیچ مصیبت دشوارتر ازان نیست که کتاب خدای تعالی در
میان شما باشد و در بامداد و شبانگاه بطلان آن مژده ان اشتغال داشته
باشید و ثمره ان چنین اعتقادی باشد فاش شد پیش از پدرم انبیاء
و رسل بوده اند و از میان امت بیرون رفتند و بدار بقا رحلت
کردند برگزیدگان امت ایشان بر طریقه تعظیم و تکریم و برجاده
مستقیم پیغمبران خود ثابت و راسخ بودند و بکفر و ارتداد باز نگشتند
و این آیه بخوانند و ما محمد الا رسول الله قد خلت من قبله
الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب
علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین یعنی نیست
محمد مگر محمد پیغمبر خدا صلعم و تحقیق که مردند پیش از او پیغمبران ایا پس

اگر بمیرد یا کشته

اگر بمیرد یا کشته شود باز میگردید شما بکفری که دران بودید و آنکس
که اگر باز گردد بکفر خود پس هرگز مضرت نخواهید رسانید بخدای
تعالی و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی اورا و ناظر است بانچه شما
میکنید سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود
باشد که بدانند آن کسانی که ظلم کردند که بچه بازگشته باز میگردند
و من دختر پیغمبر شمایم برسید عذاب دردناک بشما پس میکنید
انچه خواهید بتحقیق که ما کننده ایم انچه میخواهیم و انتظار بکشید
بتحقیق که ما انتظار کشنده ایم انگاه ابوبکر ملعون جواب
داد گفت ای دختر رسول خدا صلعم آینه پدر تو حضرت محمد صلعم
بمؤمنان عطوف و رؤوف و مشفق و مهربان بود و بر کافران
عذاب الیم و عقاب عظیم بود چنین بزرگ مرتبه پدر تو بوده
بدر دیگران و برادری گرفت پسر عم ترا نه دیگر مردمان را و بر
گزیده او را بهم خویشان و او را بمراتب کریمه و مقامات عظیمه
اختصاص داد و دوست ندارد شما را مگر سعادتمندان و دشمن
ندارد شما را مگر بدبختان شما اهل بیت طیبین اید و برگزیده
منتجبانید و دلالت کننده امت ما شید براه خیر و طریق صواب
و تو بهترین زنان عالمیان و دختر بهترین پیغمبرانی راست است
گفتار تو و تو مقدم بر عالمیانی بوفور عقل و دانش و بخدا سوگند
که از حق خود مانع تو نگردیم و از فرموده رسول خدا صلعم تجاوز
نکردیم و من خدا را گواهی میخوانم که شنیدم از پیغمبر صلعم که فرمود نحن
معاشر الانبیاء لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا

وانما یورث الکتاب والحکمة والعلم والنبوة وما کان لنا
فلاولی الامر بعدنا ان یحکم فیه بحکمه یعنی ما گروه انبیائیم
میراث نمیدهیم وارثان خود را نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه املاک
و بتحقیق که ما میراث میدهیم کتاب و حکمت و علم و نبوت را و انچه
بوده ما را از اسباب خورش و پوشش پس از برای والی امر است
بعد از ما بانکه حکم کند در ان بانچه رای ان و اقتضای ان کند و
من حاصل فدک را صرف اسلحه مجاهدان میکنم تا با کافران قتال کنند
و دفع مرده فجار از اهل اسلام نمایند و من این عمل باجماع مسلمانان
میکنم و منفرد نیستم درین عمل و نوشیده است پدر خود و شجره طیبه فرزندان
خود [illegible] حکم تو نافذ است در انچه در دست ماست و ما خلاف کننده نیستیم
قول پدرت را القصه سخن چنانکه ملایم که مصدق ایه کریمه ومن الناس
من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد
الخصام که در شان منافقان نازل گشته حضرت فاطمه ع فرمود سبحان الله
هرگز پیغمبر حق حکم نکند که مخالف کتاب خدای تعالی باشد طریقه انبیا پیروی احکام خدای تعالی و متابعت
اوامر و نواهی کتاب الهی است و اجماع شما بر ظلم و ستم و اتفاق شما بر غدر و جدال است اینک
کتاب خدای تعالی حاکم عدل و ناطق فصل است میفرماید یرثنی ویرث من ال یعقوب
و میفرماید وورث سلیمان داود و دیگر آیات که ترجمه ان سبق ذکر یافت از برای استشهاد
ما اعاده وجهی نکند حاشا که پیغمبر خدا حکمی که مخالف نصوص و محکمات قرانی باشد از و بظهور رسد
واین آیه بخواند بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل والله المستعان علی ما
تصفون یعنی بلکه زینت داده است از برای شما نفسهای شما امر قبیح را پس صبر بهتر است و خدای تعالی

[illegible]

استعانت نموده میشود بآنچه میستائید اورا ابوبکر علیه اللعنه گفت خدا و رسول خدا راست
گفتند و دختر رسول راست گفت تو معدن حکمت و موطن هدایت و رحمتی انکار نمیکنیم خطاب
باصواب ترا و این جماعت مسلمانان بهر چه اتفاق میکنند بان عمل مینمایم و ایشان برین معنی متفق اند حضرت
فاطمه ع توجه نمود بجانب مردمان و فرمود ای گروه مسلمانان که بشتاب بنده اید بافعال باطله و کردار خاسره
افلا یتدبرون القران ام علی قلوب اقفالها لا بل شما تفکر نمیکنید در قران یا بر دلهای شما
قفلهاست که بر دلهای شما زده و آئینه دلهای شما زنگ گرفته بشومی اعمال ناپسندیده شما خدای تعالی مهر بر
دلهای شما نهاده و هر آینه بد انچه تاویل میکنید شما کتاب خدا را و بد انچه [illegible] شما [illegible] شماست
و بال کاران اند در آخرت [illegible] از روی [illegible] پیغمبر ص آورده و این ابیات خواند انا
فقدناک فقد الارض وابلها واختل قومک واشهدهم ولا لعیب و ترجمه این ابیات
[illegible] گذشت و گریه کنان خود را بر روی قبر حضرت رسالت پناه ص افکند و حضرت امیرالمؤمنین ع
انتظار مراجعت حضرت فاطمه زهرا داشت [illegible] آنحضرت بمنزل شریف آمد گریه کنان و با امیرالمؤمنین
گفت ای پسر ابوطالب [illegible] بخوف [illegible] و در خانه [illegible] نشسته پسر ابی قحافه حق مرا باطل
میکند و میراث پدرم را متصرف میشود و مردم حقوق را فراموش کرده اند و دیده ها را [illegible] حق
خوابانیده در خصومت و عداوت ما با او موافقت نموده اند چون مرا مانعی و دافعی نبود با دل پر خشم
و سینه پر درد برگشتم و [illegible] بمراد دشمنان و بدخواهان دیدم و شکایت [illegible] ترا نزد پدرم بردم و
ستم ایشان نزد درگاه خدای تعالی عرض کردم والله اشد باسا و اشد تنکیلا یعنی خدای تعالی
سخت گیرنده و سخت عذاب تر است امیرالمؤمنین ع از راه ملاطفت فرمود [illegible] بر تو نیست بر دشمنان [illegible]
ابعد [illegible] صفوت انبیا و این بقیه نبوت تقصیر از جانب من نیست و بانچه [illegible] عز و جل [illegible]

رضی الله عنه بعد از دفن حضرت پیغمبر ص به سه روز در جمع ناسی خطبه
خواند و در اثنای آن فرمود ای مردمان بشنوید سخن مرا و ابا مکنید
دران و بدانید که خدای تعالی بمن دانستنی بسیار کرامت فرموده
اگر اظهار نمایم از برای شما آنچه میدانم در فضایل امیر المؤمنین ع طایفه
از شما مرا به جنون کنند و طایفه قتل مرا ثواب دانند و بدانید و آگاه
باشید آنکه از برای ما بلاهاست که در پی میاید آنرا بلاها نزد علی بن
ابی طالب ع هم علم منایاست و هم بلاها باوی میراث و وصایا و فصل
خطاب و اصل الانساب است بر ما همچنانکه هرون بن عمران از موسی ع زیرا
که پیغمبر ص باوی گفت که ای علی تو وصی منی در اهل من و خلیفه منی
در امت من و به منزله هرونی از برای موسی ع اما شما فرا گرفتید
راه بنی اسرائیل و از جمیع وجه موافق ایشان شدید و سوگند
بآن خداوندی که جان سلمان در قبضه قدرت اوست که اگر شما
امیر المؤمنین ع امام و مقتدای خود میگردانیدید لاکلتم من فوقکم
و من تحت ارجلکم هر آینه روزی شما از بالای سر شما و از زیر قدم
شما بشما میرسید و اگر میخواندید مرغان هوا را هر آینه فرمان برداری
شما میکردند و اگر میخواندید ماهیان را از دریا نزد شما میامدند و هیچ دو کس
اختلاف در حکم خدا تعالی نمیکردند اما شما ابا کردید و غیر او را
والی امر داشتید پس بشارت باد شما را به بلا و نا امیدی از عافیت
و از دوستی شما بیزار شدیم و علاقه که در میان بود از محبت آل

محمد ع

محمد ع بواسطه شما گسسته شد و دست تولا از دامن ایشان رها
گردید و ایشان کشنده اعیان امت اند به بهشت در روز قیامت و
بر شما باد که پیروی کنید امیر المؤمنین را پس بخدا سوگند که ما سلام اما
رت بر امیر المؤمنین کردیم بکرات و مرات بامر پیغمبر ع و باشارت وی
پس چیست حال قومی که حد میزنند بروی و چیست حال قومی که کافر و
مرتد شدند همچو امت موسی ع پسر عمران چون موسی از میان ایشان
بیرون رفت پس حال این امت چون حال بنی اسرائیل است بی تفا
وت و بدانید و آگاه باشید که من اظهار کردم امر خود را و منقاد شدم
پیغمبر خود را و پیروی کردم امام امام و مولای خود را و مولای هر مؤمن
و مؤمنه و حضرت امیر المؤمنین ع را

فصل در احتجاج ابی ابن

کعب بر قوم هم چنانکه احتجاج کرد سلمان رضی الله عنه محمد و یحیی پسران عبد الله
ابن الحسن از پدر خود روایت کرده اند عبد الله از پدر خود حسن و حسن
از امیر المؤمنین ع که چون ابو بکر ملعون بر منبر پیغمبر ص بر آمد و خطبه خواند و
روز جمعه اول ماه رمضان بود ابی ابن کعب بر پای برخواست و گفت
ای گروه مردمان که پیروی رضای حق تعالی میکنید و او ثنای شما گفته
در قرآن مجید آیا نمیدانید شما آنکه پیغمبر خدا ص در میان ما ایستاد و علی بن ابی
طالب را نزد خود بدر رشت و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و من
کنت نبیه فعلی امیره هر آنکس که منم مولای اویم پس علی بن ابی طالب ع
مولای اوست و هر آنکس که منم پیغمبر اویم پس علی بن ابی طالب امیر اوست

آیا نمیدانید آنکه پیغمبر خدا صلعم فرمود ای علی بن ابی طالب علیه السلام تو از برای
من بمنزله هارونی از برای موسی علیه السلام طاعت تو واجب است بر هر که بعد
از من باشد همچنان که طاعت من واجب است در زندگی من آیا
قدر هست که بعد از من پیغمبری نیست آیا نمیدانید که فرمود وصیت
میکنم شما را بآنکه نیکوئی کنید با اهل بیت من که اعلام دین اند و راه
نمایندگان بخدای تعالی آیا نمیدانید آنکه فرمود ای علی تو راه
نماینده از برای گمراه آیا نمیدانید که فرمود که علی بن ابی طالب
احیا کننده سنت من است و برپای دارنده حجت من و بهترین
کسانی است که بعد از من است و سید اهل بیت من و دوسترین
مردمست نزد من طاعت او همچو طاعت من است بر امت من
و والی و امیر نگردانید یکی از شما را بر علی بن ابی طالب علیه السلام و والی
گردانید علی بن ابی طالب را بر شما در هر عصر آیا نمیدانید آنکه
پیغمبر خدا صلعم فرمود که هرگاه که غایب میشوم خلیفه میگردانم بر شما
مردی را که همچو من باشد آیا نمیدانید که پیش از رحلت جمع کرد
ما را در خانه دختر خود فاطمه زهرا علیها السلام و فرمود که خدای تعالی وحی
کرد به موسی پسر عمران فرا گیر از برای خود برادری از اهل خود تا من او را
و اهل او را فرزندان تو کرم و پاکیزه و منزه گردانم ایشان را از گناه
پس موسی علیه السلام هارون را به برادری گرفت و امام بنی اسرائیل
گردانید از بعد او و آنکه خدای تعالی وحی فرمود بمن که فرا گیر
علی بن ابی طالب علیه السلام را به برادری همچنانکه فرا گرفت موسی علیه السلام
هارون را

هارون را و برادر و فرا گرفتم فرزندان او را و فرزندان خود و خدای تعالی پاک
و منزه گردانید فرزندان هارون را این قدر هست که من ترا خاتم پیغمبران
گردانیدم و پیغمبری بعد از تو نیست و ایشان امام مانند و راه نمایند و بخدا
سوگند که شما را مهمل نگذاشتند و از برای شما امامی نصب کردند که بیان
حلال و حرام شما را کنند و اگر اطاعت میکردند او را در میان شما هرگز اختلا
فی پیدا نمیشد و با یکدیگر در مقام خصومت و عداوت نمیشدید و بخدا سوگند
که شما با یکدیگر اختلاف خواهید کرد و در احکام و عهد پیغمبر خدا را خواهید شکست
و در محافظت مودة الی القربی پیغمبر که فرض علی شماست از شما بظهور
خواهد رسید و انکار حقوق عترت طاهره خواهید کرد و در مشکلات شرع
فتوی برای خود خواهید داد و ضلالت شما سبب اختلاف ادای شما
میشود و اختلاف رحمت خواهید پنداشت هیهات این اختلاف است که
حق تعالی میفرماید و لا تکونوا کالذین تفرقوا و من بعد ما جاءهم ا‌ل
البینات و اولئک لهم عذاب عظیم یعنی مباشید مانند آنکسانی
که جدا گشتند از یکدیگر و اختلاف کردند بعد از آنکه آمده بود ایشانرا آیه‌ها
روشن و این گروه مر ایشان راست عذاب بزرگ و بعد از آن خبر داده است
ما را از اختلاف و فرموده است که و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربک
یعنی همیشه اختلاف میکنند ایشان مگر آنکسانی که رحمت کرده است خدای
تعالی بایشان که آل محمد اند صلعم و من از پیغمبر خدا صلعم شنیدم که گفت ای علی تو

ابوبکر لعین مرتکب امر شنیع شد و اهل حق و ارباب تحقیق را در مقام انکار
یافت همواره در مقام اظهار انبساط با امیرالمؤمنین ع و اصحاب او
می بود و از ایشان لا یزال نفرت و انقباض باو میرسید و این معنی
برخاطرش گران میآمد و جویای ملاقات امیرالمومنین ع بود و عذرخوا
های آنچه از او در وجود آمده بود از قبایح اعمال و اظهار صدور این افعال
از جهت تکلیف مردم بود و بیعت ایشان از روی اراده و اختیار بود فرصت
یافت و بخدمت امیرالمومنین ع شتافت و استدعا خلوت با حضرت امیرالمؤ
منین ع کرد و گفت ای ابوالحسن ع بخدا سوگند که آنچه واقع شد رای
من نبود و بان راغب نبودم و مرا بر خود آن اعتماد نبود که از عهده تحمل
امامت بیرون توانم آمد و مرا مال و منال بسیار نبود که بدان جهت جویا
تفوق باشم و صفای خاطر حضرت امیرالمؤمنین ع استدعا نمود و حضرت
فرمود چون تو راغب نبودی و حرص بران داشت ترا و اعتماد بر نفس
خود نبود ترا که اقدام برین امر بر وجه لایق سزاوار توانی نمود پس
چه ترا بر ارتکاب این امر خواند ترا پس ابوبکر لعین گفت باعث من برین
امر حدیثی بود از پیغمبر خدا ص شنیده بودم که فرمود لا تجتمع امتی
علی الضلالة یعنی اجماع نمیکند امت من بر چیزیکه گمراهی و ضلالت
باشد و چون متابعت ایشان دیدم متابعت حدیث کردم و محال
دانستم اتفاق ایشان را بر خلاف هدایت پس انقیاد کردم ایشان را
و اگر میدانستم از احدی خلاف را هر اینه امتناع میکردم حضرت امیرالمؤ
منین ع فرمود آیا مرا از امت محمد ص میدانستی گفت بلی فرمود آیا جماعتی

که از خلافت تو امتناع

که از خلافت تو امتناع نمودند و از سلمان و عمار و ابوذر و مقداد و
سعد بن عباده و متابعان او از انصار از امت پیغمبر بودند گفت بلی
فرمود پس چگونه احتجاج به حدیث و امثال این گروه تخلف کرده بو
دند از تو و امت را برین گروه طعنی نبود در صحبت ایشان پیغمبر را
سخنی ندانستند ابوبکر ملعون گفت عالم نشدم به تخلف ایشان مگر بعد از
آنکه امر قرار گرفته بود و ترسیدم که اگر تقاعد کنم از دین امر مردمان از
دین برگردند و چنان دیدم که اگر شما اجابت کنید امر مرا و تمکین دهید مرا
در این امر آسانتر است در رعایت مصلحت دین از آنکه خلاف در میان
آید و بعضی بعضی را بکشند و بکفر و ارتداد باز گردند و میدانستم که اهتمام
شما در رعایت حفظ دین زیاده از اهتمام دیگر مسلمانان است و آنچه واقع
شده اگر در ابطال آن کوشند عاید بفساد امر دین میشود شما را بان رضا
نیست حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که چنین است و لیکن خبر ده مرا که مستحق
این امر چه مستحق میشود این امر را ابوبکر ملعون گفت مستحق میشوند
این مقام رفیع را بنصحت و وفا و دفع مداهنه و محاباه و حسن سیرت
و اظهار عدالت و علم بکتاب و سنت و فصل خطاب با زهد در دنیا
و قلت رغبت به آن و انتصاف مظلوم از ظالم از دور و نزدیک و بعد
از آن خاموش شد پس امیرالمؤمنین ع فرمود آیا سبق در اسلام و قرابت
پیغمبر را ص هیچ دخلی هست ابوبکر ملعون گفت بلی سبق در اسلام و قرابت
پیغمبر ص و امیرالمؤمنین ع فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که من اجابت

دعوت اسلام را پیش از مسلمانان کردم یا تو جواب داد که تو سابقی در
اسلام و باز سوگند داد که صاحب اذان از برای اهل موسم جمیع اعظم
از برای امت بسوره برائت من بودم یا تو گفت شما باز فرمود سوگند
میدهم ترا که من فدا کردم جان خود را از برای پیغمبر خدا ص من بودم یا
تو گفت شما باز فرمود که در روز غار گفت بلی بلکه تو و باز فرمود که سو
گند میدهم ترا انکه مولای تو و مولای من بر مسلم بر حدیث پیغمبر ص در روز
غدیر خم منم یا تو گفت شما و باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی که وزا
رت پیغمبر ص و بجای هرون از برای موسی ع که پیغمبر خدا را من بودم یا
تو گفت تو بودی و باز فرمود سوگند میدهم ترا انکه پیغمبر خدا ص با من و اهل و
ولد من از منزل من بیرون آمد در روز مباهله مشرکان و آیه مباهله از
برای من و اهل من نازل شد یا از برای تو و اهل و ولد تو نازل شد و
باز فرمود سوگند میدهم ترا انکه از برای من و اهل و ولد من آیه تطهیر از
رجس نازل شد یا از برای تو و اهل و ولد تو جواب داد که از برای تو
نازل شد باز فرمود سوگند میدهم ترا که صاحب دعای پیغمبر ص در روز
کسا من بودم و اهل و ولد من بود یا تو گفت تو بودی و اهل و ولد تو باز
فرمود سوگند میدهم ترا انکه صاحب آیه یوفون بالنذر و یخافون یو
ما کان شره مستطیرا تو بودی یا من گفت تو بودی باز فرمود سوگند میدهم
ترا که انکس که باز گردانیدند از برای او افتاب را بعد از غروب تا نماز عصر
گذارد انگاه افتاب متواری شد من بودم یا تو گفت تو بودی باز فرمود
سوگند میدهم ترا انکه تو بودی انکس که امینی ساخت او را در رسالت
جن پس قبول کرد رسالت را و به جنیان رسانید تو بودی یا من گفت تو

بودی باز فرمود

بودی باز فرمود سوگند میدهم ترا انکه منی بودم انکس که اختیار کرد او را
پیغمبر خدا ص و دختر خود را با و داد تو بودی یا من گفت تو بودی باز فرمود که
سوگند میدهم ترا انکه منم پدر حسن و حسین ع که سبطین پیغمبر ص در بجانشین ان
زمان که فرمود ایشان دو سید جوانان بهشت اند و پدر ایشان بهتر
از ایشان است من بودم یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا انکه
برادر من است انکس که مزین است بدو بال که پرواز میکند با ملایک
مغرب در بهشت یا برادر تو گفت برادر تو باز فرمود سوگند میدهم ترا
انکه من بودم که ضامن شدم دین پیغمبر خدا را ص و ندا کردم در موسم بانجا
ز مواعد او یا تو گفت تو باز فرمود سوگند میدهم ترا انکه من بودم با انکه بخواند ترا او سوی رسول خدا ص
و مرغ بریان که نزد او حاضر بود میخواست شخصی را که با او تناول فرماید میفرمود اللهم ایتنی باحب
خلقك الیك یاکل معی هذا الطیر یعنی بار خدایا بیاور بنزد من دوست ترین خلق خود از نزد تو
تا بخورد با من این مرغ را پس نیامد انجا غیر من یا غیر تو گفت تو باز فرمود که سوگند میدهم تو را انکه با
تو انکه من بودم که بشارت داد او را پیغمبر خدا ص بقتال با ناکثین و قاسطین و مارقین بر تاویل
قران گفت تو باز فرمود که سوگند میدهم ترا انکه من بودم انکس که حاضر بود اخر سخن پیغمبر خدا ص و متکفل
غسل و تکفین و دفن او بود یا تو گفت باز فرمود سوگند میدهم ترا انکه من بودم انکس که دلالت کرد او را
پیغمبر خدا ص بعلم و قضا و فصل الخطاب و فرمود اقضاکم علی یعنی داناترین شما بعلم قضا علی ابن
ابی طالب است ع یا تو گفت باز فرمود سوگند میدهم انکه من بودم ان کسی که امر کرد پیغمبر خدا ص
اصحاب خود را که سلام کنند بر او با امارت در زمان حیات او گفت باز فرمود سوگند میدهم ترا انکه تو ئی
انکس که سابقی است او را قرابت پیغمبر خدا ص باز فرمود یا من گفت تو بودی که سابقی قرابت پیغمبر خدا ص

تو

عمر مردود حرامزاده لعین ملعون باو رسید و در جای او بود و گفت چیست ترا ای خلیفهٔ
رسول خدا که ترا متغیر حال می بینم پس خبر داد زو را از خوابی که دیده و آنچه میان او و
میان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذشته بود گفت عمر علیه اللعنه گفت ای خلیفه رسول خدا بر تو
باد که مغرور نشوی بسحر بنی هاشم و اعتماد نکنی بر آن و این اول سحر نیست که با تو می
کنند و همواره ازین قبیله سخنان با وی گفت تا آن قدر از آن رای برگردانید و از آن عزیمت
باز داشت و او را در ضلالت خود ثابت قدم گردانید و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میعاد معزز
به مسجد آمد احدی از ایشان در مسجد ندید حضرت دریافت که عمر لعین مردود او را از راه
صواب برگردانیده متوجه قبر مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و زمانی آنجا توقف بود و عمر علیه اللعنه در آنجا حاضر شد
و گفت ای علی بر ذنیه الله آنچه تو می خواهی خراطی فتاده است آن خار مدور است که از سه طرف خار
دارد و دوست در آن نمیتوان آورد از هیچ طرف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دانست که امر چه صورت دارد
و به منزل شریف معاودت فرمود در احتجاج سلمان فارسی رضی الله عنه بر عمر خطاب علیه اللعنه
در جواب کتابتی که باو نوشته بود در وقتی که عامل مداین حذیفه ابن یمان جواب کتابت این بود
که بسم الله الرحمن الرحیم این کتابتیست از سلمان آزاد کرده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بعمر بن خطاب علیه اللعنه
اما بعد پس بتحقیق که آمد مرا کتابت تو ای عمر ملعون که سرزنش کرده مرا و یاد کرده که استفسار کنم
تو انکه مرا فرستاده باهل مداین تا تحقیق کنم عمل پسر حذیفه بن الیمان را و امر کرده که استفسار کنم
ایام حکومت او را و اعلام کنم حسن و قبیح اعمال وی را و حال آنکه خدای تعالی نهی کرده است از این عمل
آنجا که فرموده و لا تجسسوا یعنی تجسس احوال یکدیگر مکنید و لایق نبود که عاصی شوم خدای تعالی در امر
پسر حذیفه و اطاعت کنم ترا در آن و آنچه ذکر کرده بودی که من پیشه ساخته ام نان جوین با صعتر و بکر
گیاه

گیاه صحرای تناول مینمایم این امریست که مؤمنی را بآن سرزنش
کنند و بخدای سوگند ای عمر ملعون که هرآینه تناول نان جوین و
گیاه صحرا و از آن استغنا حاصل شود از هرا کردن در مطعم و مشرب
حرام و غصب مال مؤمن و طلب کردن چیزی را که شخصی را در آن
حق نباشد دوست ترست نزد خدای تعالی و بتقوی و پرهیزکاری
نزدیکتر و من دیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله که بنان جوین رسید برغبت تمام
تناول میفرمود و شادمان بود بآن و مکروه نمیشمرد آنرا اما آنچه ذکر کردی از عطا و کرده
احسان من باهل ایمان پس بتحقیق که آن وسیله ایست که پیش میفرستم از
برای روز فقر و فاقه خودم و اما آنچه ذکر کرده که من ضعیف گردانیده ام
سلطنت احکام الهی را و نفس خود را ذلیل و خوار داشته ام تا غایتی که
اهل مداین فراموش کرده اند امارت مرا بمثابه چیزی دانسته اند و
فوق من همواره عبور و مرور دارند و زعم تو آن است که این حال
موجب وهن و ضعف در سلطنت احکام الهی است پس بدانکه
تذلل در طاعت حق تعالی نزد من دوست ترست از تفخر بر در
معصیت خدای تعالی و بتحقیق که دانسته که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله الفت
با مردمان میگرفت و نزدیکی میکرد با ایشان و ایشان را بخود نزدیک
میگردانید و ضعفی در نبوت و سلطنت احکام او واقع نمیشد و همواره
و همواره طعام فقرا تناول میفرمود و لباس مساکین میپوشید و

و نزد وی اشراف ناس و والی و ابیض و اسود ایشان
برابر بودند در دین و من از پیغمبر خدا صلعم شنیدم که فرمود هر کس که حاکم
و والی امر هفت نفر از مسلمانان شود و بعد از آن عدل نکند
در میان ایشان ملاقات خواهد کرد با خدای تعالی با او در مقام
غضب باشد پس آرزوی من آنست که سلامتی حاصل باشد
مرا از امارت شما این با این تزلزل و مهالک نفس پس چگونه باشد ای
عمر یعنی حال کسی که والی امر امت باشد بعد از پیغمبر صلعم و تحقیق که
شنیدم آنکه پیغمبر میفرماید خدای تعالی تلک الدار الاخرة نجعلها
للذین لا یریدون علوا فی الارض ولا فسادا والعاقبة
للمتقین یعنی این خانه آخرت میگردانیم ما آنرا از برای آنکسان
که نخواهند رفعت و سربلندی را در زمین و نخواهند فساد و تباهی
خلایق را و عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است و بدانکه من نمیکنم
ایشان و اقامت حدود شریعت در ایشان نمیکنم مگر به ارشاد
راه نمای و انابه استحقاق و براهی که مرا فرمود سلوک میدارم
و بسیرت عمل میکنم و اگر خدای اراده کرده بودی باین امت
در رشد را هر آینه والی میگردانید بر ایشان اعلم و افضل ایشان را و کرامت
میکرد و از خدای تعالی خایف بودندی و متابعت قول پیغمبر خود را کردندی
و عمل ایشان موافق حق بودی و ترا امیرالمؤمنین نام نکردندی پس بکن با من
آنچه توانی کرد و از تو نمی آید مگر مضرت در دنیا و زود باشد که دریابد ترا

عواقب ظلم

عواقب ظلم تو در دنیا و آخرت و زود باشد که سؤال کرده شوی از
هرچه کرده از پیش و از پس

فصل در احتجاج امیرالمؤمنین عم بر

قوم چون هر دو عمر یعنی و خلافت را بمشورت ایشان گردانیدند روایت
کرده است عمرو بن شمر از جابر رضی الله عنه و از امام همام جعفر بن
محمد عم روایت میکنند که چون عمر بن خطاب منحصر شد و رای او در
امر خلافت بمشورت قرار یافته بود کس فرستاد و شش نفر از قریش
طلب نمود علی بن ابی طالب عم و عثمان بن عفان یعنی و زبیر بن
عوام و طلحه ابن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص
امر کرد ایشان را که در خانه درآیند و بیرون نروند از آنجا تا بیعت
با یکی از ایشان بکنند پس اگر اجتماع کنند چهار نفر از ایشان بر بیعت
واحدی و امتناع نماید یکی از ایشان از بیعت بکشند آنکس را و اگر
دو کس امتناع نمایند و سه کس بیعت کرده باشند آن دو کس را بکشند
و چون امیرالمؤمنین علیه السلام دانست که رای ایشان بر آن قرار خواهد یافت
که عثمان متوالی امر باشد برخواست تا بر ایشان اقامت کند و فرمود
بشنوید سخنان مرا پس اگر حق دانید آنرا قبول کنید و اگر باطل دانید
رد کنید آنگاه فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه میداند
صدق شما را اگر صادق باشید و میداند کذب شما را اگر کاذب باشید
آنکه هیچ احدی هست در میان شما که نماز گذارده بود و قبله غیر از من
گفتند نه باز فرمود سوگند میدهم شما را بخدای تعالی آنکه هیچ در میان

وارث سلاح پیغمبر خدا ص باشد و رایت او و خاتم او غیر از من گفتند نه
باز فرمود آنکه هیچ مردی در میان شما هست که گردانیده باشد پیغمبر خدا ص طلاق
زنان خود را بدست او غیر از من گفتند باز فرمود آنکه هیچ مردی هست در
میان شما که پیغمبر خدا ص او را بدوش خود نشانده باشد تا بشکند بتها را در
خانه کعبه غیر از من گفتند نه باز فرمود هیچ مردی هست در میان شما که خوانده باشند
او را بنام او در روز بدر بگفتار لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
غیر از من گفتند نه باز فرمود آنکه هیچ مردی هست در میان شما که دوستترین خلق باشد
نزد حق تعالی و خورده باشد مرغ بریان را بدعای او گفتند نه باز فرمود هیچ
مردی هست در میان شما که پیغمبر خدا ص گفته باشد باو که صاحب رایت منی
در دنیا و صاحب لوای منی در آخرت غیر از من گفتند نه باز فرمود آنکه هیچ
مردی هست که پیغمبر ص باو گفته باشد که منی برادر تو ام و تو برادر منی غیر از
من گفتند نه باز فرمود آنکه هیچ مردی در میان شما هست که گفته باشد او را پیغمبر ص
که خدایا علی بن ابی طالب ع دوستترین خلق تو بسوی منی و گویاترین خلق
توست بحق غیر از من گفتند نه باز فرمود آنکه هیچ مردی در میان شما هست که
صد دلو آب کشیده باشد و صد علم خرما دو عوض گرفته باشد و اطعام پیغمبر ص
کرده باشد در وقتیکه گرسنه بوده باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود آنکه جبرئیل ع
و میکائیل و اسرافیل با سه هزار ملک سلام کرده‌اند برا و در روز بدر غیر از من
گفتند نه و باز فرمود هیچ مردی هست در میان شما که خدای تعالی را بیکتائی پرستیده
باشد پیش از من گفتند نه و باز فرمود هیچ کس باشد که اول کسی باشد که در

آمده باشد بر

آمده باشد بر پیغمبر ص و آخر کسی باشد که بیرون رفته باشد از پیش او
غیر از من گفتند نه باز فرمود هیچ مردی هست که با پیغمبر ص در بستانی در آمده باشد و گفته
باشد چه نیکوست این بستان و پیغمبر خدا باو گفته باشد که بستان تو در بهشت
بهتر از این بستان است و هم چنین در سه بستان در آمده باشند و هر یک از
آن پیغمبر خدا ص فرموده باشد که بستان تو در بهشت بهتر از این بستان است غیر
از من گفتند نه باز فرمود هیچ مردی هست که گفته باشد از برای او پیغمبر خدا ص که اول
کسی که مصافحه کردی با او و اول ایمان آوردی بمن و اول کسی که مصافحه خواهی
کرد با من در روز قیامت غیر از من گفتند نه و باز فرمود هیچ مردی هست در میان شما
که پیغمبر خدا ص فرمود اول کسی که در آید از این ای انس بتحقیق که او امیر مؤمنان
و مسلمانان و اولی مردمان بمردمان است پس انس گفت بار خدایا از مردی از
انصار گردان پس او از آن در در آمد پس پیغمبر ص بانس گفت ای انس تو
اول کسی نیستی که دوست دارد قوم خود را غیر از من گفتند نه و باز فرمود هیچ مردی
هست در میان شما نازل شده باشد در حق او آیه انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون گفتند نه
باز فرمود هیچ در میان شما مردی هست که نازل شده باشد در شان او و در شان او
لاد او آیه ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا تا آخر سوره
غیر از من گفتند نه باز فرمود هیچ کسی در میان شما هست که نازل شده باشد در شان
او آیه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و
الیوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله یعنی آیا
میگردانید شما آب دادن حاجیان را و عمارت کردن مسجد حرام را همچو ایمان آن کسی

که آورده باشد بخدای تعالی و بروز آخر و غزا کرده باشد در راه خدا
برابر بنشیند نزد خدای تعالی غیر از من کفتند نه باز فرمود آنکه هیچ مردی هست که سخنی
پنهانی گفت با و پیغمبر خدا ص پس ابوبکر و عمر لعنهم گفتند سخنی پنهانی گفتی
با علی ع نه با ما پس پیغمبر ص فرمود من سخنی پنهانی نگفتم با وی خدای تعالی
امر کرد مرا بسخن گفتنی پنهانی با او غیر از من کفتند نه باز فرمود در میان
شما هیچ مردی هست که پیغمبر ص با و گفت که تو کمترین خلقی بمن در آیند در روز
قیامت بشفاعت تو در بهشت بیشتر از شمار ربیعه و مضر غیر از من کفتند نه
باز فرمود هیچ مردی هست در میان شما که پیغمبر خدا ص که با و گفته باشد که ای
علی تو پوشیده میشوی در وقتیکه من پوشیده میشوم غیر از من کفتند نه
باز فرمود هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر در حق او گفته باشد که تو
و شیعه تو فائزانند غیر از من کفتند نه و باز فرمود که در حق او گفته باشد
دروغ گفت کسیکه گمان برد که دوست میدارد مرا و دشمن دارد
او را غیر از من کفتند نه باز فرمود که کسی هست که از برای او گفت هر کس
دوست میدارد مرا و دوست دارد او را و هر کس دوست مرا دوست دارد
خدای تعالی را غیر از من کفتند نه کفتند ای پیغمبر خدا ص چیست مشعرات فرمود
علی و حسن و حسین و فاطمه ع غیر از من کفتند نه باز فرمود با و گفته باشد که تو
بهترین بشری بعد از من و پیغمبران کفتند نه و گفته باشد با و که تو فاروقی
و فرق میکنی میانه حق و باطل غیر از من کفتند نه و گفته باشد که تو افضل خلا
یقی از روی عمل در روز قیامت بعد از پیغمبران غیر از من کفتند نه

وباز فرمود

و باز فرمود که کسی هست که کسان خود را با و پوشیده باشد و بر زوجه و
دو پسر او و فرمود بار خدایا ایشان اهل بیت منند رجس گناه را از
ایشان ببر و پاکیزه گردان غیر از من کفتند نه باز فرمود که هیچ مردی در
میان شما هست که طعام از برای پیغمبر ص میفرستاد وقتی که در غار بود
و او را آگاهی میداد از خبرهای قوم غیر از من کفتند نه باز فرمود که پیغمبر خدا
گفته باشد با و که تو برادر منی و وزیر منی و صاحب منی غیر از منی کفتند
نه و کشته باشد مرحب یهودی را که فارس و مبارز یهودان بود غیر از
من کفتند نه و باز فرمود در میان شما هست کسی که پیغمبر ص در حق او گفته باشد
که تو اقدم منی از روی اسلام و افضل ایشانی از روی علم غیر از
من کفتند نه باز فرمود که هیچ مردی هست در میان شما که برداشت دره
خیبر را وقتیکه فتح خیبر کرد و تا صد ذرع برد و بینداخت و بعد از آن چهل
مرد آنرا نتوانستند برداشت غیر از من کفتند نه و باز فرمود که هیچ مردی
هست در میان شما کسیکه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اذا نا
جیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة
پس او آن کسی بود که پیش از همه صدقه داد غیر از من کفتند نه باز
فرمود که پیغمبر خدا ص فرمود از برای او که هر کس دشنام دهد او را دشنام
داده مرا و هر کس دشنام دهد مرا دشنام داده خدا را غیر از من کفتند نه
و باز فرمود که هیچ مردی هست که در میان شما که پیغمبر ص با و گفته باشد که
منزل تو برابر منزل منست در بهشت غیر از من کفتند نه و باز فرمود

اورا و تصدیق کنند اورا پس بتحقیق او متولی امر شما ست غیر از من گفتند
نه باز فرمود که هیچ مردی هست در میان شما که در حق او این آیه نازل شده باشد
ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح
نفسه فاولئک هم المفلحون غیر از من گفتند نه و باز فرمود که کسی
در میان شما هست که جبرئیل ع از مهمانان او بوده باشد غیر از من گفتند
نه باز فرمود که هست در میان شما که پیغمبر ص باو داده باشد کافور بهشت
و فرمود اورا به سه بخش کن دو دانگ اورا از برای من نگاه دار که
بوی خوش سازی از برای من و دو دانگ اورا بدختر من ده فاطمه ع
و دو دانگ او از برای تو باشد غیر از من گفتند نه باز فرمود هیچ مردی
در میان شما هست که هرگاه که در میامد بر پیغمبر ص خواجه تحیت میفرمود
اورا و نزدیک خود میخواند و مرحبا از برای او میفرمود و آثار شادی
در روی او ظاهر میشد غیر از من گفتند نه باز فرمود که هیچ مردی هست
در میان شما که پیغمبر ص از برای او فرموده که من افتخار میکنم بتو در روز
قیامت هرگاه که افتخار کنند انبیاء به اوصیاء خود غیر از من گفتند نه
باز فرمود که هیچ مردی در میان شما هست که پیغمبر خدا ص باو گفته باشد که
مرا رحم میاید بر تو که کینه که در سینههای مردمان ست بر تو ظاهر
نمیکردانند تا زمانی که مرا نیابند پس هرگاه که نیابند مرا بمخالفت
مرا در امر تو غیر از من گفتند نه باز فرمود کسی هست در میان شما
که پیغمبر ص اورا فرستاد بمکه تا سوره برات را بر مشرکان مکه رساند به
امر خدا غیر از من گفتند نه باز فرمود هیچ کسی در میان شما هست که

فتح کرد قلعه

فتح کرد قلعه خیبر را و دختر مرحب را گرفت و به پیغمبر ص رسانید غیر
از من گفتند نه باز فرمود هیچ مردی هست در میان شما که پیغمبر ص باو گفته
باشد که تو قسیم بهشت و دوزخی بیرون میاوری آنکسی را که محبت تو را
نیست میگذاری در دوزخ منکران معاندرا غیر از من گفتند نه باز فرمود
پیغمبر ص باو گفته باشد که بر حوض در میاید تو و شیعه تو سیراب و روهای سفید
و در میایند دشمنان تو بر حوض تشنه لب و سیاه رو و متحیر غیر از من گفتند نه
آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که چون شما اقرار کردید بر نفس خود
و ظاهر شد اولیت من از قول پیغمبر شما پس باید که از خدای تعالی بترسید
و خود را از غضب حق تعالی نگاه دارید و مخالفت امر او مکنید و رد کنید
حق را به اهل حق و پیروی کنید سنت پیغمبر خود را و مخالفت مکنید امر پیغمبر
را ص که مخالفت ان مخالفت حق تعالی ست و دفع کنید خلافت را بکسی که
اهل خلافت ست پس ایشان بیکدیگر را نگاه کردند و بیکطرف بخانه رفتند
و بعد از مشورت گفتند که ما شناختیم فضل اورا و دانستیم که او احق است
بخلافت اما او مردی ست که تفاوت نمیدهد در میان مردمان پس
اگر شما اورا خلیفه گردانید شما و سایر مردمان برابر خواهید بود بنزد
او و بهتر آن ست که عثمان لعین را متوسط امر خلافت گردانید که او
از مواقعه شما بیرون نخواهد رفت و قرار این امر را بر عثمان ملعون
دادند

فصل در احتجاج امیر المؤمنین ع بر جماعت بسیار از مهاجر
و انصار در وقتیکه یاد میکردند ایشان فضایل خود را با نچه پیغمبر خدا ص

در حق امیر المؤمنین ع فرموده از مناقب و مفاخر روایت کرده شده
از سلیم بن قیس هلالی رضی الله عنه که وی گفت دیدم حضرت امیر المؤ
منین را در مسجد پیغمبر خدا در زمان که عثمان ملعون متوطی امر بود و جما
عت مهاجر و انصار با یکدیگر در حکایت بودند و فضایل خود را میشمردند
و جماعت قریش فضل و سابقه خود و هجرت خود را با یکدیگر یاد میکر
دند و انچه پیغمبر خدا ص در فضل ایشان فرموده بود مانند انکه ائمه
از قریش اند و انکه مردمان تبع قریش اند و قریش ائمه عرب اند
و انکه دشنام ندهید قریش را قوت دو مرد هست از غیر قریش و انکس که دشمن
دارد قریش را دشمن میدارد او را خدای تعالی و انکس که خوار دارد
قریش را خوار میکرداند او را خدای تعالی و همچنین انصار یاد میکردند
فضل و سابقه خود را و انچه پیغمبر خدا ص در حق ایشان فرموده بود و ثنای
که حق تعالی در کتاب مجید از برای ایشان کرده بود یاد میکردند و
انچه پیغمبر ص در حق سعد بن معاد فرموده که انکس که غسل میداده او را ملایک بود
و همچنین هر طایفه فضایل خود میشمردند قریش گفتند پیغمبر خدا از ما بود و
حمزه سید الشهداء از ما بود و جعفر طیار فی الجنه از ما بود و عبید بن
الحارث و زید بن حارث از ما بود و ابوبکر و علی و سعد و ابو عبیده
و سالم و ابن عوف از ما بود از این مقوله سخنان میگفتند و قریب
دویست از مردم حاضر بودند و حضرت امیر المؤمنین ع و سعد بن وقاص
و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر و هاشم
بن عتبه و ابن عمر و امام حسن و امام حسین ع و ابن عباس و محمد بن
ابوبکر و عبدالله بن جعفر و از طبقه انصار ابی بن کعب و زید بن ثابت
و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم و محمد بن سلم و قیس بن سعد بن عباده

وجابر بن عبدالله

وجابر بن عبدالله و انس بن مالک و زید بن ارقم و عبدالله بن ابی
اوفی و ابو لیلی و پسر او عبدالرحمن در پهلوی او نشسته بود در
کمال حسن و صباحت و رسافت قدس پیامد حسن بصری و با او پسر او
بود حسینی جوانی با جمال صبیح الوجه معتدل القامه سلیم بن قیس میگوید من
نظر میکردم در رو و در عبدالرحمن بن ابی لیلی و نمیدانستم که کدام ایشان
اجمل و احسن اند و این جمعیت از بامداد بود وقت زوال و عثمان لعین
در خانه خود بود و برین احوال اطلاع نداشت و حضرت شاه مردان
علی بن ابی طالب ع و اهل بیت او خاموش نشسته بودند و با کسی سخن
نمیگفتند پس روی آوردند این جماعت با امیر المؤمنین ع و گفتند چه باز
میداردای ابو الحسن ع ترا که سخن گوی در فضایل خود و حال انکه
هر قبیله در فضایل خود سخن گفتند امیر المؤمنین ع فرمود سؤال میکنم از
شما ای قریش و انصار که حق تعالی این فضایل را بشما سبب که عطا
فرموده اما سبب نفسهای شما یا قبایل و اهل بیت شما یا بغیر شما گفتند
بلکه عطا فرمود ما را خدای تعالی و منت نهاد بر ما بسبب محمد ص و
اهل بیت او نه بسبب ما و عشایر و قبایل ما امیر المؤمنین ع فرمود
راست گفتند ای معاشر قریش و انصار ایا نمیدانید که انچه شما به رسیده
از خیر دنیا و اخرت بسبب ما اهل بیت بان رسیده نه از غیر ما بس
بتحقیق که پسر عم من پیغمبر خدا ص فرمود که بتحقیق که من و اهل بیت من بودیم نوری

ابوبکر و عمر لعین و گفتند یا رسول الله این آیه خاص در حق علی بن ابی
طالب است حضرت ع فرمود بلی در حق اوست و در حق اوصیاء
که بعد از اوست تا روز قیامت بعد از آن ابوبکر و عمر لعین سگ
گفتند یا رسول الله بیان کن از برای ما اوصیاء خود را حضرت
فرمود امیرالمؤمنین است ع برادر من و وزیر من و وارث من و خلیفه
و ولی من در امت من و ولی هر مؤمن و مؤمنه و بعد از آن دو پسر من امام
حسن امام حسین ع و بعد از ایشان نه فرزندان امام حسین ع یکی
بعد از دیگری قرآن با ایشان باشد و ایشان با قرآن باشند و مفارقه
نکنند تا زمانی که وارد شوند بر حوض من پس گفتند بلی چنین بود شنیدیم و ما
همه گردیدیم بر وجهی که فرمودی و بعضی از ایشان گفتند ما بیشتر این سخنان
را حفظ کردیم و آنانکه فاضلتر و بهتر ما هم این سخنان را حفظ کرده باشند
امیرالمؤمنین ع فرمود راست گفتید همه مردمان در حفظ برابر نیستید سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی آنکس را که حفظ کرده باشد از پیغمبر خدا این
سخنان را برخیزد و خبر دهد ما را بآنچه شنیده است پس برخواست زید بن
ارقم و براء بن عاذب و ابوذر و مقداد و عمار گفتند گواهی میدهیم
که شنیده ایم از پیغمبر ص که در بالای منبر بود و تو در پهلوی ایستاده بو
دی و حضرت ص میفرمود ای مردمان به تحقیق که امر کرده است مرا
خدای تعالی آنکه نصب کنم از برای شما امام شما را و آنکسی که والی امر
شماست و خواهد بود بعد از من وصی و خلیفه من خواهد بود و آنکس
که فرض کرده خدای تعالی طاعت او را بر مؤمنان و طاعت او را مقارن
طاعت من و طاعت خود گردانید در کتاب مجید و من بخدای تعالی

بازگشتم و استغفار

بازگشتم و استغفار کردم در رسانیدن این احکام بواسطه ترس طعن
اهل نفاق و تکذیب ایشان پس حق تعالی بمن تهدید کرد و فرمود و
فرمود اگر نرسانم عذاب کنند مرا پس ای مردمان بدانید که خدای تعالی
امر کرده شما را در کتاب خود به نماز و من بیان کردم آن را از برای شما و امر
کرد بروزه و کواة و حج و من بیان کردم آنرا و تفسیر کردم مجملات آنرا و
امر کرد شما را بولایت من و گواهی میدهم از برای شما آنکه این ولایت از برای
امیرالمؤمنین است بعد از او و از برای دو پسر اوست امام حسن و امام حسین
و بعد از ایشان از برای اوصیاء ایشان و بعد از او از اولاد ایشان
از قرآن جدا نخواهند بود تا زمانی که وارد شوند بر حوض من ای مردمان
تحقیق که بیان کردم از برای شما امام شما و هادی شما را و آن برادر من علی
بن ابی طالب است و او در میان شما بمنزله من است پس متابعت او
کنید در دین خود و فرمان او برید در امور خود بتحقیق که نزد اوست آنچه
حق تعالی وعده کرده است مرا از علم و حکمت پس سؤال کنید از او و بیاموز
ید از او و از اوصیاء که بعد از اوست از فرزندان او پس بتحقیق که
ایشان با حق اند و حق با ایشان است و بعد از آن نشستند سلیم بن
قیس گفت بعد از آن امیرالمؤمنین ع فرمود ای مردمان آیا میدانید که
خدای عز و جل در کتاب مجید فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پیغمبر خدا ص فرمود جمع کرد

مرا و فاطمه و دو پسر خود و امام حسن و امام حسین علیه السلام را و کسا را بر ایشان
پوشید و فرمود بارخدایا ایشان اهل بیت من اند و الم میرساند بمن
انکس که الم رساند به ایشان و دوشمنی کردست با من انکسی که دوشمنی
کردست با ایشان پس برار ایشان را رجس را و پاکیزه کردان ایشان
را و چون ام سلمه کفت من غیر از ایشانم یا رسول الله کفت تو بر خیر خواهی
بود از زنک کاران و این ایه نازل نشد مکر در حق من و حق برادرم علی
بن ابی طالب علیه السلام و در حق دو پسرام و در حق نه پسر حسین علیه السلام خاص و نیست
با ما غیر ما و هم ایشان کفتند کواهی میدهیم انکه ام سلمه این حدیث را بدینی
وجه فرمود و ما سوال از پیغمبر صلعم کردیم پس ان حضرت فرمود مطابق
انچه ام سلمه روایت کرده بود و بعد از ان امیر المومنین علیه السلام فرمود
سوکند میدهم شما را انکه شما ایا میدانید انکه خدای تعالی این ایه فرستاد
یا ایها الذین امنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم و افعلوا
الخیر تا اخر سوره پس سلمان برخواست و کفت یا رسول الله کیستند
انکسان که تو بر ایشان کواه خواهی بود و ایشان کواه بر مردمان
انکسانی که برکزیده ایشان را خدای تعالی و نکرداند بر ایشان در
دین هیچ حرجی ملت پدر ایشان ابراهیم علیه السلام و حضرت فرمود مراد
از این سیزده مرد ند خاصه نه غیر ایشان از امت و سلمان کفت
بیان کن ایشانرا از برای ما حضرت صلعم فرمود منم و برادرم امیر المو
منین علیه السلام و یازده کسی از فرزندان من کفتند بلی چنین بود باز

فاطمه

فرمود سوکند میدهم

فرمود سوکند میدهم شما را انکه ایا میدانید شما انکه رسول خدا صلعم برخواست
و خطبه خواند پس فرمود ای مردمان بتحقیق که من کذاشته ام در میان شما دو
چیز را یکی کتاب خدای تعالی و یکی عترت من اهل بیت من پس چنک زنید در
ایشان تا کمراه نشوید پس بتحقیق که خدای تعالی خبر داده مرا و عهد کرده با
من انکه ایشان هرکز از یکدیکر جدا نباشند تا وارد شوند به حوض من پس عمر
خطاب لعینی برخواست و خشم الوده کفت یا رسول الله آیا همه اهل بیت
تواند حضرت صلعم فرمود نه بلکه اوصیای من از اهل بیت من اول ایشان
برادرم و وزیر من و خلیفه من در امت من و والی هر مومنی است بعد از
من علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از او دو پسر من امام حسن و امام حسین و بعد
از ایشان نه نفر ند از فرزندان امام حسین علیه السلام یکی بعد از دیکری تا زمانی
که وارد شوند بر حوض شهداء الله اند در زمین خدا و حجت خدا اند بر خلق و
خازنان علم و معدن حکمت او یند انکس که اطاعت کند ایشانرا
اطاعت کرده خدای تعالی را پس همه ایشان کفتند کواهی میدهیم انکه
پیغمبر صلعم چنین فرمود بعد از ان فرمود امیر المومنین علیه السلام سوال میفرمود
و ایشان تصدیق میکردند تا در اخر سخن ایشان کفتند بار خدایا کواه
باش که ما تصدیق نکردیم مکر انچه شنیده بودیم از پیغمبر خدا صلعم و از ثقات
و اهل اعتبار بما رسیده بود امیر المومنین علیه السلام فرمود ایا شما اقرار دارید به
انکه پیغمبر صلعم کسی که کمان برد انکه پیغمبر خدا صلعم دوست میدارد علی بن ابی طالب
را یکی از حاضران کفتند این چکونه باشد ای پیغمبر صلعم فرمود زیرا که او از
من است و من از اویم که دوست دارد او را بتحقیق که دوست داشته

شخصی باشد که داناتر باشد ازاو مکرانکه امرایشان را روی در تنزیل داشته
باشد ثانیا مانی که بازکردند بانچه ترک کردند واما قول ایشان ولا
یت غیر امارت است شخصی باطل است و دلیل بر کذب و بطلان و
فجور ایشان ان است که ایشان سلام کرده اند بر من بامارت مؤمنان
بحکم رسول الله والحجه حجت است بر ایشان و بر تو و بر من مردکه با تو است
یعنی زبیر و برامت و بر سعد و ابن عوف و بر ابن علقعه شما یعنی
عثمان ملعون بتحقیق ما گروه اهل مشورت که حاضر هم گردانیده است
امر عمر خطاب لعینی از اهل مشورت پس اگر راست است انچه
او و اصحاب او نسبت بر پیغمبر صلعم کردند پس این مشورت مشور
تی است بجهت خلافت یا بجهت غیر خلافت اگر بجهت غیر خلافت
است عثمان لعینی بجهت این مشورت خلافت نباشد زیرا که ما مامور
بمشورت نه از برای خلافتیم واگر این مشورت از برای خلافت است
پس چرا درین مشورت مرا داخل گردانیده و حال انکه پیغمبر صلعم بیرون کرد
اهل بیت خود را از خلافت و خبر داده انکه ایشان را در خلافت نصیبی
نیست و چرا گفت عمر لعینی در وقتیکه میخواند یک یک ما را و متوجه عبدالله
پسر عمر لعینی شد و فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای عبدالله که
چه میگفت پدر تو در وقتیکه بیرون میامدی از نزد او و عبدالله گفت چون
سوگند دادی مرا پدرم گفت اگر مردم پیروی کنند اصلع قریش را ایشان برابر

بحجه بیضا دلالت

بحجه بیضا دلالت کند مر ایشان را بر کتاب خدا و سنت رسول الله صلعم
میدارد امیرالمؤمنین عم فرمود تو چه گفتی عبدالله گفت با پدرم گفتم پس
چه باز میداشت ترا انکه خلیفه گردانید او را پس حضرت امیرالمؤمنین عم
از عبدالله پرسید که چه جواب داد ترا پدر تو عبدالله گفت جواب داد که پنهان
میدارم از امیرالمؤمنین عم فرمود که پیغمبر صلعم خبر داده است مرا در وقت حیات
خود بعد از ان خبر داد مرا در شبی که پدر تو مرده بود در خواب هر کس که پیغمبر صلعم را در
خواب بیند هم چنان است که در بیداری پیغمبر صلعم را دیده باشد عبدالله گفت چه
خبر داد ترا پیغمبر صلعم حضرت امیرالمؤمنین عم فرمود سوگند میدهم ترا ای پسر عمر که
اگر خبر دهم ترا بانچه از پدر خود شنیده تصدیق کنی مرا در ان عبدالله بن
عمر لعینی خاموش شد امیرالمؤمنین عم فرمود پدر تو چون پرسید که چه باز
میداشت ترا و چه مانع امد ترا انکه خلیفه گردانی علی بن ابی طالب را عم
گفت ان صحیفه که نوشته بودیم در میانه خود و عهد کرده بودیم بر مضمون
ان در خانه کعبه پس خاموش شد عبدالله بن عمر لعینی و گفت به امیرالمؤمنین
در خواه میکنم از تو این سخن پیغمبر را صلعم که از این سخن خاموش باشی سلیم
بن قیس گفت من دیدم عبدالله عمر را در ان مجلس که گریه گلوی او را
گرفته بود و از چشم او اشک روان بود امیرالمؤمنین عم فرمود پدر تو چون
پرسیدی که چه باز میداشت ترا و چه مانع امد ترا انکه خلیفه گردانی علی را
گفت ان صحیفه که نوشته بودیم در میانه خود و عهد کرده بودیم بر مضمون ان
در خانه کعبه پس خاموش شد عبدالله بن عمر لعینی و با امیرالمؤمنین عم گفت در
خواه میکنم از تو این سخن پیغمبر را که از این خاموش باشی سلیم بن قیس گفته

من دیدم عبد الله بن عمر لعینی را در ان مجلس که گریه گلوی او را گرفته بود و از چشم
او اشک روان بود امیر المؤمنین علی متوجه طلحه و زبیر و ابن عوف و سعد شد
و فرمود سوگند میدهم بخدا که اگر پیغمبر دروغ گفتند بخدا و رسول خدا حلال
نبود ولایت ایشان بر شما و اگر راست گفتند حلال نبود انکه در اوردند مرا
در این مشورت زیرا که در آوردن من درین مشورت برین تقدیر مخالفت ر
سول خداست و رد کردن سخن است بر خدا و رسول خدا بعد از ان روی بمرد
مان اورد و فرمود خبر دهید مرا از منزلت من در میان شما انکه مرا چگونه دانسته
اید اما مرد راست گویم در میان شما یا دروغگو گفتند تو راستگوی و ما هرگز از
تو دروغ نشنیدیم امیر المؤمنین علی فرمود بخدای که مکرم گردانید ما اهل بیت را
به نبوت و مکرم گردانید بعد از ان بامامت امت و صلاحیت امامت و خلا
فت نگردانید مگر در میان ما و غیر ما را درین امر خللی نصیبی نداد پیغمبر ما را خاتم
انبیاء گردانید که بعد از او پیغمبری نیست ختم انبیاء باو است تا روز قیامت
و ما را بعد از پیغمبر ص امام و خلیفه گردانید در زمین و شهید را بر خلق فرض
گردانید اطاعت ما را بر خلق و در کتاب خود ما را قرین امر خود و امر رسول
خود گردانید در چند آیه از قران مجید و امر کرد پیغمبر خود را که برساند انرا
بامت خود زنهار نبید باشان انچه بان مامور بود پس کدام از ما احق و او
لی باشید بمقام و منزلت پیغمبر ص در وقتیکه مرا از برای سوره برائت بمکه
میفرستاد که میفرمود باید که برساند از من مگر کسی که از من باشد سوگند
میدهم شما را بخدای تعالی انکه شنیدید این سخن را از پیغمبر ص گفتند بلی شنیدیم
امیر المؤمنین ع فرمود چون صلاحیت نداشت صاحب شما انکه برساند
از و صحیفه را که چهار انگشت باشد غیر از من پس کدام یک از ما احق و اولی باشیم
بمجلس و مکان پیغمبر ص طلحه گفت بتحقیق که شنیدیم ما این سخن را از پیغمبر ص اما بعد های

که چگونه صلاحیت

که چگونه صلاحیت ندارد احدی انکه برساند از پیغمبر خدا ص غیر از تو و حال
انکه ما و سایر مردمان شنیده ایم که پیغمبر ص فرمود باید که برسانند حاضران سخن
مرا بغایبان روز عرفه حجت الوداع فرمود خوشحال گرداناد خدای تعالی
مردی را که بشنود سخن مرا و بعد از ان برساند بمردمان هم چنانکه شنیده بسا
پس بسیار حاملی باشد و بسیار فهیم و حامل فقیه باشد که برساند انرا
بکسی که فقیه‌تر باشد از او و در غیر این محل نیز فرمود باید که برسانند حاضر
سخن مرا بغایب امیر المؤمنین ع فرمود بتحقیق ان چیزیکه پیغمبر خدا ص
در روز غدیر خم و در روز عرفه در حجت فی آخر خطبه که بخواند و فرمود
که من میگذارم در میان شما دو چیز را که اگر شما چنگ در ان زنید گمراه
نشوید کتاب خدای تعالی است و اهل بیت منست پس بتحقیق که خدای
تعالی با من عهد کرده انکه ایشان از یکدیگر جدا نباشند تا زمانی که
وارد شوند بر حوض من یکی از ایشان مقدم نیست بر دیگری پس چنگ
جوئید بایشان تا گمراه نشوید و از جاده حق نلغزید و تقدم مجوئید برایشان
و دست از متابعت ایشان مدارید و در مقام تعلیم ایشان مباشید پس
بدرستیکه ایشان اعلم از شما اند امر کرد عام را حکم انکه برسانند انکسی را که علا
قات از عام که نرسیده باشد بایشان فرض طاعت ائمه ال محمد ص و ایجاب
حق ایشان و تکلیف از برای عام تبلیغ فرض طاعت ائمه ال محمد ص و اما تبلیغ
ائمه از حق تعالی به پیغمبر آمده از کتاب و سنت مفوض باشد با ائمه اهل البیت است بعد
از و انکسانی که فرض کرده است خدای تعالی طاعت ایشان را در کتاب خود
و امر کرده است بولایت ایشان طاعت ایشان را و طاعت ایشان را طا
عت خدای گردانید و معصیت ایشان را معصیت حق است و طلحه گفت ای
ابو الحسن این غم را از دل من برداشتی و انچه میخواستم که بدانم که مراد

پیغمبر ص از ان تبلیغ عام جهت میدانستم خدای تعالی ترا جزای خیر دهاد
و بر ارباب بصیرت پوشیده نماند که درین مقام بعضی حکایات و روایات
مذکور است که قبل متشابهات کلام ائمه هدا توانند بود و بی تاویل
مناسب موافق محکمات کلام ایشان و مطابق قواعد مقرر و علمای اما
میه رضوان الله علیهم نمیشود و چون این بنده مخلص بر تاویل ان مطلع
نبود اندیشه نمود که از انجا که کمال اعتقاد و حقانیت تقلید و تصلب
نواب همایون اشرف اعلا خلد الله ملکه بشریعت غرا و طریقه بیضاء ال
عبا صلوات الله علیهم میتواند بود که ذکر متشابهات کلام ائمه دین بی تاویل
صحیح که رفع شبهات و رفع توهمات فایده نماید ملایم خاطر ملکوت ناظر
نیفتد و پسندیده نیاید بنابراین عنان خامه را از صوب ذکر ان روایات
و حکایات مصروف داشت صاحب کتاب رحمه الله از راوی نقل میکند
که سلیم بن قیس گفت من و ابن معمر در مکه بودیم که ابوذر غفاری برخواست
و حلقه در کعبه را بگرفت در موسم و به اواز بلند گفت که ای مردمان انکس
که میشناسد مرا و انکس که نمیشناسد مرا که من جندب ام ابوذر غفاری بتحقیقا
که من شنیده ام از پیغمبر خدا ص که میفرمود که مثل اهل بیت من مثل سفینه نوح
است و قوم او انکس که سوار شد بران رستگاری یافت و انکس که بگذا
شت انرا غرق شد و مانند باب حطه است از بنی اسرائیل ای مردمان
بتحقیق که من شنیده ام از پیغمبر ص فرمود که من گذاشته ام در میان شما دو چیز
را که اگر شما چنگ در ایشان زنید گمراه نگردید یکی کتاب الله است و یکی اهل
اهل بیت من و چون ابوذر بمدینه آمد عثمان لعین کسی را به نزد وی

فرستاد که چه بران داشت ترا که در موسم برخواستی و گفتی انچه گفتی ابوذر
گفت عهدی که پیغمبر خدا با من کرده بود بجای اوردم عثمان لعین گفت گواهی
میدهد ترا بر انچه گفتی که امیر المومنین ع و مقداد شاهد این حال است پس
ایشان ادای شهادت کردند بران انگاه عثمان لعین گفت این هر دو در
مصاحب او بیدار اند که در کاری هستند و مرویست که روزی از روزها
عثمان بن عفان لعین با امیر المومنین ع گفت که اگر تو انتظار مرگ من داری
پس بتحقیق که تو انتظار مرگ انکسان بهتر از من و تو بودند داشته امیر
المومنین ع فرمود که بهتر از من که بود عثمان لعین گفت بهتر از تو ابو
بکر و عمر لعین امیر المومنین ع فرمود دروغ گفتی من بهتر از تو و بهتر از
ایشانم عبادت کردم خدای تعالی را پیش از شما و عبادت میکنم اورا
بعد از شما سلیم بن قیس گفت روایت کردند سلمان و مقداد و ابوذر
و بعد از ان از حضرت امیر المومنین ع که گفتند بتحقیق که مردی فخر
بر امیر المومنین ع میکرد پیغمبر ص انرا شنید فرمود ای علی ع تو فخر بر عرب کن
که تو اکرم ایشان از روی پسر عم و تو اکرم ایشانی بجهت زوجه و تو
اکرم ایشانی از روی فرزندان و تو اکرم ایشانی از روی جهت برادر
و اعظم ایشانی از روی حلم و اکثر ایشانی از روی علم و اقدم ایشا
نی از روی سلم و اقرء ایشانی بکتاب خدا و سنت پیغمبر ص و زاهد
ایشانی در دنیا و احسن ایشانی از روی خلق و اصدق ایشانی بسخن

و واجب ایشانی بخدای و نزد من و زود باشد که باقی باشی بعد
از من سی سال عبادت کنی خدای تعالی را و صبر کنی بر ظلم قریش
بر تو و چون مددکار یابی جهاد کن با ایشان بر تاویل قران همچنانکه جهاد
کردی در زمانی که با من بودی بر تنزیل قرآن بعد از ان شهادت میابی
و رنگین شود محاسن تو بخون سر تو و کشنده تو برابری کننده ناقه صالح
بود و در دشمنی خدای تعالی باو سلیم بن قیس میگوید که نشسته بودم با سلمان و
ابوذر و مقداد ناگاه مردی از اهل کوفه نزد ایشان امد و از ایشان ارشاد
طلب کرد سلمان گفت بر تو باد که تابع کتاب خدای تعالی باشی و پیروی
علی بن ابی طالب ع کنی پس بتحقیق که او کتاب خداست و مفارقت نمیکند
از او و ما گواهی میدهیم که از پیغمبر ص شنیده ایم بتحقیق علی بن ابی طالب ع او
امیر با حق است هر کجا حق میرود علی بن ابی طالب ع انجا میرود و بتحقیق که
علی بن ابی طالب ع امیر با حق است و صدیق و فاروق است و فرق کننده
میان حق و باطل مرد کوفی گفت پس چیست مردمان را که ابوبکر لعین را صدیق
و عمر ملعون را فاروق میخوانند گفتند که مردمان هم چنانکه منصب او را
بدیگری دادند صفات و کمال او را بنام دیگری کردند امارت مؤمنان امیر
المؤمنین است بتحقیق که امر کرد ما را پیغمبر خدا ص و امر کرد ایشان را بانکه
سلام کنند امیر المؤمنین ع را بامارت مومنان روایتست از قاسم بن معاویه
که گفت به امام همام جعفر بن محمد ع گفتم این گروه عامه روایت میکنند

حدیثی که چون

حدیثی که چون پیغمبر خدا ص بمعراج بردند دید که بر عرش نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله ابوبکر گفت سبحان الله تغیر و تبدیل کردند هر
چیزی را که تغیر داده اند این را و گفت بتحقیق که حق سبحانه و تعالی بیافرید عرش
را و نوشت بر و لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین
و چون بیافرید اب را نوشت بر ان لا اله الا الله محمد رسول الله
علی امیر المؤمنین و چون کرسی را بیافرید بر قوایم او نوشت لا اله
الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون لوح را بیافرید
نوشت بر ان لوح لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤ
منین و چون اسرافیل را افرید نوشت بر بال و پیشانی او لا اله
الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون اسمانها
را افرید نوشت بر اطراف او لا اله الا الله محمد رسول الله
علی امیر المؤمنین و چون طبقات زمین را افرید نوشت بر او
لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون
کوه را افرید نوشت بر و لا اله الا الله محمد رسول الله علی
امیر المؤمنین و چون افتاب را افرید نوشت بر و که لا اله الا الله
محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون ماه را افرید نوشت
بر و که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین
و این کتاب سیاهیست که بر روی قمر پیداست پس هر گاه که یکی از شما

شفاء داده امیر المؤمنین علی را و عافیت داده او را که درین شب بواسطه
بیماری او خواب نکردم بعد از ان پیغمبر ص در مجمع اصحاب با من گفت
که بشارت باد ترا ای علی ع انکه من درین شب چیزی از حق تعالی در
نخواستم مگر که عطا کرد انرا بمن و سؤال نکردم از برای چیزی مگر که
سؤال از برای تو همانندان و من درخواستم از حق تعالی انکه برادری
باشد میان من و تو و خدای تعالی انچنان و سؤال کردم که خدای
تعالی ترا ولی هر مؤمن و مؤمنه گرداند و ان چنان کرد پس دو مرد
گفت یکی از ایشان صاحب خود را ایا دیدی چه درخواه کرده است
بخدا سوگند که صاعی از عرب بهتر است از انچه او درخواسته است
و اگر از خدای تعالی درخواستی انکه بفرستد از برای او ملکی که
یاری کند او را بر دشمنان او یا بفرستد باو گنجی که نفع رسد به
او و اصحاب او هر اینه بهتر بود از انچه سؤال کرده

فصل

در احتجاج امیر المؤمنین علی بر شکنندگان او و بیعت او در خطبه از
برای ایشان خواند در وقتیکه بیعت شکستند لعنة الله علیهم و حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین ع فرمود که حق تعالی خداوند جلال و
اکرام است چون خلایق را افرید بهترین خلق را برگزید و از بر
گزیدگان خود و ائمه ع را بخلایق فرستاد و از جانب حق تعالی
کتاب و شرع و دین اوردند و بر خلایق فرایض و سنن مقرر داشتند
و خلایق را بطاعت ایشان امر کرد و جمله او را در یک ایه اشاره

فرمود انجا که فرمود

فرمود انجا که فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم این
اولو الامر ما اهل بیتیم خاصه نه غیر ما پس بازگشتید شما بر اعقاب خود و از دین
برگشتید و عهد شکستید اما این مخالفت شما بخدای تعالی و رسول خدا ص
و الو الامر از شما که استنباط علم با ایشان مفوض است اقرار کردید بان بعد از ان
حاسد شدید و حال انکه حق تعالی فرموده بود انکه وفا کنید بعهد من تا وفا کنم
بعهد شما و از من اندیشه کنید که اهل کتاب و حکمت و ایمان ال ابراهیم اند
و حق تعالی بیان کرده است انرا از برای شما انرا و حسد بردید شما بر ایشان
پس حق تعالی این آیه فرستاد ام یحسدون الناس علی ما اتاهم
الله من فضله فقد اتینا ال ابراهیم الکتاب و الحکم و اتیناهم
ملکاً عظیما یعنی حسد میبرند مردم را بر انچه داده است ایشان را از
فضل خود پس بتحقیق که ما داده ایم ال ابراهیم را کتاب و حکمت و دادیم
ما ایشان را پادشاهی بزرگ فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه
وکفی بجهنم سعیراً یعنی پس بعضی از مردمان انکس که ایمان اورده است
باو و بعضی از ایشان انکس است که باز میدارد مردم را از ان و کافی است
دوزخ از برای ایشان از روی برافروختن اتش ما پس ال ابراهیم مائیم
و مردم بر ما حسد بردند و بر پدران ما و کسی که حسد بردند بر و آدم
صفی بود ع که بیافرید او را خدای تعالی بدستهای خود و در دمیدن در و

روح خود را و بجده فرمود بر و ملایک را و در آموخت او را هم اسماء و بر
گزید او را بر هم عالمیان پس حسد برد بر و شیطان و از گمراهان شد بعد
از ان حسد برد قابیل و هابیل را بقتل آورد و از خاسران شد و حسد بردند
بردند بر نوح علیه السلام قوم او و گفتند نیست این یعنی نوح مگر بشری مانند شما
میخورد از انچه میخورید شما و می آشامد انچه میآشامید شما و اگر فرمان
برید شما بشری را که مانند شماست پس بتحقیق که شما درین هنگام از زیان
کاران باشید اختیار خدا راست برمیگزیند انکس را که میخواهد و مخصوص
میکرد اند برحمت خود انرا که میخواهد و بعد از او حسد بردند بر پیغمبر ما و انگاه حسد
بردند بر ما اهل البیت بدان جهت که برد حق تعالی از ما رجس گناه را پاکیزه گردانید یعنی
و ما گروه حسد برده کاییم هم چنانکه پدران ما حسد برده شده گان بودند حق تعالی
در کتاب مجید میفرماید که ان اولی الناس بابراهیم الذین اتبعوه وهذا
النبی یعنی بتحقیق که اولی مردمان ابراهیم است هر اینه انکسان اند که متا
بعت کرده اند او را و این پیغمبر یعنی حضرت محمد صلعم در محل دیگر میفرماید که و
اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی و صاحبان
خویشاوندی بعضی از ایشان اولی ببعضی دیگرند در کتاب خدای تعالی
پس ما اولی به ابراهیم ایم و ما میراث بردگان از ابراهیم ایم و ما خویشا
وندانیم که کعبه معظم بما رسیده و ال ابراهیم ایم ایا پس شما روی از
ملت ابراهیم میگردانید و حال انکه حق تعالی بزبان ابراهیم فرموده فمن

تبعنی فانه

تبعنی فانه منی پس هر انکس که پیروی کند مرا پس بتحقیق که او از منست
فرمود ای قوم میخوانم شما را بخدای تعالی و به پیغمبر ص و بکتاب خدا و بولی
امر او و بوصی او و بوارث او بعد از او پس اجابت کنید ما را و پیروی
کنید ال ابراهیم را و اقتدا بما بتحقیق که امامت و تقدم ماراست که ال ابراهیم
و دلهای مردمان ما را دوست دارند و این نتیجه دعای ابراهیم است انجا که فرمود
فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی پس بگردان ای خدای
با وجود و مرحمت دلها را از مردمان که دوست دارند ایشان را پس دشمن بگرفتند
شما را مگر از برای انکه ما ایمان اورده ایم بخدای تعالی و بانچه فرو فرستاده
شده بر ما پس متفرق میشوید که موجب گمراهی شماست و خدای تعالی گواه است بر شما و
من ابراز کردم شما را و دعوت کردم شما را براه حق و صواب و شما را و اختیار شما
را بهم گذاشتم **فصل در احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام بر زبیر بن عوام و بر طلحه بن**
عبد الله یعنی وقتیکه عزیمت کردند بر خروج بر امیر المؤمنین علیه السلام و حجت در انکه ایشان
بیرون رفتند از دنیا پیش انکه تایب باشند از شکستن عهد بیعت روا
یت کرده است از ابن عباس رضی الله عنه انکه فرمود من نزد امیر المؤمنین
بودم وقتیکه آمدند طلحه و زبیر یعنی جهة رخصت طلب کردن که بمکه معظم
روند و عمره گذارند پس ابا فرمود امیر المؤمنین علیه السلام در اذن دادن ایشان
پس اعاده کردند ایشان طلب خود را پس اذن داد ایشان را و التفات
فرمود بجانب من و گفت بخدای سوگند که ایشان وجود عمره ندارند من گفتم
پس چرا اذن دادی ایشان را و باز التفات فرمود بجانب من و گفت بخدا

جمل ندا کرد زبیر را و فرمود ای ابا عبد الله نزد من بیرون بیا پس بیرون
آمد زبیر و طلحه با وی بود فرمود بخدا سوکند که شما میدانید و ابو العلم اهل
محمد صلعم میدانند و عایشه دختر ابو بکر ملعون میداند که اصحاب جمل ملعونان
بزبان پیغمبر ما محمد صلعم از لطف خدای تعالی کسی که افترا کند ملعون باشد
زبیر کفت چکونه ملعون باشیم ما و حال آنکه ما از اهل بهشتیم امیر المؤمنین
فرمود که اگر من میدانستم که شما از اهل بهشتید حلال نمیدانستم قتال را با
شما زبیر کفت اما شما شنیده حدیث بن عمرو بن نفیل را که روایت میکند که
شنید از پیغمبر صلعم که میفرمود ده نفر از قریش از اهل بهشت اند امیر المؤمنین
فرمود شنیده ام این سخن را که عثمان لعین روایت در ایام خلافت خود
و زبیر کفت آیا افترا و کذبی است که نسبت به پیغمبر صلعم میکوید پس امیر المؤمنین
فرمود جواب بخواهم داد ترا تا نام بری که چه کس اند ایشان زبیر کفت ابو
بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و
عبیده بن الجراح و سعید بن عمرو بن نفیل پس امیر المؤمنین ع فرمود نه نفر شمردی
دهم ایشان کیست زبیر کفت آن تویی پس امیر المؤمنین ع فرمود آیا اقرار
کردی که من از اهل بهشتم و آنچه تو از برای خود و اصحاب خود کفتی من
منکر آنم زبیر کفت این سخن آیا افترا و کذب است بر پیغمبر خدا صلعم پس امیر
المؤمنین ع فرمود بخدا سوکند که بعضی از این مردم که نام بردی در
تابوتی اند از آتش در جای اسفل درک جهنم و بر در آن چاه سنکی
بزرک هرکاه که خدای تعالی میخواهد که دوزخ را عذابی کند که بدترین
عذابها باشد برمیدارند آن سنک را از در آن چاه و از سی و عقوبت

آن جاه اهل دوزخ عذابی میکنند که مزیدی بر آن تصور نتوانند کرد
این سخن را از پیغمبر خدا صلعم شنیده ام و اگر خلاف کویم خدای تعالی ترا بر من
ظفر دهد و خون مرا بدست تو بریزد و اگر راست باشد ظفر دهد مرا خدا
ی تعالی بر تو و اصحاب تو و جان ناپاک ترا بمالکان دوزخ رسانم و
پس بازکشت زبیر در میان اصحاب خود و کریان بود روایت کرده است
نصر بن مزاحم آنکه امیر المؤمنین ع در هنکامیکه قتال کردند و زبیر کشته شد
امیر المؤمنین بر استر شهبا پیغمبر صلعم سوار بود و در میان دو صف قتال در آمد
و زبیر را بخواند زبیر نزدیک امیر المؤمنین حضرت امیر کل ع فرمود
ای زبیر سوکند میدهم ترا بخدای تعالی که از پیغمبر صلعم شنیدی که با تو میفر
مود زود باشد که تو قتال کنی با علی بن ابی طالب ع و تو ظلم کننده
باشی بر علی بن ابی طالب ع کفت بلی حضرت ع فرمود پس چرا حاضر شده
درین مقام کفت حاضر شدم از برای اصلاح میان مردمان آنکاه
پشت کرد زبیر و بیت چند میخواند مضمون آنکه ملاحظه عواقب امور مرد
را بهتر از دین و دنیای اوست و اظهار ندامت از افعال قبیحه خود نموده
که از ترک ملاحظه عواقب باشی نصر بن مزاحم میکوید که زبیر نزد عایشه
ملعونه رفت و کفت ای مادر بخدای سوکند که آنچه میکنم نه از روی
بصیرت است و من ازین بازکشتم عایشه ملعونه کفت ای ابا عبد الله
از شمشیر پسر ابو طالب میکریزی کفت بخدای سوکند که شمشیرهای ایشان
دراز و برنده بدست جوانان دلیر کاردان است و از آنجا بازکشت و در

وادی سباع در آمد احنف بن قیس را از انجا که در بنی تمیم جدائی
اختیار کرده بود زبیر خبر داد احنف را از انصراف او و از معرکه قتال و
احنف گفت مشغول شد بجنگ زبیر که این خلاف باهتمام او بدید آمده
از معرکه حرب و قتال گریزان است و ایشان بعضی بعضی را میکشند و
او میخواهد که باهل خود ملحق شود این سخن را ابن جرموز شنید و با دو مرد
بود از اهل خود بیرون رفتند و پیش از رسیدن ایشان زبیر ملحق شده
بود و مردی از بنی کلب با غلام خود چون ابن جرموز با ایشان نزدیک شد
ان دو مرد که با زبیر بودند مرکب خود را بسرعت راندند و زبیر را گذاشتند و
زبیر گفت چه میشود شما را ایشان ۳ نفر اند چون ابن جرموز به زبیر رسید و
زبیر گفت از من دور شو ابن جرموز گفت ای ابا عبد الله نزد تو امده ام
تا سئوال کنم از احوال مردمان زبیر گفت گذاشتم مردمان را در معرکه قتا
ل که بعضی بعضی را بقتل می آورند ابن جرموز گفت ای ابا عبد الله خبر
ده مرا از اموری که سئوال میکنم ابن جرموز گفت خبر ده مرا که سبب چه
بود که از بیعت عثمان لعین برگشتی و با علی ع بیعت کردی و بعد از ان
بیعت او را هم شکستی و عایشه ملعونه را از انجا بیرون اوردی
و نماز در عقب پسر خود گذاردی و این جنگ را انگیختی و اکنون این
ان را گذاشته باهل خود ملحق میشوی زبیر گفت اما بیعت عثمان
لعین را از جهت ان شکستم که اقدام بر خطیئی نمود و ما خبر کرد در توبه

ازان واما بیعتی

ازان واما بیعتی که با علی بن ابی طالب ع کرده بودم امری بود بحسب
ضرورت واقع شد از ان جهت که مهاجر و انصار تمام بیعت کردند
و اما نقض بیعت من بدان جهت بود که بیعت من با علی ع بدست بود
نه بدل و اما بیرون اوردن عایشه ملعونه بجهة امری بود که اراده
کرده بودم و خدای تعالی غیر ان اراده کرده بود و اما نماز کردن من
در عقب پسرم پس بتحقیق که خاله او مقدم داشت او را و من اطاعت او
کردم پس جرموز گفت خدای تعالی مرا بکشد اگر ترا نکشم و مروی است که سر زبیر را
با شمشیر او نزد امیر المؤمنین ع اوردند و حضرت شمشیر او را بگرفت و فرمود بسیار
بوده که این شمشیر غم و الم را از پیش پیغمبر ص برداشته در معرکه و جنگگاه بعد از این
معرکه و جنگگاه است مشغول است که چون امیر المؤمنین ع در جنگگاه بر گشتگان
گذشت طلحه را در میان کشتگان دید فرمود تا او را بنشانند و فرمود که بتحقیق
که ترا بر من سابقه بود اما شیطان در دماغ تو در امد و ترا در میان اتش افکند
و روایتی ان است که چون امیر المؤمنین ع طلحه را در میان کشتگان دید
فرمود این شکننده بیعت من است و برانگیزنده فتنه در میان امت و جماعتی
مردمان است بقتل من و قتل عترت من بنشانید طلحه را پس نشاندند طلحه را
امیر المؤمنین ع فرمود ای طلحه بن عبد الله بتحقیق یافتم من انچه وعده کرده بود
بمن حق تعالی انکه او حق و راست بود هیچ یافتی انکه حق تعالی بتو وعده کرده بود
راست و حق است بعد از ان فرمود بخوابانید طلحه را و از و برگذشت گفتند بعضی

براي انكه اگر كشته ميشدى تو باجل خود مرده بودى و به بهشت در ميامدى
و ماكشته شدن ترا تشنيع بغايت بزرگ بر علي بن ابي طالب ميكرديم
نديديم   **فصل در احتجاج ام سلمه زوجه حضرت پيغمبر صلعم بر عايشه ملعونه**
و انكار او بر وى بجهة خروج او بر امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده از شعبى
عبد الرحمن بن مسعود عبدى كه وى گفت من در مكه بودم با عبد الله
ابن زبير و طلحه و زبير نيز بودند پس بنعاى فرستادند ايشان بعبد الله
بن زبير و باو گفتند كه عثمان مظلوم كشته شد و ما از فساد كار امت
محمد صلعم ميترسيم اگر صلاح عايشه لعينه در ان باشد كه بيرون آيد با ما شايد
كه خداي تعالى پريشانى امت محمد صلعم به جمعيت مبدل گرداند و بى انتظا
مى امر امت محمد صلعم بنظام آيد شعبى گفت بيرون آمديم متوجه شديم تا زما
نى كه عايشه ملعونه را ديديم و عبد الله بن زبير بنعاى كه داشت بعايشه
لعينه رسانيد و عايشه لعينه گفت سبحان الله من مامور نيستم بخروج
و بحاضر نيست مرا از مهمات مؤمنين مگر ام سلمه پس اگر بيرون ايد
ام سلمه من نيز بيرون توانم امد عبد الله زبير باز گشت و انچه از عايشه لعينه
شنيده بود بايشان باز رسانيد گفتند كه باز گرد و با عايشه ملعونه
بگوى كه اگر صلاح اين مهم را با ام سلمه ببيند ميتواند بود چرا كه ام مظلو
ميت عثمان لعين بر خواطر او زياده از ديگر خواطرست عبد الله اين
سخن را بعايشه لعينه رسانيد عايشه ملعونه بخانه ام سلمه امد به تعظيم و تكريم

او مشغول شد گفت

او مشغول شد گفت عجب ميدانم اين تفقد و ملاطفت را از تو مگر
امرى سانح شده كه داعى برين التفات باشد عايشه ملعونه گفت
طلحه و زبير امده اند و بسيار پريشان و متالم خاطرند بدان جهت كه عثمان
مظلوم كشته شده ام سلمه چون اين سخنان شنيد فرياد زد كه اهل چه
كه بغزا داو اطلاع يافتند و گفت اى عايشه لعينه ديروز گواهى
بر كفر و فجور عثمان ميدادى و امروز بر مظلوميت او مراد شما ازين سخن
چيست عايشه ملعونه گفت مراد انست كه موافقت كنى و با ما بيرون
ائى كه شايد به بيرون رفتن ما خداى تعالى مر امت محمد صلعم را بصلاح آورد
ام سلمه بعايشه ملعونه گفت بيرون ميروى و حال انكه شنيدى از پيغمبر خدا صلعم
انچه كه ما شنيديم سوگند ميدهم ترا بخداى تعالى كه ميداند راست ترا اگر براستى
تكلم باشى ايا در خواطر دارى كه روزى كه روز بود از پيغمبر خدا صلعم و تو خربوزه
در خانه من پخته بودى و خربزه طعامى ست كه ارد و شير را پخته باشند
وانرا نزد پيغمبر خدا اوردى حضرت پيغمبر فرمود بسيار شب و روزى بگذرد
كه اواز كنند سگان ابو حوب در حوالى عراق بر جماعتى كه در ميان ايشان از زنا
باشد از زنان من و ان گروه اهل بغى باشند من از خوف ان سخن بر خود
بلرزيدم و ظرف طعام كه در دست من بود بيفتاد حضرت سر بر اورد و در من
نگريست و فرمود چيست ترا اى ام سلمه گفتم يا رسول الله چگونه ظرف از دست

من نیفتد که از شما شنودم انچه میشنوم همه چیزا همین شوم که زن زن
تو نیستم مگر پس بخندید حضرت ص بتو ملتفت بشد و فرمود چه چیز ترا
بخنده اورد ای حمرا یعنی ای سرخک به تحقیق که من گمان میبرم
تراکه ان زن تو باشی باز گفت سوگند میدهم ترا بخدای تعالی ای
عایشه که داری شبی راکه در خدمت پیغمبر ص از مکان فلان بفلان
محل میرفتیم و پیغمبر خدا ص در میان من و میان علی بن ابی طالب ع
بود سخن با ما میگفت پس در اوردی شتر خود را و حایل شد میان
پیغمبر ص و علی ع و پیغمبر مقرعه که در دست مبارکش بود بر روی تو
زد و فرمود بخدا سوگند که روز حضرت او از تو نه نیک روز است
و بلیه او از تو نه یک بلیات است بدان و اگاه باش دشمنی ندارد
او را مگر منافق و کذاب باز فرمود سوگند میدهم ترا بخدای تعالی
انکه یاد اوری مرض پیغمبر را ص که بان مرض رحلت فرمود ان زمان که
پدرت آمد و عمر یعنی باوی بود تا عیادت کنند ان حضرت را و علی بن ابی
طالب ع در ان وقت مشغول باصلاح جامه و موزه و نعلین پیغمبر ص بود
و نعلین میدوخت و در عقب خانه ایشان بود ایستادند بعد رخصت
نمود و عیادت کردند و حضرت ص بحمد و شکر خدای تعالی اشتغال فرمود بعد
از ان گفتند مرگ چیزی است که از ان گریز نیست حضرت ص فرمود بلی از ان
گریز نیست پس گفتند یا رسول الله ص هیچکسی را از برای خلافت مقرر فرمودی

در جواب فرمود خلیفه

در جواب فرمود خلیفه من در میان شما خاصف نعل است یعنی انکه نعلین مرا در
یکدیگر میدوزد پس بیرون آمدند و گذشتند بر علی ع و او خاصف نعلین پیغمبر ص
بود و هم این حالات را شاهدی بر این احوال و تغافلی از ان یعنی معرفت
است باز ام سلمه رضی الله عنها فرمود ای عایشه من چون خروج کنم بر علی ع
بعد از انکه شنیده باشم این سخنان را از برای علی بن ابی طالب ع پس عایشه ملعونه
بمنزل خود باز گشت و گفت یا عبدالله ابن زبیر که با ایشان برسان که من بیرون نخواهم
آمد بعد از انکه شنیده باشم از ام سلمه انچه با من گفت و عبدالله ابن زبیر باز گشت
و ان جواب را بایشان رسانید ام سلمه گفت نصف نکذشته بود که اواز شتر
عایشه ملعونه بر امد که با ایشان بیرون میرفت امام همام جعفر بن محمد ع فرمود که چون
ام سلمه اطلاع یافت که عایشه ملعونه عزیمت خروج بجانب بصره مصمم کرده نزد
وی امد و بعد از حمد خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر ص و فرمود ای عایشه ترا اعتبا
ری بود در نظر پیغمبر ص و حرمتی در میان امت بجانب پیغمبر ص بر تو و حرمت تو مقصود
است قران مجید جمع کرده دامن تو انرا کشاده مکردان و فراهم آورد انکشتان
ترا پس تو منتشر مکردان انرا بتحقیق که پیغمبر خدا ص جای و منزلت ترا میدا
نست و اگر ترا درین اعمال عزت و منزلتی بودی ترا بان اعلام میفرمود بلکه
نهی فرمود ترا ازین اعمال و چنان تصور کن که اگر پیغمبر ص بلاقی شود ترا درین
بیابانها که با این جماعت بر شتری نشسته از منزلی به منزلی و از مکانی بمکانی
میروی بغرضی که موافق خدای تعالی و رضای خاطر پیغمبر خدا ص نیست بلکه ان
سعی در مخالفت امر ایشان است و بعضی عهدی است که با حضرت کرده از خجالت
و شرمندگی ملازروی حضرت در ان براندیش و خود را درین ورطه میفکن

فرا کیرم اورا بکناه او واکر باز دارد از ما تحمل نمیکنیم ما بر وکناه غیر او را
اینه بتحقیق که حکم کردیم در میان ایشان بحکم رسول الله صلعم در اهل مکه پس
قیمت کردا انچه احاطه کرده بود لشکر ایشان و متعرض نشد غیر انرا و من بر
وی نکردم مکر اثار پیغمبر را صلعم بی تفاوت ای برادر مکر دانستی انکه در حرب
حلال ست انچه درو ست و دار هجرت حرام ست انچه درو ست مکر بحق
پس اکر تصدیق نمیکنند قول مرا و احتراز بر خلاف میفرمایند بکوئید که کدام
از شما عایشه را در سهم خود قبول دارید کفتند ای امیر المؤمنین تو بر صوابی
و ما بر خطا و سخنان تو از روی علم ست و سخنان ما از روی جهل و ما
استغفار میکنیم از خدای تعالی بانچه کفتیم و آواز بر اوردند از هر جا
نب که تو بر حق و صوابی ای امیر المؤمنین ع و ما بر خطا انکاه عباد بن
قیس برخواست و کفت ای مردمان بخدای سوکند که اکر طاعت و متا
بعت کنی امیر المؤمنین ع را هرکز کمراه نشوید از طریق پیغمبر خدا صلعم و حال
انکه مخصوص کردانیده ست با و علم منایا و علم بلایا و فصل خطاب بر
نهایج هارون ع و فرمود تو از برای من بمنزله هرونی از برای موسی
مکر ان ست که نیست پیغمبری بعد از من و مخصوص کشته بفضل و کرامت
بسیار از پیغمبر صلعم و عطا کرده اورا حق تعالی بانچه عطا کرده احدی را از
امت پیغمبر صلعم بعد ازان امیر المؤمنین ع فرمود نظر کنید در انچه مامور
شده اید بان و بجای آورید انرا پس بتحقیق که عالم اعلم ست بانچه میکوید
از جاهل خسیس اخس پس بدرستی که من راه نماینده شما بطریق نجات اکر
اطاعت کنید مرا و اکرچه در و حقت شدید و مرارت عقبه بوده باشد

وان را خبر دهیم شما را از انکه کروهی از بنی اسرائیل امر کرد ایشان را پیغمبر ایشان
اب نخورند از نهر مقر ایشان لجاجت کردند در ترک امر او و اب خوردند از
ان نهر مکر اندکی از ایشان پس شما از ان اندک باشید که اطاعت کردند پیغمبر خود
را و عصیان نکردند بر وی و هرکه رخود پس عایشه متابعت کرد رای زنان را در
غلط افتاد و بر حرمت اول خود خواهد بود و حساب او بر خدای تعالی ست
ی امرزد انکس که میخواهد و عذاب میکند اورا که میخواهد و از اصبغ ابن نباته
مروی ست که کفت من نزد امیر المؤمنین ع بودم در روز جمل مردی آمد و در برابر
حضرت ایستاد و کفت ای امیر المؤمنین ع این قایل لا اله الا الله همچنانکه ما
قایلیم و نماز میکذارند همچنانکه ما میکذاریم و روزه میدارند چنانکه ما میداریم از برای
چه با ایشان قتال میفرمایید امیر المؤمنین ع فرمود قتال من بنابر ان چیزی ست که
حق تعالی در کتاب مجید فرموده پس کفت ای امیر المؤمنین ع تعلیم کن مرا انکه در
کجای از کتاب مذکور ست فرمود در سوره بقره مرد کفت ای امیر المؤمنین ع تعلیم
کن مرا بانکه کدام آیه از بقره ست حضرت فرمود این ست تلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعضٍ منهم من کلم الله ورفع بعضهم درجاتٍ واتینا
عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح قدس ولو شاء الله
ما قتتل الذین من بعد ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من
امن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید
یعنی این پیغمبران که در کتاب مجید مذکورند بعضی از ایشان را فضیلت نهادیم
بر بعضی بعضی از ایشان انکس که سخن کفته ست بخدای تعالی و برافراشته ست

حق تعالی درجات بعضی از ایشان را و داده ایم ما عیسی پسر مریم را
از انبهار روشنی و تقویت کرده ایم او را بروح قدس که جبرئیل باشند
و اگر خدای تعالی خواستی قتال و کارزار نکردندی آنانکه از بعد
پیغمبران بودند از بعد آنکه آمده بود ایشانرا آیات و معجزات روشن
و لیکن اختلاف کردند ایشان پس بعضی از ایشان آن بود
که ایمان آوردند و بعضی آن کافر شدند و اگر خدای تعالی خواستی
ایشان با یکدیگر قتال و کارزار نکردندی و لیکن خدای تعالی میکند
آنچه میخواهد امیر المؤمنین ع فرمود پس ما آنکسانیم که ایمان آوردند
و ایشان آنکسانند که کافر شدند و آن مرد گفت بخدای کعبه که
کافر شده اند قوم سلاح خود را برگرفت و جهاد میکرد با این قوم
تا زمانی که شهادت یافت رحمة الله علیه مبارک بن فضاله از مردی
نقل میکند که ذکر کرده اند او میگوید آن مرد که مشرک بوده باشد بخدا
تعالی مرا از این مشکل خلاصی بخش پس اگر این عمل شرط است که
از ما صادر یافت بتوبه و انابت بدرگاه حق تعالی باز گردیم
و اگر خیر است که در وجود آمده در ازدیاد آن کوشیم و خبر ده مرا از
امر خود که بآن اشتغال داری آیا فتنه ایست که عارض شده ترا
و اهل اسلام بشمشیر قهر از یکدیگر میگذرانی و یا خیریست که مخصوص
گردانیده است ترا بآن پیغمبر خدا ص امیر المؤمنین ع فرمود خبر خواهم

داد ترا از حقیقت

داد ترا از حقیقت این حال بتحقیق که جماعتی از مشرکان نزد پیغمبر خدا
آمدند و اسلام آوردند بعد از آن به ابوبکر ملعون گفتند که رخصت
از پیغمبر ص حاصل کن از برای ما تا در میان قوم خود در آییم و اموال خود
را متصرف شویم آنگاه باز گردیم ابوبکر لعین از پیغمبر خدا ص طلب رخصت
کرد از برای ایشان عمر لعین گفت ای رسول خدا آیا باز میگردد از اسلام بکفر
حضرت ص فرمود چون دانستی ای عمر باید بروند و بیاورند با خود از قوم خود
مثل خود را بعد از آن نزد ابوبکر لعین آمدند در سالی بعد از آن و سؤال کردند
از ابوبکر لعین که رخصت حاصل کند از برای ایشان از پیغمبر ص و ابوبکر لعین
رخصت طلب کرد عمر لعین حاضر بود گفت آنچه پیش از آن گفته بود پس پیغمبر ص
غضب فرمود و گفت بخدا سوگند که نمی بینم که ممتنع شوید و باز ایستید تا زمانی
که برانگیزد بر شما خدای تعالی مردی را از قریش که بخواند شما را بخدای تعالی
پس شما اختلاف کنید و از و نفرت جوئید مانند شترانی که از صاحب خود نفرت
کرده باشند ابوبکر ملعون گفت فدای تو باد پدر و مادرم آیا مردم قریش من باشم
حضرت ص فرمود نه عمر لعین گفت من خواهم بود حضرت ص فرمود نه عمر لعین گفت
پس که خواهد بود حضرت ص اشارت کرد بر من و در آن وقت نعلین حضرت را
میدوخت و فرمود آن دوزنده نعلین من است و پسر عم من و برادر من و صاحب
من و ادا کننده قرض من و وعده های من است و رساننده پیغامهای من و تعلیم
کننده مردمان است بعد از من و بیان کننده تاویل قرآن است آنچه مردم از آن نداند
پس آن مرد گفت بس است مرا از تو این سخنان یا امیر المؤمنین ع ما دام که در دنیا
باشم پس آن مرد بهترین اصحاب امیر المؤمنین ع بود در شده بر مخالفان آن حضرت

آمدند و اظهار رغبت کردند بمن در امر شما و مرا از منزل خود بیرون آوردند
تا بیعت کنند بمن و من ابا و امتناع نمودم از آن و مکرر مبالغات کردند
و من قبول نکردم و چنان ازدحام کردند بر من که ازدحام کنند شتران
تشنه بر حوض آب در روز ورود ایشان تا غایتی که من ترسیدم
از آنکه بقتل آورند بعضی ایشان بعضی را و چون این حال را از ایشان
مشاهده نمودم تدبر کردم در امر ایشان و در امر خود و گفتم اگر اجابت
نکنم قول ایشان را و قیام ننمایم بامر ایشان نیابند احدی را که قایم
مقام من باشد و عدل کند در میان ایشان چنانکه عدالت من است
و با خود گفتم که اگر قبول کنم قول ایشان را و دانند ایشان حق
مرا و فضل مرا دوست تر است نزد من از آنکه امتناع نمایند و ایشان
عارف بحق و فضل من نباشند پس من خود را گشادم و با من بیعت
کردید و در میان شما مهاجران و انصار و تابعان ایشان باحسان
بودند پس فرا گرفتم از شما عهد و بیعت را همچنانکه با پیغمبران عهد و
میثاق کنند و مقرر داشتید که بشنوید امر مرا و فرمان بردار
من باشید و قتال کنید با هر که بغض کند بر من پس قبول کردید این
جمله را از من و عهد بر آن نمودید و خدای تعالی را بر خود گواه گرفتید
و بعضی از شما بر بعضی گواه شدید و من قیام بامر شما نمودم بکتاب
خدای تعالی و سنت خدا پس عجب از معاویه بن ابو سفیان لعین

که منازعه میکند

که منازعه میکند با من در امر خلافت و جحود میکند با من در امامت و گمان میبرد
آنکه او حق است از من بخلافت و این جرأتی است که بر خدا و رسول خدا
میکند بغیر حق و بی حجت و حال آنکه بیعت نکرده اند با او مهاجران
و راضی نشده اند بآن انصار ای گروه مهاجر و انصار و ای جماعتی
که میشنوید سخن مرا آیا واجب نگردانیده اند بر خود طاعت مرا و بیعت
نکرده اید با من برضا و رغبت خود آیا بیعت شما در آن روز اگر از بیعت
ابوبکر و عمر علیهما اللعنة نبود پس چیست حال شما که مخالفت میکنند مرا و
مخالفت نکردید آن دو کس را تا زمانی که از عالم رفتند آیا واجب شده
است بر شما طاعت من و لازم نگشته است بر شما انقیاد من آیا ندانسته اید که
بیعت من لازم است بر شاهد و غایب شما و چیست معاویه بن ابو سفیان لعین
و اصحاب او را که طعن کنندگان در بیعت من اند و وفا به بیعت من
نمیکنند و حال آنکه من در قرابت پیغمبر خدا ام و سبق ایمان و دیگر صفات او
لی ام باین امر از کسانی که پیش از من والی این امر بودند آیا نشنیدید
قول پیغمبر خدا را در روز غدیر در ولایت و موالات من پس ای
مسلمانان از خدای تعالی بترسید و مردم را بر جهاد معاویه لعین برانگیزید
که او مرد ظالم و شکننده عهد است و بشنوید آنچه بر شما میخوانم از کتاب
مجید که منزل بر پیغمبر مرسل است تا پند گیرید از آن و منتفع شوید بمواعظ
حق تعالی و منزجر شوید از معاصی حق تعالی نزد اجرا و پس بتحقیق که

نصیحت کرده است حق تعالی شما را باحوال غیر شما با پیغمبر خود فرمود الم تر
الی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی
لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله یعنی ننگریستی بان گروه از
بنی اسرائیل که بعد از موسی بودند انزمان که گفتند مر پیغمبر خود را که برانگیز از
برای ما پادشاهی تا قتال و کارزار کنیم در راه خدای تعالی قال هل عسیتم ان
کتب علیکم القتال ان لا تقاتلوا پیغمبران ایشان گفت هیچ می شاید که شما اگر
فرض نبود بر شما قتال انکه سر باز زنید و قتال نکنید و مالنا الا نقاتل فی سبیل
الله وقد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا گفتند وچه باشد مرا قتال و کارزار نکنیم
در راه خدا و حال انکه ما بیرون کرده باشیم از خانهای خود را از فرزندان خود
فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین
وچون نوشته شد بر ایشان قتال با اعدای دین پشت دادند و قتال
نکردند مگر اندکی از ایشان و خدای تعالی داناست بر حال ظالمان وقال
لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و گفت از برای ایشان
پیغمبران ایشان که بتحقیق که خدای تعالی برانگیخت از برای شما طالوت را به
پادشاهی قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه
ولم یوت سعة من المال گفتند از چه باشد از برای او سلطنت
و پادشاهی بر ما وحال انکه ما سزاوارتریم بسلطنت و پادشاهی از او ندا
ده اند او را وسعت و کندکی از مال قال ان الله اصطفه علیکم و زاده

بسطة فی

بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی من یشاء والله وا
سع علیم گفت پیغمبران ایشان بتحقیق که خدای تعالی برگزیده است طالوت
را بر شما و زیاده کرده است از برای او کنادکی در علم و قوت بدن حق تعالی
میدهد ملک و سلطنت خود را بان کس که میخواهد و خدای تعالی کشاده رحمت
و داناست بهمه امورای مردمان شما را در ایات پند و نصیحت و عبرت
است اما بدانید انکه خدای تعالی فضیلت داده طالوت را و بر ایشان مقدم
گردانیده است او را و زیاده گردانیده از برای او کنادکی در دانش و
در قوت بدن اما هیچ بدانید انکه خدای تعالی برگزیده است نبی الله را
بر بنی هاشم و زیاده کرده است از برای معاویه لعین کنادکی در علم و
در قوت پس از خدای تعالی بر اندیشید وجهاد کنید در راه خدا پیش
از انکه قهر خدای تعالی بشما لاحق شود بواسطه انکه عصیان شما حق
تعالی میفرماید که لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و
عیسی بن مریم ذالک بما عصوا وکانوا یعتدون کانوا لا
یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون یعنی لعنت
کرده شده است انکسانی که کافر شدند از بنی بر زبان داود و عیسی
پسر مریم این بسبب ان بود که عصیان و نافرمانی کرده بودند که تجاوز
میکردند از حد خود و بودند که باز نمی ایستادند از منکری که میکردند انرا
هر اینه بدان چیزی که بودند که میکردند انرا و حق تعالی میفرماید انما
المؤمنون الذین بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا

مردی از بنی امیه وان بلائی باشد که حق تعالی انرا قضا کرده باشد برین
امت که بکشد اخیار شمارا در فرمان خود در اورید اشرار شمارا واخراج
کنند کنوز و ذخایر شمارا از اندرون حجلهای شما پیش ازانکه در وجود
آید با شما ازان برحذر شوید از او بیم کنید انکسی را که بعد بیرون باشد واز
خرابی عبرت گیرد گویا در میان شما جمعی هستند که میگویند علی بن ابی طالب
دروغ میگوید همچنانکه قریش از برای پیغمبر خدا ص که میگفتند وای بر شما
بر که دروغ میبندم آیا بر خدای تعالی ومن اول هم که اورا بوحدانیت
پرستیدم و یا به رسول خدا ص ومن اول کسی ام که ایمان آوردم باو
و تصدیق کردم اورا و نصرت دادم دین اورا نه چنین است ومن دروغ
گو نیستم اما این انچه میبینید لهجان است تا مردم را از طاعت من بیرون
برند و هر آینه خواهید دانست حقیقت این اخبار را بعد از ایامی
و دران وقت جهل شما حسرت شماست و دانش شما بی منفعت و
بی خاصیت و قبح درشتی شمارا نیست ای انانکه بمردم میمانید و مردم را
نیستید و اندیشه شما اندیشه اطفال و عقول شما عقول حجال است بدا
نید و اگاه باشید ای انکسان که حاضرست از شما و غایب است از شما
عقول شما و مختلف است هوا و ارزوی شما و نصرت نمیابد انکس که
شمارا بمددکاری میخواند و راحت نمیابد دل انکس که محنت شما میکشد و رو
شن نمیشود چشم کسی که شمارا بخود جای میدهد و از شما درشتی میابین صم

صلاب وفعل

صلاب و فعل شما در طمع اندازنده عدو مرتاب است جدای نهاد خدای
تعالی در میان ما و شما و برساناد بمن انکسانرا که بهتر باشند از برای من
از شما طاعت حق تعالی میکنند و شما معصیت امام خود را و امام شما معصیت
میکند حق تعالی را و ایشان اطاعت میکنند اورا بخدا سوگند که دوست
میدارم که معاویه لعین با من مصارفه کند بشما مانند صرف دینار بدرهم
و اگر دار زمین ده عدد از شما و بدهد مرا یکی از مردم خود و بخدا سوگند دو
ست میداشتم انکه نشناختم شمارا و نشناختی شما مرا نه این شناختی
است که منجر به ندامت است هر اینه شما پیدا کرده اید خشم را در سینه من
و فاسد گردانیده اید کار مرا بر من تا غایتی که گفتند قریش که علی بن ابی
طالب مردی شجاع است اما نمیدانند علم حروب را چه نیک میدانند و
هیچ هست در میان شما و ایشان مردی که بیش از من ممارست حروب کرده
باشد و شدائد ان کشیده باشد و من شروع در محاربه کردم و سال
من به بیست نرسیده بود و اینک عمر من زیاده بر سن شصت سالگی ام هیچ امری
متمشی نیست اگر کسی اطاعت نکند او را من ارزو میکنم انکه پروردگار من
بیرون برد مرا از میان شما و برضوان خود برساند و مرگ نیز مترصد من است
چه چیز منع میکند اشقیاء ایشان را که خضاب کند این را اشاره به محاسن
مبارک خود فرمود و اشارت بدست مبارک بر سر خود و این چیزی است که پیغمبر
امی عربی ص مرا خبر داده و نومید است انکس که افترا کند و نجات یافته است انکس
که پرهیزکاری کرد و حق را باور داشت ای اهل کوفه خواندم شمارا بجهاد اهل

شام در روز و در شب و در سر و در اشکار و گفتم شمارا که غزا کنید و
بیرون روید بجنگ ایشان پس بتحقیق که غزا نکردند قومی در خانه
خود مگر که ذلیل و خوار شدند پس شما تغافل کردید و راه خذلان
رفتید گران آمد گفتار من بر شما و دشوار نمود امر من بر شما پس پشت
افگندید تا زمانی که بر اطراف شما غارتها ظاهر شد و فواحش و
منکرات در میان شما شایع گشت روز و شب میگذرانید و عنقریب
با شما ان خواهند کرد که با اصحاب بلیات که پیش از شما بودند کرده اند
انجاکه حق تعالی خبر میدهد از اخباره طغاه و مستضعفین عواه و میفرماید
یذبحون ابناءهم ویستحیون نساءهم وفی ذلکم بلاء من ربکم
عظیم یعنی میکشند این ترا پسران شمارا و زنده میگذارند زنان شما
را و درین بلیه است بزرگ از پروردگار شما ای اهل کوفه بتحقیق که فرود
خواهد امد بر شما انچه تهدید کردم شمارا بان زیرا که عتاب کردم شمارا
بمواعظ قران و منفعت نیافتم از ان و ادب کردم بدره پس راست
نشدید با من و عقوبت کردم شمارا بتازیانه که اقامت حدود بان
میکنند براه باز نگشتید دانستم بتحقیق که انچه صلاح شما میکند شمشیر است
و من سعی در اصلاح شما نمیکنم بچیزی که فاسد نفس من دران باشد اما
زود باشد که مسلط گرداند خدای تعالی بر شما پادشاهی جبار که توقیر نکند

بزرگ شمارا

بزرگ شمارا و رحم نکند کوچک شمارا و اکرام نکند عالم شمارا و قسمت نکند
غنیمت شمارا بسویت و خوار و ذلیل گرداند شمارا و راهها را بر شما به بندد
و حاجبان بر درگاه خود بگذارد تا شما از و محجوب باشید و قوی شما ضعیف شما
را بخورد و هر اینه بسیار اند کست دولت جماعتی پشت اورد بایشان و بعد از
ان روی اورد بایشان و نیست بر من مگر انکه نصیحت کنم شمارا ای اهل کوفه شما
کورانید بی چشمهای روشن و گنگانید با زبان گویا و کرانید با گوشهای شنوا
نه برادران صدقی اند نزد ملاقات و نه دوستان با اعتماد اید نزد ورود
بلیات و من هر اینه میدانم که شما زیاده نخواهید کرد از برای من غیر از زیان
کاری هرگاه که امر کردم شمارا بجهاد دشمنان گرانی میکنید در ان و جوابهای ماخرید
دران مانند کسی که در ادای دین تعلل نماید و اگر در تابستان شمارا
بقتال میخوانم میگوید که گرمای سخت است و اگر در زمستان میخوانم میگو
ئید بغایت سرد است و مقصود شما بجز فرار از جنگ نیست و هرگاه که
شما از حرارت و برودت هوا عاجز باشید از حرارت شمشیر عاجز تر
خواهید بود ای اهل کوفه بتحقیق که خبر داده اند مرا انکه ابن عابد انبار
شبخون آورده با چهار هزار نفر غارت کرده اند ان محل را انکه هم
چنانکه غارت کنند روم و فرنگ را و قتل اورده عامل مرا ابن حسان
کشته شده اند با او مردمان خداوند فضل و عباده و بزرگ جای
داده خدای تعالی ایشان را در بهشت و نعیم مقیم و هر اینه رسانیده اند
انکه گروهی از اهل شام در می ایند بر زبان مسلمانان و بر زبان معاهد

زنان عالمیان بود و از جانب شما حمالة الحطب و هم چنین در بسیاری از
انچه از برای ما بود و از برای شما اسلام ما انست که شنیده شد و کتاب
خدای تعالی جمع میکند از برای ما انچه ما را منفرد میسازد از مردم میفرماید
والو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله یعنی و صاحبان
و خویشاوندی بعضی ایشان اولی اند از بعضی دیگر در کتاب خدای تعالی
میفرماید ان اولی الناس بابراهیم الذین اتبعوه و هذا النبی
والذین امنوا والله ولی المؤمنین یعنی بدرستی که اولی مردمان با
براهیم هر اینه انکسانند که پیروی کردند او را و این پیغمبر که محمد است ص و انکسانی
که ایمان اورده اند و خدای تعالی ولی کننده مؤمنان است پس در روز
سقیفه بنی ساعده اگر فوز نظر یافته اند بر ایشان پس حق از برای
ماست نه از برای شما و اگر حجت فوز و ظفر نیافته اند بر انصار پس انان
بر دعوی خود باقی باشند و گمان برده که من بر همه خلفا حسد برده ام
و بر همه ایشان یعنی کرده ام انچه گمان برده واقع است پس این جنا
یت بر تو واقع نیست تا عذر ان از تو باید خواست و انکه گفتی مرا
کشیدند مانند کشیدن شتری که در بینی او رسنی باشد تا بیعت کنم و بخدا
سوگند که تو میخواهی مذمت کنی مدحت میکنی مرا و میخواهی که فضیحت کنی
مرا و مفتضح میشوی هیچ مسلمانان را ذلت و منقصتی نیست با انکه مظلوم
شود مادامیکه شک نیاورده باشد در دین خود و متردد نشده باشد
در یقین خود و این حجت من است بر غیر تو و با تو سخن بقدر حاجت است

وانچه ذکر کرده ٥٦

وانچه ذکر کرده که واقع شده مادامیکه شک نیاورده باشد در دین خود و متردد
نشده باشد در یقین خود و این حجت من است بر غیر تو در میان من و میان
عثمان لعین پس مر تراست انکه جواب داده شوی از ان بجهت قرابتی
که ترا با اوست پس کدام از ما دشمن تر است با او و راه نماینده تر به
قتال او و با انکس که بذل کرد از برای او نصرت خود را و او را در مهلی
نشانید و رفع مکاره اعدا از او میکرد یا انکس که عثمان لعین از او
نصرت طلبید و او تعلل و تراخی میکرد از نصرت او تا زمانی که
دشمنان بر او غالب امدند و او را هلاک کردند قد یعلم الله
المعوقین منکم و القائلین لاخوانهم هلم الینا و لا یاتون
البأس الا قلیلا یعنی بتحقیق میداند حق تعالی در تعویق اندا
زندگان کار دین را از شما و گویندگان مر برادران خود که بجانب ما اید
در معرکه مگر اندکی از ایشان و انچه گفتی که نیست مرا و اصحاب مرا نزد تو
مگر شمشیر هر اینه بخندانید مرا بعد از انکه بگریه اورده بودی کی یافته بودی
پسران عبد المطلب را که از شمشیر روی گردانند و از دشمنان هراسان
باشند لبث قلیلا یلحق الهیجا جمل یعنی اندک درنگ کن که میرسد
شتران ما بمعرکه جنگ و کارزار و زود که طلب کند ترا انکس که تو
طالب اوئی و نزدیک شود بتو انچه از ان دور میشماری و من خواهم کشید بجانب

و لشکر عظیم از مهاجران و انصار و تابعان ایشان بالا زحام و مرتفع
القیام یعنی غبار که مهای مرگ برخود پوشیده باشید و دوسترین ملا
قات ایشان ملاقات پروردگار ایشان و شمشیرها شمیان را تو دا
نسته خواهی بود مواقع نزول اثرا در برادر خود و در حال خود و در
جد خود و در اهل خود و دور نیست وقوع چنین حالی بر ظالمانی

فصل

در بیان کتابت دیگر از امیر المؤمنین ع بمعاویه لعین که احتجاج است
بر حضرت امیر المؤمنین ع چنین نوشت اما بعد پس بتحقیق که بودیم
ما و شما بر انچه ذکر کردی از الفت و جماعت و جدائی افتاد در میان ما
و شما دیروز ایمان آوردیم ما و شما کافر شدید و امروز ما بطریق مستقیم ایم
و شما در ضلالت و اسلام نیاورده مسلم شما مگر باکراه و بعد از انکه
اسلام باعزت و شوکت بود و ذکر کرد که من طلحه و زبیر را بقتل اورده
ام و عایشه را مطرود و مخذول ساخته ام و در میان مصرین نزول
کرده ام و این امریست که مرا بان عیب کرده بدانکه این خیانت بر تو
واقع نشده و معذرت ان بر تو نمیباید گفت و انچه ذکر کرده که با جمعی
از مهاجر و انصار بهجرت بجانب من خواهی کرد از برای زیارت من
پس بتحقیق که هجرت امروز منقطع شد که برادر ترا اسیر کردند و اگر
ترا تعجیل نیست برفاهیت باشی که من زیارت کننده خواهم بود ترا

وچنینی سزاوارست

وچنینی سزاوارست بتحقیق که حق تعالی مرا از برای عداوت تو بر
انگیخته و اگر تو زیارت کننده باشی پس هم چنان باشد که برادر بنی
اسد گفته مستقبلین ریاح الصیف تضربهم بحاصب بین اغوار
وجلمود یعنی روی اورند کانند به بادهای شمشیر که میزند برایشان در
حاصب که نام منزلیست در میان دره و سنگستانها و نزد من است
شمشیری که اب داده ام بخون جد تو و خال تو در یک مقام و بعد اسوگند
که تو پوشیده دل و فاسد عقلی و سزاوارانی که گفته شود از برای تو
انکه بر نردبان بلند برامدی نامردمان را اطلاع بر معایب خود دهی و
زیرا که تو نه گم کرده خود را جویای میکنی و نه شبانی گوسفندان خود میکنی
جز برا که اهل نیستی و چه دورست گفتار تو و چه نزدیک است شباهت ان
تو با عمام و اخوال تو شقاوت و تمنی باطل ایشان بر جحود سید المرسلین
داشت تا هریک در مصرع و مقتل خود جان سپردند و اما بسیار شد سخن تو
در امر قتل عثمان لعین پس در ای انجا که مردمان در امده اند و حاکم گردان
قوم را و من ترا و ایشان را بانجا فرستم و انچه کتاب خدای تعالی باشد بر
ایشان اجرا کنم و لیکن انچه تو اراده کرده ان فریب خیالی است از شیر خوردن
در اوایل حصایل ایشان و السلام

فصل در نوشته امیر المؤمنین ع

بمعاویه لعین در کتابت دیگر حضرت امیر المؤمنین ع چنین نوشت سبحان الله
چه محکم است لزوم تو را هوا و مبتدعه و حیرت بجمعه را با تضیع حقایق

کلب سبعی را لایق کند با دفع نکاری خود را پس بر باد داده دینی و دنیای خود را
و اگر مطلوب خود را از راه حق طلب می کردی بجو تر وجهی بان فایز میشدی و اگر
قدرت خدا … مرا بر تو ای پسر ابو سفیان هر آینه فرقها هم واد شمار را و آنچه از شما در
دور است … محمد ابن ابو بکر رحمه الله بر …
وجود آمده والسلام
ابو سفیان علیهم اللعنه بجواب محمد بن ابا بکر … معاویه ابن ابو سفیان لعین چنین نوشت که بسم الله
الرحمن الرحیم این … از معاویه … بسوی محمد بن ابو بکر … اسلام خدای تعالی بر
اهل طاعت خدای تعالی باد آنان که اهل دین خدا و اهل ولایت خدای تعالی اند اما بعد
بتحقیق که خدای عز و جل خلایق را عبث نیافریده بلکه از برای معرفت و عبادت
آفرید بعضی از ایشان اهل سعادت شدند و بعضی اهل شقاوت و بعضی صاحب رشد شدند و بعضی
اهل ضلالت بعد از آن برگزید و اختیار نمود حضرت محمد را از برای رسالت
و او را عین رحمت خود گردانید پس او خلایق را براه حق دعوت فرمود … بطریق حکمت
و موعظه حسنه و … بطریق احسن و اول کسی که … دعوت
او را … و بازگشت نمود … برادر او و پسر عم او بود علی بن ابی
طالب ع تصدیق کرد عیب پوشیده را که از آن خبر داد و برگزید او را
بر همه … خود و نگاه داشت او را از مکروه و نفس خود را فدای
او کرد در هر امر از خوف و از غلبه جهال … خود را مساوی او دانسته و
تو … او برای کمال است که جهت او سابق بر خیرات است و تو
… پسر ملعون همواره تو و پدر تو در راه عداوت دین بودند و
سعی … در اطفاء نور خدای تعالی بود آورده … را از برای
عداوت دین خدا و بذل کردید اموال خود را در … پیغمبر خدا
… قبایل عرب را … پدر تو …
با خود … و تو اکنون … در برابر امام زمان علی بن ابی طالب …
پیغمبر خدا است و وصی … خلایق است … خلایق …
در محبت او … والسلام … باطل خود

بایکدیگر …

با آنچه استطاعت داری و دور باش ای پسر … از گمراهی خود که اجلت
منقضی شده و کید تو واهی شده والسلام علی من اتبع الهدی جواب
نوشت از برای او معاویه لعین که این کتابیست از معاویه بعیب
کننده پدر خود محمد بن ابی بکر سلام بر اهل طاعت خدای تعالی است اما
بعد پس آمد بسوی من کتابت تو که ذکر کرده بودی در آن آنچه حق تعالی
اهل آن است از قدرت و سلطنت با سخنانی که تالیف و توصیف کرده بودی
از برای خود یاد کرده بودی در آن حق علی ع و سابقه و قرابت او به پیغمبر و بقوت
و مواسات او پیغمبر خدا را در شدت و قوه و تفضل نهادی علی بن ابی طالب را
بر من و عیب کردن تو مرا افضل غیر تو نه فضل تو پس شکر خدا را که صرف کرد فضل را
از تو و از برای غیر تو گردانید بتحقیق که بودیم ما و پدر تو با یکدیگر در زمان
پیغمبر خدا و میدانستیم حق علی ع و سابقه او را و چون حق تعالی اتمام دین پیغمبر خود
کرد و بدار بقا رحلت نمود پدر تو که صاحب او و مؤید امر او بود اتفاق نمودند
و مقام خلافت را ابتدا پدر تو کردند در وقت وفات آن منصب را بنام صاحب
خود مقرر داشت و بیم آن که پیروی هدایت ایشان و عامل بر سیرت ایشان بود
منحرف آن مقام و منزلت شد پس اگر آنچه ما بآن اشتغال داریم حق و صواب است
پس پدر تو آن کسی است که این طریق نهاد و بآن اشتغال نمود و اگر آنچه ما بآن
ظلم و جور است پدر تو این طریق نهاده و شریک او ایم و اقتدا بهدایت پدر تو
داریم و اگر سابق نمیبود پدر تو با ما در این امر مخالفت نمیکردیم با علی بن ابی طا
لب ع و تسلیم میکردیم حق او را و لیکن ما چون دیدیم پدر ترا که این مخالفت کرد و

و حق علی بن ابی طالب را ع متصرف شد ما نیز متابعت او این عمل نمودیم پس را
این عیب پدر خود را بکن یا از این عیب گوی بگذر و السلام فصل در
احتجاج حضرت امیر المؤمنین ع بر خوارج علیهم اللعنه چون آن حضرت را بر این حکم
داشتند و بعد از آن انکار کردند بحکم را بر آن حضرت ع و عداوت کردند با آن
سرور بوجوهی که مذکور خواهد شد و جواب دادن آنحضرت را ع از وجوه
ایشان بحجت و ظاهر گردانیدن از برای ایشان آنکه خطا از جانب ایشان
بود در ابتدا و انتها و روایت کرده شده است آنکه مردی از اصحاب امیر المؤ
منین ع بر خواست و گفت ای امیر المؤمنین نهی کردی ما را از حکومت و امر
کردی ما را بآن و ما نمیدانیم که کدام از این دو چیز ما را بهتر است امیر المؤمنین ع فرمود
بخدا سوگند که در وقتی که امر میکردم شما را بآن مکروه میداشتم که خدا تعالی در آن خیر
بسیار نهاده بود پس اگر شما متبع میشدید بر آن هدایت میکردم شما را و اگر اعوجاجی از شما
در ظهور میامد در استقامت میکوشیدیم و اگر ابا میکردید تدارک آن مشغول میکنیم
روایت است که امیر المؤمنین ع با جمعی از خوارج علیهم اللعنه در راه دوان ایشان را احتراز بر
انکار حکومت داشتند بعد از سخنان بسیار که از جانبین سمت ذکر یافت حضرت ع
فرمود آیا نگفتید هنگام رفع که ایشان مصاحف بر افراشتند از راه حیله و مکر و
فریب آنکه برادران ما و اهل دعوت ما طلب فتح بیعت خود از ما میکنند
و خوشحال میشوند بکتاب خدای تعالی و رای ما آن است که قبول کنید از ایشان
تا اطمینان خاطر جماعت ما گردد پس گفتم با شما که این عمل ایشان امریست که
ظاهر آن ایمان و باطن آن عدوان و اول آن رحمت و آخر آن ندامت است پس
جازم باشید بر نهجها و لازم دارید طریق خود را و بگفتار بی معنی ایشان ملتفت

مکتوب ابراهیم

شوید زیرا که اگر فرمان برداری کنید ایشان را گمراه کردید و اگر ترک کنید و از
آن اعتبار بگردید ایشان خوار و ذلیل کردند و بتحقیق ما با پیغمبر خدا ص میبودیم
و قتل و کشتن در میان پدران و فرزندان و خویش و اقربا دایر بود و
زیاده نمیکرد معصیت و شدت الم ایشان مگر ایمان و ثبات بر حق و تسلیم
و صبر بر تلخی شداید و مصایب لیکن ما با مدد کرده ایم و قتال میکنیم ما برادران
خود را اسلام بدان جهت که در راه ده است در اسلام شبهات و تاویلات
و اعوجاج یافت اند اهل بدین سبب پس هرگاه که طمع میکنیم ما در خصلتی
که جمع کند با آن خدای تعالی تفرقه ما را از غیبت میکنیم در آن و امساک میکنیم از ما
سوای آن امیر المؤمنین ع در تحکیم فرمود که ما حکم نگردانیده ایم مردمان را اما قرآن
را حاکم گردانیده ایم اما قرآن بجز مسطور بین الدفتین نیست و بزبان ناطق نیست
و از برای او ترجمانی ضرورست و ترجمان آن مردمانند استند ما کردیم قول
قرآن را در میان حاکم گردانیم ما از آن گروه نبودیم که اعراض کنیم از کتاب خدای
تعالی و حال آنکه حق تعالی فرموده فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله
والی الرسول یعنی و اگر نزاع کنید شما در چیزی پس رد کنید و رجوع دهید آنرا
بخدا تعالی و برسول خدا رد بخدا تعالی آنست که قرآن را حاکم گردانی و رد برسول
آنست که سنت پیغمبر را ص حاکم گردان پس هرگاه که براستی و درستی کتاب خدا را
حاکم گردانید پس ما احق مردمانیم باو و هرگاه که سنت پیغمبر خدا ص را براستی حاکم

کفتند بلی درین سخن حق بر جانب توست باز امیر المؤمنین ع فرمود و اما انچه
کفتید که من شک کرده ام در امر خود انجا کفتم با حکمین که نظر کنند اگر معاویه لعین
احق باشد از من اورا اقرار کنند و اگر من احق باشم از من باشد این شک نیست
از من بلکه انصاف در سخن است حق تعالی با پیغمبر ص فرموده که با کافران بگو و انا
او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین یعنی بتحقیق که یکی از ما یا شما
هر آینه بر هدایتیم یا بر کمراهی روشن این سخن شکی نبوده از خدا و رسول ص
در نبوت پیغمبر کفته کفتند بلی حق با توست درین سخن باز امیر المؤمنین ع
فرموده اما انچه کفتید که من غیر را حاکم کردانیدم و من نزد شما حاکم ترین
مردمانم پیغمبر خدا ص سعد بن معاذ را حاکم کردانید در روزی که
بنی قریظه و حال انکه پیغمبر ص حاکمترین مردمان بوده لقد کان لکم
فی رسول الله اسوة حسنة یعنی هر اینه بتحقیق که شما را اقتدا
نیکو به پیغمبر ص بود پس من اقتدا به پیغمبر خدا ص کردم کفتند برین سخن
حجت اقامت کردی و بر ما غالب امدی باز امیر المؤمنین ع فرمود
و اما انچه کفتید که حاکم کردانیدم در دین خدا مردم را من حاکم نکردانیدم
و من کلام پروردکار خود را حاکم کردانیدم ان کلامی که حق تعالی انرا
حاکم در میان خلق کردانید و خدای تعالی مردم را حاکم کردانیده در
مرغی که بکشد انرا محرم و فرموده و من قتله منکم متعمدا فجزاء
مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا عدل منکم یعنی و انکس که

بکشد انرا متعمد

بکشد انرا متعمدا پس کفاره ان مثل چیزی است که کشته است از
چاروایان که حکم کنند بر مثلیت ان مردمان خداوند عدل از شما پس
خونهای مسلمانان عظیم تر است از خون مرغان کفتند حجت بر ما ظاهر شد
باز امیر المؤمنین ع فرمود و اما انچه کفتید که در روز بصره قسمت
کردم در میان شما سلاح و اموالی را که در لشکر ایشان بود و زنان و
فرزندان ایشان را قسمت نکردم بر شما پس بتحقیق که من منت نهادم
بر اهل بصره همچنانکه منت نهاد پیغمبر ص بر اهل مکه و قرار کرفتم که جنک
ایشان را بکناه بزرک ایشان و بعد ازین میکویم کدام یک از شما
قبول دارید عایشه را در سهم خود کفتند بلی حق بجانب شماست
باز امیر المؤمنین ع فرمود و اما انچه کفتید که من وصی پیغمبر خدا ص بودم
و ضایع کردانیدم وصیت را پس شما کافر شدید بر من و مقدم شدید بر من
و ازاله منصب از من کردید و نیست بر اوصیاء انکه بخوانند مردم خدا
تعالی و پیغمبران را از برای مبعوث کردانیده بخود و وصی پیغمبر کسی است
که پیغمبران دلالت کرده اند خلایق را بطاعت او و از بخواندن مردم به
جانب خود و هر کسی که ایمان بخدا اورده لازم و منحصر است که شناسد
وصی او را و پیدا کند و در طاعت او کوشد حق تعالی فرموده و لله علی
الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی مر خدا یراست بر

مردمان حج گذاردن خانه خدای تعالی آنکس را که او استطاعت راه
باشد پس اگر ترک کنند مردمان حج را نسبت به بیت الله کافر شود به
ترک مردم حج بیت الله را بجمله ایشان کافر میشوند به ترک ایشان زیارت
بیت الله را زیرا که خدای تعالی نصب کرده است اورا از برای ایشان تا
علم عبادت ایشان باشد هم چنین پیغمبر خدا نصب کرده مرا از برای امت
انجا که فرمود یا علی انت بمنزلة الکعبة تؤتی ولا یأتی یعنی ای
علی تو بمنزله کعبه بجانب تو آیند مردمان و تو بجانب کسی نروی و
گفتند بلی حق با تو است و خطا از ما است پس باز گشتند بسیاری
از ایشان و چهار هزار از ایشان بر ضلالت خود باقی ماندند و در
جای خود نجات ورزیدند و جهاد کرد با ایشان و اکثر ایشان را بشمشیر
قهر گذرانید و باتش دوزخ رسانید

فصل — در احتجاج امیر المؤمنین ع

در اعتذار از قعود آن حضرت از قتال آنانکه امارت کردند و تسلط
ورزیدند از اولیان و قیام آن حضرت بقتال آنکسان که بغی کردند
بر او از ناکثین و قاسطین و مارقین و روایت کرده اند که امیر المؤمنین
روزی نشسته بود در بعضی از مجالس خود بعد از رجوع آن حضرت
از نهروان سیاق کلام آن اقتضا کرد که سؤال کردند از حضرت امیر
المؤمنین ع که چرا محاربه نفرمود آن حضرت با ابو بکر و عمر علیهما اللعنة همچنانکه
محاربه کرد با طلحه و زبیر و معاویه علیهما اللعنة و امیر المؤمنین ع فرمود بتحقیق که

که همیشه مظلوم

که همیشه مظلوم بودم و دیگران غاصب حق منند اشعث بن قیس برخاست
و گفت ای امیر المؤمنین ع چرا با ایشان محاربه نکردی و مدارا کردی و حق
خود از ایشان به شمشیر باز یافت نفرمودی امیر المؤمنین ع فرمود که مرا اقتدا
نسبت انبیاء سابق روی داد اول اقتدا به نسبت به نوح ع کردم آنجا که
فرمود انی مغلوب فانتصر یعنی بار خدایا بر من غلبه کردند دشمنان
پس نصرت ده مرا پس اگر قایلی گوید که این در غیر مقام خوف بود کافر
می شود و اگر گویند که در محل خوف بود پس وصی اولی باشد از نبی
دویم اقتدا نسبت به ابراهیم خلیل الله کردم آنجا که فرمود و اعتزلکم و ما
تدعون من دون الله یعنی کناره میکنم از شما و آنچه میپرستید غیر از
غیر خدای تعالی پس اگر قایلی گوید که این در غیر مقام خوف بود کافر گردد
و اگر گوید که در مقام خوف است پس وصی اولی باشد بآن از نبی چهارم
اقتدا کردم نسبت بموسی ع آنجا که فرمود ففررت منکم لما خفتکم
یعنی پس گریختم از شما چون میترسیدم از شما پس اگر گویند در غیر مقام خوف
بود کافر شوید و اگر گویند در مقام خوف بود پس وصی اولی باشد درین
معنی از نبی پنجم اقتدا کردم نسبت به برادر او هارون ع آنجا که فرمود ان
القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی یعنی ای پسر مادر من بتحقیق
قوم مرا ضعیف یافتند و نزدیک بود که مرا بکشند با آنکه این حال در غیر محل خوف

اخبار بطریق مختلفه از ابن عباس رضی الله عنه که فرمود روزی در خدمت
امیر المومنین علیه السلام بودیم در رحبه و ذکر میکردند امر خلافت را و تقدم آنکه تقدم
کرد بر امیر المومنین ع در خلافت پس آنحضرت ع فرمود آگاه و متنبه باشید
بخدا سوگند که هر آینه خلافت را پیراهن خود کردانید و در پوشید پسر
ابی قحافه و بخدا سوگند که هر آینه میدانست آنکه محل من از خلافت
محل قطب بود از آسیا فرود میآمد از من سیل نمیرید و پرواز نمیکرد
بر بلندی من هیچ مرغی پس فرو گذاشتم نزد خلافت جامه خود را و در
نوردیدم از خلافت پهلوی خود را و نزدیک شدم و در استادم که
اندیشه کنم و رای انگیزم در میان آنکه حمله آورم بر ایشان بدست بریده
بی مددکار و یا صبر کنم بر تاریکی که راه حق در آن نتوان یافت آن
تاریکی که پیر شود در آن [illegible] جوان و جوان شود در آن طفل صغیر و رنج
کشد در آن ظلمت مومن تا برسد پروردگار خود پس دیدم که صبر برین تاریکی
ظلمت اولی است پس صبر کردم و در چشم من خار و خاشاک بود و در گلوی
اندوه و غم میدیدم میراث خود را بغارت میبردند تا زمانی که برفت آن
مرد اول یعنی ابوبکر لعین براه خود پس فرو گذاشت و ارسال کرد خلا
فت را بجانب پسر خطاب لعین بعد از وی پس مثل آورد امیر المو
علیه السلام بگفتار اعشی و این بیت بر خواند شتان ما یومی علی کورها
و یوم حیان اخی جابر یعنی درست آن روزی که بر پالان ناقه بودم

و روز حیان

و روز حیان برادر جابر پس ای عجب که در میان آنکه او یعنی ابا ابو
بکر لعین طلب اقاله عقد بیعت خلافت میکرد در زمان حیات خود
آنگاه عقد کرد آنرا از برای دیگری بعد از وفات خود یعنی عمر لعین
تا محکم کنند آن قسمت که کرده بود دو پستان خلافت را پس کردانید
خلافت را در ناحیه درشت که غلیظ است سخنان او یا جراحتهای
او درشت و ناهموار است مس آن و بسیار است بسر در آمدن در
آن ناحیه و عذر آوردن از آن پس [illegible] این ناحیه یا صاحب خلافت همچو
کسی است که بر کرد شتر را ناگروه سوار شده اگر بکشد مهار آنرا ببرد و بینی آنرا
و اگر نرم کند از برای او مهار آنرا در هلاکت آورد او را پس در افکنده
شدند مردمان بر بنده کاری بخدا سوگند بسبب بی راه رفتن و شتر بخی
آوردن و رنگها مختلف نمودن و در مقام اعتراض بودن پس صبر کردم
بر درازی مدت و شدت محنت آن تا چون بگذشت و راه خود برفت
کردانید خلافت را در جماعتی که زعم کرده بود که من یکی از ایشانم پس ای قوم
از برای خدا ابغراها در رسید مرا و از برای این شوری کی در می آید شک در
من با اول ایشان که مرا در برابر اول ایشان میدیدند تا گشتم که اقران این
نظایرم لیکن من نزدیک میشدم بزمین آنگاه که ایشان نزدیک میشدند بزمین
و پرواز میکردم هرگاه که ایشان پرواز میکردند پس میل کرد مردی از ایشان
از برای کینه که او را بود و میل کرد مرد دیگر از برای دامادی او با زشتیها
و زشتیها تا آنکه برخاست سیم قوم در حالتیکه فراخ گرفته بود در زیر بغل خود
را در میان جای سرگین و علف خود و برخواستند با او بنی امیه که میخوردند

صاحب

به پری دهن خود مال مردم خدا را هم چنانکه شتر میخورد علف بهار را تا آنکه تاب
باز داد بر و تاب داده او و بدخوی کرد و سرباز زد و تقریب کرد عمل او
و بروی در افکنند او را شکم خواری او پس روی آوردند بمن مردمان
و ازدحام کردند همچو ازدحام موی کردن کفتار و فرو ریختند بر من از
هر جای تا غایتی که از ازدحام ایشان امام همام امام حسن و امام حسین
لکدکوب میشدند و هر دو دوش من شکافته شد از بسیاری کشیدن
مردم و همواره مجتمع بودند در حوالی من مانند جمع گشتن گوسفندان
در مکان خفتن ایشان و چون شروع کردم در امر ایشان شکستند عهد
و سابقه را و بیعت طایفه دیگر و فاسق گشتند طایفه دیگر گویا ایشان نشنیده
قول حق تعالی را که میفرماید تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون
علواً فی الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقین یعنی این خانه آخرت میگردانیم
ما آنرا از برای آنکسانی که نمیخواهند رفعت و علو منزلت را در زمین و نمیخواهند
فساد را در زمین و عاقبت محمود از برای پرهیزکاران است بلی بخدا سوگند که شنیده
اند و یاد گرفته اند و لیکن آراسته شده است دنیا در چشم ایشان و عجب نموده است
ایشان را زینت آن سوگند بخدای که شکافت دانه را و بیرون آورد از او روزی
حیوانات و بیافرید آدمی را بحضور جماعت حاضر بودی و قیام حجت
بوجود ناصران عهدی که فرا گرفته است خدای تعالی بر علما آنکه نکرند بر
بسیار خوردن ظالم از مال مظلوم و بر گرسنگی مظلوم هر آینه میانداختم ریسمان
خلافت را بر کوهان آن و هر آینه میدادم آخر آنرا بکاسه اول آن و هر آینه
یافته اید شما دنیای خود را این دنیا که بی رغبت تر است نزد من از عطسه

گوسفندی آورده اند

گوسفندی آورده اند در این حال مردی برخواست از اهل رستاق کوفه
و بحره و کتابتی بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داد و حضرت از مطالعه آن فارغ
شد ابن عباس رضی الله عنه گفت بخدا سوگند که هیچ تأسف مرا بر هیچ کلامی
نبود هرگز مگر تأسف من بر این کلام که امیرالمؤمنین ع نرسانید بدانجا
که میخواست و امثال این اخبار در کلام امیرالمؤمنین ع بسیار است و
من بعضی از آنها که ایراد کردم از برای ایجاز و اختصار و از جمله آنچه
واضح میکرداند این مقصود را آن است که روایت کرده شده از ام سلمه
رضی الله عنها آنکه گفت ما از ازواج نه گانه نزد پیغمبر خدا صلعم بودیم و آن شب
متعلق بمن بود بعد از آن متفرق شدیم و نوبت از من بود باز گشتم دانستم
که حضرت با کسی در سخن است پس من بر در ایستادم و گفتم در خانه در آیم
یا رسول الله ص رخصت نداد باز گشتم و بخاطرم الهی رسید که مبادا کراهتی
از من بر خاطر مبارک حضرت ص بوده باشد زیاده درنگی نکردم و رفتم
باز مرخص شدم و الم من در خاطر مضاعف شد و ساعتی درنگ کردم
و باز رفتم مرخص شدم چون بمنزل در آمدم امیرالمؤمنین ع را دیدم در
حضور حضرت نشسته بود پیغمبر فرمود فدای تو باد پدر و مادرم هرگاه این
حالات واقع شود مرا آنچه امر میفرمای حضرت ص فرمود امر میکنم ترا
بصبر پس اعاده کرد این سخن را امر کرد او را بصبر باز اعاده فرمود
در نوبت سیم حضرت ص فرمود ای برادر من هرگاه چنین باشد شمشیر خود را
بکش و بر دوش خود بنه و بزن قدم بر قدم تا زمانی که ملاقات کنی بمن

روایت کرده اند که گفت من نزد عباده بن الصامت آمدم در زمان استیلای
ابوبکر لعین و گفتم یا ابا عماره آیا مردمان بر تفضیل ابابکر لعین بودند پیش از آنکه
خلیفه شود عباده گفت یا با ثعلبه هرگاه خاموشی اختیار کنیم از شما پس خاموش
باشید شما و تفحص مکنید پس بخدا سوگند که هر آینه علی بن ابی طالب ع سزا
وارتر بود بخلافت از ابوبکر لعین همچنانکه پیغمبر ص سزاوارتر بود به نبوت از ابوجهل
ملعون و گفت زیاده از این بحث از برای تو بگویم روزی من نزد پیغمبر خدا ص بودم
پس درآمدند حضرت امیر المؤمنین ع و ابوبکر و عمر علیهم اللعنة بر در خانه پیغمبر ص درآمد
ابوبکر لعین و بعد از آن عمر لعین و بعد از ایشان درآمد علی بن ابی طالب ع پس ترش
روی شد پیغمبر ص و فرمود ای علی ع آیا پیشی بجویند بر تو این دو کس و حال
آنکه حق تعالی امیر گردانیده است ترا بر ایشان ابوبکر لعین گفت فراموش کردم
یا رسول الله و عمر ملعون گفت سهو کردم یا رسول الله پیغمبر ص فرمود که فراموش
نکردید و سهو نکردید شما و من می بینم شما را که فرا میگیرید بنا حق و محاربه خواهید
کرد با آن و اعانت خواهند کرد شما را دشمنان خدای تعالی و دشمنان رسول
خدا ص و چنان می بینم شما را که مهاجران و انصار را بعضی بر روی بعضی
شمشیر میزنند از برای دنیا و اهل بیت خود را در میان شما مقهور می بینم و
متفرق در بلاد و اقطار و این امریست که قضا بر آن رفته و بگریست پیغمبر ص
چندانکه اشک دیده آنحضرت بر محاسن شریف آنحضرت جاری شد بعد
از آن فرمود ای علی ع الصبر الصبر بر تو باد که صبر کنی تا زمانی که امر نازل گردد پس
بتحقیق که ترا چندان اجر خواهد بود در هر روز که اعضای آن نتوانند کرد

ان دو ملک که اعمال

آن دو ملک که اعمال ترا می نویسند پس هرگاه که ممکن شود ترا این امر باید
که معامله تو با ایشان بشمشیر باشد و در قتل و کشتن ایشان تقصیر نکنی تا
زمانی که بحکم خدا و رسول خدا باز گردند پس بتحقیق که تو بر حقی و اعدای
تو بر باطل و هم چنین ذریت تو بعد از تو بر حق خواهند بود تا روز
قیامت و از امام همام جعفر بن محمد ع منقول است که آن حضرت ع
از آبای کرام خود روایت میفرماید که امیر المؤمنین ع فرمود روزی من و
پیغمبر خدا ص در مسجد بودیم بعد از آنکه نماز صبح گذارده بودیم بعد از آن حضرت ع
برخواست و متوجه شد و من در عقب آن حضرت بودم و عادتش بود هرگاه حضرت
خواستی که بجای فرماید مرا بآن اعلام میفرمود و حضرت هرگاه که در جای درنگ
کردی من آنجا میرفتم و از آن حضرت ص خبر میگرفتم از برای آنکه دل قرار نداشت بر
مفارقت آنحضرت یک ساعت و یک لمحه حضرت ص با من گفت که من متوجه خانه عایشه ام
پس حضرت ص بخانه عایشه فرمود و من بخانه خیر النساء ع و حسن و حسین علیهم السلام در منزل
بودند و مسرور و خوشحال بودند و من و فاطمه بشکفتگی ایشان شکفته بودیم بعد از آن مرا
میل ملاقات حضرت ص شد و بخانه عایشه آمدم و در کوفتم عایشه پرسید کیستی گفتم
ابوالحسن جواب داد که حضرت پیغمبر ص در خواب است باز گشتم و بعد از ساعتی رفتم
عایشه گفت کیستی گفتم علی ام عایشه گفت پیغمبر ص بر قضاء حاجت است باز گشتم و
استحیا کردم از در کوفتن لیکن را اباد در سینه من اضطرابی که جبران نتوانستم نمود
بعد از لمحه باز گشتم و در را چنان کوفتم که پیغمبر ص از آن آگاه شد عایشه گفت کیست
گفتم علی بن ابی طالب ع پیغمبر ص شنید و فرمود در بگشای چون در گشود و من
نزد حضرت ص آمدم فرمود بنشین ای ابوالحسن ... که ترا

از حال خود گفتم یا رسول الله تو سخن فرمای که سخن تو احسن است پس فرمود ای ابو الحسن
مرا حالتی بود که از تو پنهان میداشتم و آن الم گرسنگی بود و چون در خانهٔ عایشه
آمدم نزد او طعامی نبود از خدای تعالی درخواستم رزقی را که جبرئیل ع با وی
مرغی بود بریان و در نزد من نهاد و گفت خدای تعالی وحی کرد بمن که بردارم
از این مرغ را و این بهترین طعامهای بهشت است و از برای تو بیاوردم
پس چند بسیار از برای خدای تعالی بجای آوردم و جبرئیل ع بازگشت و من
دست خود را بر آسمان برافراشتم و گفتم بار خدایا میسر گردان از برای من
بنده که دوست دارد ترا و دوست دارد مرا و دوست داری تو او را
دوست دارم من او را تا این مرغ را با من تناول نماید پس ساعتی درنگ
کردم و کسی در را نکوفت بار دیگر دست برآوردم همان دعا را مکرر ساختم
پس تو در کوفتی و آواز ترا شنیدم و من سپاس و ستایش حق تعالی را بجای
آوردم که ترا بمن رسانید آنگاه من و پیغمبر خدا ص این مرغ را تناول کردیم و
حضرت ص با من گفت تو نیز احوال خود را باگوی که چون از من جدا گشتی حال
تو چون گذشت گفتم یا رسول الله چون از خدمت شما مفارقت کردم لحظه با فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام بودم و بر خوشحالی ایشان خوشحال بودم بعد از آن
اراده ملازمت حضرت شما را کردم چون در کوفتم عایشه گفت حضرت ص
در خواب است بازگشتم و بعد از لحظه باز آمدم در کوفتم عایشه گفت حضرت ص
بر قضاء حاجت است بازگشتم و چون کردم از در کوفتن بسیار و بعد از آن
لحظه باز آمدم و در کوفتم حضرت ص شنید و مرا رخصت دخول عنایت فرمود
حضرت ص فرمود ای عایشه حال بر این وجه است گفت بلی حضرت ص فرمود

چه ... ترا

چه بر سینه داشت ترا که منع ابو الحسن ع کردی گفت میخواستم که این مرغ را با حضرت تناول
کنم حضرت ص فرمود که اول کینه است در میان تو و علی بن ابی طالب ع و مرا اطلاع در
خاطر تو داده اند و کینه تو به علی بن ابی طالب ع است و مرا خبر داده اند که تو با علی بن
ابی طالب ع قتال و کارزار خواهی کرد عایشه گفت زنان با مردان چگونه قتال
کنند حضرت ص فرمود که تو هر آینه قتال با علی بن ابی طالب ع خواهی کرد و ترا
بر این عمل خواهند داشت و جمعی از اصحاب من هر آینه در این قتال تو چیزی خواهد
بود که حکایت کنند از آن اولیان و آخریان و علامت آن این است که تو
راکب شیطان سوار خواهی بود و پیش از آنکه بمحلی برسی که قاصد آن باشی
امتحان کرده شوی باواز سگان خواب که بر تو فریاد زنند پس تو خواهی که باز
گردی چهل نفر از مردمان شما گواهی دهند که آواز سگان خواب نیست پس شهری
در آیند که اهل شهر مددکار شما باشند و آن دورترین شهرها زمین باشد باسمان
و نزدیکترین شهرهای زمین باشد باب و هر آینه باز خواهی گشت خوار و ذلیل
و نخواهی رسید بانچه قصد کرده باشی و این علی بن ابی طالب ع آنکسی است که او
و معتمدان اصحاب او باز گردانند ترا و ایشان از برای تو بهتر باشند از تو
از برای ایشان و هر آینه ایشان بیم کنند ترا بچیزی که مفارقه باشد میان من و تو
در آخرت و هر آنکس که جدا کند علی را در میان من و او و بعد از وفات من پس
آن فراق در میان ما خواهد بود پس عایشه گفت یا رسول الله کاشکی من مرده بودم
پیش از آنکه این اعمال از من صادر شود حضرت ص فرمود هیهات هیهات بخدا

نهادن او درمیان اشیا قصاده دانسته شد که او را ضدی نیست و مقارنند و
بمقارنت نهادن او درمیان اشیا مقارنه دانسته شد که او را قرینی نیست ودر
خطبه دیگر میفرماید دلیل او آیات اوست و وجود او اثبات اوست و معرفت او
توحید اوست و توحید او تمیز اوست از خلق او و حکم تمیز او از خلق او مباینت
درصفت است نه بعد العزلت او پروردگار آفریننده است نه پرورده ولی یافته آفریده
شده آنچه متصور شود پس او مخلوق خالق است بعد از آن فرمود معبود من آنها
آنچه شناخته شد بذات خود آن کسی است که دلالت کننده است به دلیل بر خود
و رساننده است بمعرفت بسوی خود در خطبه میفرماید که شامل و متناول او نمیشود
و هیچ حدی و شماره کرده نمیشود بهیچ شماری آنچه محدود میشود نفی او در آنها
و با آلات اشارت بآلات تواند بود بآلات ظاهر میکرده صانع تعالی بر عقول
و به آلات ممتنع میشود از نظر عیون جاری نمیشود بر او سکون و حرکت
و چگونه جاری شود بر او آن چیزی که او اجرا کننده اوست و باز گردد در او
آنچه او ابتدا کننده اوست و چگونه حادث شود در او آنچه او احداث
کننده اوست درین هنگام متفاوت شود و ذات او و هر آینه متجزی شود کنه
او و هر آینه امتناع نماید از ازل او و هر آینه او را ورای خواهد و چون او را
امام باشد و هر آینه التماس میکند چون لازم باشد او را نقصان و درین هنگام
قایم شود نشانه مصنوع در او و هر آینه بگردد دلیل بعد از آنکه مدلول بود و بیرون
رود بسلطنت امتناع از آنکه تاثیر کند در او آنچه تاثیر میکند در غیر او
خداوندی است که تغییر نمیکرده از حالی بحالی و عدم و افعل بر او روا نیست تزاید
تا مولود باشد و نه زاینده تا محدود شود و منزه از آنکه فرا گیرد فرزندان و پاک

و مطهر است

و مطهر است از ملاقات زنان نمیرسد باو وهم مردمان پس اندازه کند
او را و توهم نمیکنند او را فطنتهای مردمان پس تصور کنند او را و درنمییابد
او را حواس پس احساس کنند او را و نمییابد او را دستهای مردمان تا
مسامس کنند او را تغیر نمیشود بسالی او نمیگردد از حالی بحالی و پوسیده
و کهنه نمیگردانند او را شبها و روزها و تغیر نمیدهد او را روشنی و تاریکی
و موصوف نمیشود بچیزی از اجزا و نه بجوارح و اعضا و بعرض از اعراض
و نه بغیریت و ابعاض و موصوف نمیشود بحد و نهایت و نه بانقطاع و
غایت و نیست که در اشیا درآمده باشد و نیست که از اشیا خارج باشد خبر
میدهد نه بزبان و جوارح و میشنود نه بشکاف گوش و آلات آن میگوید
بی تلفظ و حفظ میکند بی تحفظ میخواهد بی اضمار دوست میدارد
و راضی میشود بی رقت قلب و دشمن میشود و غضب میکند بی
مشقت میگوید از برای آنچه خواهد که بشود پس موجود میشود نه به آوازی
که بگوید و نه بصدای که شنیده شود و بتحقیق که نیست کلام حق تعالی مگر فعل
او که ایجاد میکند آنچیز را که نبود پیش از آن موجود و اگر قدیم بودی
معبود دویم میبود نتوان گفت او را که موجود شد بعد از آنکه نبود پس
جاری شود بر و صفات محدثات و نباشد میان او و میان محدثات جدای
و نباشد او را بر محدثات فضلی پس برابر شوند مصنوع و صانع و مساوی
شوند مبتدع و مبدع آفرید خلایق را بی آنکه مثال و صورت آن در موجودی
پیش از آن بوده باشد و استعانت نکرده در آفرینش بعلی از مخلوقات ان

خود و بیافرید زمین را و نگاه داشت انرا بی اشتغال و قرار داد انرا
و حال انکه بی قرار بود و بدرستی انرا بی قوایم و برافراشت بی ستون
و نگاه داشت انرا از او دو اعوجاج و باز داشت انرا از تهافت
و انفراج و کوههای بلند را میخ ان گردانید و چشمها بکشود و بگود افکند
رودخانهای انرا بی خرابی بنیافت بنا کرده او و ضعیفی نرسید به
قوت داده او و سمو ر ظاهر است بر زمین بسلطنت او و باطن است
از برای زمین و علم او و معرفت او و غالب و متعالی است بر همه چیزی
از ان بجلال و عزت خود و فوت نمیشود از او چیزی طلب کند
او را و امتناع نمیتواند از او چیزی که غالب اید بر او و خاضع میشوند
اشیا از برای او و ذلیل میشوند و مسکنت مینمایند از برای عظمت او
استطاعت ندارند انکه بگریزند از سلطنت او پس امتناع نمایند از نفع و
ضرر او و او را کفوی نیست که مکافی او باشد و نظیری نیست که مساوی
او باشد هو انست فنا کننده زمینی است بعد از وجود ان و تنیست فانی گرداند تا
دنیا بعد از ابداع او عجب تر از آفریدن اول و اختراع او و چون چنین نباشد
و اگر اتفاق کنند همه حیوانات از انس و جن و طیور و بهایم و انواع و
اصناف ایشان زیرک و غیر زیرک از امتی که بیافرینند پشه مگسی را هرگز
قدرت بران نتوان یافت و نخواهند دانست که راه آفریدن چون است و چگونه است
و متحیر خواهد بود عقل ایشان دران و خواهند دانست که او را قدرت بران نیست و اقرار
به عجز بر آفریدن ان و اظهار ضعف و ناتوانی بر نیست گردانیدن ان خواهد نمود
و انکه حق سبحانه و تعالی بعد از فنای دنیا یگانه و یکتا خواهد بود و هیچ موجودی

با او نخواهد بود همچنان که پیش از ایجاد موجودات تنها و یگانه بود معدوم شود نزد
عدم زمین آجال و اوقات و زایل گردد سالها و ماهها و دقایق و ساعات پس نماند
هیچ چیزی مگر خداوند واحد قهار که بازگشت همه امور با موست هیچ قدرتی نبود
زمین را در زمان آفرینش ان و امتناعی نبود انرا در هنگامی افنای ان و اگر قادر
بر امتناع بودی بقای او مکروه نیست نزد او آفرینش چیزی هر گاه که خواهد بیا
فریند دشوار نیست بر او نگاه داشتن انچه افریده باشد و نیافریده است موجودات
را از برای اکراه غلبه غالبی بر او و دنیا را آفریده بواسطه خوف و زوال و نقصان و نه
از برای استعانت باو مهل مکاثر و نه از برای احتراز از ضد مثاور و نه
از برای ازدیاد در ملک و سلطنت او و نه از برای مکاثره شریک و نه از برای
وحشت تنهای تا خواهد که انس گیرد بان باز حق تعالی افنای این میکند بعد از
وجود نه از برای آن است که ملال یافته در تبدیل و تصریف ان و نه از برای را
حتی که به او رسد و نه از برای گرانی که در ایجاد و ابقاء ان یافته بلکه حق تعالی
تدبیر کرد انرا بلطف خود و نگاه داشت او را بامر خود و محکم و متقن گردانید انرا
بقدرت خود و بعد از ان اعاده میکند انرا بعد از افنای انکه او را حاجتی باو باشد
و نه از برای استعانت از او بچیزی و نه از برای انصراف از حال وحشت بحال
و نه از حال جهل و عمی بحال علم و معرفت و نه از برای التماس نه فقر و حاجت بغنا
و نه از ذل وصف بعزت قدرت و در خطبه دیگر امیر المؤمنین علیه السلام فرماید حمد مر خداو
ندی را که در نمیابد او را شواهد و احاطه نمیکند او را مشاهده و نمی بینند او را نواظر
پنهان نمیگرداند او را ساتر و انکسی است که دلالت کرده است بر قدم خود بحدوث

و زمین بطوع و کره و بر خاک او می سایند و پیشانی و وجه مرغان مسخر و امر
و بیند آفریده ایشان را بر صورت مختلفه و قوایم ایشان را راسخ داشته در بر
و بحر و قوت ایشان را تقدیر فرموده و اجناس ایشان را احصا نموده این
عذاب و ان عقاب و این حمام و آن لقام هر یک را بنام خود خوانده و کفیل
رزق او گشته ابرهای گران بار را آفرید تا باران در نشت دانه بر زمین بباراند
و ارزاق ایشان از زمین بیرون آورد   آورده اند که روزی قافله از
قوافل روم بمدینه آمد در عهد ابوبکر لعین و در میان ایشان راهبی از راهبان
نصاری بود ان راهب بمسجد پیغمبر ع آمد و با او شتری بود بار او طلا و نقره
ابوبکر لعین حاضر بود با جماعتی از مهاجر و انصار راهب نزد ایشان آمد و
تعظیم و تکریم ایشان نمود بعد از ان گفت از شما کدام یکی خلیفه پیغمبر خدا ئید
و امین دین او پس اشارت بابوبکر لعین کردند راهب گفت ای شیخ نام
تو چیست گفت نام من عتیق ست گفت هیچ نام دیگر داری ان کذاب گفت
که صدیق گفت تو صاحب من نیستی ابوبکر لعین گفت صاحب تو چیست
گفت من از بلاد روم آمده ام و یک شتر بار طلا و نقره آورده ام تا سؤال
کنم از امین این امت مشکلات خود را اگر جواب دهد ایمان و فرمان بر
داری کنم و این مال را در میان شما قسمت نمایم و اگر در جواب عاجز آئید
برگردم و در دین خود باشم ابوبکر ملعون گفت سؤال کن راهب گفت نکنم
تا امان نیابم از قهر و استیلا شما ابوبکر لعین او را امان داد پس راهب
گفت خبر ده مرا از چیزی که نیست ان از برای خدای تعالی و نیست ان
نزد خدای تعالی و نمیداند انرا خدای تعالی از این رعشه بر بدن ابوبکر لعین

افتادو از جواب

افتاد و از جواب عاجز آمد بعد از لمحه گفت تا عمر لعین را حاضر ساختند
و عمر لعین بیامد و بر پهلوی ان ملعون نشست ابوبکر لعین با راهب
گفت از وی سؤال کن راهب از ان نیز هم سؤال نمود ان ملعون نیز
عاجز آمد بعد از ان عثمان علیه اللعنه را طلب نمود و راهب سؤال کرد ان
ان ملعون هم بدستور ان ملاعین از جواب عاجز آمد بعد از ان راهب
زبان طعن بر ایشان گشود و سلمان رضی الله عنه برخواست و نزد امیر المؤ
منین ع و امام المتقین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب ع آمد
و ان حضرت با امام حسن و با امام حسین علیهما السلام در صحن خانه نشسته
بود و حکایت مجلس باز گفت امیر المؤمنین ع برخواست و حسنین علیهما
السلام در خدمت ان حضرت بمسجد تشریف آوردند و قوم چون امیر
المؤمنین ع دیدند خرم و شادمان شدند و تکبیر و تحمید حق تعالی بجای
آوردند تمامی برخواستند و باستقبال آمدند و ان حضرت بجای خود
قرار گرفت ابوبکر علیه اللعنه و العذاب با راهب گفت این زمان سؤال
کن ای راهب که این مرد صاحب تو ست راهب با امیر المؤمنین ع
گفت نام تو چیست امیر المؤمنین ع فرمود نام نزد یهودان الیا ست
و نزد نصاری ایلیا و نزد پدرم علی ع و نزد مادرم حیدر بعد از ان
راهب گفت ترا چه منزلت ست نزد پیغمبر خود ع فرمود برادر من و پسر عم
من ست راهب گفت تو صاحبی منی بحق عیسی بن مریم ع خبر ده مرا

از چیزی که نیست ان از برای خدای تعالی ونیست ان نزد خدای تعالی و
نمیداند انرا خدای تعالی پس امیر المؤمنین ع فرمود سقطت علی الخبیر یعنی
بدان ای کار رسیده اما انچه نیست از برای خدای تعالی ان ست که
حق تعالی یکتاست واو را زن وفرزند نیست واما انچه گفتی که نیست نزد حق تعالی بدان
ظلم وستم است که نیست نزد حق تعالی واما انچه گفتی که نمیداند انرا خدای تعالی ان ست که
از برای خود شریکی نمیداند ونیست در ملک شریک وراهب برخواست وزنار بگشود
ودست مبارک امیر المؤمنین ع را ببوسید وگفت گواهی میدهم بوحدانیت خدای
تعالی وبانکه محمد ص پیغمبر بر حق است وبانکه تو خلیفه پیغمبری وامین امت ومعدن
دین وحکمت ومنبع عین حجتی هر انچه خوانده ام ترا در تورات الیا ودر انجیل بلیا
ودر قران ودر کتب سابقه حیدر ویافته ام ترا بعد از پیغمبر ص وصی واز بهای امارت
ولی وتو احقی درین مجلس از غیر خود پس خبر ده مرا از حال خود واز حال قوم
خود امیر المؤمنین ع جواب فرمود وراهب برخواست ومال را تمامی تسلیم علی بن
ابی طالب ع کرد انحضرت مال را در حال بر فقرا ومساکین مدینه قسمت
فرمود وحوایج محتاجان را کفایت کرد وراهب بسعادت اسلام رسیده متوجه
منزل واهل خود گشت مرویست انکه روزی با امیر المؤمنین ع رسید قومی
از اصحاب او خوض در معنی عدل وجور دارند حضرت ع بیرون آمد وبر منبر فرمود
بعد از حمد وثنای حق تعالی فرمود ای مردمان بتحقیق خداوند سبحانه وتعالی چون
افرید مخلوقات را خواست تا ایشان بر آداب رفیعه واخلاق شریفه باشند پس
دانست انکه ایشان برین کمال نخواهند بود مگر وقتی که بدانند انچه ایشان را فایده

وانچه ایشان را

وانچه ایشان را مضرت است واین معرفت نبود مگر بامر ونهی وامر ونهی مجتمع نمی
شدند مگر بوعده ووعید متصور نبود مگر بترغیب ووعید مگر بترهیب وترغیب
صورت نداشت مگر به مشتهیات نفس ومنکرات ان وترهیب نبود مگر
باضداد ان بیافرید ایشان را در دار دنیا ونمود ایشان را بعضی از آلام دنیا
تا استدلال کنند بان بر آلام آخروی که آلام خالص است که او را هیچگونه آمیختگی
بالذات نیست زیرا که نعیم دنیا مخلوط به محنت اوست وسرور ان ممزوج
بکدورت ان آورده اند که چون این حدیث از امیر المؤمنین ع بجاحظ رسید
که یکی از مشاهیر بلغاست گفت این کلامیست که او را نظیر وعدیل نیست گویند چون
ابو علی جبائی این سخن شنید گفت راست گفته است جاحظ واین چیزی است که
احتمال زیاده ونقصان ندارد وروایت کرده شده است از امام ابو الحسن علی
بن محمد العسکری ع در رساله او باهل اهواز در نفی جبر وتفویض انکه مردی با امیر
المؤمنین ع گفت خبر ده مرا از خروج ما بجانب شام ایا بقضا وقدر خدای تعالی راست
امیر المؤمنین ع فرمود بلی ای شیخ بر نیامدید بر هیچ بلندی وفرو نرفتید در هیچ زمین
گودی مگر بحکم که بقضای خدا وقدر حتم او بود ان مرد گفت پس همی بینم از برای
خود هیچ اجری وثوابی بهتر ازین علی بن ابی طالب ع فرمود بلی شما را ثواب عظیم درین
سفر است در رفتن شما وبازگشتن شما در بیرون رفتن وآمدن گمراه نشدید ان مرد گفت
چگونه گمراه نباشیم وحال انکه قضا وقدر ما را باین راه راند واز قضا وقدر بود
این سیر ما امیر المؤمنین ع فرمود شاید که تو اراده کرده قضا لازم وقدر حتم و
اگر قضا لازم وقدر حتم باشد هر اینه باطل شود ثواب وساقط گردد وعده
ووعید واقرار خدای تعالی ونهی از وی وملامت جوم از وی صحیح نه بحدث

امیرالمؤمنین ع فرمود ای یهودی جواب بشنو بتحقیق که خدای تعالی آفریننده
مکان است پس چگونه او را مکان باشد و او منزه است از انکه احاطه احاطه
او را مکان است نه بمجالست و نه بمجاورت بلکه علم حق تعالی محیط است بمکان و
انچه در اوست و خالی نیست چیزی از تدبیر حق تعالی و من خبر میدهم ترا بانچه آمده است
در کتابی از کتابهای شما که تصدیق نمیکنید ان چیزی را که از برای تو ذکر کردم اگر
بدانی انرا ایمان بیاوری یهودی گفت بلی حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود ایا نیستید شما
که می یابید در بعضی کتب خود انکه موسی ع بن عمران روزی نشسته بود ناگاه ملکی
امد از جانب مشرق باوی گفت از کجا میای گفت از پیش حق تعالی می آیم بعد
ازان ملکی آمد از جانب مغرب گفت از پیش حق تعالی میایم بعد ازان ملکی از
آسمان هفتم گفت از پیش حق تعالی میایم و بعد ازان ملکی از ارض سفلی آمد و گفت
از پیش حق تعالی میایم موسی ع گفت پاکا منزها خداوندا که خالی نیست هیچ مکانی
از او و نیست بمکانی نزدیکتر از مکانی یهودی گفت گواهی میدهم که این سخن حق
و روشن است و تو احق بمقام پیغمبر خود ص از انکس که استیلا گرفته بر ان شعبی
روایت کرده است که روزی امیرالمؤمنین ع از مردی شنید که میگوید که بخدای که هفت
طبقه آسمان حجاب اوست امر فرمود تا او را تازیانه زدند بعد ازان فرمود
وای بر تو خدای تعالی ازان ارفع است که پوشیده شود از چیزی یا چیزی او را
بپوشد منزه است خدای تعالی از انکه احاطه کند او را مکانی و پوشیده شود
بر او چیزی در آسمان و زمین پس مرد کفاره این سوگند بدهم امیرالمؤمنین ع
گفت تو سوگند بخدای تعالی یاد نکرده تا لازم آید بر تو کفاره سوگند و تو سوگند
بغیر خدا یاد کرده و از امام همام ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق ع مرویست که جمعی از

اخبار یهود

اخبار یهود نزد امیرالمؤمنین ع امد و گفت ای امیرالمؤمنین ع کی بوده است
پروردگار تو حضرت ع فرمود وای بر تو کی نبود تا توان گفت که کی بوده است پروردگار
من پیش از پیش است و پس از هر پس خواهد بود پس هیچ غایتی و نهایتی نیست
مر غایت او را منقطع شده است غایات نزد او پس منتهای هر غایت است ان
مرد گفت تو پیغمبری ای امیرالمؤمنین ع حضرت فرمود وای بر تو من بنده خدا
و امت محمدم ص

فصل در احتجاج امیرالمؤمنین ع بر بعضی از احبار یهود
که کتب و صحف خوانده بود در معجزات حضرت ص و در بسیاری از فضایل
انحضرت روایت کرده اند امام ابوالحسن موسی کاظم ع و آن حضرت از پدر
خود روایت کرده و انحضرت از آبا کرام خود تا امام حسین صلوات الله علیهم
اجمعین که فرمود یهودی از شام و حبری از احبار ایشان که عالم بتورات و
انجیل و صحف انبیا بود و عارف شده بود بدلایل ایشان بمجلس که اصحاب
پیغمبر ص انجا بودند و در میان ایشان حضرت امیرالمؤمنین ع و ابن عباس
و ابو سعید جهنی بودند و گفت ای امت محمد ص شما نگذاشته اید از برای هیچ
پیغمبر درجه و برای هیچ رسل فضلی مگر که انرا از برای پیغمبر خود قرار داده اید
و اگر سؤال کنم ازان هیچ جواب خواهید داد قوم در تامل شدند حضرت امیرالمؤ
منین ع فرمود بلی نداده است خدای تعالی هیچ پیغمبری درجه و هیچ رسل را
فضلی مگر که جمع کرده است انرا در حضرت محمد ص و دیگر فضایل زاید بر انها محمد را ص
یهودی گفت پس هیچ جواب خواهی داد امیرالمؤمنین ع فرمود بلی ذکر خواهم کرد
از برای پیغمبر خدا ص انقدر فضایل که دیده مؤمنان بان روشن گردد و ذلیل شک

کننده کان در فضایل ان بتحقیق که حضرت رسالت منقبت صلعم هر کاه که ذکر
میکرد از برای خود فضیلتی میفرمود و مرا بان فخر نیست و من ذکر خواهم کرد
از برای بعض فضایل را پی انکه عیبی یا منقصی باشد از برای انبیاء علیهم السلام
ولیکن شکر حق تعالی باشد بر انچه عطا فرمود محمد را صلعم مثل انچه عطا
فرمود پیغمبران را و زاید بر ان از فضایل یهودی کفت حق تعالی
ملایک را بسجده آدم فرمود و چنین تعظیم محمد را صلعم نکردند امیر المؤمنین
حق تعالی محمد را صلعم زیاده از ان تعظیم فرمود زیرا که حق تعالی اکر امر
فرمود ملایک را بسجده آدم ان سجود آدم نبود بلکه اعتراف نمود
از ان بفضلیت و رحمت از حق تعالی باادم و محمد را صلعم داد انجم
افضل ازاین بود بتحقیق حق تعالی صلوات بر محمد صلعم فرستاد در
مقام جبروت خود و ملایک را امر فرمود که صلوات فرستید بر و مؤ
منان مکلف داشت تا صلوات فرستند بر و و مؤمنان و از برای
فضیلت و رحمت او بر محمد صلعم و این زیاده بیش از فضیلتی بادم
داده بود و یهودی کفت خدای تعالی باادم بازکشت و توبه او را
قبول کرد بیت بعد از خطیه او و کناه او را آمرزید امیر المؤمنین ع
فرمود چنین بود اما حق تعالی محمد را عطیه داد زیاده از این در
حقه او فرمود یغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر
یعنی یا بیامرزد از برای تو هر کناه که پیش از تو بوده باشد و

۱۹
از پی انکه

وازپس پی انکه محمد صلعم ترک اولی الظهور و طلب توبه آمرزش نماید حق تعالی
بمحمد صلعم این عنایت فرمود یهودی کفت که حق تعالی ادریس ع را رفیع
منزلت کرد و فرمود ورفعناه مكانا عليا یعنی منزلت او را برافراشتیم
بجای بلند و طعام داد ادریس را ع از تحفه بهشت بعد از وفات او ع
او پس بتحقیق که محمد را صلعم در این دنیا روزی محمد صلعم از کرسنکی بغایت منضرر
بود جبرئیل ع خوانی از بهشت آورد که در و تحفه بهشت بود و در نخان
بود ندان جام وان تحفه بر دست محمد صلعم تسبیح و تکبیر و تمجید کفتند پس
محمد صلعم و اهل بیت او از ان تناول فرمودند و هم چنان جام تسبیح و
تکبیر و تمجید مشغول بودند محمد صلعم خواست که انرا با صحاب خود بخشاند جبر
ئیل ع کفت چنان مقرر است که تناول نکنند از این مکر محمد صلعم و اهل
بیت او علیهما السلام زیرا که ان خدای تعالی از تحفه بهشت ساخته
است انرا و صلاحیت ندارد مکر از برای پیغمبر ما و وصی پیغمبر پس انرا
تناول و ما اهل بیت تناول کردیم و من الحال حلاوت انرا در ذایقه
خودی یابم یهودی کفت نوح ع صبر کرد در ذات خدای تعالی حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود هم چنین صبر کرد محمد صلعم و عذر خواست از برای قوم
خود چون تکذیب کردند او را و از میان خود بیرون کردند و سنکها
ران کردندان ان حضرت را و ابولهب ملعون کرد انچه کرد پس وحی کرد
خدای تعالی بملک جبال جابل نام تا کوه را ان کافت و با مر محمد صلعم
بر سر دشمنان او فرود آرد پس جابل پاره از کوه برداشت و از
حضرت ص رخصت خواست که بر دشمنان فرود آورد حضرت محمد صلعم
فرمود که من مبعوث شدم تا رحمت عالمیان باشم بار خدایا هدایت

وامیر المؤمنین علیه السلام فرمود
حق تعالی محمد را صلعم از ان عالی ... داد ...
این عنایت فرمود و رفعت ...
که فرمود و رفعنا لك ذکرك یعنی ذکر ترا ...
از برای تو نام
نیک تر ا بی ...
محمد صلعم چنان رفعتی
از عنایت خدای
تعالی و از طعام داد
ادریس را از تحفه
بهشت بعد از وفات

فرمود مرا چندانی که پیر شدم و بازمنده شدم و اکنون میخواهد که مرا نحر کند
پس پناه آوردم از او بجانب تو پیغمبر ص صاحب انرا طلب فرمود تا ان
شتر را بحضرت بخشد و صاحب ان بحضرت بخشید و در میان شتران
کذاشت و هم چنین روزی در خدمت حضرت ص بودیم اعرابی شتری
میراند چون نزدیک شد بحضرت ص شتر بر زبان آمد و کفت یا رسول الله
ص این اعرابی صاحب من نیست و کواه بر ملکیت خود کذرانید و صاحب
من فلان است و فلان یهودی مرا دزدیده پس یهودی کفت که ابراهیم
ع تیقظ و انتباه یافت بر معرفت خدای تعالی و دلایل بر معرفت خود
اقامت فرمود امیر المؤمنین ع فرمود چنین بود اما حضرت محمد ص را بهتر از
ان عطا فرمود و تنبه و تیقظ یافت بمعرفت حق تعالی و دلایل بر علم و
ایمان خود اقامت فرمود و ابراهیم ع در وقتی متنبه شد که پانزده ساله بود
و حضرت ص در هفت سالکی تنبه یافت جمعی از تاجران نصارا بمکه آمدند
و در اوقات تجارت در میان صفا و مروه اقامت کرده بودند بعضی
از ایشان محمد را ص دید و شناخت و او را بصفت او در نعت او
و خبر بعثت او و آیات او پس کفتند با وی که ای پسر نام تو چیست
حضرت ص فرمود نام من محمد است کفتند نام پدر تو چیست کفت عبد الله
و کفتند نام این چیست و اشارت کردند بدست خود بزمین فرمود زمین
و کفتند نام ان چیست و اشاره کردند بدست خود باسمان فرمود سما
کفتند پروردکار این ها کیست فرمود خدای تعالی و کفت شما شک دارید

در خدای تعالی وای بر تو

در خدای تعالی وای بر تو ای یهود حضرت محمد ص متیقظ شد بتوحید حق
تعالی در هر وقتی که قوم او مشرک بودند و عبده اوثان و در میان ایشان از
توحید خبری نبود و او قایل لا اله الا الله بود یهودی کفت ابراهیم ع
الزام و اسکات کرد کافران را ببرهان امیر المؤمنین ع فرمود حضرت محمد
ص الزام و اسکات مکذب بعث کرد ببرهان در وقتیکه ابی بن خلف جمحی آمد
و با وی استخوان پوسیده بود و کفت این استخوان را زنده میکرداند
و حال انکه ان پوسیده باشد خدای تعالی پیغمبر خود را ناطق کردانید
بحکم آیت کتاب خود و الزام داد او را ببرهان نبوت و فرمود میکرداند او
را انکسی که بیافرید انرا در اول بار و او بهم آفرینش داناست پس ابی
بن خلف متحیر و ملزم بازکشت یهودی کفت ابراهیم ع بتهای قوم خود را
بشکست غضب از برای خدای تعالی ص و بت پرستان را بشمشیر خوار و
ذلیل کردانید باز یهود کفت ابراهیم ع فرزند خود را خوابانید تا در راه
خدای تعالی قربان کند امیر المؤمنین ع فرمود حضرت ص مصیبتی از ان دشوار
تر کشید زیراکه از برای ابراهیم نذر فرستادند و از ان نجات یافت و محمد
ص عم خود را حمزه که اسد الله و اسد رسول الله و ناصر دین وی بود مشاهده کرد که
در خاک و خون اغشته و اعضای او مثله کرده بود و بران صبر کرد از برای
رضای خدا و برای تسلیم امر او درهم و فرمود اکر نه ان بودی که صفیه محزون
میشد هر آینه میکذاشتم حمزه را در دامن اشعد تا زمانی که بطعمه طیور و سباع می شد از

امیر المؤمنین ع فرمود حضرت ص
از خانه کعبه سیصد و شصت بت
بشکست و بنیاد کفر و ...
بکذارنت غضب از ...
خدای تعالی

بطون سباع و از حواصل طیور و اگر نبودی که این سنتی میشد بعد از من هر
آینه میکردم این را یهودی گفت ابراهیم ع را قوم در آتش افکندند و او
صبر کرد و حق تعالی آتش را برو برد و سلام کردانید حضرت امیرالمؤ
منین ع فرمود بر محمد ص چنین حال گذشت در وقتیکه در خیبر بود و دختر
یهودی بزغاله را زهرآلود نزد پیغمبر ما آورد و آنحضرت تناول فرمود
حق تعالی آن زهر را که در آتش است در آنحضرت ص خنک و سلامت کردا
نید هر چند زهر سوزاننده است هر گاه که قرار کرد در اندرون و اندرون
هم چنانکه آتش سوزاننده میباشد با وجود آن خنک و سلامت کردانید حق
تعالی از او باز یهودی گفت یعقوب پیغمبر را ع خدای تعالی نصیبی بزرگ
از خیر داد و اسباط را از صلب او کردانید و مریم دختر عمران را از
فرزندان او کردانید امیرالمؤمنین ع فرمود محمد را ص بزرگتر از این داد
فاطمه سیده نساء عالمیان را دختر او کردانید و حسن و حسین را علیهم السلام
که سیدای شباب اهل جنت اند فرزند فرزندان او را امام و پیشوا
کردانید تا روز قیامت باز یهودی گفت که یعقوب ع صبر کرد در فراق
فرزند خود تا از اندوه و حزن نزدیک هلاکت رسید و سید المرسلین
فرمود که حزن یعقوب ع بمشاهده و ملاقات فرزند منتهی شد و محمد ص
قبض روح فرزندش ابراهیم ع را کردند و از پیش نظرش بردند و او صابر
بود و پیغمبر فرمود اندوه ناک است و جزع میکند دل و ما بهر تو ای ابراهیم محزون
و اندوه ناکیم و نگفتند چیزی که رضا خدای تعالی در آن نباشد و تسلیم بود بخدای تعالی

درهم افعال او

درهم افعال او باز یهودی گفت یوسف ع به تلخی فراق صبر کرد مدتی
در زندان بود تا معصیتی از او در وجود نیاید و او را در چاه افکندند و
تنها در چاه بود امیرالمؤمنین ع فرمود حضرت محمد ص شدت غربت و فراق
اهل و اولاد و وطن کشید در وقتی که هجرت کرد از حرم خدای تعالی و چون
حق تعالی حزن و اندوه و الم خاطر او را دید خوابی باو نمود مشابه خواب
یوسف و حضرت ص را بآن تسکین داد و بر عالمیان صدق آن را روشن کردا
نید و فرمود لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن ا
لمسجد الحرام یعنی هر آینه بتحقیق راست کردانید خدای تعالی پیغمبر خود را خواب
او که بحق دیده بود که هر آینه در می آئید شما در مسجد الحرام و اگر یوسف ع محبوس بود
در زندان محمد ص محبوس بود و مدت ۳ سالی در شعب ابوطالب که مطلقا ملاقات
نمیکردند با او قوم و خویش و معامله نمیکردند با او و در محنتی بود که زیاده از آن
متصور نتواند و عهد نامه در میان خود بر آن نوشته بودند خدای تعالی ارضه را
بر آن گماشت تا کتابتی که ایشان در قطیعه رحم نوشته بودند پاره پاره کرد و
اگر یوسف را در چاه انداختند محمد ص در غار محبوس بود و اعادی در قصد هلاک
او بودند یهودی گفت خدای تعالی موسی ع پسر عمران را تورات داد که در و
حکمت و موعظت بود حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود حق تعالی محمد را ص فاضلتر از آن
عطا فرمود سوره بقره را در برابر انجیل و طواسین و طه و نصف مفصل و حم
را عطا فرمود در مقابل تورات و عطا فرمود و نصف مفصل را در مقابل زبور و عطا فرمود
بنی اسرائیل و سوره براءت را در مقابل صحف ابراهیم و صحف موسی ع و زیاده کردانید

وهمه ایشان در یک روز کشته شدند و سبب ان بود که ایشان در ان روز
نزد حضرت ص آمدند و گفتند امروز ترا تا پیشین مهلت است اگر باز گشتی
از قول خود خوب و الا ترا بقتل خواهیم آورد حضرت بمنزل خود در آمد و در
بروی خود بست و بغایت ملول و محزون بود ناگاه جبرئیل ع آمد و گفت ای
محمد ص حق ترا سلام میرساند و میفرماید که برخیز و برسان باهمت بانچه امر کرده
شده بان و اعراض کن از مشرکان حضرت ص فرمود ای جبرئیل ع چگونه کنم با جماعت
مستهزان که بمن چنین وعده داده اند جبرئیل ع فرمود ما کفایت کردیم
از تو مضرت این مستهزانرا حضرت ص با جبرئیل گفت ایشان الحال نزد
من بودند جبرئیل ع اظهار فرمود که یک یک چگونه کشته شدند در بین حالی
و اما بقیه فراعنه ایشان کشته شدند و زبده و هزیمت یافتند بقیه ان
یهودی گفت حق تعالی موسی ع عصا کرامت کرده بود که اژدها میشد امیر المؤمنین
ع فرمود حق تعالی محمد را ص فاضلتر از ان عطا فرموده بود روزی مردی در طلب
ابو جهل بن هشام بود و میخواست که بهاء شتری که باو فروخته بود باز یافت
نماید و ابو جهل از ادای ان تعلل داشت و بشرب مشغول بود بعضی از مستهز
ان باوی گفتند کرا طلب میکنی گفت عمرو بن هشام را یعنی ابو جهل و مرا نیز
دینی است و در ادای ان تعلل مینماید گفتند که میخواهی که دلالت کنیم ترا بکسی
که حق ترا از او استخلاص کند گفت بلی گفتند نزد محمد ص برو که او میتواند
حق ترا از او باز یافت نماید و پیوسته ابو جهل لعین میگفت که کاشکی محمد را ص
بمن حاجتی بودی تا باو استهزاء میکردمی و او را باز گردانیدمی ان مرد نزد
پیغمبر ص آمد و گفت بمن رسیده است که حق مرا میتوانی از ابو جهل بستانی نزد تو امدم

نامراد درین کار ۱۲

نامراد درین کار مدد کاری کنی پس پیغمبر ص برخواست و باو بخانه ابو جهل لعین
آمد و فرمود ای ابو جهل لعین برخیز و حق این مرد را ادا کن و حضرت در ان
روز ابو جهل کیلت او ساخت در ساعت برخواست و باداء دین [illegible]
چون حضرت ص بمجلس خود باز گشت بعضی از اصحاب او باوی گفتند از ترس
محمد ص ان دین را بی تعلل ادا کردی گفت وای بر شما معذور دارید مرا درین
امر زیرا که چون محمد ص متوجه من شد از جانب راست او مردان دیدم که بر دستها
ایشان حربها بود که درخشان میشد و از جانب چپ او دو اژدها بود که دندانها بر
هم میزدند و آتش از چشمهای ایشان بیرون میامد و چنان دیدم که اگر امتناع بکنم
مرا بان حربها هلاک میکنند و اژدها مرا جراحت میکنند و این زیاده از ان چیزها
بموسی ع عطا فرموده اژدها با عصا و زیاده بر ان هشت ملک که بر دست ایشان
حربها بود یهودی گفت حق تعالی موسی ع را ید و بیضا داد امیر المؤمنین ع
فرمود حق تعالی محمد را ص بهتر از ان عطا فرموده هر جا که حضرت می نشست نوری
از جانب راست و نوری از جانب چپ او درخشان میبود و مردمان انرا
مشاهده میکردند و باز یهودی گفت که دریا از برای موسی ع شکافتند ما
نند ان از برای محمد ص چه بود امیر المؤمنین ع فرمود روزی که با محمد ص بجنگ
حنین رفته بودیم دشمن بما نزدیک شد و ما برود خانه رسیدیم که عمق ان چهار ده
برابر قامت آدمی بود گفتم یا رسول الله دشمن در پی ما است و رودخانه با این بزرگی
در پیش ما و حال ما بجای بنی اسرائیل مشابه است که گفتند [illegible]
مغلوب دشمن خواهیم شد محمد ص از مرکب فرود آمد و فرمود بار خدایا از برای

پیغمبری آیت دلالتی عطا کرده وما منتظر اظهار قدرت الم و بر مرکب
سوار شد و از ان رودخانه بگذشت و مردم با وی بگذشتند و باز هم
یهودی گفت حق تعالی بموسی ع سنگی داده بود که دوازده چشمه آب از
ان جاری بود امیر المؤمنین ع فرمود چون محمد ص بحدیبیه فرود آمد و اهل مکه
محاصره انحضرت کرده بودند اصحاب محمد ص از تشنگی شکایت کردند و گفتند
چهار پایان بمرتبه تشنه شده بودند که شکمهای ایشان بیکدیگر رسیده بود محمد ص
رکوه طلب فرمود دست مبارک را بر بالای ان نهاد و در میان انگشتان
حضرت چشمهای آب روان شد چندانکه مردمان سیراب شدند و چهار پایان را
سیراب گردانیدند و رکوه و سقاء خود را پر آب کردند باز یهودی گفت حق تعالی موسی
کلیم را از من و سلوی در تیه کرامت فرموده امیر المؤمنین ع فرمود که حق تعالی محمد را ص
بهتر از ان کرامت فرموده و حلال گردانید از برای محمد ص و امت او غنایم را و حلال
نگردانیده از برای هیچ امتی از پیش از او و این افضل از من و سلوی است و زیاده
گردانید از برای محمد ص آنکه نیت را از برای او و امت او عبادت گردانید و
انرا از برای هیچ امتی پیش از او عبادت نگردانیده بود هر گاه یکی از امت
محمد ص قصد حسنه میکرد و بعمل نمیاورد یک ثواب از برای او می نوشتند
و اگر بعمل میاورد ده ثواب از برای او باشد باز یهودی گفت موسی ع
ابر سایه میکرد از برای او و امیر المؤمنین ع فرمود که ابر سایه میکرد بموسی
در تیه و سایه بان محمد ص از انروز که متولد شد تا روزی که از دار دنیا رحلت
نمود خواه در سفر بود و خواه در حضر ابر بر او سایه میکرد پس این افضل باشد
از انچه بموسی ع عطا کرده بودند باز یهودی گفت داود ع آهن در دست
او نرم کرده تا از ان زره میساخت امیر المؤمنین ع فرمود حق تعالی سنگ صلب
را در دست محمد ص نرم ساخت تا بحدی که هر جا [illegible] میرسید در منبر میفرمود باز

یهودی گفت

تعالی

یهودی گفت چون داود ع بگریه میامد حق تعالی کوه را از هیبت خوف و
ترس در گریه میاورد امیر المؤمنین ع فرمود محمد ص چون بنماز می ایستاد
از سینه و جوف انحضرت ص آوازی می آمد بغایت دردناک از بسیاری
گریه انحضرت و حال انکه خدای تعالی امن گردانیده بود محمد را ص از عقاب خود
و مقصود از گریه اظهار خشوع بود به پروردگار خود ده سال از ان قبل
بود که باطراف انگشتان پای مبارک می ایستاد و عبادت میکرد و شب زنده
میداشت تا قدمهای مبارکش ورم کرد و رخساره سرخش زرد شد از رنج
و محنت عبادت تا غایتی که حق تعالی عتاب فرمود حضرت را بر اختیار
چنین محنت و الم و فرمود من قران را بتو نفرستاده ام تا تو این چنین
محنت و مشقت کشی و با این حال چندان گریه میکرد که بی هوش میشد
با وی میگفتند یا رسول الله ص خدا تعالی گناه ترا انچه کرده باشی یا کنی
همه را آمرزیده حضرت محمد ص میفرمود آیا پس من بنده شکر کننده نباشم و اگر کوه با داود ع
در حرکت آمد و با او تسبیح حق تعالی میگفت روزی با حضرت محمد ص بر کوه حرا بودیم کوه
حرا در حرکت آمد محمد ص فرمود ای کوه ساکن شو که نیست بر تو مگر پیغمبر صدیق شهید پس کوه
قرار گرفت تا فرمان برداری کرده باشد [illegible] روزی با محمد ص [illegible]
بر کوهی [illegible] آوازی گریه و زاری از ان کوه می شنیدیم و قطرات [illegible]
محمد ص فرمود ای کوه از برای چه گریه و زاری میکنی کوه گفت یا رسول الله روزی عیسی بن مریم ع
بر من گذشت و مردم را از آتش میترسانید که آتش فروزنده ان آتش مردم و سنگها اند
از ترس او میگریم که مبادا از ان سنگها باشم حضرت محمد ص فرمود گریان مباش و اندوه ناک مباش
که ان سنگهای کبریت است پس ان کوه قرار گرفت و ساکن شد از گریه باز یهودی گفت حق تعالی
سلیمان را ع ملکی داده که سزاوار نبود ان ملک را هیچ احدی بعد از او امیر المؤمنین ع فرمود
حق تعالی محمد را ص فضیلت از ان عطا فرموده [illegible]

رسیده بود میکنادم بر ایشان دره های عذاب را و رفع کردم از امت تو بجهت
حرمتی که ترا نزد من است پس پیغمبر گفت چون این شفقت فرمودی پس زیاده
فرمای حق تعالی فرمود درخواه از من آنچه خواهی پیغمبر فرمود ربنا ولا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا یعنی ای پروردگار ما تحمیل مکن بر ما
دشوار یها را هم چنانکه تحمیل کرده بودی که آنان که پیش از ما بودند حق تعالی فرمود
برداشتم از شما تکلیفهای دشوار را که امتهای سابق را بآن تکلیف کرده
بودم و قبول نمیکردم نماز امت سابق را مگر که ادا کرده باشند آنرا در بقعه چند
معین و معلوم و اگر چه بعد ازده مسافت در نشسته باشد با بشان و گردانیدم همه زمین را مسجد از
برای امت تو و طهور [illegible] [illegible] و این یکی از دشوار یهای امت سابق است که
رفع کردم از امت تو و دیگر امت سابق را هرگاه نجاستی بلباس ایشان میرسید آنرا
میبریدند از بدن خود و من آب را از برای امت تو پاک کننده گردانیدم و این یکی از دشوار یهای
امت تو برداشتم و دیگر امت سابق حمل میکردند قربانیهای خود را بر دوش خود تا بیت
المقدس پس اگر کسی را که قربانی او قبول میشد آتشی از آسمان میرسید و قربانی او را میسوخت و آنکس
شاد میشد و خرم میگشت و آنکس را که قربانی او را نمی سوخت در آن آسمان آتش میامد محزون
و غمناک میگشت و من قربانی امت ترا در بطون فقرا و مساکین شما مقرر داشتم و از هر که
قبول میکنم قربانی او را ثواب او را اضعاف مضاعف میدهم او را و از کسی که قبول نکنم از و دفع
بلاهای دنیا را [illegible] و دیگر نمازهای امت سابق در میان روز و تاریکیهای شب بود از آن [illegible] بود
و این یکی از دشوار یهای امت سابق که از امت تو رفع کردم و فرض نمازهای ایشان را در اطراف
شب و روز و در اوقات [illegible] ایشان مقرر داشتم و دیگر امتهای پیغمبران سابق پنجاه وقت نماز
فرض کرده بودم در پنجاه وقت و این یکی از دشوار یهای امت سابق بود از امت تو بر
داشتم و نماز ایشان را در پنج وقت مقرر داشتم و این پنجاه یک رکعت [illegible] پنجاه نماز
ایشان را دادم و دیگر امتهای سابق ثواب حسنه ایشان حسنه بود و عقاب

سیئه واین از

سیئه و این از جمله دشوار یهای امت سابق بود آنرا از امت تو برداشتم و
جزای حسنه ایشان را ده حسنه و جزای سیئه ایشان را یک سیئه مقرر داشتم
و دیگر امتهای سابق هرگاه نیت حسنه میکردند و آن حسنه را بعمل نمیاو
ردند ایشان را ثوابی نبود و اگر بعمل میاوردند یک ثواب بود ایشان را
و این از دشوار یهای امت سابق بود از امت تو برداشتم و هرگاه کسی
از ایشان قصد حسنه میکنند یک ثواب دارند هر چند بعمل نیاورند آنرا و چون بعمل آورند ده ثواب
رحمت ایشان [illegible] و دیگر از دشوار یهای امت سابق آن بود که چون گناهی از ایشان در
وجود میامد آنرا بر در خانه او می نوشتم و می گردانیدم توبه ایشان را از گناه اکثر حرام
کرده بودم بر ایشان و بهترین طعام را دوستترین زن را بر امت تو بر داشتم و گناه ایشان را مستور
ساختم در میان ایشان و در میان خود و قبول میکنم توبه ایشان را بر ایشان عقوبت کنیم ایشان را
و حرام کرده بودم بر ایشان بسبب طعام ایشان را و دیگر امتهای سابق هرگاه توبه میکردند
از ایشان از گناهی هرگاه صد سال و گاه هشتاد سال و گاه پنجاه سال میگذشت و قبول میکردند
توبه ایشان بی عقوبت در دنیا پس من رفع کردم آنرا از امت تو توبه کنند از گناه هشتاد سال
و سی سال بلکه هشتاد سال و صد سال بعد از آن توبه میکنند و ایشان میشود من بعد اعمال ایشان
گناهان او در می آمرزم پیغمبر خدا فرمود بار خدایا چون عطایه فرمودی زیاده گردان
عطای خود را حق تعالی فرمود درخواه از من آنچه خواهی پیغمبر خدا فرمود ربنا ولا
تحملنا ما لا طاقة لنا به یعنی ای پروردگار ما تحمیل مکن ما را آنچه ما را طاقت
حمل آن نباشد حق تعالی فرمود قبول کردم آنرا در حق امت تو و رفع کردم از ایشان
سختیهای بلاهای امت پیغمبران سابق را و حکایت کرده شد از برای تو آنکه
تکلیف نکرده ام هیچ هستی را بآنچه فوق طاقت ایشان بود پس پیغمبر خدا فرمود
واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا یعنی و عفو کن از ما و بیامرز
گناهان ما را و رحم کن بر ما تو مولای و متصرف در امور ما حق تعالی فرمود در حق
تائبان امت تو قبول کردم بعد از آن پیغمبر خدا فرمود فانصرنا علی القوم

[illegible] مریم [illegible] عزت [illegible] بر قوم [illegible] قرآن حق [illegible]
تعالی [illegible] سبا [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
باشد [illegible] حلم [illegible]
یهودی گفت حق تعالی مسخر گردانید [illegible] برای سلیمان [illegible]
سلیمان [illegible] امیر المومنین [illegible] حق تعالی محمد را
[illegible] حق [illegible] مسخر [illegible]
[illegible]
[illegible] بعضی [illegible] قرآن [illegible]
و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن [illegible] القرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان علیه السلام
[illegible]
[illegible] حق [illegible] علم و حکمت
و حلم و فهم داده [illegible]
روزه [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] حق [illegible] محمد [illegible]
در [illegible] قوم او [illegible]
به بتهای ایشان [illegible]
همواره [illegible] صدق و حلم بود [illegible]
و شبی [illegible] طعام [illegible]
[illegible] گریه [illegible]
از خوف حق تعالی بی آنکه گناهی از او در وجود آمده باشد یهودی گفت عیسی
مریم [illegible] ایشان [illegible] که در گهواره سخن گفت و اظهار نبوت خود کرد
امیر المومنین ع فرمود حضرت محمد ص در زمانیکه از مادر متولد شد دست

جبهه خود را

جبهه خود را بر زمین نهاد و دست راست را باسمان برافراشت و لبهای
مبارک خود را بتوحید متحرک ساخت و از دهن مبارک او نوری
بیرون آمد که اهل مکه قصور بصرای شام را مشاهده نمودند و قصور حیره
نابیه را و آنچه در حوالی آن بود مشاهده کردند و قصور یمن را و اصطخر و آنچه
در حوالی آن بود مشاهده شد همه دنیا روشنی یافت در شب ولادت آن حضرت
تا بمرتبه که جن و انس و شیاطین در اضطراب آمدند و گفتند در زمین حادثه عظیم واقع شد
و ملایکه در آن شب بعضی از آسمان فرو می آمد و بعضی بالا میرفت برو جهی که مشاهده میشد
و به تسبیح و تقدیس مشغول بودند و ستارها از آسمان فرو میامد ابلیس در آن شب قصد آن کرد
که باسمان رود تا حقیقت این عجایب معلوم کند و جای او در آسمان سیم میبود و دیگر شیاطین خوا
ستند که استراق سمع کنند چون متوجه بمقصد خود شدند شهب از آسمان بایشان رسید و ایشان را
سوخت و از مقصد خود باز ماندند و این دلیل بود بر نبوت پیغمبر ص یهودی گفت زعم ایشان
آنست که عیسی ع کور مادرزاد را بینا میکرد و مبروص را شفا میداد امیر المومنین ع فرمود حضرت
محمد ص بسیار مردم را از بیماریهای مزمن شفا میداد امیر المومنین ع روزی نشسته بود مردی
آمد از اصحاب او و گفت یا رسول الله فلانی از بیماری بجوجه مرغی شده که پر نیاورده باشد حضرت
از عالم رحمت نزد وی آمد او را چنان یافت که گفته بودند حضرت ص با وی گفت هیچ دعای از برای
صحت خود کردی گفت یا رسول الله پیوسته میگویم بار خدایا هر گناهی که مرا بآن عقوبت خواهی کرد در
آخرت پس تعجیل کن آنرا در دنیا پیغمبر خدا ص فرمود چرا نمیگوی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی
الآخرة حسنة و قنا عذاب النار یعنی ای پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوی و در
آخرت نیکوی و نگاهدار ما را از عذاب آتش دوزخ چون مرد این دعا بخواند فی الحال صحت یافت
و با اصحاب پیغمبر ص بیرون آمد و روزی مردی نزد حضرت ص آمد و مرض جذام داشت و قطعه

شده بود بدن او و تضرع بسیار کرد حضرت محمد صلی قدح آب طلب کرد و آب دهن مبارک
خود را دران افکند و فرمود تا آن آب را بر بدن خود بمالد چون مالید در حال صحت یافت و اگر
میگویند که عیسی بن مریم علیه السلام کور مادر زاد را بینا کرد پیغمبر ما زیاده از آن معجزات بظهور میرسانید
از انجمله انکه قتاده بن ربعی در روز احد نیزه بر چشم او آمد و حدقه او شکافته شد
دست مبارک خود بران و حدقه را بجای خود گذاشت و دعای صحت فرمود بهتر و نورانی
تر شد از چشم صحیح و همچنین عبد الله بن عتیک وقتیکه بمحاصرا ابن ابی الحقیق یهودی رفته بود دست
او از بدن او جدا شده بود نزد حضرت صلی آمد و آن حضرت دست او را اتصال داد بمحلی که
جدا شده بود و دست مبارک خود را بران مالید فی الحال صحت یافت و همچنین محمد بن مسلم را در
وقتیکه بقصد کعب بن اشرف بمحاصرا او رفته بود چشم او از حدقه بیرون آمده بود حضرت صلی دست
مبارک بدان رسانید شفا شد و هم اینها دلیل نبوت آنحضرت بود یهودی گفت که گمان میبرند
که عیسی بن مریم مرده را زنده میکردانید باذن حق تعالی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از حضرت محمد صلی
از ان عجیبتر بوجود آمده مردم مشاهده کردند که سنگ ریزه ها در دست مبارک آنحضرت تسبیح
میکرد بر وجهی که نغمات آن مسموع اصحاب آنحضرت بود با آنکه در و قابلیت روح و حیات نیست
و اگر گمان برند انکه مرده با عیسی علیه السلام در سخن میامد و حکایت میگفت از حضرت محمد صلی عجیبتر از ان
در وجود آمد وقتیکه بطایف فرمود و اهل طایف را محاصره کرد گوسفندی زهرآلوده بریان
کردند از برای ان سرور فرستادن حضرت صلی دراع آن گوسفند را بدست مبارک جدا فرمود
خواست که تناول فرماید آن دراع بسخن آمد و گفت ای رسول خدا تناول مفرمای که من به
زهر آلوده ام و این بزرگترین معجزه بود از برای نبوت آن سرور و یهودی گفت که قوم عیسی

گمان میبرند انکه خبر میداد از انچه مردم میخوردند و آنچه میدادند و انچه در خانه ها ذخیره میکردند
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از حضرت محمد صلی عجیبتر از این بظهور رسید و خبر میداد قوم خود را از
حرب ایشان و شهادت یافتن شهداء ایشان و چگونگی حالات ایشان و گاه یکماه راه مسا
فت در میان بود تو بیقین در مدینه بود و خبر داد عمر بن وهب را بحکایت پنهانی که در میان
او و صفوان بن امیه در مکه گذشته بود در وقتیکه عمر بمدینه آمد حضرت صلی از او پرسید که به
چه کار آمده گفت آمده تو با صفوان بن امیه در حطیم بودید و حکایت کشتگان بدر
میگذشت گفتند خدا اسود کند که مرگ ما را بهتر از حیات ما انچه دیدیم که محمد صلی در روز بدر با بزرگان
ما کرد تو گفتی که به مرا گرفتاری عیال و قرض نبودی من شما را از ان غم و الم محمد صلی رستگاری
میدادم صفوان گفت قبول دارم قرضهای ترا ادا کنم و عیال تو با عیالان من باشند رنجی بعیالان من
رسد از خیر و شر بعیالان تو هم رسد تو گفتی این سخن را پنهان دار و محتاج الیه مرا آماده کن تا من بروم
و او را بقتل آورم الکنون آمده که مرا بقتل آوری عمر گفت راست گفتی ای محمد خدا گواهی میدهم
که هیچ مستحق عبودیت نیست مگر خدای یگانه و گواهی میدهم که تو پیغمبر خدائی صلی و از بسیار قبیل خبرها که از
غیب دادی زیاده از پیش است که احصای آن توان نمود یهودی گفت که قوم عیسی علیه السلام گمان میبرند که عیسی علیه السلام
از گل بصورت مرغی میساخت و نفس خود را بر آن میدمید مرغی میشد زنده با مر خدای تعالی امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود از محمد صلی امری پیشتر از آن در وجود آمده در روز حنین سنگی چند بدست مبارک گرفت پیش شنیدیم
و تقدیس آن سنگ را فرمود از هم شکافته میشد و از هر شکافته تسبیح و تقدیس میشنیدیم باز فرمود هم
متصل شدند فرمود گواهی به نبوت من و گواهی داد آن سنگ به نبوت آنسرور صلی یهودی گفت
زعم قوم عیسی آن است که عیسی علیه السلام زاهدترین انبیا بود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود محمد صلی زاهدترین انبیا بود
سیزده زوجه در منزل آنحضرت می بود سوای کنیزان که در خدمت می بودند هرگز مائده برای
حضرت صلی ننهادند که بر آن طعام اهل نعیم بوده باشد و نان و ریزه که بنان گندم تناول فرمایند و گاه
گرسنان جو بنان سیر نکرد در هر شب چه دو پیچ در وقتی که از دنیا رحلت فرمود زره آنحضرت صلی نزد یهودی
بچهار درهم مرهون بود از ترکه و چیزی از ضوء او بیعا نبود با آنکه الاف و الوف از غنائم و فتوح در زمان حیات
متصرف شده بود و گاهی بود که روزی سیصد هزار و چهارصد هزار قسمت میفرمود و اگر شب بیکام

سائلی می‌رسیدی میفرمودی که بخدا سوگند که در بیست شب هنگام در خانهٔ آل محمد ص از شعیر و جامی
از تمر یا درهمی و یا دیناری نماند است یهودی چون این سخنان شنید گفت گواهی میدهم که هیچ
معبودی بر حق نیست مگر خدای تعالی و محمد ص پیغمبر رحمت و هیچ درجه به پیغمبران خود نفرمود
مگر محمد را ص فاضلتر از آن عطا فرمود در رحمتی ح امیر المؤمنین ع یعنی یهود
و غیر این در انواع متفرقه علوم از صالح بن عقبه روایت می‌کند که روایت کرده‌اند که روزی امام
همام ابا عبدالله جعفر بن محمد ص روایت می‌کند که فرمود چون ابوبکر علیه اللعنة و العذاب هلاک
شد و عمر ملعون بجای او نشست چون بمسجد مدینه آمد و بنشست مردی آمد و گفت ای امیر المؤمنین
من مرد یهودم و از دانشمندان و میخواهم که سؤال از مسئله چند که اگر خبر دهید مرا از آن باسلام
در آیم گفت بگو چه سؤال داری گفت سه سؤال دارم و یک سؤال دارم اگر گوئی از
تو سؤال کنم و اگر در میان شما داناتری باشد هدایت کنید مرا بآن تا از وی سؤال کنم عمر
لعین گفت ترا سؤال از علی بن ابی طالب ع باید کرد که اعلم ماست آن مرد نزد امیر
المؤمنین ع آمد و گفت ای علی مرا سه سؤال است و سه سؤال و یک سؤال است امیر
المؤمنین ع فرمود چرا نمیگوئی که هفت سؤال است گفت بنا بر آنکه اگر سه سؤال او مجاب شوم
سؤال هیچ نباشد و دیگر سؤال نکنم تا جهالت نباشد و برین قیاس که هم سؤال
امیر المؤمنین ع فرمود اگر سؤال تو مجاب شود اسلام خواهی آورد گفت بلی و دیگر
سؤال نکنم تا جهالت نباشد و بر این قیاس بلی فرمود پس سؤال کن گفت اول
سنگی که بر روی زمین نهادند و اول چشمه که بر روی زمین گشادند و اول درختی
که از زمین روئید کدام بود امیر المؤمنین ع فرمود سنگی که بر روی زمین نهادند
زعم شما آن است که سنگی است که در بیت المقدس است و زعم شما کاذب است و لا
سنگ حجر الاسود است که با آدم صفی ع از بهشت باین دنیا آمد و یهودی گفت بخدا
سوگند که چنین نوشته شده است بخط هرون باملای موسی ع امیر المؤمنین ع
فرمود زعم شما آن است که آن چشمه نیست که در بیت المقدس است و این سخن غلط است

آن چشمه

آن چشمه نیست عسل است در آن ماهی موسی ع و آن چشمه که خضر ع از آن آب خورد و
حیات جاودانی یافت و هر که بیاشامد حیات ابدی یابد یهودی گفت راست گفتی
چنین مکتوب است بخط هرون و املای موسی ع امیر المؤمنین ع فرمود درخت را
زعم شما آن است که آن درخت زیتون است و آن باطل است بلکه اول درختی که
بر روی زمین در آمد درخت خرما بود که با آدم صفی ع بدنیا آمد یهودی گفت
سؤال دیگر آن است که چند امام هادی مهدی از برای این امت خواهند
بود که مضرت نرسانند خذلان امت ایشان را امیر المؤمنین ع فرمود دوازده
امام خواهند بود یهودی گفت راست گفتی چنین نوشته شده است بخط هرون
و املای موسی ع یهودی گفت کی خواهد بود مسکن پیغمبر شما ص در بهشت امیر
المؤمنین ع فرمود در اعلای درجه و اشرف مکان در بهشت عدن گفت راست گفتی
چنین مرقوم است بخط هرون و املای موسی ع سؤال هفتمین آن است که وصی
پیغمبر شما تا چند مدت بعد از پیغمبر ص زنده خواهد بود امیر المؤمنین ع فرمود سی
سال دیگر سؤال کرد که بمرگ خود بمیرد یا کشته شود حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
کشته شود و شمشیر بر فرق او زنند چون فرق او با محاسن مبارک او رنگ کند
یهودی گفت راست گفتی چنین نوشته اند بخط هرون و املای موسی ع پس آن
یهود اسلام آورد و نیکو مسلمانی شد و از اصبغ بن نباته مرویست که روزی
در مجلس امیر المؤمنین ع نشسته بودیم ابن کوا در آمد و گفت ای امیر المؤمنین ع چه میفرمائی
در قول حق تعالی که و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی
و اتوا البیوت من ابوابها یعنی نیست از نیکوکاری آنکه در آئید در خانها از پشتهای

در ایمان بود و هر که اقرار کند بولایت من و اقرار کرده است بولایت خدای تعالی و ولایت من
و ولایت خدای تعالی اتصالی باهم دارد همچنانکه دو انگشت باهم اتصالی دارد ای اصبغ
هر که اقرار آورد بولایت من بسعادت رسد و آنکس که انکار کند ولایت مرا نا امید
گردد و در دوزخ در آید و دور نگه در دوزخ خواهد کرد و در مدت بسیار و از اصبغ
منقول است که وی گفت روزی امیر المؤمنین ع بر منبر بود ابن کوا برخواست و گفت یا
امیر المؤمنین ع خبر ده مرا از ذو القرنین که او پیغمبری بود یا پادشاه و قرنین او از طلا بود
یا از نقره امیر المؤمنین ع فرمود که او نه پیغمبر بود و نه پادشاه و قرنین او نه طلا بود و نه نقره
او مردی بود که دوست میداشت خدا را و هر که دوست میداشت خدا او را و نصیحت میکرد
خلق را از برای خدا و او را ذو القرنین بدان جهت گفتند او خواند قوم خود را بخدای تعالی
و دیگر باره بر قرن آوردند و او از ایشان غایب بود مدتی باز قوم خود را بخدای تعالی
خواند دیگر باره بر قرن آوردند در میان شما شخصی است که مانند ذو القرنین است از امام
همام ابو عبد الله جعفر بن محمد ص منقول است که روزی امیر المؤمنین ع در روضه نشسته بود
و مردم برکنار آن حضرت نشسته بودند مردی برخواست و گفت یا امیر المؤمنین ع تو
باین منزلتی در عزت دنیا و آخرت و پدر تو ابو طالب در آتش دوزخ معذب است امیر
المؤمنین ع فرمود دهنت پر آتش باد بحق خدا سوگند که اگر شفاعت کند پدرم هر گناه
کاری را که در روی زمین است هر آینه خدای تعالی شفاعت او را قبول کند در
حق ایشان پدر من معذب است و پسر او قسیم بهشت و دوزخ است بخدا سوگند که نور
پدرم در روز قیامت نور همه خلایق را فرو نشاند مگر نور پنج نفر نور محمد ص و نور من و نور
حسن ع و نور حسین ع و نور نه نفر از اولاد حسین علیهم السلام پس بتحقیق که نور
او از نورها آفریده است پیش از آنکه آدم را ع بیافریدند دو هزار سال

فصل در علاج

امیر المؤمنین ع هر کسی که قابل بود بنزوال درد بمداوای طبیبان خواه اراده حق تعالی باشد

وخواه نباشد

وخواه نباشد و نبود آنکس که قابل بود باحکام نجوم از منجمین و غیر ایشان از کاهنان
و ساحران روایت کرده شده باسنادی که از پیش گذشت از امام همام ابی محمد الحسن
العسکری ع روایت میکند از امام المتقین علی ابن العابدین ع که روزی امیر المؤمنین
نشسته بود مردی از یونانیان که مدعی علوم فلسفه و علم طب بود بمجلس حضرت ع آمده
و گفت ای ابو الحسن چنان بما رسیده که صاحب تو را جنانی بود و آمده ام که معالجه
کنم او از دنیا رحلت کرده بود و غرضی که مرا بود فوت شده و شنیدم که تو پسر عم و داماد
اوی و بر مزاج تو سودای غالب شده و ساقهای تو بسیار باریک است و اثر اعاجم
نیست و اما صفرای که بر تو غالب است و قادر بر علاج آن هستم اما آن ساق باریک
هیچ علاجی از برای تغلیظ آن نیست و صاحب ساق دقیق قادر به برداشتن چیزهای
گران نباشد و دوای بیرون آورد و گفت این دوای صفرت است که بر بدن شما است هر گاه
چهل روز از گوشت اجتناب نماید امیر المؤمنین ع فرمود که آیا هیچ چیزی مضرت داشته باشد
باین صفرت که در بدن من است یونانی گیاهی بیرون آورد و گفت بلی صفرت این
گیاه سم قاتل است که یک دانگ از این فی الحال شخصی را هلاک میسازد امیر
المؤمنین ع فرمود آنچه در دست تست بوزنه چه مقدار است یونانی گفت ده مثقال امیر
امیر المؤمنین ع آن ده مثقال زهر را که دانگی از آن سم قاتل بود از دست یونانی گرفت
در حضور تناول فرمود یونانی در اضطراب افتاد و گفت قصد قتل خود کردی و
کی روا باشد که عقل همچنانی قصد خود کنند و حفظ عرق خفیف بر بدن مبارک آن
حضرت نشست و زهر بان عرق دفع شد امیر المؤمنین ع تبسم کنان با یونانی گفت که

هرگز بدن من با این صحت نبود که الحال است و مضرت نرسانید مرا ان زهر که تو قاتل میدا
نستی یونانی گفت بخدا سوگند که تو ان کسی که دیده بودم زهر در اندرون تو خا
صیت تریاق ظاهر کرد و چنین عجیبی هرگز مشاهده ما نشده امیرالمؤمنین ع فرمود
که اما انچه گمان برده که ساق باریک طاقت برداشتن بار گران نداشته باشد
باید بدانی که طلب خدای تعالی بالای طب شما است و دست مبارک بر ستونی
از ستونهای خانه که عمارت عظیم بران ستون بود و بر فوق ان عمارت دو حجره
بود یکی بر فوق دیگری ان ستون را حرکت داده وان عمارت را با ان حجره ها
از جای برداشت یونانی چون این حال مشاهده کرد از هیبت ان بیهوش افتاد
و چون بهوش آمد گفت سبحان الله چنین عجبی هرگز ندیدم و امیرالمؤمنین
ع فرمود اما چنین قوتی با این ساق باریک در حکمت شما ممکن است یونانی
گفت بخدا سوگند که در نظر حکمت ما از ممتنعات است یونانی گفت ابا محمد ص
مانند تو شخصی بود امیرالمؤمنین ع فرمود محمد ص کسی است که علم من از علم او
و عقل من از عقل او و قوت من از قوت او است روزی شخصی از
ثقیف که بهترین اطبای عرب بود نزد محمد ص امد و گفت که شنیده ام جنونی عا
رض شده است ترا و من آمده ام تا بعلاج ان کوشم محمد ص فرمود که میخواهی که
آیتی بر تو ظاهر گردانم که بدانی غنای مارا از طبابت خود گفت بلی محمد ص فرمود
چه آیت میخواهی که بر تو ظاهر گردانم طبیب ثقیفی گفت میخواهم تا ان درخت خرما را
بخوانی تا از جای خود برکنده شود نزد تو آید محمد ص اشارت فرمود بدرخت
خرما و از جای برکنده شد نزد محمد ص آمد مرد ثقیفی گفت میخواهم که امر کنی تا
بجای خود باز گردد محمد ص امر کرد درخت خرما بدستور بمحل خود باز گشت و

یونانی با امیرالمؤمنین

یونانی با امیرالمؤمنین ع گفت انچه از محمد ص ذکر کردی از ما غایب است و من از تو
به کمتر ازان اختصار میکنم از تو دور میشوم و تو مرا نزد خود میخوانی و من اطاعت باختیار
خود نمیکنم پس اگر مرا قهرا و جبرا نزد خود بیاوری آیتی باشد از برای تو امیرالمؤمنین
فرمود چنین آیتی حجت باشد بر تو تنها نه بر میخوانی و من اطاعت باختیار خود نکنم
و بر عالمیان ظاهر گردد زیرا که تو تنها دانسته باشی امتناع خود و ازاله کردن من اختیار
ترا و ترا ممکن است که دعوی کنی که باختیار نزد من آمد و ممکن است که دیگران دعوای
کنند که در میان من و تو موافقتی بوده و اتفاق برین عمل کردیم سزاوار آن است
که چنان آیتی طلب کنی که حجت عالمیان باشد یونانی گفت من آنی میخواهم که امر
کنی برین درخت نخل که اجزای ان از یکدیگر جدا شوند و از هم بپاشند و تباعد در
میان اجزا بدید آید بعد ازان اجتماع اجزا بشود و چنان باشد که بود امیرالمؤمنین ع
فرمود که ای یونانی تو رسول منی باش تا این درخت و باوی بگو که وصی پیغمبر خدا
امر میکند که اجزای تو از هم جدا شود و از یکدیگر متفرق و تباعد شود یونانی چون
رسالت رسانید دید که اجزای ان درخت ذره ذره از یکدیگر جدا شد پراکنده
گشت گویا هرگز درین مکان درخت نبوده لرزه و رعشه بر بدن یونانی افتاد و
گفت ای وصی محمد ص میخواهم که امر کنی تا ان درخت بحال اول آید و چنان شود
که بود امیرالمؤمنین ع فرمود که ای یونانی از جانب من پیغام بدرخت برسان که
بیکدیگر متصل شوند یونانی چون پیغام رسانید و دید که درخت مانند غبار از زمین
برخواست و با یکدیگر اجتماع نمود یونانی گفت امر کن که این درخت بار شود
و میوه ازان تناول کنم امیرالمؤمنین ع فرمود پیغام مرا برین وجه بدرخت رسان
یونانی چون پیغام رسانید دید که درخت از پوست بدر رطوبت انتقال
یافته سبز و خرم شد و خوشها بیرون آورد و دانهای خرما زرد و ترش و شیرین

بسر کنید بنام خدای تعالی و مددکاری

فصل در احتجاج حضرت امیرالمؤمنین ع بر

زندیقی که نزد آن حضرت آمده استدلال میکرد بآیات متشابهات قرآنی که
محتاج به تاویل اند بر وقوع اختلاف و تناقض در میان آن آیات و امثال آن از
توهمات آورده اند که یکی از زندیقان نزد امیرالمؤمنین ع آمد و گفت اگر در قرآن
اختلاف و تناقض نبودی ایمان به پیغمبر شما می آوردم امیرالمؤمنین ع فرمود که
اختلاف در کجاست زندیق گفت در بسیاری از آیات تناقض و اختلافست از
انجمله این آیت است که حق تعالی میفرماید نسوا الله فنسیهم یعنی فراموش کردند
ایشان خدای تعالی را پس فراموش کرد خدای تعالی ایشانرا و در آیت دیگر میفرماید
فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا یعنی پس امروز فراموش میکنیم
ما ایشان را همچنانکه ایشان فراموش کرده بودند ملاقات این روز را این
آیت مخالف آیه کریمه و ما کان ربک نسیا یعنی آن است که پروردگار ما از
آن منزه است که چیزی را فراموش کند و از آن غافل ماند بلکه حفیظ و علیم است باز
زندیق گفت و از انجمله این آیت است که حق تعالی میفرماید که یوم یقوم الروح و
الملائکة صفا لا یتکلمون یعنی روزی که بایستند روح و ملایک صف زدگان
که هیچ سخن نگویند و قول حق تعالی والله ربنا ما کنا مشرکین یعنی کافران
گویند بخدای پروردگار ما سوگند که ما نبوده ایم که شرک آورده باشیم بخدای
تعالی و قول حق تعالی یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا یعنی روز

قیامت کافر شوند

قیامت کافر شوند بعضی از شما ببعضی و لعنت کنند بعضی از شما بعضی را و قول
حق تعالی ان ذلک لحق تخاصم اهل النار یعنی به تحقیق که این حق است با یکدیگر
خصومت کنند اهل آتش دوزخ و قول حق تعالی لا تختصموا لدی یعنی خصومت
مکنید با یکدیگر نزد من ای اهل دوزخ و قول حق تعالی الیوم نختم علی افوا
ههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی امروز مهر
می نهیم بر دهنهای ایشان و سخن میاوریم دستهای ایشان را و گواهی میدهد
پایهای ایشان بانچه بوده اند که کسب میکردند و غرض زندیق آنکه بعضی از
این آیات ناطق است بآنکه اهل قیامت خاموش خواهند بود و بعضی دلا
لت دارند بر آنکه ایشان گویا و متکلم خواهند بود امیرالمؤمنین ع فرمود که مضا
مین این آیات مختلفه در روز قیامت که مقدار پنجاه هزار سال است هر یک
در جزوی از اجزای آن بحسب احوال مختلفه واقع خواهد شد و کافر خواهند
شد بعضی از بعضی را در بعضی از اوقات قیامت و مراد از کفر اینجا تبرا
کردن بعضی است از بعضی از مواطن گریه بسیار میکنند و اگر آواز گریه و
زاری ایشان بر اهل دنیا ظاهر گردد از همه کار باز ایستند و دلهای ایشان
مالامال غم و اندوه گردد همواره در گریه و زاری باشند و در موطنی و
مقامی دیگر در سخن آیند و گویند ما مشرک نبودیم و این گروهی باشند که اقرار
توحید خدای تعالی آورده باشند در دار دنیا و اقرار ایمان ایشان نافع نبوده باشد
ایشانرا بدانجهت که نقض عهد پیغمبر خود در باب اوصیاء پیغمبر کرده باشند و استدلال
کرده باشند آنچه از برای ایشان بهتر است بانچه از برای ایشان بدتر باشد پس خلافی

تکذیب ایشان کنند با یمان که بر خود بسته اند و درین هنگام مهر بر دهن ایشان
نهند و دست و پای و پوست ایشان را آورند تا گواهی دهند هر یک بر معصیتی
که از ایشان در وجود آمده باشد بعد از ان مهر از دهن ایشان بردارند با پوست
گویند چرا گواهی دادی بر ما در جواب گویند زبان آورد ما را خدای تعالی که زبان آورنده
هر چیز است و در موطن دیگر مجتمع میشوند و بواسطه هول انچه مشاهده مینمایند از
صعوبات مرد عظیم بلا فرار از یکدیگر میکنند که یوم یفر المرء من اخیه یعنی روزی
که گریزد مرد از برادر خود باز مجتمع شود در موطن دیگر و ناطق میشوند در
او دوستان او و برگزیدگان حق تعالی پس سخن نمیکند یکی از ایشان مگر
باذن خداوند رحمن و نمیگویند مگر آنچه حق و ثواب باشد و این که امت
که از پیغمبر پرسند از ادای رسالت با امت خود و ایشان خبر دهند که رسانیدند
انچه رسانیدن آن مامور بودند و جحود و انکار نمایند همچنانکه حق تعالی از
این خبر میدهد انجا که میفرماید و لنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین
یعنی هر آینه سؤال میکنیم ما از انکسان که فرستاده شده است بایشان پیغمبران
که امت باشند و هر آینه سؤال خواهیم کرد از فرستاده شدگان که پیغمبران باشند
پس امت گویند ما جاءنا من بشیر و لا نذیر یعنی نیامد بما هیچ بشارت
دهنده و هیچ بیم کننده انگاه بگواهی طلب اند انبیاء پیغمبر ما را صلعم پس گواهی دهد
ان حضرت صلعم بر صدق انبیاء و تکذیب فرماید جاحدان امت را و از برای هر امت
گوید فقد جاءکم بشیر و نذیر و بتحقیق که آمده است از برای شما بشیر و نذیر

والله علی کل شیء

والله علی کل شیء قدیر و خدای تعالی بر همه چیزی قادر است چون انکه جوارح
شما را گواه کرد اند بر شما بتبلیغ رسالت انبیاء علیهم السلام و اشارت باین حالت انچه حق تعالی
میفرماید فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا
پس حال چگونه باشد در وقتیکه بیاوریم از برای هر امت گواهی پیغمبر ایشان باشد و بیا
وریم ترا گواه بر همه پیغمبران درین حالت امت نتوانند که رد شهادت او کنند از خوف انکه
مهر بر دهن ایشان نهند و جوارح ایشان گواهی افعال و احوال ایشان دهند و گواهی
دهند بر منافقان قوم او و عناد ایشان و نقض عهد و تغیر سنت و ظلم ایشان بر اهل
بیت او و اقتداء ایشان بظلم امت انبیاء که پیش از او بودند پس باتفاق گویند ربنا
غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین یعنی ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما شقاوت
و بی سعادتی ما و گشتیم ما قوم گمراه باز مجتمع میشوند در موطن دیگر که در و مقام
محمود است و ان مسمی بمقام محمود است در ان مقام ثنا و ستایش میکند خدای برو
تعالی را بانچه ثنا نکرده باشند و هیچ احدی پیش از و و بعد ازان ثنا میگوید بر ملایک
سموات پس هیچ ملکی نباشد مگر که ثنا گوید از برای هم انبیاء چنان ثنای که
هیچ احدی پیش از او چنین ثنای نگفته باشد و بعد ازان ثنا گوید از برای هر مؤمنی
و مؤمنه ابتدا کند بصدیقان و الشهدا ان بعد ازان بصالحان انگاه حمد کنند اورا مقاما
بر اسمانها و زمینها و این ان است که حق تعالی میفرماید عسی ان یبعثک ربک محمودا
یعنی شاید که بر انگیزد ترا پروردگار تو در مقام ستوده شده پس خوشا انکسی
که اورا حظی و نصیبی از این مقام باشد و وای بر انکسی که ازین مقام بی بهره
و بی نصیب باشد این مواطن پیش از هنگام حساب است و چون شروع در
حساب شود مشغول گردد هر آدمی بانچه نزد وی است از خداوند تعالی هر که
انروز التماس میکنم باز زندیق گفت که او از انجمله ایت و جوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة یعنی رویها باشند در ان روز با نضارت و خرمی که
بپروردگار خود نظر کنند که ناظر باشند و منافات دارد و مضمون آیه لا تدرکه

بر آنکه ایشان را هیچ قدری و منزلتی نباشد و ندارند امر و نهی الهی را و بی هوا
و آرزو شدند پس جای ایشان همیشه در اسفل دوزخ باشد و بحکم تلفح و
جوههم النار وهم فیها کالحون روی ایشان قطعه قطعه کرداند
آتش دوزخ و قبیح روی درشت خوی باشند باز زندیق گفت و از آن
جمله آن که حق تعالی میفرماید قل یتوفاکم الملک الموت یعنی بگو می میراند شما
را ملک الموت و در محل دیگر میفرماید الله یتوفی الانفس حین موتها
یعنی خدای میراند نفسهای را در وقت مرگ ایشان در محل دیگر میفرماید
که تتوفاهم الملائکة طیبین یعنی آنکسانی که میراند ایشان را ملا
یک در حالی که پاکیزه کانند و مانند آن از آیات نوبتی گردانیده است
میرانیدن را فعل ذات خود و نوبتی گردانیده است فعل ملک الموت و نو
بتی گردانیده است فعل ملایک امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی از آن رفیع
تر و عظیم تر است که مباشر این فعل شود بذات شریف خود و فعل ملایک
که فرستاده های اویند فعل اوست زیرا که عمل ایشان بامر اوست و
برگزیده خدای تعالی ملایک را نا کار کنند باشند در میان او و در
میان خلایق و بعضی رسول و پیغام رسانیده باشند پس آنانکه اهل طاعت
اند از بهر ملایک رحمت را بقبض روح ایشان میفرستد و آنانکه اهل معصیت
اند ملایک عذاب متصدی قبض روح ایشان میشوند و ملک موت را مددکاران از
ملایک رحمت و ملایک عذاب هست که بامر او عمل کنند کارها اند پس فعل ایشان

او

فعل ملک موت باشد

فعل ملک موت باشد و فعل ملک موت فعل حق تعالی است که ملک موت تا از ارا
اراده حق تعالی نباشد کسی را متوفی نمیکرداند چه عطا و منع و ثواب و عقاب
بامر و اراده حق تعالی است اما بدست آنکس که میخواهد از بندگان او صادر
می شود همچنانکه میفرماید و ما تشاؤن الا ان یشاء الله یعنی نمیخوا
هند ایشان مگر آن چیزی که خواهد خدای تعالی که در محلی که میفرماید و من
یعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا کفران لسعیه یعنی هر آنکس
که عمل صالح کند و حال آنکه مؤمن باشد پس کفران سعی او نخواهد بود و ثواب
آن خواهد رسید و در محل میفرماید و انی لغفار لمن تاب و عمل صالحا ثم
اهتدی یعنی بتحقیق که من هر آینه آمرزیده ام از برای آنکس که بازگشت
بخدای تعالی و ایمان آورد و عمل صالح کرد و بعد از آن راه یافت شد از آیه اول چنان
معلوم شد که هر که ایمان آورد و عمل پسندیده کند بثواب عمل خود خواهد رسید و از
آیت دوم چنان معلوم میگردد که با وجود ایمان و عمل صالح تا مهتدی براه حق نشود
بثواب اعمال نخواهد رسید امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ایمان و عمل صالح بی اهتدا نافع
نیست و نه چنان است که هر که ایمان آورد و عمل صالح کند و ثواب آن رسیده از
عقوبت نجات یابد و اگر خصلتی باشد هر آینه یهود که اقرار بتوحید حق تعالی می آورند
پس انها از اهل نجات خواهند بود و همچنان ابلیس که قایل بتوحید است از اهل نجات باشد
و مؤید این مضمون آن است که آیه کریمه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم
الامن و هم مهتدون یعنی آنکسانی که ایمان آورده اند و نپوشانیده باشند ایمان خود را
بظلم و ستمی این گروه مر ایشان راست امنیت و حال آنکه ایشان مهتدی و راه حق یافته

وایمان را منازل و درجات است و شرح ان طولی دارد و از انجمله ان است که ایمان بر دو وجه است ایمان دل و ایمان بزبان همچو ایمان منافقان در عهد پیغمبر خدا صلعم از ترس شمشیر حضرت امیر ع ایمان آورده بزبان و دل ایشان راه حق نیافته بود و ایمان بدل انقیاد امر پروردگار است وکسی که منقاد پروردگار باشد استکبار از امر او نخواهد کرد همچنانکه استکبار کرد ابلیس سجود او را و استکبار نمودند بیشتر امم از طاعت پیغمبران خود پس نفع نکرد ایشانرا همچنانکه نفع نکرد ابلیس را طول سجود او و چه ابلیس یک سجده او چهار هزار سال بود لیکن غرض او صارف دنیا نبود نافع نباشد از برای او نماز و صدقه او و بتحقیق که حق تعالی قطع کرد عذر بندگان خود را به تنبیه آیات و ارسال رسل تا خلایق را حجتی نباشد بعد از ارسال پیغمبران و خالی نکردانیده است زمین را از اولیاء خود از برای تعلیم طریق هدایت همواره جماعت اقل میباشند و حق تعالی این معنی را در انبیاء سابق بیان فرموده و بیشتر بیان را در اولین شمرده مثل انکه قوم نوح پیغمبر میباید که وما آمن معه الا قلیل یعنی ایمان نیاوردند با نوح مگر اندکی و این گروه محل علم و استعداد اندو انچه حق تعالی فرموده وآتوا البیوت من ابوابها یعنی در آئید خانهارا از درهای ان خانها علم و نبوت انبیاء است و ابواب ان ائمه و اوصیاء اند پس هر عمل خیر که جاری شود بر دست غیر اهل اصطفای عهود ایشان و بی مراعات حدود شرایع و معالم دین ایشان مردود و غیر مقبول است و اهل ان عمل کفر اید و اگر چه صفت ایشان شامل و متناول ایشان باشد پس انکس مهتدی نشده است از اهل ایمان بطریق نجات نفع نمیکند او را ایمان او بخدا و هدایت و ولایت ارباب ولایت ایشان ایشان ائمه خدای تعالی اند بر خلایق از انبیاء و اوصیاء در هر عصری و نیست انکه هر کس که اقرار دارد بکلمه شهادتین مؤمن باشد زیرا که منافقان قایلند بشهادتین و چون عهد پیغمبر خدا ارام

در حق ائمه دین انکار

در حق ائمه دین انکار کردند و جحود نمودند از طریق هدایت بیرون اند و اعمال ایشان مقبول نیست باز زندیق گفت از انجمله آن است که حق تعالی میفرماید واسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا یعنی سؤال کن ای محمد صلعم از ان که فرستادیم ما پیش از فرستادن تو از پیغمبران ما چگونه کند زنده از مرده کان پیش از بعث و نشور امیر المؤمنین ع فرمود این سؤال از ایات و معجزات پیغمبر است صلعم و حجت او است بر سایر خلایق زیرا که حق تعالی چون ان حضرت را خاتم پیغمبران گردانیده و پیغمبر بر کافه خلایق شد او را معراج و با سمانها برد و در معراج انبیاء و رسل بروی جمع آمدند و پیغمبر را صلعم بر احوال هر یک از ایشان اطلاع افتاد و ایشان قایل شدند بفضل ان حضرت و فضل اوصیاء او در زمین و فضل شیعه او از مؤمنین و مؤمنات که مسلم داشته اند از برای اهل فضل ایشان را و استکبار نکردند از امر ایشان و بدانست زبان را که اطاعت ایشان کرده اند و انانکه عصیان ایشان کرده اند از انتهای ایشان باز زندیق گفت که حق تعالی در قران مجید بعضی ذنوب انبیاء را ذکر کرده است و نسبت انرا بان حضرت پیغمبر و تصریح باسم ان پیغمبر نموده همی انکه میفرماید وعصی آدم ربه یعنی نافرمانی آدم پروردگار خود را و تصریح فرموده به تکذیب نوح انجا که فرموده انه لیس من اهلک یعنی از اهل بیت من نیست حق تعالی فرمود لیس من اهلک یعنی بتحقیق که پسر تو نیست از اهل تو و در قصه ابراهیم تو بیان میفرماید که عبادت کرده ما را و تو بیان میفرماید عبادت کرده اغتاب را و در حکایت یوسف اظهار ماید که ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه یعنی و هر اینه بتحقیق که میل کرد زلیخا به یوسف و میل کرد یوسف به زلیخا اگر نمیدید یوسف برهان پروردگار خود را هر آینه واقع میشد انچه لایق نبود و امثال ان از ذلت انبیاء مذکور شده و تصریح باسماء هر یک از ایشان فرموده و جمعی از گمراهان که از جهالت بسیاری از خلایق را مغرور کردند و گمراه کردانیدند

اولا لمعابدین یعنی اگر بودی خداوند رحمن را ولدی پس منی اول عابدون معبودم مراد
از عابدان جاحدان است و تاویل در این قول باطن آن مضا و ظاهر است و معنی قول
حق تعالی هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة او یاتی ربک او یاتی بعض آیات ربک
یعنی انتظار نمیکشند این کافران مگر آنکه بیایند ایشان را ملائکه یا بیاید ایشان را
پروردگار تو یا بیاید بعضی آیات پروردگار مراد بآمدن پروردگار است و مراد بآیات
عذاب خداست که در دار دنیا واقع شود مانند عذاب امتهای سابق و میفرماید که قاتلهم الله
انی یوفکون یکشد خدای تعالی ایشان را کجا گردانیده میشوند تاویل قاتلهم الله آنست که
لعنت کند خدای تعالی او را و میفرماید بل هم بلقاء ربهم کافرون یعنی که ایشان بملاقات
پروردگار خود کافرانند مراد از ملاقات پروردگار زنده گردانیدن ایشان است بعد از
مرگ و همچنین میفرماید و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله یعنی او آنکس است
که در آسمان خداست و در زمین خداست و میفرماید و هو معکم این ما کنتم یعنی خدا با شماست
هر کجا هستید شما و میفرماید ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم یعنی نمیباشد
سخن پنهانی از سه کس مگر خدای تعالی چهارم ایشان است امر او و استیلا و امضای او است
بقدرتی که در ایشان آفریده بر جمیع مخلوقات خود و آنکه فعل ایشان فعل خدای تعالی است
پس فهم کن آنچه از برای تو ذکر کردم و در شرح این سخن بدان جهت کردم که شاید
بعد از این روز کسی را شک واقع شود آنچنانکه ترا واقع شد و نباید کسی را
که تشفی خاطر او کند بجواب صواب از جهت عموم طغیان و افتادا و اضطراب
اهل علم بتاویل کتاب باکتتام و احتجاب از جهة خوف ظلم و بغی بدانند
و آگاه باشند که نزدیک باشد بیاید زمانی که حق مستور باشد و باطل ظاهر و
مشهور و این گاهی باشد که اولی مردمان بحق دشمن ترین ایشان باشد

بحق و نزدیک شده

بحق و نزدیک شده باشد ایجاد و ظاهر شده باشد فساد آنجا امتحان کرده شوند
مؤمنان و در تزلزل و اضطراب آیند ایشان تزلزل محکم باز زندیق گفت که در کتاب
خدای تعالی مذکور است که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه
کان ظلوما جهولا یعنی که ما عرض کردیم امانت را بر آسمانها و زمینها و کوهها
پس ابا کردند آنکه بردارند آن امانت را و بترسیدند از برداشتن آن و آدم
برداشت آن امانت را به تحقیق که آدمی بسیار ظلم و بسیار جهل بوده است این اما
نت کدام امانت و آدم کدام آدم است امیر المؤمنین عم فرمود مراد امانتی است
که نمیباشد مگر در انبیا و اوصیا زیرا که حق تعالی امین گردانیده است ایشان را
بر خلق و ایشانند حجت خود در زمین پس سامری و آنکس که بر او ایشان
جمع آمده اند و اعانت کنند او را بر عبادة عجل نزد غیبت موسی عم نتوانند که قائم مقام
موسی عم شود و احتمال امانتی کنند که موسی عم حامل آن امانت کسی تواند
بود که پاکیزه از هر رجس و آلودگی باشد و اگر کسی احتمال این امانت کند که پاکیزه
و مطهر نباشد حامل ضرر آن امانت و حامل ضرر آن باشد که این طریق سلوک
داشته اند از ظالمان و اعوان ایشان و از این جهت پیغمبر خدا صم فرموده که هر کس که
راهی نهد که آن راه حق باشد او را ثواب نهادن آن راه حق و ثواب آنکس
که بآن راه عمل کننده باشند تا روز قیامت و هر کس که راهی نهد که آن راه
باطل باشد او را وزر و وبال نهادن آن راه باشد و وزر و وبال هر آنکس
که بآن راه رود تا روز قیامت و این سخن پیغمبر را صم شاهدی از کتاب الله است آنجا که

میفرماید در حق قابیل که قاتل برادر خود هابیل است من اجل ذالک کتبنا علی بنی
اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس
جمیعا یعنی از جهة این نوشتیم تا بر بنی اسرائیل انکه هر انکس که بکشد نفسی را بی انکه او
نفسی را کشته باشد یا فسادی در زمین کرده باشد پس گویا که او کشته مردمان را
همه ایشان و انکس که برهاند ان نفس را از کشته شدن پس گویا زنده کردانیده همه مردمان
را بقای حیات ایشان کرده و مرا اخبار را درین آیت تاویلی است و باطنی مخالف
ظاهر و مراد از وی هدایت است چه هدایت حیات ابدی است و انکس که خدای
تعالی انرا زنده گفت هرگز نمیرد بلکه منتقل شود از دار محنت بدار راحت
باز زندیق گفت در کتاب خدای تعالی چنان است که وما ظلمونا و لکن کانوا
انفسهم یظلمون یعنی و ظلم نکردند ما ایشان که ظلم کننده بر ما لکن بودند ایشان
که ظلم کردند ایشان بر نفسهای خود چگونه ظلم بر حق تعالی توان کردن و این ظالمان
چه کسانند و چون خطاب حق تعالی گاه بانفراد است و گاه بجمع مانند و ما ظلمونا
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود انکه خطاب گاه بانفراد و گاه بجمع است باید که دانسته شود
انکه حق تعالی در ذات خود بر صفت انفراد و وحدانیت است و او نور ازلی قدیم
است که مثل و مانند ندارد و تغییر بان راه نیابد حکم میکند چنانکه میخواهد حکم اورا
تاخیر و رد نتوان کرد و انچه بیافرید موجب ازدیاد در ملک او نیست و انچه
نیافرید سبب نقصان در ملک او نیست خلق را از برای اظهار قدرت و ابداء
سلطنت و بیان براهین حکمت خود آفرید انچه میخواست همچنانکه میخواست و مجاری

کردانید بعضی افعال

کردانید بعضی افعال خود بر دست انکسان که برگزیده است ایشانرا از انبیاء خود
پس فعل ایشان فعل حق تعالی شد و امر ایشان امر حق تعالی است همچنانکه فرمود و من
یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر کس که فرمان برداری پیغمبر کرد پس بتحقیق
که فرمان برداری حق تعالی کرده است و شناسانید خلایق را بفضل منزلت اولیاء
خود و فرض کرد بر خلایق طاعت ایشان را همچنانکه طاعت خود را بر ایشان فرض
کرد و الزام کرد ایشان را حجت بانکه خطاب کرد ایشان را خطابی که دلالت بر انفراد و تو
حید او کند و بانکه اورا اولیاست که افعال و احکام ایشان جاری مجری افعال و احکام
اوست و ایشان بندگان مکرم اند و موثقه از جانب حق تعالی و اقتدار بر علم غیب یافته
اند و این ان نعیم است که در روز قیامت از ان سئوال خواهند کرد و از اولیاء و دوستان
ایشان که متابعت کرده اند ان اولیاء حق تعالی را باز سایل گفت آیا این اولیاء و حجج چه
کسانند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ایشان پیغمبر خدا اند و انکس که قایم مقام اوست از
برگزیدگان که ایشانرا قرین رسول خود کردانیده و فرض کرده بر بندگان طاعت
ایشانرا همچنانکه فرض کرده بر خلایق طاعت خود را و طاعت رسول خود را و ایشان
ولایت امر اند انکسان که در حق ایشان است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم باز سایل گفت این کدام است امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود این ان امر است که در سوره قدر
میفرماید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم سلام و در سوره دخان
میفرماید که فیها یفرق کل امر حکیم از ارزاق و آجال و عمل و موت و حیات و علم
غیب سموات و ارض ایشان وجه الله اند که در آیت اینما تولوا فثم وجه الله
مذکور است یعنی هر جا که روی می آوری انجا روی خدا است و ایشان بقیة الله اند
و چه مهدی از ایشان باقیست تا قیام قیامت زمین را از عدل مملو خواهد کرد همچنانکه

کردنی یعنی تسلیم کنید از برای انکه وصیت کرده است و خلیفه گردانیده است اورا
بر شما و فضل اورا و انچه بر شما لازم است انقیاد ان و این از انجمله است که خبر دادم
ترا بانکه تاویل انرا در نیابد که ذهن صافی و طبع سلیم و همچنین است قول حق تعالی
سلام علی ال یس زیرا که حق تعالی پیغمبر مارا ص یاسین خوانده انجا که فرموده
یس ۞ والقرآن الحکیم و عالم بود که اگر میفرمود سلام علی ال محمد ص اسقاط میکردند
انرا از قران و اما انچه فرموده و ما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون بلفظ جمع حق
تعالی ازان منزه است که ظلم برو کرده شود لکن امناء خودرا بر خلق قرین دانسته حق تعالی
صفات خود گردانیده و خلایق را بر جلالت قدر ایشان اطلاع داده اند که ظلم برایشان بمثابه
ظلم بر حق تعالی است مراد انکه ایشان به سبب بعضی ایشان اولیاء مارا و محبت و معونت اعداء
ایشان ظلم بر ما نکردند ولیکن ایشان ظلم بر نفس خود کردند که باین اعمال از بهشت و محل قرب
محروم شدند و مستوجب خلود در نار گشتند باز زندیق گفت خدای تعالی میفرماید انما اعظکم
بواحدة یعنی پند میدهم شمارا مگر بیک چیز آیا آن چه چیز است و کنایه از چیست
امیرالمؤمنین ع فرمود حق تعالی چون محکمات شرایع و آیات فرایض در اوقات مختلف فرستاد
همچنانکه اسمانها و زمین را در شش روز آفرید و اگر میخواستی در یک چشم زدن همه را میافرید
لیکن حکمت اقتضاء تأنی و مدارا میکند تا نمونه باشد از برای امناء او و ایجاب
حجت باشد بر خلق پس اول چیزی که تکلیف بران واقع شد اقرار بوحدانیت و ربوبیت
حق تعالی بود و بکلمه توحید و چون اقرار بان آوردند مکلف شدند باقرار بنبوت و شهادت و چون
منقاد امر نبوت شدند تکلیف بنماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و امثال ان واقع شد بعد از
تکالیف متنوعه منافقان میگفتند آیا پروردگار را هیچ تکلیفی دیگر مانده است بعد از فرایض
مذکوره حق تعالی

مذکوره حق تعالی این ایت فرستاد انما اعظکم بواحدة یعنی بر شما یک تکلیف مانده
که اولا مر است و مناقب ان آیه انما ولیکم الله نازل شد تا انجا که یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون و نبود در میان امت خلافی در انکه نداد زکوة در
ان وقت در حال رکوع مگر یک شخص و اگر ذکر میکرد اسم اورا در کتاب هر آینه اسقاط کرده
میشد پس این معنی بطریق رمز اداء یافت در کتاب مجید تا معنی بر محرفان پوشیده باشد
و بان نرسند و از تغیر محفوظ ماند و بمؤمنان صادق رسد تا بمعرفت ان هدایت
یابند و نزد این حال الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا پس فهم کن و بعمل آور انچه شنیدی پس بتحقیق که انچه ترک کردی ازان امور
که سؤال تو ازان واجب است بیشتر است از انچه سؤال کردی و من اختصار کردم
بر اندکی از بسیار بجهت عدم حمله علم و قلت رغبت راغبان بالتماس ان و انچه
از برای تو ذکر کردم کافیست از برای ارباب فهم و هوش سایل گفت بلی یا امیرالمؤمنین
بسنده است مرا انچه شنیدم و بحمد الله تعالی که مرا از بسیاری شک و تردد رهانیدی و
ثواب ان عاید بایام دولت حضرت امیرالمؤمنین ع خواهد بود و از اصبغ بن نباته منقول است
که گفت چون امیرالمؤمنین ع از صفین مراجعت فرمود بمسجد در آمده و عمامه پیغمبر خدا
ص بطن خود نهاده و گفت ای گروه مردمان سؤال کنید از من پیش از انکه مرا
نیابید در این مقام سؤال کنید که نزد من است علم اولین و آخرین بخدا سوگند که اگر مرا
در یک محل قراری بود و مشغول نمیبودم بغزای اهل بغی هر آینه حکم میکردم بر اهل
تورات بتوریت ایشان بنحوی که قایل میشدند اهل هر کتاب بر صدق و راستی علی
بن ابی طالب ع و اگر نه آیتی میبود در کتاب خدا تعالی هر اینه خبر میدادم شما را

با نچه واقع شده بود وانچه واقع خواهد شدن تا روز قیامت وان آیه کریم
یمحو الله ما یشاء ویثبت عنده ام الکتاب یعنی محو و نا چیز میکرداند آن
چیز یرا که میخواهد و موجود میکرداند ان چیز یرا که میخواهد و نزد اوست ام الکتا
ب که لوح محفوظ باشد باز فرمود سؤال کنید از من پیش از انکه نیابید
مرا واگر سؤال کنید از هر آیتی که در و نازل شد یا در شب یا در مکه یا در مدینه
یا در سفر یا در حضر و از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و از تاویل و از تنزیل
ان هر آینه جواب خواهم داد پس مردی برخواست وگفت یا امیر المؤمنین ع
یاد بدهٔ پروردگار خود را حضرت ع جواب داد بر وجهی که سبق ذکر یافت
باز فرمود سؤال کنید مردی برخواست گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام دلالت
کن مرا بعملی که بسبب ان خلاصی من باشد از آتش دوزخ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
بدان و آگاه باش که بر ۳ چیز قایم است عالم ناطقی که مستعمل باشد علم خود را و
مردی غنی که بخل نکند مال خود را بر اهل دین و فقیری که صابر باشد پس هرگاه
که بپوشاند عالم علم خود را و بخل کند مرد غنی بمال خود و صبر نکند فقیر بر فقر خود
پس بنزد وی ویل و هلاکت و نزدیک باشد که باز گردند اهل دنیا بکفر بعد
از ایمان ایشان ای سایل باید که مغرور نشوید شما بکثرت مساجد و جماعت
گروهی که ابدان ایشان مجتمع اند و دلهای ایشان متفرق پس بتحقیق که
مردمان بر ۳ قسم اند زاهد و راغب و صابر اما زاهد پس او فرحناک نمی
شود بدنیا چون بیاید او را و محزون نمی شود اگر از وی فوت شود اما صابر
پس تمنا و آرزو میکند آن را در دل خود و چون بدنیا رسید از ان اعراض

میکند چه که میداند

میکند چه که میداند که عاقبت محمود ندارد و اما راغب پس او را هیچ اندیشه
از حلال و حرام نیست سایل گفت یا امیر المؤمنین ع علامت مؤمن چیست
درین حال فرمود ان است که نظر کند در ولی خدا و دوست دارد او را و تولی
نماید باو و نظر کند در عدو خدا و دشمن گیرد او را و تبرا نماید از او گرچه خویش
مهربان او باشد سایل گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین ع و غایب شد و
دیگر باره او را ندیدند امیر المؤمنین ع فرمود او برادر من خضر علیه السلام بود و از اصبغ
بن نباته مرویست که روزی امیر المؤمنین ع بر منبر کوفه بر آمد فرمود ای مردمان
سؤال کنید از من پس بتحقیق که در میان جوانح من یعنی در حوالی سینهٔ من علم
بسیار است پس ابن الکوا گفت یا امیر المؤمنین ع الذاریات که در قرآن واقع
است چه چیز است فرمود مراد ریاح است یعنی بادها باز گفت حاملات وقرا
چیست فرمود سحاب یعنی ابر ها باز گفت جاریات یسرا چیست فرمود سفن
یعنی کشتیها باز گفت مقسمات امرا چیست فرمود ملایک ابن الکوا گفت
یا امیر المؤمنین ع چنان یافتم کتاب خدا را یعنی ان مناقض است حضرت
ع فرمود مادرت بر تو بگرید ای ابن الکوا کتاب خدای تعالی بعضی مصدق بعضی است
پس سؤال کن انچه بر تو مشکل است گفت در یک مجلس میفرماید که رب المشا
رق والمغارب یعنی پروردگار مشرقها و مغربها در محل دیگر میفرماید که
رب المشرق والمغرب یعنی پروردگار مشرق و مغرب امیر المؤمنین ع فرمود
که مشرق و مغرب خود ظاهر است ز مشرقین و مغربین یکی مشرق شتا و یکی مشرق
صیف است و اما مشارق و مغارب پس بتحقیق که آفتاب را سیصد و شصت

هرگز نبود که آیتی نازل شده باشد و تو غایب بوده باشی از پیغمبر خدا ص امیرالمؤ
منین ع فرمود آنچه بر پیغمبر خدا ص نازل میشد در وقت غیبت من چون حاضر میشدم
حضرت ص آن آیت را بر من میخواند و میفرمود ای علی در غیبت تو این آیت نازل
شد و تاویل آن چنین و چنین است مرا بر تنزیل و تأویل آن آگاهی میداد

فصل در جواب سؤالهای خضر ع از امام همام ابو محمد الحسن بن علی بن ابی
طالب ع در حضور پدر بزرگوار خود روایت کرده است ابو هاشم داود بن قاسم
جعفری از امام ابی جعفر محمد بن علی الهادی علیهما که روزی امیرالمؤمنین ع
در مسجد الحرام تشریف داشت و امام حسن ع و سلمان فارسی در صحبت آن
حضرت بودند و آن سرور تکیه بر دست سلمان داشت مردی در آمد نیکو هیئت
حسن اللباس و سلام کرد بر امیرالمؤمنین ع و حضرت بجواب سلام داد و گفت ای امیرالمؤ
منین ع سه سؤال دارم از تو اگر جواب دهی مرا از این سؤالها معلوم شود مرا که قوم
در امر تو بر باطل بودند و در تضیع دین و دنیا کوشیده اند و اگر جواب ندهی مرا در تردد
و اشتباه بمانم امیرالمؤمنین ع فرمود سؤال کن پس مرد سایل گفت ای امیرالمؤمنین
چون شخصی بخواب میرود روح او بکجا میرود و چراست که مرد گاه فراموش میکند
چیزی را و گاه بیادش می آید و چراست که فرزند گاه متشابه اعمام است و گاه
مشابه اخوال امیرالمؤمنین ع ملتفت شد با امام حسن ع و فرمود ای ابا محمد جواب
گوی سایل را امام حسن ع فرمود که آنچه سؤال کردی از آدمی که چون بخواب میرود
روح او در کجاست باید بدانی که روح او متعلق است و متعلق می شود بریح و ریح
متعلق میشود بهوا تا زمانی که متحرک می شود صاحب آن از برای بیداری پس اگر
اذن میدهد خدای تعالی به بازگشتن آن روح ببدن میکشد روح ریح را و میکشد

ان ریح هوا را

ان ریح هوا را پس باز میگردد و ساکن میشود در بدن و اگر اذن نمیدهد به بازگشتن
روح ببدن میکشد هوا ریح را و میکشد ریح روح را پس باز نمیگردد بصاحب خود
تا زمانی که مبعوث گردد و اما آنچه گفتی از امر ذکر و نسیان پس بتحقیق که دل مرد در
حقه نشسته است و بر آن حقه طبقی است پس اگر مرد صلوات فرستد بر پیغمبر ص و بر آل
پیغمبر صلواتی مقرون باخلاص آن طبق برداشته می شود از آن حقه پس روشن می
شود دل او و بیاد میآورد آنچه فراموش کرده بود و اگر صلوات نفرستد بر محمد و آل
محمد یا صلوات از روی غفلت منطبق می شود آن طبق بر آن حقه پس تاریک میشود
دل او و فراموش میکند چیزی را که متذکر آن بود و اما گفتی که چراست که بعضی اولاد
مشابه با اعمام است و بعضی مشابه اخوال بنا بر آن است که مرد هرگاه که مباشرت با
اهل خود میکند بقلب ساکن و عروق آرمیده و بدن غیر مضطرب و ساکن میگردد
آن نطفه در رحم و آن فرزند مشابه مادر و پدری باشد و اگر آن نطفه از قلب
غیر ساکن و از عروق و ابدان مضطرب آید آن نطفه مضطرب واقع می شود
بر بعضی عروق پس اگر واقع شود بر عرقی از عروق اعمام مشابه میشود ولد
اعمام را و اگر واقع شود بر عرقی از عروق اخوال مشابه میشود فرزند اخوال را
پس مرد سایل گفت گواهی میدهم آنکه هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر
خدای بحق و گواهی میدهم که محمد ص پیغمبر او است و تو وصی پیغمبر خدای و برپای
دارنده حجت اوی و امام حسن ع وصی تو است و امام حسین ع قایم مقام بامر حسن است
و علی بن الحسین قایم مقام بامر حسین است و محمد بن علی ع قایم مقام بامر علی بن الحسین است
و جعفر بن محمد قایم بامر محمد بن علی است و موسی بن جعفر قایم بامر جعفر بن محمد است

وعلی بن موسی قایم بامر موسی بن جعفر است و محمد بن علی قایم بامر علی بن محمد است و محمد
بن الحسن قایم بامر حسن بن علی است دنیا را از عدل پر کند چنانکه از جور پر باشد
انگاه سایل گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین ع و از مجلس بیرون رفت امیر
المؤمنین ع با امام حسن گفت از عقب سایل برو و نظر کن که کجا میرود امام حسن
ع متعاقب او بیرون رفت و باز گشت و گفت که قدم از مسجد بیرون نهاد و غایب شد
امیر المؤمنین ع فرمود که ای ابا محمد هیچ میدانی که سایل که بود امام ع گفت که امیر
المؤمنین ع اعلم است فرمود که ان سایل حضرت خضر بود ع

فصل در جواب امام ابو محمد الحسن بن علی ابن ابی طالب ع از سایل که از روم آمد بشام و نزد امیر
المؤمنین ع که بجای مجری احتجاج است روایت کرده است محمد بن قیس از امام همام
ابی جعفر بن محمد بن علی الباقر علیهما السلام که فرمود که در ان میان که امیر المؤمنین ع در
رحبه نشسته بود و مردم از دحام تمام داشتند و بعضی مستفتی و بعضی مستعدی
بودند مردی برخواست و بر امیر المؤمنین ع سلام کرد ان سرور بعد از رد سلام
فرمود چه کسی جواب داد که از رعیت شما و از اهل بلاد شما ام حضرت ع فرمود
تو از رعیت و اهل بلاد ما نیستی اگر تو روزی بر من سلام کرده بودی بر من
پوشیده نمیبود ان مرد گفت یا حضرت از تو امانی میطلبم حضرت ع فرمود دیگر هرگز
از تو صدور یافته گفت نه فرمود پس شاید از اهل حرب باشی گفت بلی حضرت فرمود
خوب اندیشه نیست مرد گفت معاویه لعین مرا فرستاده و گفت که بگویم که از جانب او
آمده ام و سؤال کنم از مشکلی که سؤال کرده اند از او بنی الاصفر و گفته که اگر این
مشکل را جواب دهی دانیم که تو سزاوار این مقامی که دعوا کرده پس تابع شویم ترا
و جایزها قبول کنیم و مرا باین مهم ایشان فرستاده اند و از جواب عاجز آمده و از

روی اضطرار

روی اضطرار مرا فرستاد که از جانب خود سؤال کنم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود
بکشد حق تعالی پسر جگر خورنده هنده را چه کور دل و گمراه است با جماعتی که
با وی اند از گمراهان قطع کردند رحم ما را و ضایع نمودند روزگار ما را و
تحقیر کردند عظیم منزلت مرا در نظر مردم و اتفاق کردند بر منازعت بعد
از ان طلب فرمود امام حسن و امام حسین ع و محمد حنفیه را و گفت ای مرد
شامی این دو پسر رسول خدا اند و این پسر من است از هر کدام که خواهی سؤال
کن مرد شامی گفت سؤال میکنم از صاحب وفره یعنی انکس که موی مراد
ما گوشهای اوست مراد امام حسن ع بود امام ع فرمود ای شامی سؤال کن از
هرچه خواهی شامی گفت در میان حق و باطل چه مقدار راه است و در میان
آسمان و زمین چه مقدار مسافت است و در میان مشرق و مغرب چه مقدار
بعد است و قوس و قزح چیست و ان چشمه که ماوای ارواح مشرکان
است چیست و ان چشمه که ماوای ارواح مؤمنان است چیست و مؤ
نث چه چیز است و ان ده چیز بعضی اشد از بعضی است چیست امام
حسن ع فرمود که میان حق و باطل چهار اصبع است انچه دیدی بچشم
خود حق است و انچه شنیدی بگوش باطل است و میان آسمان و زمین
دعوت مظلوم است و مد بصر شخصی پس انکس که گوید از برای تو غیر
از این دروغ گفته است و میان مشرق و مغرب مقدار یکروزه راه
افتاب است و قوس و قزح پس باید نگوی قزح زیرا که قزح
اسم
نام شیطان است ان قوس الله است و علامت ارزانی و امان
اهل ارض است از غرق شدن و اما چشمه که ماوای ارواح کافران است

که در سینه ما افروختی پس خاموش ان حضرت صلوات الله وعلی ابیها وعلی جدها   فصل در
احتجاج حضرت زینب دختر امیرالمؤمنین ع در خطبه که انشاء فرمود در ان روز در حضور
اهل کوفه لعنت الله علیهم حذیم ابن ستیر الاسدی روایت کرده اند که چون امام
المتقین علی بن الحسین زین العابدین ع بکربلا آمد با زنان اهل بیت وان حضرت مریض
بود و زنان کوفه گریبان چاک کردند صدا وا میکردند و مردان و زنان ایشان گریه و
افغان میکردند امام ع باواز ضعیف و نحیف میگفت این جماعت گریه از برای
ما میکنند آیا که کشت ما را غیر ایشان زینب بنت امیرالمؤمنین ع اشارت فر
مود که خاموش باشید مردمان پس مردمان خاموش شدند و مستمع گشتند پس
زینب ع بعد از حمد و صلوات فرمود ای اهل کوفه ای اهل غدر و مکر در گریه
و زاری شما چیزی نیست بد آنچه پیش فرستادید از برای شما دستهای شما ان موجب
غضب خداست بر شما و همیشه شما در عذاب خدا خواهید بود اما بر خود بگریید که
شما بگریه سزاوارید زیرا که بعار کردار خود مبتلا شدید و بعیب آرزوهای خود گرفتار
و آرزوی که نتیجه قبل خورند بعمر خدا باشد و سید جوانان بهشت که شما در روز
قیامت حاصل شد و بد آنچه شما پیش فرستادید از برای نفس خود تا امید است در سعی شما
هلاکت است در دست شما و بازگشته شدید بغضب خدای تعالی و بخاری و مسکنتی که یهود
و نصاری بان رسیدند هیچ میدانید که جگر گوشه را هلاک کردید و چه عهدی را شکستید
و چه حرمی را خواری رسانیدید و چه خونی است که بظلم و ستم ریختید و نزدیک است
که آسمانها شکافته

که آسمانها شکافته شود از هیبت او و زمین پاره پاره شود از غم و اندوه و کوهها
فرو ریخته شود از الم و غصه این و خدا تعالی از برای شما و از برای ما هر آینه
بر مرصاد است و درین حال نوحه و زاری بسیار کرد امام زین العابدین ع فرمود
ای عمه من خاموش شو که موجب شماتت اعداست و تو میدانی که گریه و
زاری باز نمیگرداند آنچه زمانه او را هلاک گردانید ان حضرت ع خاموش گشت
و فرمود تا خیمه زدند و مخدرات عصمت را بخیمه فرستاد و از برای تسکین اندوه
ایشان باندرون خیمه در آمد   فصل در احتجاج سید المتقین علی ابن
الحسین ع در شام بر بعضی از اهالی انجا در وقتیکه بر یزید ملعون در آمدند از
دیلم بن عمرو روایت که گفت در وقتیکه اسیرهای ال محمد ص را نزد یزید لعین آوردند
و ایشان را بر در مسجد بداشتند انجا که معهود که اسیرهای روم و ترک را انجا نگاه
دارند علی بن الحسین ع در میان ایشان بود پیری مردی از اهل شام آمد و گفت
با ایشان که الحمد لله که کشته شدید و هلاک گشتید و شاخ فتنه شکسته شد و در نائرا
گفتی تقصیری نکرد چون سخن او تمام شد امام زین العابدین ع فرمود سخنان گفتی ما
خاموش بودیم تا سخنان را تمام کردی و آنچه از عداوت و بغض در دل داشتی گفتی
اکنون خاموش باشی ما نیز بگوییم پیر مرد گفت تو هم بگو بشنویم امام ع فرمود آیا
نخوانده کتاب خدای تعالی گفت بلی خوانده ام امام ع فرمود آیا این آیه نخوانده
که قل لا اسئلکم اجراً الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد ص که نمیخواهم از شما
که هیچ مزدی در ادای رسالت مگر محبت و مودت خویشان نزدیک من مرد گفت
بلی خوانده ام امام ع فرمود ما ان خویشان نزدیکیم هیچ ایا یافته از برای

ما در سوره بنی اسرائیل یعنی که مخصوص ما باشد و مسلمانان شریک با
ما باشند گفت نه امام عم فرمود آیا این آیه نخوانده که و آت ذی
القربی حقه یعنی بده ای محمد صم خویشان خود را حق ایشان امام عم
فرمود ما ان خویشان اویم که ما مور است پیغمبر خدا صم انکه بدهد حق ما را
مرد شامی گفت بتحقیق شما ایشانید امام عم فرمود بلی آیا هیچ خوانده
این آیه را که و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و
للرسول و لذی القربی یعنی بدانید انکه انچه غنیمت کردید شما پس
بتحقیق که مر خدا راست پنج یک ان و مر رسول خدا راست و مر خویشان
او ران می گفت بلی امام عم فرمود ما ایم ذی القربی هیچ خوانده در سوره
احزاب حقی که مخصوص باشد گفت نه امام عم فرمود آیا نخوانده این آیه را که انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
یعنی نمیخواهد خدای تعالی مگر انکه ببرد از شما پلیدی را ای اهل بیت و پاکیزه
گرداند امام عم فرمود ما ان اهل بیتیم مرد شامی دست بجانب آسمان بر
داشت و گفت توبه کردم و بازگشتم بتو بار خدایا بازگشتم از عداوت
ال محمد صم و از کشتن اهل بیت محمد صم و قران خواندم روزگاری و هرگز
باین اطلاع نیافتم تا امروز فصل در احتجاج زینب بنت علی
ابن ابی طالب عم در وقتیکه دید یزید پلید لعنة الله علیه که چوبی در دست
داشت و بر دندانهای پیشانی سید الشهدا حسین بن علی بن ابی طالب عم می نهاد
و شیخ صدوق

و شیخ صدوق از مشایخ بنی هاشم و غیر او مردمان گفتند چون امام زین العابدین را
با اهل بیت در آورد یزید پلید علیه اللعنه سر مبارک امام حسین عم را نزد ان ملعون
آوردند و در برابر ان ملعون طشتی نهاده بود و چوبی بر دست ان سگ ملعون بود
بر دندانهای پیشانی مبارک امام حسین عم میزد و میگفت که کاشکی بزرگان ما که در
بدر کشته شدند اینجا حاضر بودندی پس برخواست زینب عم دختر حضرت امیر
المؤمنین عم که مادر او فاطمه دختر پیغمبر خدا است صم بعد از حمد و صلوات فرمود که راست
گفته حق تعالی انجا که فرموده ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذ
بوا بایات الله و کانوا بها یستهزءون یعنی پس عاقبت انکسان که
بدی کردند همیشه بدی بود از برای انکه تکذیب کردند ایات را خدای تعالی را
خواری رسیده باشد و برا کرامت و منزلت و این موجب عظیم خطر و خلا
فت قدر تو است و یا فراموش کرده قول حق تعالی را انجا که فرمود و لا یحسبن
الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم یعنی مپندارند آنان
که کافر شدند انکه مهلتی که میدهیم ما ایشان را بهتر است از برای ایشان به تحقیق
که ما مهلت نمیدهیم ایشان را مگر از برای انکه زیاده گردانند ایشان گناه را و مر
ایشان راست عذابی خوار کننده ای پسر ازاد
کردهای ما انکه کنیزان خود را در پس پرده میداری و دختران پیغمبر خدا را ا
اسیر کرده و پرده از روی ایشان بر افکنده و با عدا سپرده که از شهری
بشهری میبرند و ما را بکوچه و محلات میگردانند ازدور و نزدیک با ایشان

و از دو چشم مبارک امام ع از استماع این سخن پر اشک شد و بدست مبارک اشک چشم
را بر روی زمین ریخت و فرمود نه چنین است بخدا سوگند که هیچ مسلمانی را
و هیچ مؤمنی را نکشتند و مسلمان نبودند آنها که با او قتال کردند لیکن ایشان
اظهار اسلام میکردند و کفر خود را میپوشیدند و چون مددکاری یافتند در کفر
خود اظهار کفر کردند مردی از اهل کوفه گفت که ای علی بن الحسین ع جد
تو میگفت همیشه برادران ما بغی کردند بر ما و امام ع فرمود آیا نخوانده
کتاب خدای تعالی را آنجا که فرمود و الی عادٍ اخاهم هوداً عادیان را
برادران نبود گفت با آنکه کافر و دشمن هود بودند و باشند ادی که از
پیش گذشت مرویست آنکه علی بن الحسین ع همواره ذکر میفرمود حال
آنها را که حق تعالی مسخ ایشان را بصورت بوزینه کرد از بنی اسرائیل
فرمود حق تعالی این قوم را از این جهت مسخ کرد که ایشان را صید ماهی
میکردند در کنار دریا پس چگونه باشد حال کسی را بقتل آورد رسول
خدا را ص و هتک حرمت ایشان نماید حق تعالی اگرچه مسخ نکرد ایشان را در دنیا
پس عذابی آماده شده است از برای ایشان در آخرت که اضعاف عذاب مسخ است
بعضی گفتند ای پسر رسول خدا ص بتحقیق که ما شنیده‌ایم این سخن را از تو و ذکر کردیم
و بعضی نواصب گفتند اگر قتل حسین ع باطل بودی معصیت این بزرگتر میبود از
صید ماهی در روز شنبه آیا غضب میکرد خدای تعالی بر قاتل او همچنانکه غضب کرد بر صید کننده
گان ماهی امام ع فرمود با آن ناصبان بگو که پس اگر معاصی ابلیس بزرگتر از
معاصی آنکسان بودی که کافر شده‌اند باغوای او بایستی که هلاک گرداند حق
تعالی ابلیس را همچنانکه هلاک گردانید قوم نوح را و قوم هود را و حال آنکه هلاک
نگردانید حق تعالی ابلیس را و هود او لی بود بهلاک بدانید و آگاه باشید که

خدای تعالی حکیم است

خدای تعالی حکیم است در تدبیر خود هلاک میگرداند آنرا که حکمت در هلاک کردن او است
و ابقا میکند آنرا که حکمت در بقای او است همچنین است حال صید کنندگان ماهی در
روز شنبه و حال گروه قاتلان حسین ع خدا میکند با ایشان آنچه میداند که اولی بحکمت
است امام همام محمد بن علی الباقر ع فرمود چون علی بن الحسین این سخنان فرمود گفتند
بعضی که در مجلس او بودند گفتند ای پسر رسول خدا ص چگونه خدای تعالی عتاب و سرزنش
میکند این فرزندان را بر قبایح اعمال پدران و حال آنکه میفرماید و لا تزر وازرة وزر
اخری یعنی مواخذه کرده نمیشود شخصی بگناه شخصی دیگر امام زین العابدین ع فرمود بتحقیق که قرآن
نازل شده است بزبان عرب پس او خطاب میکند در قرآن اهل اللسان را بلغت ایشان
مثلاً میگویند مردم تمیمی را که غارت کرده‌اند قوم او در شهر فلان و کشتند مردم آنجا را که غارت
کردند شهر فلان را و نکشتند فلان و فلان را و میگویند عرب ما غارت کردیم فلان را و اسیر
کردیم فلان را نمیخواهند آنکه ایشان را مباشر این امر بوده‌اند بلکه غرض آنگروه سرزنش ایشان
است و آن گروه اظهار غلبه و قوت پس قول حق تعالی در این آیه سرزنش اسلاف ایشا
ن است زیرا که این لغتی است که نازل شده است بآن لغت قرآن و اگر این اخلاف را
راضی بوده باشند بافعال اسلاف خود جایز باشد آنکه گفته شود که ایشان کرده‌اند آن
افعال را بدان جهت که راضی بوده‌اند بقبایح اعمال ایشان و از ابی حمزه ثمالی روا
یت کرده‌اند که روزی یکی از قضاة کوفه نزد علی بن الحسین ع آمد و گفت جان من
فدای تو باد خبر ده مرا از قول حق تعالی و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها
السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین یعنی و گردانیدیم ما در میان ایشان قریه‌ها که
برکت نهادیم ما در آن قریه‌ها و قریه‌های متصل بیکدیگر که در یک از آن قریه‌ها دیده شود

دیگر دوان اندازه کرده ایم در ان سیر شما را که بامداد از قریه بیرون آیند و شبانگاه در
قریه دیگر باشند گفتیم با شما که سیر کنید درین قریه شبها و روزها در حالتی که ایمن باشید
و هیچ خوفی نباشد شما را امام ع فرمود چه می گویند مردمان پیش از شما از مردم عراق درین آیت گفت
می گویند مراد ازان مکه است امام ع فرمود هیچ دیده جائی که دزدی در انجا بیشتر باشد از مکه گفت
پس مراد ازان چیست امام ع فرمود مراد مردانند گفت این سخن را هیچ مانند در کتاب خدا
دارد امام ع فرمود بلی این آیت خوانده و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله
یعنی بسیار قریه که نافرمانی کردند امر پروردگار خود و پیغمبران او را این آیت بخواندند و اسئل القریة التی
کنا فیها و العیر التی اقبلنا فیها یعنی سؤال کنید قریه ما را که ما دران بودیم و کاروانی را که آمدیم ما
دران را سؤال از قریه می کنند یا از مردمان و یا از کاروان می کنند یا از مردمان قاضی گفت جانم فدای
تو باد این مردمان چه کسانند امام ع گفت این مردمان مائیم و مراد آمنین است از [illegible] ظاهر
روایت کرده اند که امام زین العابدین علیه السلام روزی بر حسن بصری بر گذشت و او موعظه می گفت
در منی لحظه توقف فرمود آنگاه گفت خاموش باش تا از تو سؤال کنم پس حسن ساکت شد
امام ع فرمود یا راضی هستی برین حال که تراست در میان تو و در میان حق که اگر مرگ نازل گردد بتو
امروز حسن گفت نه امام ع فرمود یا نفس خود هیچ موعظه و نصیحتی می کنی که ازین حال
[illegible] راضی باشی حسن بصری سر در پیش افکنده و بعد ازان گفت نصیحتی می کنم
اما نه از روی حقیقت امام ع فرمود آیا امید داری پیغمبری غیر محمد صلی الله که ترا [illegible] گفت نه
امام ع فرمود آیا امید داری خانه را غیر ازین خانه و جائی که ترا بار دیگر [illegible] گفت نه تا بعد مشغول
شوی گفت نه امام ع فرمود آیا هیچ دیده کسی را که از رنگ عقلی [illegible] او را در پیش نمود از برای
نفس خود آنچه تو راضی شده از برای [illegible] امام ع از او جدا شد حسن بصری

پرسید از امام

پرسید که این چه کسی است گفتند که علی بن الحسین است ع حسن گفت که ایشان اهل بیت
علم و حکمت اند بعد ازان دیگر هرگز موعظه نکرد که وعظ گوید آورده اند که عباد بصری
در راه مکه ملاقات نمود با امام زین العابدین ع گفت ای علی بن الحسین ع ترک کردی
جهاد و صعوبت آنرا و بعبادت حج مشغول گشتی بجهت آسانی و حق تعالی میفرماید
که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون
فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون یعنی بتحقیق که خدای تعالی خریده است از مؤمنان
نفسها و مالهای ایشانرا با آنکه ایشانرا بهشت باشد مقاتله کنند در راه خدا پس کشند
ایشان کافران را و کشته شوند در راه خدا امام ع فرمود هرگاه بیابیم چنان مردان را که باین
صفت باشند در انوقت جهاد فاضلتر از حج است از امام همام ابا عبد الله ع روایت
میکنند که مردی با امام ع گفت فلانی نسبت ترا با آنکه تو [illegible] امام ع فرمود که تو رعایت
نکرده حق مجالست آن مرد را ازان جهت که نقل کردی حکایت او را نزد ما و رعایت
نکردی حق مرا بدان جهت که رسانیدی بمن از برای من آن چیزی که نمیدانستم آنرا
بتحقیق که مرگ بهمه خواهد رسید و محشور خواهیم گشت در قیامت حاضر میشویم خدا
تعالی در میان ما حاکم خواهد بود باید که از غیبت اجتناب کنند بتحقیق که غیبت آدم
کلاب دوزخ است و آنانکه پیروی عیوب مردم بیشتر میکنند گواهی بر دین [illegible]
با آنکه او طلب میکنند عیبهای او را بقدر آنچه در روست از عیوب آورده اند که شخصی
سؤال کرد از امام زین العابدین ع که سخن فاضلتر است یا خاموشی امام ع فرمود
که هر یک را آفات است پس هرگاه سالم باشند از آفات پس کلام فاضلتر است
از خاموشی زیرا که حق تعالی انبیاء ع و اوصیاء ع را مبعوث نکرد بخاموشی بلکه بسخن گفتن نه

عبد الله بن سنان از

خال

بصدق و داعیان اند و بدین خدا پنهانی و آشکارا و باسنادی که سبق ذکر
یافت روایت کرده اند از نور العارفین علی بن الحسین ع در تفسیر قول حق تعالی
ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب یعنی از برای شما است در حکم قصاص
حیات و زندگانی ای خداوندان عقل بنا بر انکه چون قصد کند شخصی قتل کسی را
و بداند که اگر میکشد او را از برای قصاص خواهند کشت خود را باز میدارد از کشتن
او و درین هنگام نگاه داشته میشود حیات انکس که قاصد قتل بود و حیات غیر ایشان
از مردمان هرگاه بدانند که قصاص واجب است زیرا که ایشان جرئت نخواهند
کرد بر قتل از برای خوف قصاص بعد از ان فرمود ای بندگان خدا این قصاص
قتل شما است از برای انکسی که بکشید او را در دنیا آیا خبر دهم شما را از بزرگترین
از قتل و انچه خدای تعالی واجب گردانیده بر قاتل بزرگتر ازین قصاص گفتند بلی
ای پسر رسول خدا ص امام ع فرمود بزرگتر ازین قتل آن است که بکشد او را
کشتنی که زنده نگردد بعد از او هرگز گفتند کدام است ان کشتن امام ع فرمود آن است که
گمراه گرداند شخصی از نبوت پیغمبر خدا ص و از ولایت علی بن ابی طالب ع و فریب دهد
او را تا متابعت طریق دشمنان امیر المومنین ع و انکار فضل ان حضرت ع این ان قتل
است که جزاء او دخول در آتش دوزخ است و از امام همام ابو محمد الحسن بن علی
العسکری ع منقول است که مردی نزد امام المتقین علی بن الحسین ع آمد و مردی
را با خود آورد و گمان میبرد که او پدر وی را بقتل آورده بعد از تحقیق حال اعترا
ف بان نمود و واجب شد برو قصاص انگاه درخواه میکرد که عفو کند و از
قصاص بگذرد تا خدای تعالی ثواب عظیم کرامت فرماید ان مرد قبول نمیکرد و
بر خواطر شی گران بود امام ع فرمود فکر کن اگر این مرد را بر تو حقی باشد رعایت

ان حق تعالی ثواب با این مرد گفت ای پسر رسول خدا او را بر من حقی هست
اما نه چندان که خون پدر او را مقابل آن عفو توانم کرد امام ع فرمود حق او
بر تو چیست گفت حق او بر من ان است که تعلیم کرده است دانش مندی توحید
خدای تعالی و نبوت پیغمبر خدا ص و امامت امیر المومنین ع و ائمه معصومین ع
امام زین العابدین ع فرمود این حقی است که اگر خون اهل زمین در گردن
کسی باشد از اولین و آخرین غیر از انبیا و ائمه معصومین ع و در مقابل ان
عفو کنی اداء حق آن بجای نیاورده باشی باسنادی که سبق ذکر یافت
روایت کرده شده است که امام همام ابو جعفر محمد بن علی الباقر ع فرمود که
روزی محمد بن مسلم شهاب الزهری نزد امام علی بن الحسین ع آمد و بغایت
ملول و محزون بود امام ع فرمود که چیست ترا که ملول و محزونی گفت ملال
من بجهت حاسدان نعمت است و بجهت طامعان در مال من و از کسانی
که امید نیکوی از ایشان داشته ام و انانکه با ایشان احسان کرده ام و خلاف
انچه متوقع بود از ایشان بظهور میرسد امام ع فرمود ای زهری نگاه
دار زبان خود را تا صاحب برادران مشفق باشی زهری گفت من
در سخن با مردم در مقام احسانم امام ع فرمود این عجب از نفس تو بر این
سخن لایق نیست و دور است از تو سخنی که سبقت کنند دلها بانکار آن
ای زهری انکس که نباشد عقل او کامل ترین صفاتی که در او است هلاک شدن بآسان
ترین چیزی که در وست ای زهری ترا چنان لایق است که مسلمانان بمثابه اهل بیت
خود دانی پس بگردانی بزرگتر ایشان را بمنزله پدر خود و کوچک ایشان را بمنزله فرزندان

خود و هم سال خود را بمنزله برادران خود بس کدام از ایشان دوست دارند که تو بد گوی
کنی ایشان را و کدام از ایشان روا دارند که تو برده دری کنی ایشان را و اگر شیطان
لعین در خاطر تو القا کند که ترا افضلی بر یکی از اهل قبله هست باید که نظر کنی اگر او بزرگتر
از تو باشد بگوی که او سبقت دارد بر من در ایمان و عمل صالح پس او بهتر از من باشد و
اگر کوچک تر از تو باشد بگوی که شاید در قابلیت او کمالی باشد که ماورای هر کمالی باشد
و اگر بینی مسلمانان ترا تعظیم و توقیر میکنند انرا افضلی در ان از ایشان و منت بر زبر
باشی و اگر بینی که ایشان در مقام جفا و انقباض اند انرا از ثمر گناهی دان که از
تو در وجود آمده است و هر گاه که سلوک تو این باشد آسان گرداند خدای تعالی
زندگانی ترا و بسیاری گرداند خدای تعالی دوستان ترا و اندک گرداند دشمنان
ترا و فرحناک گردانند ترا به نیکوی ایشان و تاسف نبری از جفاهای ایشان و
بدان گرامی ترین مردمان نزد مردمان آنکس است که خیر او بایشان رسد و او از
ایشان مستغنی و متعفف باشد و گرامی ترین مردمان نزد مردمان بعد از او
کسی است که متعفف باشد از مردمان و اگر چه محتاج باشد بایشان فصل
در احتجاج امام همام ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام در بعضی از علوم که متعلق است
باصول و فروع روایت کرده شده است از محمد بن مسلم که وی گفت شنیدم از
امام همام ابو جعفر علیه السلام که در معنی آیت و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی
و اضل سبیلا یعنی هر کس که باشد در این دنیا جاهل و نابینا و او در آخرت نابینا
و گمراه تر است و فرمود آنکس که دلالت نکند او را آفرینش آسمانها و زمین و
اختلاف روز و شب و دوران افلاک با فتاب و ماه و ستاره گان سیاله

و غیر بعد و دو یکران

وغیر بسیار و دیگر آیات عجیبه برانکه در ماورای این دنیا امریست بزرگتر از این
دنیا پس او در آخرت او در آخرت نابیناست فرمود یعنی در آنچه معاینه نبود
نابیناست و گمراه تر است روایت کرده اند که نافع بن ازرق از امام علیه السلام پرسید
که کی خدای تعالی موجود شد امام علیه السلام فرمود که بگو خدای تعالی کی موجود نبود تا
بگویم که کی موجود شد حق تعالی از این منزه است همیشه بود و خواهد بود همواره
فرد و صمد بود هرگز فرا نگرفت زن و فرزند را عبد الله بن سنان روایت میکند از
پدر خود که گفت مردی نزد امام ابو جعفر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر علیه السلام چه چیز را
میپرستی و عبادت او میکنی امام علیه السلام فرمود که خداوند عالمیان را میپرستم و گفت هیچ
دیده معبود خود را امام علیه السلام فرمود بلی ندیده ام او را بمشاهده چشم سر و لیکن دیدم
او را بچشم سر و مشاهده دل بحقایق ایمان و شناخته نشود بقیاس و مدرک
نشود بحواس و مشابه نباشد به مناس موصوف است بآیات و معروف است بدلالات
عادل است در افعال و جور و ستم نمیکند در کردار این است الله معبود بحق که
غیر از او معبودی سزای نیست پس بیرون رفت آن مرد و میگفت الله اعلم
حیث یجعل رسالاته یعنی خدا داناتر است بانجا که میکرد اند رسالتهای خود را
و روایت کرده محمد بن مسلم از امام همام ابو جعفر بن علی الباقر علیه السلام که او فرمود در صفت
خداوند قدیم انکه واحد و صمد است احدیت از روی معنی دارد و او را معانی کثیر
و مختلف نیست راوی میگوید گفتم زعم جمعی از اهل عراق آن است که او شنوا است بغیر
انچه بان بیناست یعنی انچه بان شنواست امام علیه السلام فرموده ان کذب و الحاد است
و تشبیه حق تعالی است بمخلوقات خدای تعالی شنواست بانچه بان بیناست و بیناست
بانچه بان شنواست روایت کرده اند بعضی از اصحاب حالانکه عمرو بن عبید نزد

بدعت خود و نافع بن ازرق گفت بخدا سوگند که هرگز چنین سخنی بگوش من نرسیده
بود و در دل من خطور نکرده و این سخنی است که حقیقت آن بر کسی پوشیده
نیست و از ابوجارود منقول است که گفت روزی امام همام ع ابوجعفر بن محمد فرمود
ای ابوجارود چه میگویند مردمان در امر حسن و حسین ع ابوجارود گفت بجانم فدای
تو باد انکار میکنند آنکه ایشان پسران پیغمبر خدا اند آیا شما بچه چیز حجت میگوئید بر ایشان
امام ع فرمود ما حجت میجوئیم بقول حق تعالی و من ذریته داود یعنی از ذریت ابراهیم داود است
تا آنجا که عیسی را ع از ذریت آدم میشمارد و حجت دیگر از برای ما بر آن قول
حق تعالی قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم حق تعالی ما را لسان پیغمبر خود خواند
در این آیه امام ع فرمود دیگر چه میگویند مردمان ابوجارود گفت که بجانم فدای
تو باد میگویند که فرزند دختر اگرچه فرزند است اما فرزند صلبی نیست امام ع فرمود من
آیه از کتاب خدای تعالی بیاورم که ایشان را فرزند صلبی خوانده باشد و انکار نتواند
کرد مگر کسی که کافر بکتاب خدای تعالی باشد ابوجارود گفت این آیه در کجا است امام
ع فرمود آنجا که حق تعالی میفرماید و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم یعنی حرام است
بر شما زنان پسران شما که از صلب شما باشند ای ابوجارود و سؤال کن از آن
که ازواج امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر پیغمبر خدا ص حلال بود یا نه اگر گویند حلال
بود دروغ و باطل گفته باشند و اگر گویند حلال نبود پس ایشان پسران پیغمبر خدا ص
باشند از صلب آن حضرت و ازواج ایشان حرام باشد بر پیغمبر ص از برای آنکه این فرزندان
از صلب پیغمبراند ابوحمزه ثمالی روایت میکند از ابوربیع که گفت در سالی که من با امام
ابوجعفر ع حج میگذاردیم و آن سالی بود که هشام بن عبد الملک علیه اللعنه از برای
حج بمکه آمده بود و نافع مولای عمر بن الخطاب علیه اللعنه با او بود نافع نظر کرد در

رکن خانه امام

رکن خانه امام همام ابوجعفر ع را در آنجا دید که خلق بسیار بر وی جمع آمده
بودند نافع گفت ای مؤمنان این مرد چه کس است هشام لعین گفت
محمد بن علی ابن الحسین است ع نافع گفت من میروم سؤال چند از
او میکنم که در جواب عاجز آید و در میان خلایق او را خجالت دهم هشام
لعین گفت برو سؤال کن شاید که خجالت دهی نافع آمد گفت ای محمد
بن علی الحسین علیهما السلام بتحقیق که من تورات و انجیل و زبور و فرقان
خوانده ام و دانسته ام احکام حلال و حرام را گفت خبر ده مرا که از زمان
عیسی ع تا زمان محمد ص چند سال است امام ع فرمود بقول ما پانصد سال
و بقول شما ششصد سال است نافع گفت خبر ده مرا از قول حق تعالی و اسئل
من ارسلنا من قبلك رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون
یعنی سؤال کن ای محمد ص آنان را که فرستاده ایم پیش از شما پیغمبران ما آنکه آیا
گردانیده ایم جدا از غیر خدای رحمن خدا ها که بپرستند مردمان ایشان را آیا محمد ص
مامور است که از کدام پیغمبر سؤال کنید و حال آنکه در میان او و در میان عیسی ع
پانصد سال بود امام ابوجعفر ع این آیه برخواند که سبحان الذی اسری
بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی یعنی پاکا منزها
خداوندی که شب برد بنده خود را از مسجد حرام که مسجد مکه باشد تا مسجد
اقصا که مسجد بیت المقدس باشد بارکنا حوله لنریه من آیاتنا
یعنی آن مسجدی که خیر و برکت نهادیم ما در آن تا بنمائیم او را آن انتهای او
از جمله این ها که نمودند بمحمد ص در شب اسری آن بود که همه پیغمبران را از آدم
تا خاتم امر کردند که بنزد پیغمبر ص حاضر شوند تمامی انبیا و رسل حاضر شدند امر
کرد جبرئیل امین را تا بانگ و قامت از برای نماز بگوید جبرئیل ع کلمات

اذان و قامت را دو نوبت مکرر میساخت و در اذان حی علی خیر العمل فرمود بعد از
ان محمد ص امامت فرمود و انبیاء و رسل در نماز اقتدا بان حضرت کردند و چون
از نماز منصرف گشت جبرئیل ع با این آیه آورد واسئل من ارسلنا الآیه حضرت
ع فرمود چه گواهی میدهید و چه چیز را می پرستید شما گفتند گواهی میدهیم که
معبودی سزاوار پرستش نیست مگر خدای بحق و گواهی میدهیم که تو
پیغمبر خدای فرا گرفته اند از ما عهد و میثاق را نافع گفت راستی گفتی ای ابا
جعفر ع نافع گفت خبر ده مرا ای پسر رسول خدا ص از قول حق تعالی یوم تبدل الا
رض غیر الارض والسموات یعنی روزی که تبدیل کرده می شود زمین بغیر
زمین والسموات آیا بکدام زمین تبدیل می یابد به زمینی که بمثابه قرص نان سفید
باشد اهل محشر از ان میخورند و می آشامند تا زمانی که فارغ شود خدا
تعالی از حساب خلایق نافع گفت آیا ایشان از خواهش اکل آن بازمی
ایستند یا نه امام ع فرمود ایشان در آتش دوزخ مشغول ترند با راده اکل
آن و حق تعالی از آن خبر میدهد و میفرماید و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان
افیضوا علینا من الماء و مما رزقکم الله یعنی ندا کنند اصحاب دوزخ
اصحاب بهشت را انکه بدهید ما را از آب که تمتع میگیرید از ان بدرستی که روزی
گردانیده است شما را خدای تعالی ایشان همواره مشغول باکل و شرب باشند
چون طعام طلب کنند زقوم را بایشان دهند و آب خواهند آب حمیم دهند
نافع گفت راست گفتی ای پسر رسول خدا ص مسئله دیگر باقی ماند امام ع فرمود
که بگو کدام است نافع گفت خبر ده مرا که خدای تعالی کی پیدا شد امام ع فرمود
ای نافع وای بر حال تو کی نبود که تا من خبر دهم که او کی پیدا شد همیشه بود و همیشه

خواهد بود فرد و صمد است و فرا نگرفته است زن و فرزند را انگاه نزد هشام آمد
و هشام علیه اللعنه از وی پرسید چه کردی نافع گفت بخدا سوگند که او داناترین
مردمان است و او پسر رسول خدا است بحق و راستی روایت است انکه
سالم نزد امام همام ابو جعفر ع آمد و گفت آمده ام نزد تو تا سخن کنم در امر این
مرد امام ع فرمود کدام مرد گفت علی بن ابی طالب ع امام ع فرمود در کدام
امر او گفت در انچه کرده است امام ع فرمود نظر کن در انچه قرار گرفته است نزد تو
از انچه راویان از پدر خود روایت کرده اند بعد از ان فرمود ای سالم آیا رسیده
است بتو انکه پیغمبر خدا ص فرستاد سعد بن معاذ را به رایت انصار بجنگ خیبر پس
بازگشتند منهزم بعد از ان فرستاد عمر بن خطاب را علیه اللعنه با رایت مهاجر
و ایشان با حسن وقوف تمام بازگشتند و سعد در ان جنگ جراحت تمام
یافت پیغمبر خدا ص فرمود مهاجران و انصار بعضی از بعضی نبردند بعد از ان
فرمود هر آینه فردا خواهم داد رایت را بمردی که دوست دارد خدا و رسول
خدا ان مرد را سالم گفت بلی و حاضران مجلس همگی تصدیق نمودند امام ع
فرمود ای سالم اگر گوئی خدای تعالی دوست میداشت او را و نمیدانست که
او چه خواهد کرد پس بتحقیق که تو کافر میشوی و اگر گوئی خدای عز و جل او را دوست
میداشت و میدانست که او چه خواهد کرد پس انچه او کرد پسندیده و لایق بود
سالم گفت این سخن را نوبت دیگر اعاده کن امام ع اعاده فرمود سالم گفت وای
بر ما عبادت کردیم خدای تعالی را بر ضلالت هفتاد سال روایت کرده شده است از
امام هادی تقی نقی ابو محمد الحسن العسکری ع که فرمود روزی حضرت نور العارفین
امام زین العابدین ع در مجلس شریف خود میفرمود که پیغمبر خدا ص در زمانی که عزم سفر تبوک

داشت امر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع در مدینه بخلافت و نیابت آن حضرت
توقف فرماید امیرالمؤمنین ع فرمود یا رسول الله هرگز دوست نداشته ام که تخلف
کنم از تو در چیزی از امور تو و غایب گردم از مشاهده تو پیغمبر خدا ص فرمود آیا راضی
نیستی آنکه باشی از برای من بمنزله هارون از برای موسی ع و در مدینه توقف
خواهی کرد و ترا ثواب آن خواهد بود که با پیغمبر خدا غزا با کفار کرده باشی و ثواب
آنانکه با پیغمبر خدا ص غزا کرده باشند و ترا بر خدای تعالی از برای محبت تو ما را آنست
که حجاب از میان ما و تو بردارد تا ما در هر مقام و منزل که باشیم تو ما را و اصحاب
ما را مشاهده نمای و بر احوال ما مطلع و مخبر باشی و احتیاج بمکاتبه و مراسله
نباشد مردی برخواست و گفت چگونه چنین حالی از برای علی بن ابی طالب ع
تواند بود این حال از برای انبیاء و رسل ممکنی باشد امام زین العابدین ع فرمود
این معجز پیغمبر خدا است ص و بدعای آن حضرت از برای امیرالمؤمنین ع حاصل
گردد و زیادتی و قوت در نور بصر امیرالمؤمنین ع بدید آید و حجاب از پیش
برخیزد آنکه امام همام محمد بن علی الباقر ع با آن مرد گفت ای بنده خدا چه بسیار
است ظلم این امت بر علی بن ابی طالب ع و چه اندک است انصاف ایشان از
برای او آنچه در حق صحابه قایل میشوند از برای علی بن ابی طالب ع قایل نمیشوند
با آنکه او افضل صحابه است و منع میکنند از او منزلتی او را از برای دیگران و
قبول میدارند و از آن جهت است که دوست میدارند ایشان محبان ابو
بکر لعین را و تبرا میکنند از اعدای او و همچنین دوست میدارند محبان عثمان

علیه اللعنه

علیه اللعنه را و تبرا میکنند از اعداء او و همچنین دوست میدارند تا حضرت
امیرالمؤمنین ع میرسند و میگویند دوست میداریم محبان او را و تبرا نمیکنند از
اعداء او و بلکه دوست میدارند ایشان را و چگونه جایز باشند و حال آنکه پیغمبر ص
در حق امیرالمؤمنین ع فرمود اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وانصر من نصره واخذل من خذله و ایشان دشمن نمیدارند دشمن او را
مخذول نمیدارند کسی را که در مقام خذلان او است و این حال از انصاف
بیرون است دیگران است که هر گاه ذکر کرده میشود از برای ایشان چیزی
که مخصوص با امیرالمؤمنین ع بدعای پیغمبر خدا ص و کرامت او شد و بدرود کار
او جحود و انکار میکنند و قبول میکنند آنچه ذکر میکنند از برای دیگران
از صحابه پس چه چیز است که منع میکنند آنکه قبول کنند از برای علی بن ابی طالب ع آنچه قبول میکنند
از برای دیگران عمر خطاب لعین هرگاه که از برای او میگویند که بر بالای منبر بود در مدینه
در میان خطبه گفت یا ساریة الجبل ای ساریه کوه را نگاه دار و انکار کردند اصحاب
او و گفتند این سخن خطبه او نبود و چون خطبه و نماز منقضی شد از او پرسیدند که چه
بود که گفتی در میان خطبه یا ساریة الجبل گفت بدانید که من در اثنای خطبه انداختم
نظر خود را بناحیتی که بیرون رفته بودند برادران شما در آن ناحیه از برای غزای در
نهاوند و سعد بن وقاص بر ایشان امیر بود خدای تعالی پردهای حجاب را از میان من
و ایشان برداشت و دیده مرا قوت بینای داد تا دیدم ایشان را و جمع کفار اراده داشتند
که بگردند بر خلف ساریه و آنها که با او بودند از مسلمان و احاطه کنند برایشان و همه را بقتل
آورند پس گفتم یا ساریة الجبل تا ملتجی شود بجبل ایشان را از آنکه احاطه کنند با او و

وبعد از ان قتال کنند با ایشان وعطا فرمود خدای تعالی برادر امؤمن شمارا
تا احاطه کردند بر کافران وفتح داد ایشان را خدای تعالی بر بلاد کفر محافظت
کنید این وقت را که عنقریب بحران بر شما خواهد رسید واز مدینه تا نهاوند بنجاه
روز راه بود امام ع فرمود هرگاه که مثل این از برای عمر قبول کنند چرا از برای امیر
المؤمنین ع امثال این سخنان قبول نکنند اما ایشان قومی اند که عادت ایشان
ناانصافی بود و مکابره است روایت است از عبد الله سلیمان امام همام ابو جعفر ع
که گفت من نزد
بودم مردی او را عثمان اعمی گفتندی و گفت حسن بصری را زعم ان است که آنان
از اهل بصره که
که بپوشانند علم دین را اذیت خواهند یافت از ذبح بطون ایشان انکسانند که در
آتش دوزخ باشند امام ع فرمود پس هلاک باشد در این هنگام مؤمن آل فرعون وحال
انکه مدح کرده است او را خدای تعالی بکتمان علم انجا که فرمود یکتم ایمانه همیشه
علم پوشیده و نهان بوده از ان زمان باز که خدای تعالی نوح را به پیغمبری بر
انگیخت پس باید حسن نظر بر این شمال خود کند تا بداند که یافت نمیشود
علم مگر در اینجا امام ع فرمود بحقیقت مردمان بر ما عظیم است اگر بخوانیم ایشان را
اجابت نمیکنند ما را و اگر بگذاریم هدایت نمیشوند بغیر ما

فصل در احتجاج

امام المغارب والمشارق ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع در انواع
شئ از علوم دینیه بر اصناف کثیر از اهل ملل و دیانات از هشام بن الحکم
روایت کرده اند که وی گفت زندیقی نزد امام ابو عبد الله ع آمد و گفت
ای امام زمان چه دلیل بر وجود صانع عالم داری امام ع فرمود وجود
افاعیل که دلالت

افاعیل که دلالت دارند بر انکه صانعی ایشان را در وجود آورده آیا نمی‌بینی انکه چون
نظر کنی در بناء محکم میشد مرفوع بدانی انکه او را بانی بوده اگرچه ندیده باشی ان
بانی را و نشنیده باشی اوصاف او را سایل گفت چه چیز است ان امام ع فرمود
چیزیست که مخالف اشیا که مانندگی بچیزی از موجودات عالم ندارد بازگرد بگفتن
من انکه چیزیست باثبات وجود او وانکه او چیزیست بحقیقت شیئیت ان است که
جسم نیست و صورت نیست و محسوس نمیشود و مدرک نمیشود بحواس باطنه
و وهم را بیافتن ان راه نیست کاهش نمیابد بمرور دهور و متغیر نمیشود بتغیر
از زمان سایل گفت بتحقیق ما نمییابیم موهومی مگر که مخلوق است امام ع فرمود
که اگر امر بر وجهی باشد که شما میگوئید هر آینه توحید از ما مرتفع باشد از برای انکه
ما مکلف نیستیم انکه اعتقاد کنیم غیر موهوم را لیکن ما میگوئیم که هر موهوم بحواس
مدرک بحواس که باید او را حواس مثلا پس او مخلوق است و ناچار است
انکه اثبات کنند صانع اشیا را بیرون از دو جهت مذموم یکی جهت نفی زیرا
که نفی او ابطال و عدم است و یکی دیگر جهت تشبیه بصفت مخلوق ظاهر التر
کیب والتألیف پس ناچار باشد از اثبات صانع از برای وجود
مصنوعین و مضطرند ایشان از ان جهت که مصنوع اند بوجود صانع وانکه ایشان
غیر ایشان است و مثل ایشان نیست از برای انکه مثل ایشان شبیه ایشان
است در ظاهر ترکیب و تالیف و در انچه جاری می‌شود بر ایشان از حدوث
ایشان بعد از انکه نبوده اند واز کوچکی به بزرگی میروند از سواد به بیاض
واز قوت بضعف و احوال موجده که حاجت نیست ما را بتفسیر آنها و

الله مشتق از اله است یعنی بنده گی کردو بندگی کردن اقتضائی معبودی دارد که اسم غیر
مسمی است کسی است که عبادت اسم کند نه مسمی و کافر است و معبودی ندارد و انکس
که عبادت میکند اسم و مسمی را کافر است و عبادت کرده است دو معبود را و انکس
که عبادت کرد است معنی را نه اسم را پس ان توحید است هشام گفت جانم فدای تو
باد زیاده گردان از برای من این سخن را امام ع فرمود بتحقیق که خدای تعالی را نود و نه
نام است پس اگر اسم ان مسمی است پس هر اسمی از ان معبودی باشد و لیکن خدای
معبود معنی که این اسمها دلالت بران دارند پس این اسماء همه انها غیر او باشد باز فر
مود ای هشام خبز نام ماکول است و ماء نام مشروب است و ثوب نام ملبوس است
و نار نام محرق است آیا فهم کردی ای هشام چنان فهمی که دفع کنی بان مجادله اعداء
ما را گفت بلی امام ع فرمود نفع دهاد ترا خدای تعالی بان و ثابت گرداناد بان هشام
گفت بخدا سوگند که غلبه نکرد بر من کسی در علم توحید از ان زمان باز که امام ع از
برای من دعا فرمود و روایت است از هشام بن الحکم که گفت زندیقی بود در ملک مصر
چون حکایت علم و کمال امام همام ابو عبد الله ع باو رسید از مصر بمدینه آمد تا منا
ظره کند با امام ع چون آمد و از امام ع پرسید خبر یافت که امام ع بمکه تشریف برده اند
از برای حج بیت الله و زندیق نیز روانه شد و وقتی امام ع ملاقات نمود که ان حضرت
در طواف بود بعد از طواف ان حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من عبد الملک
امام ع فرمود کنیت تو چیست گفت ابو عبد الله و امام ع گفت کیست ان ملکی که تو
بنده اوی از ملوک آسمان است یا از ملوک زمینی و خبر ده مرا از که پسر خود که او عبادت
خدای آسمان میکند یا خدای زمین زندیق خاموش شد امام ع فرمود سخنی بگو باز

خاموش شد

خاموش شد امام ع فرمود چون از طواف فارغ شوم نزد من آی چون امام ع از
طواف فارغ شد زندیق آمد و در مقابل امام ع نشست و ما انجا مجتمع بودیم امام ع
فرمود آیا میدانی زمین را فوق و تحتی است گفت بلی امام ع فرمود آیا در تحت
زمین در آمدۀ گفت نه فرمود هیچ میدانی چیست در تحت زمین گفت نه لیکن
گمان میبرم که در تحت زمین چیزی هست امام ع فرمود گمان عجز کسی است که او را
یقینی نیست باز امام ع فرمود هیچ باسمان رفتۀ هیچ میدانی که چه چیز است در آسمان
است گفت نه باز فرمود هیچ بمشرق و مغرب عالم رفتۀ و دیدۀ که چه چیز اند مخلوقات
انجا گفت نه امام ع فرمود تعالی تو پس عجب است بمشرق و مغرب عالم نرسیدۀ
و در زیر زمین نیامدۀ و صعود بر آسمان نکردۀ و ندانستۀ که مخلوقات انجا
چه چیز است و منکر و جاحدی ان چیزی را که در انها موجود است و هرگز عاقلی
جحود و انکار کند چیزی را که نداند زندیق گفت هرگز نشنیدم چنین سخنان را
از غیر تو امام ع فرمود پس تو از این در شک هستی پس شاید که او باشد و
شاید که نه او باشد زندیق گفت و شاید این باشد امام ع فرمود ای مرد نیست
انکس را که نمیداند حجت انکس که عالم است هرگز جاهل را حجت بر عالم نباشد
ای برادر اهل فهم کن از من سخنی را و بدان که آفتاب و ماه و شب و روز
ملجأ اند در حرکت و سبقت نمیکنند یکی بر دیگری میروند و باز میگردند بتحقیق
که ایشان مضطر اند در بین نیست او را مکانی مگر مکان ایشان پس اگر قادر بودندی
انکه بروند پس چرا باز میگشتند و اگر ایشان غیر مضطر بودندی پس چرا روز شب
نمیشد و چرا شب روز میشد بخدا سوگند ای برادر اهل مصر که ایشان مضطر اند

آیا نمی بینی که آسمان مرفوع است و زمین موضوع است ساقط نمیشود آسمان
بر زمین و از جای خود بجای نمیرود نگاه داشته است ایشان را آفریدگار ایشان
چنانکه مقتضای مدبری اوست هشام گفت که آن زندیق ایمان آورد امام ع فرمود
تا شرایع تعلیم کنند او را با آفریدگار ایشان چنانکه مقتضای تدبیر اوست روا
یت است از عیسی بن یونس که گفت ابن ابی العوجا از تلامذهٔ حسن بصری
بود منحرف شد از توحید باوی گفتند چرا گذاشتی مذهب صاحب خود را
و در آمدی بمذهبی که او را اصلی نیست گفت بدان جهت که صاحب من خدوند اعتقاد
نبود گاه قایل بود بقدر و گاه قایل بود بجبر و او را دوام بر یک اعتقاد نبود بمکه آمد
و منکر بود آنکسان را که حج گذارده بودند و علماء اسلام مکروه میداشتند ملاقات و
مجالست او را بواسطهٔ خبث لسان او و فکر ضمیر او را و روزی بنزد ابو عبدالله ع
آمد و در میان مجلس نشست و گفت ای ابا عبدالله مجالس با امانات است و ناچار است کسی را
که سرفه باشد انکه بسرفه آیا رخصت میدهی که سخن گویم امام ع رخص گردانید گفت تا
چند می شتابید بحکم و تضرع میکنید باین سنگ و پرستش میکنید این خانه را که از گچ و سنگ است
و برگرد او میدوید مانند دویدن شتر مست که نعره کند هر عاقلی داند که این فعلی است که
اساس آن نه از جانب حکیمی است بتحقیق که تو قدره و پیشوای این گروهی و نظام
این ملت بر تدبیر تو است امام ع فرمود آنکس که خدای او را گمراه کرد و پردهٔ تعالی بر دیدهٔ
دل او کشید سخن حق را بدشوار در یابد و آشامی خاطر آن او نشود خدا تعالی بتعظیم
این خانه بندگان خود را عبادت فرمود تا امتحان کند ایشان را در تعظیم این خانه که آن را مقام
انبیاء و قبلهٔ نماز گذارندگان گردانیده پس او طریقی است که مؤدی میشود برضوان
خدای تعالی و راهیست که میرساند بغفران خدا تعالی و آفریده است اینرا پیش از کشیدن

زمینی بدو هزار سال

زمینی به دو هزار سال پس سزاوار است کسی را که مطیع امر و نهی خدای باشد انکه
دقیقه از دقایق تعظیم این خانه فرو نگذارد و ابن ابی العوجا گفت پس شما تعظیم و
توقیر خانه میکنید از برای تعظیم کسی ع که او با مخلوقات است و مشاهده ایشان
میکند و اقرب است با ایشان از رگ گردن با ایشان چنانکه در قرآن مجید میفرماید
و نحن اقرب الیه من حبل الورید میشنود کلام ایشان را و می بیند
اشخاص ایشان را و میداند اسرار ایشان را گفت پس او را دیهیم مکان
باید بود اگر در آسمان باشد چگونه در زمین باشد و اگر در زمین باشد در
آسمان چگونه تواند بود امام ع فرمود این صفت مخلوق است که مذکور شد
جمیع مخلوقات هرگاه که انتقال کنند از حالی بحالی شغل کنند مکانی را و
شود از ایشان مکانی دیگر اما خداوند عظیم الشأن جلی البرهان خالی
نمیشود از او مکانی و مشغول نمیشود باو مکانی و بمکانی نزدیکتر نمیشود
بمکانی روایت است از ابن العوجا که سؤال کرد از امام ع امام ابا عبدالله
ع از حدوث عالم امام ع فرمود نیابی هیچ صغیری و کبیری مگر نه چون
ضم کنی مانند او را بزرگتر شود از آنچه بود و این صفت انتقال است
از حالی بحالی و اگر قدیم بودی منتقل نگشتی از حالی بحالی زیرا که چیزی
که زوال می پذیرد و متحول میشود جایز است انکه بدید آید و ناپدید گردد
پس باشد بوجود او بعد از عدم او دخول در حدوث و در بودن او
و در ازل دخول او در قدم و این صفت قدم و حدوث در یک چیز
مجتمع نشود ابن العوجا گفت چنان انگاریم که از چیزی حالتی بود و چیزی
که سمت ذکر یافت استدلال بر حدوث آنها توان کرد پس اگر باقی
ماند چیزی بر صغر خود و تغیر نیابد از کجا استدلال بر حدوث آن

از نقطه ... امام ع فرمود وای بر تو ...

تسلط جابر هر جزو در میان مردم و امر دین قوت یابد و عاکت کرد و یقین بر شکوک
و او علم و هیچ پیغمبری از دنیا بیرون نرفت مگر که امت او اختلاف کردند
بعد از او و سبب اختلاف امام و حجت بود که در و اختلاف کردند و امام
و حجت خود را بگذاشتند سایل گفت هرگاه که امام و حجت در میان خلایق
متروک باشند فایده در وجود او چه خواهد بود امام ع فرمود که هست
که اقتدا میکنند باو و استفاده میکنند از او و آنچه نافع است از برای خلایق و موافق
صلاح ایشان است و اگر ایشان احداث بدعتی در دین کنند اعلام کند ایشان را
باز سایل گفت خدای تعالی موجودات را از چه چیز آفرید امام ع فرمود از لا شیء سایل
گفت چگونه شیء از لا شیء توان آفرید امام ع فرمود که اشیا مخلوق اند یا از شیء
و یا از لا شیء پس اگر مخلوق باشند از شیء باوی باشند زیرا که آن شیء قدیم است
و قدیم حادث نباشد و فنا و تغییر بر او راه نیابد و خالی نخواهد بود از آنکه آن
شیء جوهر واحد است و بر لون واحد پس این الوان مختلفه و جواهر کثیره در این
عالم با انحاء مختلفه از کجا پدید آمده باشد و مرگ و فنا از کجا پدید آید که موجد
عالم صاحب حیات و زنده کی باشد و زنده کی از کجا پدید آید اگر پدید آورنده
زنده کی نبوده باشد و نتواند بود که از زنده و مرده قدیم ازلی پدید آمده باشند زیرا که
نتواند بود که مرده از زنده لا یزالی پدید آید و نتواند بود که مرده قدیم لا یزالی باشد
زیرا که مرده را قدرت و بقا نتواند بود سایل گفت از کجا میگویند که اشیا قدیم و ازلی
است امام ع فرمود این مقاله قومی است که منکر اند مدبر اشیا را و تکذیب انبیا
میکنند و گفت ایشان را اساطیر اولین میخوانند و دینی را از برای خود

نهاده اند و این

نهاده اند و این ظاهر است که اشیاء در تغیر و تبدیل اند متغیر و متبدل نیست مگر حادث
و حادث را ناچار باشد از صانع محدث سایل گفت آیا همیشه صانع عالم دانا بوده که
آنها را بوجود آورده امام ع فرمود لا یزال دانا بوده و آفریده اشیا را آنچنانکه دانسته
سایل گفت آیا بصفت اختلاف است یا بصفت ائتلاف امام ع فرمود صفت به
اختلاف و ائتلاف نتواند بود زیرا که اختلاف صفت تجزی است و ائتلاف
صفت متبعض پس او را نه مختلف توان گفت و نه موتلف سایل گفت پس معبود
چگونه واحدی تواند بود امام ع فرمود او واحد است در وحدت ذات خود که او را
مشابهتی بوحدت اشیا نیست زیرا که هر واحد غیر او است و متجزی و معدود است
و صانع عالم از آن منزه و مبرا است سایل گفت از برای چه آفرید مخلوقات را
و او محتاج نبود بمخلوقات و از ضرورت نبود آفریدن ایشان و لایق نیست
که عبث آفریده باشد اشیاء را امام ع فرمود که مقصود از آفرینش اظهار
حکمت و نفاذ علم و امضای تدبیرات او بود سایل گفت چرا اقتصار نکرد
صانع عالم بر آفریدن این دنیا و نگردانید این دنیا را از ثواب و عقاب
خلایق امام ع فرمود بدان جهت که این خانه بلاست و در اینجا کسب ثواب
و تحصیل رحمت توان کردن این دنیا از آفات و بلیات مملو است و فنون
آرزو و صنوف شهوات بر خواطر مستولی است تا امتحان کند بنده گان خود را
چنانکه در کلام مجید میفرماید که نبلوکم بالشر والخیر بطاعت و معصیت
پس نتواند که دار عمل و دار جزا باشد سایل گفت آیا حکمت او است که گردانیده است
دشمنان از برای خود و حال آنکه موجود بود و او را دشمنی نبود همچنانکه زعم

نسئلوا چرا هر جزو در میان مردم و امر دین قوت یابد و عادت گردد و یقین بر شکوک
داویلم و هیچ پیغمبری از دنیا بیرون نرفت مگر که امت او اختلاف کردند
بعد از او و سبب اختلاف امام و حجت بود که درو اختلاف کردند و امام
و حجت خود را بگذاشتند سایل گفت هرگاه که امام و حجت در میان خلایق
متروک باشند فایده در وجود او نخواهد بود امام ع فرمود که فایده هست
که اقتدا میکنند باو و استفاده میکنند از او و آنچه نافع است از برای خلایق و موافق
صلاح ایشان است و اگر ایشان احداث بدعتی در دین کنند اعلام کند ایشان را
باز سایل گفت خدای تعالی موجودات را از چه چیز آفرید امام ع فرمود از لا شیء سایل
گفت چگونه شیء از لا شیء توان آفرید امام ع فرمود که اشیا مخلوق اند یا از شیء
و یا از لا شیء پس اگر مخلوق باشند از شیء باوی باشند زیرا که ان شیء قدیم است
و قدیم حادث نباشد و فنا و تغییر بر او راه نیابد و خالی نخواهد بود از انکه آن
شیء جوهر واحد است و بر لون واحد پس این الوان مختلف و جواهر کثیره در این
عالم با انحاء مختلف از کجا پدید آمده باشند و مرگ و فنا از کجا پدید آید که موجد
عالم صاحب حیات و زنده گی باشد و زنده گی از کجا پدید آید اگر پدید آورنده را
زنده گی نبوده باشد و نتواند بود که از زنده و مرده قدیم ازلی پدید آمده باشند زیرا که
نتواند بود که مرده از زنده لایزالی پدید آید و نتواند بود که مرده قدیم لایزالی باشد
زیرا که مرده را قدرت و بقا نتواند بود سایل گفت از کجا میگویند که اشیا قدیم و ازلی
است امام ع فرمود این مقاله قومی است که منکر اند مدبر اشیا را و تکذیب انبیاء
میکنند و گفت ایشان را اساطیر اولین میخوانند و دینی را از برای خود

نهاده اند و این

نهاده اند و این ظاهر است که اشیاء در تغیر و تبدیل اند متغیر و متبدل نیست مگر حادث
و حادث را ناچار باشد از صانع محدث سایل گفت آیا همیشه صانع عالم دانا بوده که
انها را بوجود آورده امام ع فرمود لم یزل دانا بوده و آفریده اشیا را همچنانکه دانسته
سایل گفت آیا بصفت اختلاف است یا بصفت ائتلاف امام ع فرمود صفت به
اختلاف و ائتلاف نتواند بود زیرا که اختلاف صفت بحری است و ائتلاف
صفت متبعض پس او را نه مختلف توان گفت و نه مؤتلف سایل گفت پس معبود
چگونه واحدی تواند بود امام ع فرمود او واحد است در حد ذات خود که او را
مشابهتی بوحدت اشیا نیست زیرا که هر واحد غیر او است و متجزی و معدود است
و صانع عالم از آن منزه و مبرا است سایل گفت از برای چه آفرید مخلوقات را
و او محتاج نبود بمخلوقات و از ضرورت نبود آفریدن ایشان و لایق نیست
که عبث آفریده باشند اشیاء را امام ع فرمود که مقصود از آفرینش اظهار
حکمت و نفاذ علم و امضای تدبیرات او بود سایل گفت چرا اقتصار نکرد
صانع عالم بر آفریدن این دنیا و نگردانید این دنیا را از ثواب و عقاب
خلایق امام ع فرمود بدان جهت که این خانه بلا است و در اینجا کسب ثواب
و تحصیل رحمت توان کردن این دنیا از آفات و بلیات مملو است و فنون
آرزو و صنوف شهوات بر خواطر مستولی است تا امتحان کند بنده گان خود را
چنانکه در کلام مجید میفرماید که نبلوکم بالشر والخیر بطاعت و معصیت
پس نتواند که دار عمل و دار جزا باشد سایل گفت آیا حکمت او است که کردانیده است
دشمنان از برای خود و حال آنکه موجود بود و او را دشمنی نبود همچنانکه زعم

سایل گفت خبر ده مرا که چرا نیافرید خدای تعالی همه خلایق را مطیع و موحد و حق
تعالی برین قادر بود امام ع فرمود که اگر حق تعالی همه خلایق را مطیع می آفرید
ایشان را ثواب نمی بود زیرا که طاعت درین هنگام فعل او نمی بود و آفرینش
بهشت و دوزخ عبث می بود لیکن خلایق را آفرید و امر کرد ایشان را بطاعت
و نهی کرد از معصیت و پیغمبران حجت ساخت و قطع اعذار ایشان را فرمود
تا ایشان هم مطیع باشند و هم عاصی و بطاعت مستحق ثواب شوند و به معصیت
مستوجب عقاب گردند زیرا که دادن ثواب بتحقیق استحقاق قبیح است سایل
گفت عمل صالح از عبد است و از او در وجود آمده است و عمل شر نیز از عبد است
و از او صادر گشته امام ع فرمود عمل صالح فعل عبد است و حق تعالی بان امر فرموده
و عمل شر فعل اوست و حق تعالی از ان نهی فرموده سایل گفت آیا فعل او نیست
مگر ما آلتی که خدای تعالی در فطرت او ایجاد نموده امام ع فرمود بلی لیکن
ما آلتی که صادر میشود از و خیر قادر است بهمان آلت بر شری که نهی کرده باشند
از ان سایل گفت هیچ بنده در فعل اختیاری هست امام ع فرمود نهی نکرد
حق تعالی از چیزی که میدانست که او را طاقت ترک ان نیست و امر نکرد به
چیزی که مگر میدانست او را استطاعت فعل ان هست زیرا حق تعالی بر
صفت جور و عبث و ظلم و تکلیف ما لا یطاق نیست سایل گفت پس انکه
حق تعالی او را کافر آفرید می توانست که ایمان آورد خدای تعالی را بر و بترک
ایمان حجتی بود امام ع فرمود که خدای تعالی همه خلایق را مسلمان آفرید و بر
ایشان امر و نهی فرموده کفر اسمی است لاحق شده فعل را در وقتی که
میکند عبد فعل را و نیافریده حق تعالی در وقتیکه آفریده بنده را کافر بلکه کفر او

بعد از آن بود

بعد از ان بود که حجت از جانب خدای تعالی برو قایم شد و قبول حق
برو واجب گشته پس او جحود و انکار حق نمود و بان کافر شد سایل گفت
آیا جایز است انکه تقدیر کرده باشد بر بنده شر را و اراده کرده باشد
از و خیر و استطاعت آن نداشته باشد بر عمل خیر و عذاب
کند او را بر ان امام ع فرمود لایق بعدل خدای تعالی نباشد و او
حکیم است که تقدیر کرده باشد بر بنده شر را و امر کند او را بخیر و اراده
کند از او انچه داند که او را استطاعت فعل ان نیست یا نهی کند او را
از چیزی که داند که او را استطاعت بر ترک آن نیست بعد از ان عذاب
کند او را بر ان ترک یا بر ان فعل سایل گفت پس بچه چیز مستحق شده اند
انکسان که غنا و جمعیت را و بچه چیز مستحق فقر و ناداری شده اند
آنان که فقیر و بی چیز اند امام ع فرمود که امتحان کرده است خدای
تعالی بانچه داده است اغنیا را تا به بیند که شکر انرا چگونه بجای می آورند
و فقرا را فاقه بان داده که تا ببیند که ایشان چگونه صبر بر شداید آن
میکنند و وجهی دیگر آن است که تعجیل کرد از برای قومی درجات ایشان را و از برای
قومی دیگر از برای روز حاجت ایشان و درجه دیگر انکه دانست طاقت و تحمل هر قومی را و مراد داد ایشان را
بقدر تحمل ایشان و اگر حق همه ایشان را اغنیا بود نه هر اینه خراب شدی دنیا و فاسد گشتی تدبیر و
عالم و انتظام نیافتی لیکن حق تعالی بعضی را معاون بعضی کردانیده و اسباب ارزاق ایشان را در انواع احتیاج
در ضمن حاجات ایشان [illegible] در مقام دنیا انکاه امتحان کرد
اغنیا را باستعطاف فقرا و این لطفی است از حکیم [illegible] سایل گفت بچه چیز استحقاق یافت

طفل صغیران چیزی را که مادر بیمار از الام در اعراض حاصل که گناهی از وی در دو حی نما بوده امام ع
فرمود مرض با نواع مختلفه می باشد مرضی است که از برای امتحان است و مرضی است که از برای عقوبت است
و مرضی است که بسبب فنا شخص است و زعم تو آنست که مرض از اغذیه و ادویه و اشربه که بعضی بالا از اشیاء
ما را آن پدید آید و اگر شخص ملاحظه اغذیه بحالیکه لذیذ را آن شخص باشد و تدبیر بسنده نیز از برای حفظ صحت کنند
ملاحظه ضرر و نفع ماکولات نماید و بیمار نشود مگر کلان عمری که مرض موت و فنا بوده باشد اطبا دیگر به غیر
لاابالیست و به تحقیق که افلاطون رئیس حکما و ارسطو معلم اطبا و جالینوس و امثال ایشان را نخواهند
که دفع کنند موت و فنا را چون نزول کند بسبب آنکه ایشان هرچند که آن تقصیر نمایند در رعایات
موافقات بیمار و مرض باشد که معالجه اطبا نفع و سبب از دیاد مرض ایشان گردد و بیمار طلب عالم ماهر
که داناتر و نافع باشد از برای او و بعد از آن که رسید و طلب علاج کند که بیمار او را نفع باشد او را
نافع است علم او و طلب نزد انقطاع مدت او تا حفظ [illegible] حضرت جهل او
بطلب بقاء مدت و تا خیر آجال او باشد گفت هشتم اطبا که الله که اکثر اطبا بتمام علوم طب نموده اند
امام علیه السلام فرمود اما می گوییم برقیاس قول ایشان که آنها را اید طلب کرد اطبا را بیان اهتمام
در رجوع نموده باشد زیرا که اطبا حجت خداوند بر خلق و امنای او بیند در زمین و خازن
علم و وارثان حکمت خوانده که از مردم از اطاعت او و بعضی جاهلان که مانند ایشان که از آن
در مذهب حکما مگر طریق اطبا اند و تکذیب می کنند کتب منزله را و ما به سبب توجه از این
از این طایفه مقصود نیست و سبب آنکه اگر حیوان عالم شخص را که ماهر است در علم طب و تنوال
می گیرد از او و آنکه عجب بر وجود نفس و بر ترکیب بدن او و بر ترکیب اعضای او و مجاری اغذیه
در جوارح او و نفس او و حرکت زبان و مستقر کلام او و محل شهوات و مسکن شهوات
و مسکن و موضع عقل او و نور بصر او و مجمع سمع او و علت آنکه ها در شنوید از کمر و رنگها و اجسام
از این قبیل به او بیان فرموده بر آن اطلاع نیست مگر از افاده اطبا سابق که نزد ایشان

سایل گفت

سایل گفت خبرده مرا از خدای تعالی که او را هیچ شریکی در ملک باکسی
هست که ضد او باشد در تدبیر امام ع فرمود خدا را شریک و ضد نتواند
بود سایل گفت پس چیست این مفاسد که در عالم موجود است از سباع
ضاریه و هوام مخوفه و حیات و عقارب موذیه و زعم شما آنست که خدا
تعالی نیافریده است چیزی را مگر از برای حکمتی زیرا که فعل عبث
برو روا نبود امام ع فرمود آیا زعم تو آن نیست که عقارب از برای
دفع وجع مثانه و حصاه از برای کسی که بول در فراش کند نافع است
و آنکه فاضلترین تریاق آن است که با لحم افاعی ترکیب نموده باشند و لحم افاعی
از برای جذام نافع است سایل گفت بلی امام ع فرمود زعم شما آن است که کرم
سرخ در زمینی اند از برای مرض کلف نافع است امام ع فرمود اما پشه و مگس
پس بعضی حکمتها در وجود ایشان آن است که حق تعالی ایشان را رزق بعضی
مرغان گردانیده و از آن جمله آن است که امانت میکند بان جباری را که تمرد
کند حکم خدا را و منکر ربوبیت او باشد مسلط میگرداند خدای تعالی بر وضعیفترین
خلق خود را تا بنماید او را قدرت و عظمت خود را و آن پشه است که در
میاید در منخر او و میرساند خود را بدماغ او و میکشد او را و بدانکه اگر ما واقف
شویم بر هر چیزی که آفریده است او را خدا تعالی از برای چه آفریده است هر آینه ما
برابر شویم او را در علم و دانیم ما آنچه میداند حق تعالی و بی نیاز باشیم از او
سایل گفت خبرده مرا آنکه هیچ عیبی و نقصانی در مخلوقات حق تعالی و در تدبیرات
او واقع است یا نه امام ع فرمود چون تواند بود سایل گفت آنچه آفرید بعدل
و حکمت آفرید و دور و عیب و جزای نبود امام ع گفت بلی محض حکمت و عدالت

که تو ایمان آوری بچیزی که انرا بچشم سر دیده باشی و انچه بچشم سر دیده کفایت است
ترا اگر فهم و عقل ترا باور باشند سایل گفت که اگر حق تعالی در هر صد سال مرده
گان را بما باز میگردانید تا از مردگان خود سؤال میکردیم چگونگی حال ایشان
را و انچه بایشان رسیده از بعد از مرگ و انچه بایشان چه نوع کردند هر آینه
مردمان بر یقینی می بودند در امر آخرت و شک و ریب ایشان بالکلیه زایل
میگشت امام ع فرمود این مقالات ان کسان است که منکر پیغمبران باشند و
تکذیب اخبار ایشان نمایند و تصدیق نکنند بر انچه ایشان از جانب حق تعالی
خبر داده اند آیا کسی راست گوی تر از خدای تعالی و پیغمبران او تواند بود
و حالی انکه رجوع کرده اند خلق بسیار بدنیا از آنانکه از دنیا رفته مانند
اصحاب کهف که سیصد نه سال مرده بودند و حق تعالی زنده گردانید در زمانی
که مردمان آن منکر بعث و حشر بودند تا حجت بر ایشان قایم گردد و بدانند که بعث حق است
و میرانیده حق تعالی ارمیا پیغمبر را در وقتی که نظر کرد در صحرای بیت المقدس و
حوالی ان در وقتیکه عزا کرد ایشان را بحجت نصر و گفت انی یحیی هذه الله بعد
موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه یعنی کی زنده خواهد گردانید قریه
خراب را خدا تعالی بعد انکه موات و خراب شده پس بمیرانید خدا تعالی او را صد
سال و بعد از ان زنده گردانید او را و نظر میکرد در اعضای خود که چگونه باهم
ترکیب می یابد و گوشت بر و پوشیده میشود و مفاصل و عروق او بهم دیگر اتصال
می یابد و چون ترکیب او تمام شد گفت اعلم ان الله علی کل شیء قدیر یعنی
میدانم که خدا تعالی بر همه چیزی قادر است و زنده گردانید حق تعالی قومی را که بیرون
آمدند از دیار و منازل

آمدند از دیار و منازل خود از ترس طاعون و مردم بی شمار بودند پس بمیرانید خدا تعالی
ایشان را و مدتی که گوشت و استخوان ایشان پوسیده و ریزیده گشت پس خدا
تعالی ایشان را زنده گردانید تا خلق قدرت او را مشاهده کنند بدعای پیغمبری
که حزقیل گفتندی پس بدنهای ایشان ترکیب یافت و روحها در بدن ایشان
در آمد و چنان شدند که در اول بودند و مدتی مدیدی بعد از آن در دنیا بودند
و بمیرانید حق تعالی قومی را که با موسی ع گفتند که خدای تعالی را بما بنمای تا بچشم سر
ببینیم پس بمیرانید خدای تعالی ایشان را و بعد از ان زندگی داد ایشان را سایل
گفت خبر ده مرا از انها که بتناسخ قایلند از کجا این سخن میگویند و حجت ایشان چیست امام
ع فرمود که اصحاب تناسخ راه دین بر پس پشت انداخته و گمراهی را در نظر خود آراسته
اند و زعم ایشان آن است که مدبر عالم از صورت مخلوقات و حجت ایشان انکه
مروی است که خدای تعالی آفریده است ادمیان را بصورت خود و منکر بهشت
و دوزخ و حشر و نشر اند و قیامت نزد ایشان بیرون آمدن روح است از غالبی
و در آمدن است در بدن دیگر اگر نیکوکار بوده در غالب اول بازگشته میشود بقالبی
که فاضلتر باشد از غالب اول در اعلی درجات دنیا و اگر بدکردار و نادان باشند
در می آید در بدن بعضی حیوانات که همواره در محنت و رنج دنیا باشد و در
صورت حشرات ارض و واجب نمیدانند بر خود چیزی از نماز و روزه و غیر ان
از عبادات شرعیه ان معرفت انچه لازم میدانند بر خود معرفت ان و هم شهوات
دنیا را بر خود مباح دانسته اند از فروج نسا از دختران و خواهران و عمات و خالات
و زنان شوهردار و همچنین شراب و خون بر خود حلال میدانند پس قبیح میشمارند
مقالات ایشان را هر فرقه که هستند و لعنت میکنند ایشان را هر امتی از امم د

بر آن

وزعم ایشان آن است که ادمیان اینتقال میکنند از قالبی بقالبی وارواح ازلیه است
که متعلق شده بود به بدن آدم صفی وبعد از ان باولاد او واولاد او واولاد او
تا این زمان چون خالق در صورت مخلوق باشد پس به چه استدلال توان برانکه
یکی از ایشان آفریننده ان دیگر است ومیگویند ملایک از فرزندان آدم اند زیراکه
هرکدام از بنی آدم در دین خود بمرتبهٔ اعلا رسیدند بیرون میروند از مقام دانیها
بصفت ومنزلت ملکی از برای ایشان حاصل میشود سایل گفت خبر ده مرا از
مجوسی که هیچ خدا تعالی پیغمبری را بایشان فرستاده است یا نه زیراکه ما دیده ایم
در میان ایشان کتب محکم ومواعظه بلیغه عمل می نمایند امام ع فرمود هیچ
امتی نیست که پیغمبری بایشان نیامده باشد وکتابی از حق تعالی بایشان نیاورده
باشند پس انکار کردند آن پیغمبر را وجحود نموده اند کتاب او را سایل گفت
پیغمبر ایشان چه کس بود وچه بعضی مردم گمان میبرند که خالد بن سنان بوده امام ع
فرمود که در میان عرب بدوی بود واو پیغمبر نبود واین سخنی است که مردمان میگویند
سایل گفت آیا زردشت پیغمبر ایشان بود امام ع فرمود آمد ایشان را زردشت
بزمزم وادعای نبوت کرد پس قومی از ایشان ایمان آوردند وقومی جحود و
انکار کردند واخراج نمودند او را از دیار ومنازل خود ودر بیابان او را
اسباع هلاک کردند سایل گفت آیا مجوس بصواب نزدیکتر بودند در زمان
خود یا عرب در جاهلیت امام ع فرمود عرب در جاهلیت خود بدین حنیف
نزدیکتر اند از مجوس بدان جهت که مجوس کافر بودند بهمه انبیاء ومنکر بودند
کتابهای ایشان را ومتابعت نمیکردند طریق وآثار انبیاء را وکیخسرو

که ملک مجوسی

مجوس

که ملک بود در عهد اول سیصد پیغمبر را بقتل آورد ومجوس از جنابت غسل نمیکردند
وقاعده عرب ان بود که از جنابت وحیض غسل میکردند وتعهد بان نبوده همچنین
عرب ختنه میکردند واز سنن انبیا است ومجوس بان عمل نمیکردند وهمچنین مجوس غسل
نمیدادند مردهای خود را وعرب بان مقید بودند ومجوس مرده خود را در صحراها و
در راههای عظیم می انداختند وعرب مردگان خود را در قبور متواری میکردند
وهمچنین مجوس با مادر وخواهر ودختر خود مباشرت میکردند وعرب ان را حرام
میدانست ومجوس بیت الله را منکر بودند وان را بیت شیطان میخواندند وعرب
همواره حج میگذاردند وتعظیم انرا بجای می آوردند وخانه پروردگار میدانستند
واقرار بتورات وانجیل داشتند واز ملاحظات سؤال از ایشان مینمودند و
بالجمله عرب در اکثر اعمال بدین حق نزدیکتر بودند از مجوس سایل گفت
ایشان در حلال بودن خواهران احتجاج کردند بانچه سنت آدم صفی امام ع فرمود
آیا در حلال بودن مادر ودختر نزد ایشان چه حجت هست وحال انکه حرام گردانید
انها را آدم ونوح وابراهیم وموسی وعیسی وسایر انبیاء سایل گفت حرام گردانیده اند
شراب را وحال انکه هیچ شیء فاضلتر از نشاء او نیست امام ع فرمود بدان جهت
حرام گردانیده اند شراب را که ان ام الخبایث است وهمه شری از او در وجود
می آید شارب الخمر ساعتی عقل وی ربوده میشود بروجهی که نمیشناسد پروردگار
خود را وهیچ معصیتی نیست مگر که ارتکاب ان مینماید وحرمتی چیزی
در نظر او باقی نمیماند وهیچ فاحشه نیست مگر که اتیان بان مینماید ودر ان
وقت زمام او بدست شیطان است سایل گفت چرا حرام گردانیده اند
چون مسفوح را امام ع فرمود از برای انکه خوردن خون قساوه قلب
است وموجب عفونت بدن ورنگ آدمی را تغییر میدهد وخوردن از
اعظم اسباب جذام است سایل گفت مرده چرا حرام است امام ع فرمود تا فرق باشد

وجود و انکار حق و صواب و بعذاب ابدی باز میکردند سایل کفت حق تعالی عذاب
میکند آنان را که انکار حق کردند و مستوجب عذاب کشتند بجهت انکار حق پس
بچه جهت عذاب میکند آنان را که معرفت و شناخت حاصل کردند و بحق
قایل کشتند امام ع فرمود عذاب منکران الوهیت و توحید عذابیست الیم
و ابدی و عذاب قایلان بتوحید و مقران بحق عقوبتی است باندازه
معصیت ایشان در انچه حق تعالی برایشان فرض کرده و بپایان میرسد و نهایتی
دارد و حق تعالی ظلم نمیکند برهیچ آفریده سایل کفت آیا در میان کفر و ایمان
منزلتی و واسطهٔ هست و ایمان عبارت از چیست و کفر عبارت از چه
امام ع فرمود ایمان آنست که تصدیق کند خدای تعالی را در انچه غایب است
از او از عظمت و بزرکی حق تعالی همچنانکه تصدیق میکند اورا بانچه مشاهده
میشود اورا و معاینه می بیند انرا و کفر جحود و انکار است سایل کفت شرک
و شک آنست که ضم کند بخدای یکتای بی همتای دیکری را در بندهکی و
عبودیت و شک آنست که اعتقاد نکند بدل حقی را سایل کفت سعادت
و شقاوت چیست امام ع فرمود سعادت سبب چیزی است که متمسک
میشود بان اهل سعادت پس او را انجات میکند و شقاوت سبب
خذلان است که متمسک میشود بان ارباب شقاوت و بهلاکت میکند و
هریک را خدای تعالی میداند سایل کفت خبر ده مرا که چون چراغ منطفی
میشود نور ان بکجا میرود امام ع فرمود میرود بجای که باز نمیکردد سایل
کفت چرا انکار

کفت چرا انکار میکنی انکه آدمی را هم حال چنین باشد چون بمیرد روح که از بدن
او مفارقت میکند باو باز نکردد همچنانکه روشنی به چراغ باز نمیکردد امام ع
فرمود چرا اینچنین قیاس نکنی که آتش در اجسام پنهان است و اجسام قایم اند باعیان
نمود ما سنک و آتش برکس پس هرکاه بزنند یکی بر دیکری روشنی میکردد درمیان
ایشان آتشی که روشنی میکردانند از او چراغ را که روشنی میکردانند فانها را پس
آتش در اجسام ثابت است و روشنی ان فانی میشود و روح جسم رقیق است
که تعلق یافته به قالب کثیف و بمنزله نور چراغ نیست که فانی میکردد پس بتحقیق
که آفرید خدای تعالی در رحم فرزند را از آب صافی و ترکیب کرد در آن انواع
مختلفه از عروق و عصب و اسنان و موی و استخوان و غیر آن و زنده کردانید
اورا بعد از موت او و اعاده خواهند کرد اورا بعد از فنای او سایل کفت پس
روح کجا میرود امام ع فرمود اندرون زمینی انجا که وفات نموده تا زمانی که
ان بدن مبعوث کردد سایل کفت انکس را که بردار کشیده باشند روح او کجا
میرود امام ع فرمود در کف ملکی است که قبض نموده روح اورا تا بودیعت بنهد
در زمینی که مناسب داند سایل کفت خبر ده مرا که آیا روح غیر خون است امام ع
فرمود بلی روح بروجهی که صفت کرده شد از برای تو اماده آن از خون است
و از خون است رطوبت چشم و صفای لون آن و حسن صوت و کثرت ضحک پس
هرکاه که خون جامد کشت مفارقت میکند روح از بدن سایل کفت آیا موصوف
میشود روح بخفت و ثقل و وزن و امثال آن امام ع فرمود روح بمنزله ریح است
در خیکی چون باد را در خیک بدمند پر باد شود و وزن ان خیک از آن باد زیاده

نمیشود واگر بیرون رود باد و چیزی از وزن خیک کاسته نشود و همچنین است
روح و اورا ثقل و وزنی نیست سایل گفت خبر ده مرا از جوهر ریح امام ع فرمود
که ریح هواء متحرک است چون ساکن گردد اورا هوا میگویند و قوام دنیا بریح است
و اگر باز ایستاده شود ریح در مدت سه روز مثلا هر آینه فاسد گردد هر
چیزی که در روی زمین است و گنده شود زیرا که ریح بمثابه مروحه است که
دفع میکند فساد را از هر چیز و خوشبوی میگرداند آن چیز را پس آن بمنزله
روح است هرگاه که بیرون رود از بدن آن بدن گنده و بدبوی میشود و تغییر بآن
راه می یابد آنگاه فرمود تبارک الله احسن الخالقین سایل گفت آیا که
متلاشی می شود روح بعد از خروج از قالب یا باقی است امام ع فرمود
بلکه باقی است تا زمانی نفخ صور و چون نفخ صور شود فانی گردد همه چیز و اورا
وجود باشد پس نه حس بماند و نه محسوس بعد از آن اعاده کرده شود اشیا
بر وجهی که در اول مخلوق شده بودند و آن بعد از چهار صد سال باشد که در
میان دو نفخه خواهد بود سایل گفت اجساد را کی حشر و نشر تواند بود و حال
آنکه اعضا پوسیده و ریزیده شده باشد عضوی در شهری سباع و جانوران
خورده باشند و عضوی در شهری پوسیده و عضوی در محل دیگر خاک شده
باشد و از آن خاک عمارات و بناهای محکم ساخته باشند امام ع فرمود آنکس
که آفریده اورا و چیزی نبود که اورا از آن بسازند و اورا صورت داد بی آنکه
مثالی و نمونه از برای او بوده باشد و قادر است برآنکه اعاده کند همچنانکه
در اول آفریده اورا سایل گفت این سخن را بهتر از این واضح گردان امام ع فرمود

بتحقیق که روح

بتحقیق که روح مقیم است در جای خود و روح نیکوکاران در روشنی و فسحت است
و روح بدکاران در مضیق و ظلمت است و بدن او با خاک یکسان شده است و آنچه
سباع و هوام آنرا تناول کرده اند و هم خاک گشته اما معلوم و معین اند در علم حق
تعالی زیرا که از علم او غایب نیست مقدار ذره در آسمانها و تاریکیهای زمین و
میداند شماره اشیا و مقادیر هر چیزی را و خاک روحانیان نسبت با خاک ابدان
بمثابه خاک طلا است در میان خاک چون بعث در رسد بارانی بزمین بارد
و آن باران بعث و نشور است و شسته میشود و جدا میگردد خاک روحانیان از
خاک ابدان همچنانکه خاک طلا از خاک خالص جدا میشود و چنانکه روغن از
شیر جدا میگردد پس جمع کرده میشود خاک هر قالبی و نقل کرده می شود بامر خدا
ی تعالی بانجا که روح او است و باز میگردد صورتهای هر بدن با بدان خود بر
وجهی که اول بوده در می آیند ارواح با بدان خود این چنین اینان است سایل
گفت خبر ده مرا از مردمان که در روز قیامت برهنه محشور خواهند شد امام ع
فرمود با کفن های خود مبعوث و محشور می شوند سایل گفت کفنها پوسیده شده
چگونه بود امام ع فرمود آنکس که بدنهارا زنده میگرداند و تجدید کفنها میکند سایل گفت
اگر کسی که بی کفن باشد امام ع فرمود خدای تعالی می پوشاند عورت را از پیش
خود سایل گفت در روز عرض صفها خواهند ایستاد امام ع فرمود در آن روز صد
بیست هزار صف در عرض خواهند بود سایل گفت آیا اعمال بنده گان را در میزان
خواهند آورد امام ع فرمود نه زیرا که اعمال اجسام نیستند تا آن را بوزن توان آورد
و کسی که محتاج باشد بوزن در آوردن اشیا که جاهل باشد بمقادیر اشیا و نداند

کفت نمیدانم باز امام ع فرمود کدام ستاره است که چون طالع شود موجب قوت کلاب است
کفت نمیدانم باز امام ع فرمود که زحل در میان ستارهها چکونه است بجواب داد که ستاره
نحس است امام ع فرمود چنین مکوی زحل ستاره حضرت امیر المؤمنین ع است و ستاره
اوصیا است و برو است نجم ثاقب که حق تعالی در کتاب مجید فرمود کفت چیست معنی ثاقب
امام ع فرمود مراد انکه از آسمان هفتم طالع و درخشان است و از جانب آسمان دنیا بر اهل
زمین تابان میشود منقول است از سعید بن الخضیب که کفت من و ابی لیلی بمدینه رسو
ل ص در آمدیم و در مسجد بودیم که ناکاه جعفر بن محمد ع آمد و پرسید که این مرد چه کس است کفتم ابن
ابی لیلی است قاضی مسلمانان امام ع فرمود بلی انکاه کفت فرا میکیری مال این را و میدهی بد
یکری و تفریق میان زن و شوهر میکنی و هیچ اندیشه نمیکنی آیا بچه چیز قضا میکنی کفت حکم بانچه
بمن رسیده از پیغمبر خدا ص و از ابو بکر و عمر علیهم اللعن امام ع فرمود آیا رسیده است بتو انکه پیغمبر خدا
ص فرمود قضاکم علی یعنی بهترین قاضیان شما در دین من علی بن ابی طالب ع است کفت
بلی امام ع فرمود پس چکونه قضا میکنی بغیر قضاء علی بن ابی طالب ع سعید بن الخضیب
کفت که زرد شد روی ابن ابی لیلی و کفت بخدا سوکند که مرا اصلا قدرت سخن کفتن
نماند روایت میکند حسین بن زید از امام همام ابا عبد الله ع که فرمود پیغمبر خدا ص فرمود از
برای فاطمه ع که ای فاطمه خدای تعالی غضب میکند بجهت غضب تو و راضی می شود برضای تو
حسین بن زید کفت که ابن جریح نزد امام ع آمد و کفت ای ابا عبد الله ع از حدیثی از شما
مشهور شده امام ع فرمود که کدام حدیث است ابن جریح کفت حدیث انکه رسول خدا
ص فرمود از برای فاطمه ع انکه خدای تعالی غضب میکند بغضب تو و راضی می شود
برضای تو امام ع فرمود بلی خدای تعالی غضب میکند چنانکه شما روایت کرده اید از
برای بنده مؤمن و راضی میشود برضای او کفتند بلی امام ع فرمود پس چرا انکار میکنند
انکه باشد دختر پیغمبر ص بمنزله مؤمنی که غضب کند خدای تعالی بغضب او و راضی باشد برضاء او
ابن جریح کفت ای فرزند رسول خدا ص بتحقیق که حق تعالی داناتر است بانجاکه میکرداند

رسالات خود را

رسالات خود را مرویست از حفص بن غیاث که در مسجد الحرام بودم و ابن عوجا
سؤال میکرد از امام همام ابا عبد الله ع از قول حق تعالی انجا که میفرماید کلما نضـ
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب یعنی هرکاه
که اهل دوزخ پخته میشود پوستهای بدن ایشان و سوخته میکردد و تبدیل
میکنیم انرا به پوستهای دیکر غیر پوستهای اول تا بچشند عذاب دوزخ را امام
ع فرمود وای بر تو اینها غیر انند و غیر اینها اند ابن عوجا کفت مثالی از برای
ما از موجودات این دنیا بیاور تا مفهوم کردد مرا امام ع فرمود اکر مردی خشتی
درهم شکند و انرا در محلی افکند که خشت از انجا ساخته بود این آن خاک است
و این غیر آن است مرویست از ابن عوجا که سؤال کرد از ابا عبد الصادق
ع در معنی قول حق تعالی در قصه ابراهیم ع که فرمود بل فعله کبیرهم هذا
فسئلوهم ان کانوا ینطقون یعنی بلکه کرده است این بت شکنی را ان بت
بزرک ایشان پس سؤال کنید از ایشان اکر هستند که سخن میتوانند کفت سؤا
ل کرد که این بتها این عمل نکرده بودند و دروغ نکفت ابراهیم چکونه تواند بود
امام ع فرمود که ابراهیم ع نکفت مکر انکه سؤال کنند از ایشان اکر باشند
که سخن توانند کفت مراد انکه اکر ایشان سخن توانند کفت پس کبیر ایشان
کرده باشد انرا و اکر سخن نتوانند کفت کبیر ایشان نکرده باشد و چون سخن
نتوانستند کرد پس دروغ نکفته باشد ابراهیم ع و سؤال کردند از امام ع
از معنی قول حق تعالی در سوره یوسف ایتها العیر انکم لسارقون یعنی ای
کاروان کنعان بتحقیق که شما اید دزد بید امام ع فرمود ایشان دزد بوده بودند

یوسف را از پدر او آیا نمی بینند که با ایشان گفتند ماذا تفقدون یعنی چه چیز است
که از شما ناپدید گشته قالوا نفقد صواع الملک گفتند ناپدید گشته از ظرفی که کیل
غلات پادشاهی بود و نگفتند که دزدیده اید شما آن کیل را بلکه ایشان دزدیده
بودند یوسف را از پدر او مرویست از عبد المؤمن انصاری که گفت سؤال کردم
از امام همام ابا عبد الله ع که قومی روایت کرده اند که پیغمبر خدا ص فرمود که اختلا
ف امت من رحمت است امام ع گفت راست گفتند گفتم اگر اختلاف ایشان رحمت
باشد اجتماع ایشان عذاب خواهد بود امام ع فرمود مراد نه آن است که تخالف تو
یا تخالف ایشان میرسد بلکه اشارت به آن است که حق تعالی فرمود فلولا نفر من
کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم
لعلهم یحذرون یعنی پس چرا بیرون نمیروند از هر فرقه از ایشان طایفه تا
فقاهت حاصل کنند و بیم کنند قوم خود را چون باز گردند بسوی ایشان شاید که ایشان
از مخالفت امر حذر نمایند مراد آن است که طایفه از بلدان بیرون روند و خود را
بملازمت پیغمبر آخر زمان یا اوصیاء او و یا علماء و مجتهدین رسانند و علم دین بیا
موزند و هر طایفه فرقه خود را تعلیم کنند غرض اختلاف ایشان است در بلدان
نه اختلاف ایشان در دین زیرا که دین بجز یکی نیست و از امام همام ابا عبد الله ع
مرویست که حضرت پیغمبر ص فرمود آن حکمی را که یافته باشید در کتاب خدای
عز و جل پس عمل بآن واجب باشد بر شما و هیچ عذری در ترک آن نماند و آن
حکمی که در کتاب خدای تعالی نیابید و حکم در سنت و حدیث من باشد شما را
عذری در ترک سنت من نیست و آنچه در سنت من نیابید پس بگفته اصحاب

من عمل کنید

من عمل کنید بتحقیق که مثل اصحاب من در میان شما همچو مثل ستارها است هر کدام را
که پیروی کنید مهتدی گردید و هر سخن اصحاب من که فرا گیرند راه حق یابند
و اختلاف اصحاب من رحمت است از برای شما سؤال کردند یا رسول الله ص
اصحاب تو کیانند حضرت ص فرمود اهل بیت من اند ابو جعفر بن محمد ع بابویه
قمی رضی الله عنه فرمود که اهل بیت پیغمبر اختلاف نمیکنند و لیکن فتوی میدهند
شیعه خود را بمحض حق و بسیار باشد که فتوی دهند مردمان را از راه تقیه
پس اختلاف در قول ایشان از راه تقیه است و تقیه رحمت است از برای
شیعه ایشان و مؤید این تاویل است اخبار و آثار بسیار از آن جمله روایت
محمد بن سنان است از نصر خثعمی که گفت شنیدم از امام همام ابا عبد الله ع که فرمود
که داند که ما نمیگوئیم مگر سخنی که حق و صدق باشد پس باید که اکتفا کند بآنچه داند
که از ماست پس اگر بشنود از ما خلاف آنچه میداند از ما باید بداند که آن سخن از ما بطریق
تقیه است مرویست از عمر بن حنظله که گفت سؤال کردم از امام همام ابا عبد الله ع
از اصحاب ما که در میان ایشان منازعت باشد در دین یا در میراث پس حاکم گردانند بر خود
پادشاهی را یا قاضی را از اهل خلاف آیا حلال باشد ایشان را این عمل امام ع فرمود آن
کسی که حاکم گردانند ایشان را یا در حق یا در باطل پس گویا حاکم گردانیده است طاغوت را که
از آن نهی و منع کرده اند و آنچه از حکم ایشان باز یافت نماید سحت و حرام است و اگرچه حق
او ثابت باشد زیرا که اخذ کرده است آن را بحکم طاغوت و آنکس که امر کرده است خدای
تعالی آنکه کافر شوند باو آنجا که فرموده یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان
یکفروا به یعنی میخواهند آنکه حاکم گردانند خود طاغوت را و حال آنکه امر کرده شده اند
آنکه کافر شوند باو گوید گفتم پس چگونه کنند ایشان و حال آنکه در میان ایشان اختلاف است

کردند

اهل

از اصحاب خود حدیث ما را و ایشان عدل و ثقه باشند پس موسع است بر شما بهر کدام
خواهید عمل کنید تا زمانی که با امام ع برسید و حقیقت آن معلوم کنید روایت است از
سماعة بن مهران که وی گفت سؤال کردم از ابا عبد الله ع و گفتم گاه وارد میشود
بر ما دو حدیث از شما که یکی امر میکند ما را بعمل بر چیزی و دیگری نهی میکند ما را از همان
عمل امام ع فرمود عمل مکنید بیکی از آنها که ملاقات امام خود را نمایید گفتم اگر ناچار باشند
عمل بیکی از آنها نمایم امام ع فرمود عمل کنید بآنچه مخالف قول عامه باشد و فرمود بتر
ک آنچه موافق عامه باشد زیرا که احتمال دارد که آنچه موافق عامه است وارد شده باشد در
مورد تقیه و آنچه مخالف عامه است این احتمال در وی نمی رود و درین باب احادیث
بسیار است و اینجا موضع ذکر نیست روایت است از بشیری یحیی عامری روایت کرده است
از ابن ابی لیلی که گفت من و ابو حنیفه نعمان کوفی علیه اللعنه بمجلس امام جعفر بن محمد ع آمدیم
امام ع فرمود ای ابن ابی لیلی چه کس است این رفیق تو گفتم بجان من فدای تو باد مردی
است از اهل کوفه او را رای و بصیرتی است امام ع فرمود شاید آن مردی است که قیاس
میکند اشیا را برای خود آنگاه فرمود ای نعمان هیچ میدانی که چه چیز است که خدای تعالی
ملاحت و شوری را در چشم مردمان نهاده و آب چشم شور است و تلخی در گوش مردمان
نهاده و رطوبتی که در بینی جمع میشود در کمال تلخی است و چرا است برودت و خشکی در بینی
آدمی و شیرینی و عذب را در دهن آدمی ابو حنیفه بعجز معترف شد و گفت ای پسر رسول
خدا ص نمیدانم ابن ابی لیلی گفت جانم فدای تو باد ما را در جهل و نادانی مگذار
باز امام ع فرمود که هیچ میدانی کلمه که اول آن کفر و آخر آن ایمان است گفت نمیدانم
امام ع فرمود پدرم از آبا کرام خود روایت کرده آنکه پیغمبر ص فرمود که خداوند تعالی
چشم را از پیه آفرید پس شوری را در آن خلق کرد تا گداخته نشود این شوری بیرون
می افکند آن چیزی را که در چشم افکنده شود یاد رکد ازش فیاورد و تلخی را از آن

جهت در گوش نهاده

جهت در گوش نهاده که تا حجاب از برای دماغ باشد و حافظ از مکاره گردد
زیرا که هیچ جانوری واقع نمیشود در گوش آدمی مگر از تلخی نفرت کند و
اگر چنین نبودی بسیاری جانوران از راه گوش بدماغ آمدی و آنرا
بفساد رسانیدی و موجب هلاکت او گشتی و برودت و خشکی را در منخر بینی
نهاد تا دماغ را محافظت کند و اگر حرارت و گرمی در منخر او نمیبودی دماغ
از جهت لطافتی که در وست گداخته شدی و روان گشتی و گردانیدی
خدای تعالی شیرینی و عذوبت در دهن آدمی و این معنی است بر بنی آدم
تا دریابند لذت طعام و شرابها را و کلمه که اول آن کفر و آخر آن ایمان است
از کلمه لا اله الا الله است اول آن کفر و آخر آن ایمان است بعد از آن امام ع فرمود ای
نعمان از قیاس اجتناب و احتراز کن بتحقیق که پدرم از آبا کرام خود روایت کرده است
آنکه پیغمبر خدا ص فرمود آنکسی که قیاس کند چیزی را از دین برای خود حق تعالی او را با شیطان
یعنی حشر و نشر کند زیرا که شیطان اول کسی است که قیاس کرد آنجا که گفت خلقتنی
من النار و خلقته من طین یعنی مرا از آتش آفریده و آدم را از گل پس من بهترم از
آدم باشم همچنانکه آتش بهتر از گل است ای نعمان رای و قیاس بگذار و از آن دوری
بجوی که دین خدای تعالی بر قیاس ننهاده اند و در روایت دیگر آن است که امام ع فرمود
ای ابو حنیفه تو مفتی اهل عراقی گفت بلی امام ع فرمود بچه چیز فتوی میدهی ایشان را
گفت بکتاب خدای تعالی امام ع فرمود که تو عالم بکتاب خدای تعالی و بناسخ و
منسوخ و محکم و متشابه آن هستی گفت بلی امام ع فرمود خبر ده مرا از معنی قول حق تعالی و قدرنا
فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین یعنی و اندازه کردیم در میان آن قری و سفر
ایشان را و گفتیم سیر کنید درین قریه در شبها و روزها در حالتی که ایمن باشید که این کدام جا است

ابو حنیفه علیه اللعنه گفت میان مکه و مدینه است امام ع فرمود بحاضران مجلس و گفت سوگند
میدهم شمارا بخدای تعالی که هیچ سیر میکنید در میانه مکه و مدینه در وقتیکه ایمن نباشند
بر نفس خود از قتل بر اموال خود از غارت و سرقت گفتند بلی اکثر اوقات این چنین
است باز امام ع فرمود ای ابو حنیفه بدانکه حق تعالی نمیگوید مگر آنچه حق است خبر ده
مرا از قول حق تعالی و من دخله کان امنا یعنی وهر آنکس که در آید در آن ایمن
باشد از هر مکروه این کجاست ابو حنیفه علیه اللعنه گفت این صفت بیت الله الحرام است
امام ع با اهل مجلس التفات نموده فرمود سوگند میدهم شمارا بخدای تعالی آنکه هیچ میدا
نید که عبد الله زبیر و سعید بن جبیر در مکه در آمدند و از قتل ایمن نشدند گفتند بلی
چنین بود امام ع فرمود وای بر تو ای ابو حنیفه خدای تعالی نمیگوید مگر آنچه حق
باشد ابو حنیفه گفت مرا علم بهمه کتاب حق تعالی نیست من صاحب قیاس ام
امام ع فرمود که من نظر میکنم در قیاس تو تا رتبه خود را در قیاس بدانی آیا
قتل ناحق بزرگتر است نزد حق تعالی یا زنا ابو حنیفه علیه اللعنه گفت قتل ناحق بزر
گتر است امام ع فرمود پس چگونه راضی شده اند در خون ناحق بدو گواه و را
ضی نشده در زنا مگر بچهار گواه باز امام ع فرمود آیا نماز فاضلتر است یا روزه
ابو حنیفه علیه اللعنه گفت نماز فاضلتر است امام ع فرمود پس واجب بر قیاس قول
تو بر حایض قضاء نماز آنچه فوت شده باشد از نماز در وقت حیض نه روزه
و حال آنکه واجب گردانیده است خدای تعالی بر حایض قضاء روزه را و نه نماز را
باز امام ع فرمود آیا بول پلیدتر باشد یا منی ابو حنیفه لعین گفت بول پلیدتر است
امام ع فرمود پس واجب شود بنا بر قیاس تو آنکه غسل کنند از برای بول
و نه از برای منی و حال آنکه حق تعالی واجب گردانیده است غسل را از برای

منی نه از برای بول

منی نه از برای بول ابو حنیفه لعین گفت من صاحب رای ام امام ع فرمود اگر مردی را
غلامی باشد زنی بخواهد و غلام خود را زنی بدهد و دخول کنند با زوجه خود و سفر کنند
و این زنان هر یک پسر بیاورند و سقفی بر ایشان فرود آید و آن دو زن هلاک شوند و
آن دو پسر بمانند کدام یک از ایشان مالک و کدام وارث و کدام موروث ابو
حنیفه گفت من با این عالم نیستم امام ع فرمود اگر مردی اعمی چشم صحیح را کور کند
یا مردی که دستهای او را قطع کرده باشند دست کسی را قطع کند چگونه
اقامت حد بر و توان نمود ابو حنیفه لعین سر در پیش افکند باز امام ع فرمود
خبر ده مرا از قول حق تعالی از برای موسی و هارون در وقتیکه ایشان بفرعون میفر
ستاد لعله یتذکر یعنی شاید که هدایت یابد لفظ لعل از برای شک است و شک
از عالم بجمیع معانی چگونه متصور باشد ابو حنیفه لعین بعجز و جهل خود اعتراف نمود
امام ع فرمود گمان میبری آنکه فتوی میدهی بکتاب خدای تعالی و تو وارث کتاب
خدا نیستی و گمان میبری که صاحب قیاسی و اول کسی که قیاس کرد ابلیس
لعین بود و دین اسلام بقیاس راست نیاید و همچنین گمان میبری که صاحب
رای و فقیه احکام شرعی و بر تواریخ و وقایع احوال انبیاء اطلاع داری و در
مشکلات هر علم جاهل و متحیری و اگر نه این بودی که مردمان میگفتند که فلان نزد
پسر رسول خدا ص رفت و از او سوالی نکرد از تو سوالی نمیکردم ابو حنیفه گفت بعد
قیاس در مسایل دین نخواهم کرد امام ع فرمود اگر حب ریاست ترا بگذارد که بر فطرت
اهل ایمان باشی منقول است از عیسی بن عبد الله قرشی گفت روزی ابو حنیفه
بمن رسیده که تو قیاس میکنی در دین خدای تعالی و حال آنکه قیاس در دین خدای
تعالی جایز نیست بتحقیق که اول کسی که قیاس در دین خدای تعالی کرد ابلیس لعین بود
گفت مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل پس من شریفتر از آدم باشم و اگر ابلیس
قیاس میکرد نور آدم را بنور آتش روایت کرده اند از حسن بن محبوب که او از

دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حَتَّى یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ
یعنی قتال کنید و کارزار کنید آنان را که ایمان نمی آورند بخدای تعالی و نه بروز
قیامت و حرام نمیکردانند آنچه حرام کردانیده است خدا و رسول خدا ص و فرمان
برداری نمیکنند دین حق را از آنان که داده شده اند کتاب بخدای تعالی تا زمانی که
بدهند جزیه را از دست خود و ایشان خوار و ذلیل باشند حق تعالی ایشان را بخدا گرد
و شرط فرمود که از اهل کتاب باشند پس آنانکه از اهل کتاب نباشند چگونه برابر باشند
امام ع فرمود این سخن را بگذار این طایفه اگر جزیه قبول نکنند و قتال کنند و
ظفر یابید بر ایشان غنیمت ایشان را چگونه قسمت خواهید کرد عمرو گفت خمس
از آن اخراج میکنم و چهار خمس باقی را در میان مقاتلان قسمت میکنم امام ع
فرمود قسمت میکنید در میان همه مقاتلان عمرو گفت بلی امام ع فرمود مخا
لفت کردی سیرت پیغمبر خدا را ص بچیزی که علمای فقهای اسلام در آن خلافی
نیست زیرا که پیغمبر خدا ص مصالحه کرد با اعراب بر آنکه ایشان را در دیار ایشان بگذا
رد و اگر با دشمنی قتال کند و ایشان را بمحاربه اعداء طلبد بقتال حاضر شوند و محاربه
کنند با اعدای آن حضرت و ایشان را از غنیمت نصیبی نباشد و شما قسمت
غنیمت را در میان همه مقاتلان پس مخالفت کرده باشید سیرت پیغمبر را ص امام ع
فرمود بگذار این سخن را و بگو صدقه را چگونه قسمت خواهی کرد در میان ارباب استحقا
ق آن عمرو آیه انما الصدقات للفقراء والمساکین را تا آخر آیت بخواند و
گفت آنرا بر مقتضای آیه کریمه بر هشت قسم میکردانم و هر صنف بخشی از آن
میدهم امام ع فرمود صنفی را از ایشان ده هزار کس باشند و صنفی دو نفر یا سه نفر

باشند از برای

باشند از برای این دو نفر یا سه نفر آن مقدار مقرر خواهی کرد از برای ده هزار نفر گفت
بلی امام ع فرمود قسمت زکواة در میان اهل حضر و اهل بادیه چگونه خواهی کرد گفت بسویت
قسمت خواهم کرد امام ع فرمود مخالفت سیرت خدا تعالی میکنی در آنچه گفتی حضرت پیغمبر ص
قسمت میفرمود صدقه اهل بادیه را بر اهل بادیه و صدقه اهل حضر را بر اهل حضر و در میان
ایشان بسویت قسمت نمیفرمود بلکه قسمت میفرمود بقدر آنچه حاضر بود و از ایشان
و باندازه که رای آنحضرت اقتضای آن مینمود و بر اندازه آنچه حاضر بودن حضرت را
و اگر نسبت به ریبی در خاطر تو باشد از این سخن رجوع بفقهای مدینه کن تا معلوم کنی
اختلافی که در این باشد ده است احدی آنگاه امام ع با عمرو گفت از خدا تعالی اندیشه کن
ای عمرو و شما ای گروه از حق تعالی بترسید و اندیشه کنید پس بتحقیق که پدرم بهترین اهل
زمین و داناترین مردمان بعلم کتاب و سنت پیغمبر ص بود مرا خبر داد که پیغمبر خدا ص فرمود
آنکسی که شمشیر زند و بخواند مردمان را از برای طاعت خود در میان مسلمانان شخصی باشد
داناتر از او باشد پس او اهل ضلالت است روایت کرده شده است یونس بن یعقوب
که گفت نزد امام همام ابا عبد الله ع بودم مردی از اهل شام نزد امام ع آمد و گفت
من مردی صاحب کلام و فقه و فرایض ام آمده ام تا با اصحاب تو مناظره کنم امام ع
فرمود سخنان تو از سخنان پیغمبر خدا است یا از پیش خود میگوی گفت بعضی از سخنان
پیغمبر است و بعضی سخنان من است امام ع فرمود پس تو در این هنگام شریک پیغمبر خدا
باشی گفت نه امام ع فرمود پس وحی بتو نازل می شود گفت نه امام ع فرمود
پس واجب باشد طاعت تو چنانکه واجب طاعت پیغمبر خدا ص گفت نه یونس
گفت پس ملتفت شد امام ع بجانب من و فرمود ای یونس این مرد خصومت میکند
نفس خود را پیش از آنکه سخن گوید آنگاه هشام بن الحکم مامور شد که در کلام با
باوی مناظره کند هشام گفت خبر ده مرا آنکه پروردگار عالم نظر بمصلحت خود آفرید عالم را

یا نظر بمصلحت عالمیان عالم را آفرید مرد شامی گفت نظر بصلاح عالمیان آفرید
عالم را هشام گفت آن نظر که از برای صلاح دین ایشان هست چه بود مرد شامی
گفت تکلیف ایشان هست بطریق سعادت و اقامت دلیل و حجت از برای
ایشان بر آنچه تکلیف کرده ایشان را بان و ازاحت کرده علل ایشان را هشام
گفت چیست آن دلیل که از برای ایشان نصب کرده شامی گفت آن پیغمبر او هست
هشام گفت بعد از پیغمبر حجت او چیست شامی گفت کتاب و سنت هست هشام
گفت هر گاه امت اختلاف کنند در کتاب و سنت هیچ نافع باشد از برای
ایشان کتاب و سنت در آنچه اختلاف کرده اند تا زمانی که اختلاف از میان برخیزد
و اتفاق نمایند بر یک سخن شامی گفت نه هشام گفت پس چرا اختلاف
میکنیم ما و تو و حالی آنکه تو متعرف شده بانکه رای موجب اتفاق اهل خلاف
نیست مرد شامی ساکت شد و متفکر گردید امام عم فرمود چرا خاموش گشتی
و سخن نمیگوئی شامی گفت بنا بر آنکه اگر بگوئیم که اختلاف در میان ما نیست
مکابره کرده باشم و اگر بگوئیم که کتاب و سنت رافع این اختلاف هست
باطل گفته باشم زیرا که کتاب و سنت احتمال وجوه اختلاف دارد اما در اینجا
همچنانی ایراد باو میرسد امام عم فرمود ایراد کن باو شاید در جواب عاجز شود
شامی گفت بعد از پیغمبر واجب هست و اقامت کند از برای مردمان آنچه بان
اختلاف مرتفع گردد پس رفع اختلاف از کتاب و سنت نباشد از کجا تواند بود هشام
گفت از کسی که نایب و قایم مقام پیغمبر هست شامی گفت آن چه کسی هست هشام

گفت که از وقت

گفت که از وقت ما سؤال میکنی هشام گفت این مردیست که در مقابل نشسته هست
یعنی ابا عبد الله عم که از اطراف و اکناف نزد او می آیند و حقیقت اختلاف
تحقیق مینمایند و او وارث علم دین از پدر و اجداد خود هست و از اخبار آسمانی
ما را خبر میدهد و آگاه میکرداند شامی گفت این دعوی که تو میکنی بر ما چگونه روشن
گردد هشام گفت سؤالی از آنچه خواهی کن تا بر تو ظاهر گردد حقیقت این مقال
شامی گفت راست گفتی ما را عذری نماند و بر ماست که سؤال کنیم امام عم
فرمود ای شامی سؤال را از تو بر میدارم و خبر دهم ترا که از کجا ابتداء سفر کردی
و خبر داد که در منزل اول با چه کسان ملاقات کردی و چه گفتی و چه شنیدی
و طعام چه بود که ترا ضیافت کرد و فلان روز از منزل بیرون آمدی و با
فرزندان خود چنینی و چنینی گفتی و چنان وعده کردی که تا فلان مدت به
ایشان مراجعت کنی و امثال این قبیل آنچه بود امام عم میفرمود و شامی تصدیق
میکرد و از وفور کمال امام عم در نهایت تعجب بود آخر الامر شامی گفت این
ساعت مسلمان میشوم امام عم فرمود بگو که این ساعت مؤمن میشوم زیرا که
اسلام پیش از ایمان حاصل شده و تتوارث و تناکح در میان شما باسلام متحقق
هست و بایمان ثواب آخرت و درجات آن نتوان رسید شامی گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد انک وصی الاوصیاء
و بشرف ایمان مشرف گشت و از یونس بن یعقوب مرویست که گفت روزی
در مجلس انور امام همام ابا عبد الله عم جماعتی از اصحاب بودند از انجمله حمران
بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و جماعتی دیگر و هشام بن الحکم
که بجوانی نو رسیده در علم و فضل و ایمان و ایقان بود امام عم فرمود ای هشام آیا
خبر نمیدهی ما را چگونه بحث و مناظره کردی با عمرو بن عبید هشام گفت جانم فدای

با بشیر رازی سخن گفته و نعت ... در نفاق ... سلیم

یعنی ارشاد کن ما را راه راست ان راهی که مؤدی شود بمحبت تو و برساند ما را به بهشت تو
ونگاه دارد ما را از انکه پیروی کنیم میل و آرزوهای خود را و هلاکت یابیم بان تا فرا گیریم
دین خود را باراء خود و گمراه شویم بان پس بتحقیق که هر انکس که متابعت کند هواء خود را
و عجب نماید باراء خود چون آن مرد باشد که شنیده بودم از عامه ناس صفات مدح
او را و بزرگ داشتنی ایشان ویرا و میخواستم ملاقات او را بروجهی که نشناسد مرا
و معرفت قدر و منزلت او را بدانم روزی او را در جای دیدم که مردم بسیار برو
نظر داشتند و مراعات جانب او مینمودند و انجا ایستادم و کنار رجام خود را
بروی گرفتم و مراقب احوال او و این جماعت بودم هر یک ایشان بطرفی روا
نه گردانید و رای که مخالف طریق ایشان بود در روانه گشت و من در عقب او روانه
شدم ببازار در آمد و به دکان خبازی رسید ساعتی توقف کرد و چون خبا
زرا مشغول بمعامله دید دو قرص نان از او بربود و در رجام خود پنهان کرد و
من از این عمل او تعجب بسیار نمودم و از انجا بگذشت بدکان میوه فروش رسید
و او را غافل کرد و انار بربود تعجب من زیاده شد با خود گفتم شاید او را معا
مله با اینها بوده باشد واگرنه او را چه حاجت بدزدی و من در قفایش رفتم و چون
از انجا بگذشت بمرد بیماری رسید ان دو نان و دو انار را نزد ان بیمار
نهاد و از او بگذشت بگوشه رفت من نزد او امدم و گفتم ای بنده خدا من ترا
شنیده بودم و آرزوی ملاقات تو داشتم پس ملاقات کردم از تو چیزی
دیدم که موجب نفرت خاطر من گشت و حقیقت انرا از تو سؤال میکنم پرسید
که بگو گفتم دیدم ترا که از دکان خبازی دو قرص نان و از دکان میوه فروشی
دو انار ربودی آن مرد پیش از اتمام سخن با من گفت تو چه کسی گفتم فرزند آدم

واز امت محمد ص

واز امت محمد ص گفت از چه قبیله گفتم از اهل بیت پیغمبر ص گفت از کدام شهر میباشی
گفتم از مدینه رسول ص گفت شاید که تو جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن
ابی طالب ع باشی گفتم بلی گفت چه حاصل که هیچ نفع نکرده است ترا شرف اصل
تو بواسطه جهل تو باچیزی که شرف گردانیده شما را بان خدای تعالی وا گذاشته
اید علم جد خود را گفتم کدام است ان گفت کتاب خدا تعالی و قرآن مجید گفتم چه
چیز است از کتاب خدا تعالی که از او جاهل و داخل مانده ام گفت قول حق تعالی
و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها یعنی هر انکس که یک نیکوی از او در
وجود آید پس مر او راست ده برابران از ثواب و من جاء بالسیئة فلا
یجزی الا مثلها و هر انکس که یک بدی از او در وجود آید پس عقوبت او
نیست مگر مثل آن بدی و من دو قرص نان دزدیدم عقوبت آن دو بدی
بودی و چون دو انار دزدیدم عقوبت ان نیز دو بدی بود پس مجموع چهار
عقوبت باشد و چون تصدق کردم بان چهار مرا در برابر هر یک از آن ده نیکوئی
رسید چهل نیکوی در برابران چهار بدی باشد و سی و شش نیکوئی از برای من
حاصل باشد گفتم مادرت بر تو بگریاد تو جاهل بکتاب خدای تعالی بوده آیا
نشنیده که حق تعالی میفرماید انما یتقبل الله من المتقین یعنی قبول نمیکند خدا
تعالی قربانی و خیرات را مگر از پرهیزکاران چون آن دو قرص نان را ربودی
دو سیئه حاصل کردی و چون دو انار دزدیدی چهار سیئه حاصل کردی و چون بغیر صاحب دادی
بی رخصت ایشان چهار سیئه دیگر ضمیمه ان چهار سیئه شد نه انکه چهل حسنه منتظم به چهار
سیئه شده است و چون دیدم که با من در مقام لجاج است او را گذاشتم و بمنزل خود توجه

کردم و با سنادی که سبق ذکر یافت روایت کرده شده از امام ابی محمد الحسن العسکری
انکه بعضی مخالفان در حضور حضرت ابا عبد الله الصادق ع با یکی از شیعه ایشان
گفت چه میگوئی در حق عشره مبشره از اصحاب پیغمبر آن مرد شیعه گفت نمیگویم مگر
انچه نیکو و پسندیده باشد حق تعالی ارفع درجات و محو سیئات من بآن بکند پس یلی
گفت حمد مر خداوندی را که خلاص گردانید مرا از بغض و کینه تو گمان میبردم که تو را
رفضی باشی و تبرا کنی از اصحاب باشد آن مرد گفت بدان و آگاه باشی که هر انکس بغض
یکی از اصحاب دارد پس در لعنت خداست مخالف گفت شاید این سخن را از
راه تاویل گوئی چه میگوئی در حق کسی که دشمنی دارد این عشره را از صحابه مرد
گفت انکس که دشمنی دارد این عشره را از صحابه پس بر و لعنت خدا و لعنت ملایک
و لعنت همه مردمان است آن مخالف برخواست و بر سر او بوسه داد و گفت مرا
حلال کن بجهت نسبت رافضی که پیش از این بتو کردم آن مرد گفت که ترا حلا
ل کردم و تو برادر منی و او را روانه کردم امام ع آن مرد را تحسین بسیار کرد
و فرمود ملایک را در تعجب آوردی از حسن توریه که مخالف کردی و تلطفی که در
استخلاص خود باو بجای آوردی بعضی از اصحاب امام صادق ع گفتند ای
پسر رسول خدا هیچ مفهوم ما نشد از سخنان او مگر موافقت او با آن ناصب متعصب
امام ع فرمود بر ما توریه او ظاهر نشد و طریق دوستان ما آن است که چون مبتلا
شوند بصحبت مخالف ما جواب بنوعی دهند که سالم باشند با آن و دین ایشان و
عرض ایشان و بزرگ گردانند خدای تعالی را بتقیه ثواب او را بتحقیق که برا
در شما این مرد گفت هر که عیب کند یکی از ایشان را پس لعنت خدا باشد مراد
از آن یکی امیر المؤمنین ع بود و چون در مرتبه دوم گفت که هر کسی عیب کند یا ناسزا
گوید ایشان را در لعنت خدا باشد مراد از آن یکی امیر المؤمنین ع حسین ع بود
و چون در مرتبه دوم گفت که هر کس کند یا ناسزا گوید ایشان را در لعنت خداست زیرا
که وی یکی از ایشان

که وی یکی از ایشان است پس هر گاه که عیب نکند یکی از ایشان را که حضرت امیر المؤ
منین است ع پس عیب نکرده است همه ایشان را بلکه عیب کرده است بعضی ایشا
ن را و بتحقیق که پیش از این حزقیل مؤمن آل فرعون با قوم فرعون که بدگوی
او را نزد فرعون کرده بودند مثل این توریه کرد در وقتی که حزقیل ایشان را به
توحید و نبوت موسی ع دلالت میکرد و بر تفضیل محمد ص بر همه انبیاء و تفضیل علی
بن ابی طالب ع و سایر ائمه دین از اولاد او بر سایر اوصیاء و برائت از
ربوبیت فرعون فرقه از قوم فرعون این سخنان را از حزقیل بفرعون رسانید
ند و گفتند حزقیل مردم را بمخالفت تو میخواند و اعانت اعدای تو بجای می
آورد فرعون گفت وی پسر عم من و خلیفه و ولیعهد من است پس اگر از وی
آنها صادر شده باشد مستحق عقوبت است بر کفران نعمت و اگر شما در حق
او دروغ گوئید مستحق آتشید عذاب خواهید بود بواسطه القاء عداوت در
میان من و او فرعون حزقیل را طلب کرد و ایشان با وی گفتند تو منکر شده ربو
بیت فرعون را و کفران نعمت او میکنی حزقیل گفت ای پادشاه هرگز از من دروغ
نمی شنیده گفت نه گفت از ایشان بپرس که پروردگار ایشان کیست گفتند
فرعون حزقیل گفت خالق شما کیست گفتند فرعون گفت رازق شما کیست گفتند
فرعون گفت دافع شما کیست گفتند فرعون حزقیل گفت ای مالک ترا [illegible]گردانم
و هر که حاضر مجلس است انکه پروردگار ایشان پروردگار من است و خالق ایشان
خالق من است و رازق ایشان رازق من است و مصلح معاش ایشان مصلح
معاش من است و مقصود حزقیل خدای تعالی بود که پروردگار و خالق و رزاق

بیضا از ذره دیدم گفتم ای سید النساء عالمیان این چه صحیفه است فرمود این صحیفه
آن است که در او اسماء ائمه است از اولاد من گفتم بده نظر کنم فرمود نهی کرده
اند از آنکه مس کنند این صحیفه را مگر نبی یا وصی نبی یا اهل بیت من لیکن
رخصت است که نظر کنی پس من خواندم و نوشته بود ابو القاسم محمد بن عبد الله
المصطفی و مادر او آمنه بنت وهب ابو الحسن علی بن ابی طالب مرتضی ع
و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف ابو محمد الحسن بن علی
و ابو عبد الله الحسین بن علی ع و مادر ایشان فاطمه بنت محمد ص و ابو محمد بن
علی الحسین مادر او شهربانو بنت یزدجرد بن شهنشاه ابو جعفر محمد بن علی الباقر
مادر او ام عبد الله بنت الحسن بن علی بن ابی طالب ع ابو عبد الله جعفر بن الصا
دق ع مادر او فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر ابو ابراهیم موسی بن جعفر ثقه
الکاظم مادر او جاریه نام او حمیده ابو الحسن علی بن موسی الرضا ع مادر
او جاریه نام او نجمه ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادر او جاریه نام او خیزران
ابو الحسن علی بن محمد الامامی مادر او جاریه نام او سوسن ابو محمد الحسن بن
علی مادر او جاریه نام او سمانه و کنیت او ام الحسن ابو القاسم محمد بن الحسن
و او حجة الله است مادر او جاریه نام نرجس صلوات الله و سلامه علیه
و علیهم اجمعین منقول است از زراره بن اعین که گفت با من زید بن علی
نزد امام ابا عبد الله ع بودم گفت ای جوان چه میگوئی در حق مردی از آل
محمد که از تو طلب نصرت کند در جواب گفتم اگر مفترض الطاعه باشد
نصرت خواهم

نصرت خواهم کرد و اگر مفترض الطاعه نباشد اگر خواهم نصرت دهم و اگر نخواهم نه چون از
مجلس بیرون رفت مرا تحسین کرد و فرمود چنان جوابی گفتی که دیگر راه سخنی نمانده
و از ابو بصیر منقول است که از امام همام ابو عبد الله ع پرسیدم از آیه کریمه ثم
اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا یعنی بعد از آن بمیراث بدادیم
این کتاب را یعنی قرآن را بآنانی که برگزیده ایم ایشان را امام ع فرمود تو چه
میگوئی در این آیه گفتم این برگزیدگان اولاد فاطمه بتول اند ع امام ع فرمود اما
آنان که کنند شمشیر و مردم را بطاعت خود طلبند بضلالت و گمراهی از این
بیرون اند گفتم که فمنهم ظالم لنفسه یعنی بعضی از ایشان ظلم کننده گان
باشند بر نفس خود ایشان چه کسان باشند امام ع فرمود ایشان آنانند
که مردم را نه بهدایت دلالت کنند و نه بضلالت و مقتصد و میانه حال از
ما اهل بیت اند که عارف باشند بحق امام زمان خود و سابق بالخیرات
امام ع است مرویست از عبد الله بن فضل هاشمی که گفت شنیدم از امام
همام ابا عبد الله ع که میفرماید بتحقیق که مر صاحب شما را غیبتی هست که ناچار است
از آن و در شک و ریب اند در آن اهل بطلان گفتم چرا است این ریب ایشان امام
ع فرمود سبب آن است که رخصت نداده اند او را که بر مردم کشف کند و حکمت
در غیبت او مانند حکمت در غیبت او مانند حکمت در غیبت اوصیای است که پیش
از او بوده اند و ظاهر نخواهد شد مگر وقتی که صاحب شما ظهور کند و اعلام کند
شما را از حکمت غیبت خود همچنانکه خضر ع کشتی را شکست و پی گناه را بکشت و موسی را ع

باقامت جد او امر فرمود حکمت آن ظاهر نبود تا زمانی که مفارقت واقع شد
در میان ایشان حکمت آنرا اعلام موسی ع فرمود هیچ عاقل را تردد
نیست در انکه غیبت صاحب الامر مبنی بر سری و حکمتی است و هرگاه
دانیم که خدای عز و جل حکیم علیم است تصدیق میکنند که همه افعال او مبنی
بر حکمت بالغه است اگرچه وجه آن بر مردم منکشف نباشد از علی بن الحکم
مرویست که گفت از ابان بن تغلب شنیدم که خبر داد مرا از احوال ابا
جعفر محمد بن نعمان مؤمن طاق که روزی زید بن علی بن الحسین ع نزد
من فرستاد و او در گوشه مخفی بود و مرا نزد خود طلب کرد و گفت ای ابا
جعفر اگر کسی نزد تو آید فرستاده من میخواهم بنصرت من بیرون آیی گفتم پدر
تو یا برادر تو بودی بیرون می آمدم گفت ای ابا جعفر روی از من می تابی
گفتم جانم فدای تو باد هرچند شما همه به نفس واحدی اما اگر خدای عز و جل را
در روی زمین با تو حجتی هست پس تخلف از تو ناجی است و بیرون آینده با تو
هالک است و اگر خدای تعالی در روی زمین با تو حجتی نیست پس انکس که از
تو مخالفت نماید و انکس که با تو خروج کند یکسانند و برابرند زید بن علی گفت
ای ابا جعفر من با پدرم همیشه بر یک سفره طعام خورده ایم و لقمه که بهتر بود نزد من
نهاد از غایت شفقتی که با من داشت آیا شفقت ظاهر نفرمود بر من که نگاه دارد
مرا از آتش دوزخ و ترا از امر دین خبر داد و مرا از آن بی خبر گذاشت گفتم شفقت
بر تو آن اقتضا کرد که ترا از کماهی حال خبر ندهد مبادا که قبول آن نکنی و بآن سبب
در آتش دوزخ در آیی و مرا از آن داد تا اگر قبول کنم نجات یابم و اگر قبول نکنم هلا
هلاکت یابم و اگر من در آتش آیم چندان تفاوت نکند بعد از آن گفتم آیا تو فاضلتر با
شی یا پیغمبران گفت پیغمبران یعقوب بیوسف یا یوسف صدیق ع گفت ع حکایت خواب

خود را با برادران

خود را با برادران بگوی پس کید کنند از برای تو کید کردن می پوشانید خبر یوسف را ع
از برادران تا در مقام کید و عداوت در نیایند همچنین پدر تو پوشانید بر تو
مبادا که در مقام کید و عداوت در آیی بعد از آن زید بن علی گفت بخدا سوگند
که صاحب تو که در مدینه است گفته است که من مقتول خواهم شد و مصلوب می شوم
در کناسه و نزد او صحیفه هست که در انجا قتل و صلب من مکتوب است ابو جعفر
میگوید که چون من بزیارت بیت الله رفتم حکایت زید را با امام عبد الله ع گفتم
امام ع فرمود که من با او از هر جهت که ممکن بود سخن گفتم و مصلحت کردم و از
ملک باطل خود باز نگشت روایت است از احمد بن ابی عبد الله برقی که او
از پدر خود روایت میکند و او از شریک بن عبد الله و از اعمش روایت میکند که وی گفت روزی جماعتی
از شیعه در محکمه ابو نعیم نخعی در کوفه حاضر بودند ابو جعفر بن مؤمن طاق در میان ایشان بود مردی
از مخالفان که او را ابن ابی جدره خواندی گفت من ثابت میکنم بر شما ای گروه شیعه انکه ابو بکر لعین
فاضلتر از علی مرتضی است ع و بر همه اصحاب پیغمبر ص بچهار خصلت و هیچکس از مردمان قادر نیست
که این حجت را منع و دفع نماید اول انکه او دوم پیغمبر خدا است در انجا که پیغمبر خدا مدفون است دوم انکه
ثانی پیغمبر است در غار سیم انکه او ثانی پیغمبر خدا است در پیش نمازی از برای مردم در بیماری پیغمبر خدا
چهارم انکه او ثانی صدیق این امت است ابو جعفر مؤمن طاق رحمه الله تعالی گفت ای ابن
ابی جدره من ثابت میگردانم بر انکه علی مرتضی علیه التحیة والثنا صلوات الله علیه واله اجمعین
فاضلتر است از ابو بکر لعین و از همه اصحاب پیغمبر ص باین خصالی که ذکر کردی تو و ثابت
میکنم که ان خصال معایب صاحب تو است و الزام میکنم ترا طاعت علی بن ابی طالب ع
از ۳ وجه یکی از قرآن از روی وصف و یکی از خبر پیغمبر خدا ص از روی نص و یکی از دلیل
و حجت عقل از روی اعتبار و درین اتفاق کردند که حکم درین بحث نزاع ابراهیم نخعی
و ابی اسحق سبیعی و سلیمان بن مهران ابی اعمش باشند پس ابو جعفر مؤمن طاق ع گفت
ای ابن ابی جدره خبر ده مرا انکه خانهای که پیغمبر خدا ص انرا بگذاشت و در حال حیات
پیغمبر ص ان خانها با نحضرت منسوب بود و منع میفرمود مردمان را از دخول در آن بی اذن او

پس بتحقیق که تو دعوی میکنی از برای صاحب خود فضیلتی که تمام نمیشود از برای او و آن
بتهمت نزدیک ترست تا بفضیلت و اگر این پیش نمازی بامر خدا بودی او را از
آن نماز عزل نکردی آیا ندانستی که چون پیش رفت ابو بکر یعنی که نماز گذارد از
برای مردمان بیرون فرمود پیغمبر خدا ص و پیشی گرفت و نماز گذارد از برای مردمان
و او را ازین مقام عزل فرمود و این نماز از دو وجه خالی نیست یا آن است که بعلم
است از او در وجود آمده و چون پیغمبر خدا ص بر آن اطلاع یافت بیرون فرموده و
محو باطل او نموده تا حجت نسازد آن را بعد از پیغمبر برامت او و ایشان معتقد
ور باشند و یا آن است که پیغمبر خدا ص امر کرده او را در اول امر همچنانکه تبلیغ
سوره برات اول باو مفوض شد و بعد از جبرئیل ع نازل شد که نرساند سوره برائت آن
را به مشرکان مکه مگر تو یا مردی از تو باشد پس امیر المؤمنین ع در طلب آن فرستاد
و سوره را از او گرفت و او را از این منصب عزل فرمود پس همچنین باشد قضیه
آن نماز و در حالتی این امر از و مذموم و ناپسندیده است زیرا که کشف کرده است
از و آنچه مستور بود بر و این دلیل واضح است برآنکه او را صلاحیت استخلاف بعد
از پیغمبر نیست و بر و در امر دین اعتمادی نیست پس مردمان گفتند راست گفتی شیخ ابو
جعفر رحمة الله گفت ای ابن ابی جدرد هم دین تو بر باد رفت و مفتضح شدی زیرا
که مذمت بود آنچه او را در مدحت گفتی پس مردمان با بو جعفر گفتند که ذکر کن حجت را بر
آنچه دعوی کردی از طاعت امیر المؤمنین ع شیخ ابو جعفر مؤمن طاق گفت اما
از قرآن از روی وصف پس قول حق تعالی است یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و
کونوا مع الصادقین ای آنانکه ایمان آورده اید بپرهیزید از خدای تعالی و باشید با
صادقان پس یافتیم ما علی بن ابی طالب را ع باین صفت که در قرآن است در قول حق تعالی

والصابرین

والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس یعنی و صبر کننده گان در آسانیها
و در سختیها و در وقت حرب و جنگ اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون این
گروه اندا نان پرهیزکارانند اجماع امت واقع است برآنکه علی بن ابی طالب ع او
لی است باین امر از غیر او زیرا که او هرگز فرار ننمود از جنگ کفار همچنانکه فرار نمودند غیر او
و فرار کردند بکرات و مرات پس مردمان گفتند راست گفتی شیخ ابو جعفر رحمة
الله گفت و اما خبر از رسول خدا ص که نص باشد آن است که فرمود انی تارک
فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل
بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی بتحقیق که من سفر میکنم و در
میان شما میگذارم دو چیز را که مسافران اینرا در مقام و منزلی که سفر کنند گذارنده
باشند آن دو چیز که اگر تمسک جوئید بآن هرگز گمراه نشوید بعد از من و آن کتاب
خدا است و عترت من و اهل بیت من پس بتحقیق که این هر دو جدا نشوند از
یکدیگر تا زمانی که وارد شوند بر حوض کوثر پس متمسک باهل بیت رسول راه
یافته و راه نماینده است بشهادت پیغمبر خدا ص و متمسک بغیر ایشان گمراه است و
گمراه کننده مردم گفتند راست گفتی ای ابو جعفر و اما حجت عقلی پس بتحقیق که
همه مردمان پرستش خدای تعالی میکنند از راه فرمان برداری علم و ما یافته ایم اجماع
امت را برآنکه علی بن ابی طالب ع اعلم صحابه است و همه مردم مشکلات خود را از و تحقیق
کرده اند و او در هیچ مشکل محتاج نشد بایشان این در صورت مشاهده است و دلیل
بر آن قول حق تعالی است افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا

الا يهدى فما لكم كيف تحكمون يعنى اى پس آنكس كه راه مينمايد بسوى
حق سزاوارتر است باآنكه پى روى كرده شود يا آنكس نمى يابد مگر آنكه راه
نموده شود پس چيست مر شما را چگونه حكم ميكنيد شما را پس اتفاق نيفتاد
هيچ روزى بهتر از آن روز در مجادله خصوم و دخل نكرد درين امر عالمى
كه بهتر از و الزام كند خصمان را و شيخ ابو جعفر مومن طاق را مباحثات و
مجادلات با ابو حنيفه لعنت الله بود از الجمله آن است كه روايت كرده اند
روزى از روزها با ابا جعفر گفت كه شما برجعت قائليد شيخ ابو جعفر گفت
بلى ابو حنيفه لعنت الله گفت كه هزار درهم بمن بده كه چون بطريق بازگردى
بتو باز دهم شيخ ابو جعفر گفت تو كفيلى از براى خود بدار كه بصورت آدمى رجعت
خواهى كرد يا بصورت خنزير تا مبلغ را بتو تسليم نمايم و روزى از روزها
ابو حنيفه لعنت الله با شيخ ابو جعفر گفت چرا طلب نكرد على بن ابى طالب ع
حقى كه او را بود بعد از وفات پيغمبر ص شيخ ابو جعفر رحمة الله جواب داد
مى ترسيد بكشند او را جنيان چنانكه بكشتند سعد بن عباده را به تير مغيرة بن
شعبه نقل كرده كه روزى ابو جعفر بن مؤمن طاق با ابو حنيفه لعنت الله
در كوچه از كوچهاى كوفه ميرفتند ناگاه منادى ندا كرد و گفت من
يدلنى على صبى ضال يعنى كيست كه دلالت ميكند مرا بر صبى ضال گم
شده ابو جعفر گفت اما صبى ضال نديديم او را و اگر شيخ ضال را طلب
ميكنى اين مرد را بگير يعنى ابو حنيفه را آورده اند كه خبر بكوفه رسيد كه
حضرت امام همام جعفر بن محمد ع بجوار رحمت حق تعالى پيوست
ابو حنيفه لعنت الله با مؤمن طاق گفت مات امامك يعنى امام

تو بمرد مؤمن طاق

تو بمرد مؤمن طاق گفت بلى اما امامك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم يعنى
امام تو است كه مهلتش داده اند تا روز قيامت از شيطان رجيم منقول است كه روزى
فضال بن الحسن بن فضال بر ابو حنيفه بگذشت و او در ميان جمع كثير املاء فقه و
حديث خود ميكرد فضال با رفيق خود گفت بخدا سوگند كه تا خجالت ندهم ابو
حنيفه را از اينجا نگذرم رفيق او گفت ابو حنيفه مرتبه در علم فقه دارد و حجت او
قوى است فضال گفت اين چه سخنى است هرگز حجتى قوى تر از حجت مؤمن بيان
شد پس نزديك حنيفه رفت و گفت مرا برادرى و يارى است ميگويد كه بهترين مردمان
بعد از پيغمبر خدا ص على بن ابى طالب است ع و من ميگويم كه ابو بكر لعين بهترين مردم
است و بعد از و عمر بن الخطاب لعين تو چه ميگوى حنيفه ملعون ساعتى تامل كرد
و گفت كافى است از براى فخر و كرامت ايشان آنكه مدفون اند در خانه پيغمبر ص
و ترا هيچ حجتى روشن تر از اين نيست فضال گفت اين سخن را با برادر خود
گفتم گفت جواب كه اگر آن خانه پيغمبر خداست نه خانه ايشان پس دفن
ايشان در آنجا ظلمى است كه از ايشان در وجود آمده است و اگر خانه ايشان
بوده به پيغمبر خدا بخشيده اند پس بد كرده اند كه رجوع كرده اند از بخشش خود
و فراموش كرده اند عهد خود را ابو حنيفه تاملى كرد در جواب گفت اين خانه
از پيغمبر خداست و از ايشان نبود ايشان نظر بحق عايشه و حفصه استحقاق دفن
در آن مقام دارند فضال گفت اين سخن را با برادرم گفتم در جواب ميگويد
كه تو ميدانى كه پيغمبر خدا را ص نه زن بود و چون نظر كنيم در حصه هر يك از آن نه
نه يك ميشود از هشت يك باز نظر ميكنيم در اين نه يك از مقدار يك وجب در
يك وجب زياده نميشود پس اين دو مرد از چه جهت مستحق زياده از آن

بکشید ان سه کس را که عبد الرحمن در آن نباشد آیا این دیانه باشد انکه امیر کنند
بقتل اهل جنت و باز کفت حذیفه مرا ای ابو هذیل از عمر ملعون در زمانی که ضربت
زدند بروی ملاقات کرد با و عبد الله ابن عباس و دید که عمر علیه اللعنه جزع میکند کفت
باوی که این جزع چیست کفت ای ابن عباس این جزع نه از برای خود میکنم بلکه
از برای ان میکنم که بعد از من والی امر که باشد میکوید کفتم والی این امر طلحه بن
عبد الله میتواند بود کفت طلحه مردی است حد بر و غالب است و لایق نیست که وا
لی امر مسلمانان باشد باز کفتم زبیر بن عوام لیاقت دارد کفت او مرد بخیل است
دیدم او را که مکیس میکرد با زن خود در زنبیلی که رشته بوده لایق نیست خلیفه
مردی والی امر باشد باز کفتم سعد بن ابی وقاص لیاقت دارد کفت او مردی است
صاحب اسب و تیر و کمان نه چنان است که در مقام خلافت تواند نشست باز کفتم
عبد الرحمن ابن عوف میتواند بود عمر ملعون کفت او مردی است که کفایت عیال خود
بر وجه مستحسن نمیتواند کرد چکونه متولی خلافت تواند شد کفتم عبد الله عمر والی این امر
شود عمر ملعون راست نشست و کفت ای پسر عباس هرکز سزاوار بمقام خلافت
تواند بود مردی که نداند چکونه طلاق دهد زوجه خود را باز کفتم عثمان بن عفان
علیه اللعنه تواند بود عمر لعین کفت اکر او را والی خلافت کنم ولدان ابی معیط را بر
کردنهای مسلمانان خواهند نشانید و نزدیک است اکر او را متولی این امر کنم مردمان
او را بقتل در آورند سه نوبت این سخن را تکرار کرد و ابن عباس کفت من خاموش
شدم نمیدانستم عداوتی را که با امیر المؤمنین ع داشت عمر علیه اللعنه کفت ای پسر عباس
صاحب خود را یاد نکردی کفتم بلی والی امر علی بن ابی طالب ع میتواند بود عمر ملعون
کفت بخدا سوکند که نیست جزع من مکر از برای انکه فرا کرفته ام حق را از صاحب حق

بخدا سوکند که اکر والی

بخدا سوکند که اکر والی امر کنم علی بن ابی طالب ع را هر آینه اهل اسلام بر منهج بیضای
نبوی خواهد داشت و اکر طاعت کنند او را مسلمانان در بهشت در آیند عمر لعین
این سخن را کفت و بعد از آن خلافت را شوری کردانید در میان شش کس
وای بر وست در موافقت قیامت و بتحقیق که وارد شده است روایات و
آثار از ائمه اهل بیت علیهم السلام برافضل انکسانیکه نصب کرده اند نفس خود را
از علماء شیعه ایشان از برای منع اهل بدعت و ضلالت تا تسلط و استیلای
نیابند بر ضعفای شیعه و مساکین ایشان و از الجمله ان خبری است که روایت
کرده شده است از امام ابو الحسن بن علی العسکری علیهم السلام انکه فرمود امام همام
جعفر بن محمد ع علماء شیعه ما مرابطون اند در رخنه که از ان رخنه شیطان و
و عفاریت در می آیند تا منع کنند ایشان را از خروج بر ضعفاء شیعه ما و از
انکه تسلط یابند بر ایشان شیطان و دوستان او که ناصبیانند علیهم اللعنه
پس بدان و آکاه باش که هر آن کسی که نصب کند خود را از برای مراقبت این
رخنه فاضلتر است نزد خدای تعالی از کسی که جهاد با روم و فرنک و ترک نماید
بهزار مرتبه زیرا که او دفع میکند حضرت را از ادیان محبان ما و آنان دفع میکنند
حضرت را از ابدان ایشان

فصل در احتجاج امام عالم ابی ابراهیم موسی بن
جعفر الکاظم ع با شاه متخلف بر خالقان حق از حسن بن عبد الرحمن الحمانی منقو
ل است که کفت با حضرت امام ابراهیم ع کفتم هشام بن الحکم را زعم آن است که خدا
ی تعالی جسم است امامه مانند دیگر جسمها دانا و شنوا و بینا و توانا و متکلم و سخن
کوی است و کلام و قدرت و علم او هیچکدام مخلوق نیست و جاری مجری یک صفت اند
امام ع فرمود که وای بر انها که چنانی میدانند آیا ندانسته که جسم محدود و متفای
است و کلام غیر متکلم است پناه میبرم بخدای تعالی از این سخن و شر این سخن خدا
ی تعالی جسم نیست و صورت نیست و محدود نمیشود و محدود و متفای نیست

وانچه سوای حق تعالی است مخلوق است وچیزها در وجود نمی آیند مگر بارادت ومشیت او
بی انکه سخن گوید ونفسی کشد یا حروف از مخارج بیرون آید واز یعقوب بن جعفر روایت
کرده اند که گفت امام ابو ابراهیم ع فرمود نمیگویم حق تعالی ایستاده است در مکانی
ونمیتوانم گفت که از مکانی بمکانی میرود ونمی یابم اورا که متحرک باشد از راه ارکان
وجوارح ونمی یابم اورا که سخن گوید از شکاف دهن ولیکن همچنان است که حق
تعالی فرمود انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی
نیست حکم خدای تعالی هرگاه که اراده کند چیزی را مگر انکه میگوید مر او را انکه
باش پس آدمی باشد بمحض اراده ومشیت حق تعالی بی انکه نفس از مخارج
بیرون آید ومحتاج نیست شریکی که او را مدد کند در مملکت او یا کیت بد از
برای او دری از درهای علم او واز یعقوب بن جعفر مرویست که امام
ابو ابراهیم موسی ع در وقتیکه ذکر کردند نزد او قومی ان چیزی را که زعم ایشان
ان بود که حق تعالی فرو می آید باسمان دنیا فرمود خدای تعالی فرو نمی آید و
محتاج نیست بانکه فرود آید دور ونزدیک نظر بعلم ودانش او یکسان است و
دوری ونزدیکی وهمه موجودات در یک حد اند از علم کامل الهی ومحتاج
نیست بچیزی او وهمه باو محتاج اند اما قول واصفان که خدای تعالی فرود می آید
ل
به اسمان دنیا پس خدای تعالی از آن مقدس ومنزه است این قول آنان
است که نسبت میکنند زیادت ونقصان را بخدای تعالی وهر متحرک محتاج
است وخدای تعالی غنی ومطلق است پس حذر کند در صفات الهی انکه
بدارید او را بر حدی که تحدید میکنید شما آنرا بعصیان یا زیاده یا تحریک یا نزول

یا صعود یا نهوض

یا صعود یا نهوض یا قعود پس بتحقیق که خدای تعالی منزه است ومبرا از
صفت واصفان ولعنت ناعتان وتوهم متوهمان ودر روایت از امام علی بن
محمد العسکری ع انکه ابوالحسن موسی بن جعفر ع فرمود که خدای تعالی آفرید خلق
را پس دانست ان چیزی را که ایشان بآن باز میگردند پس امر کرد ایشان را
ونهی کرد ایشان را وهر انچه امر کرد ایشان را بان پس گردانید از برای ایشان
راهی بجانب آن وانچه نهی کرد ایشان را از آن پس گردانید ایشان را راهی
ترک آن وایشان بجای آورنده وترک کننده چیزها نیستند مگر باذن حق
تعالی وخدای تعالی اختیار نمیکند هیچ احدی را از خلق خود بر معصیتی بلکه امتحان میکند
ایشان همچنانکه فرمود لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا امتحان کند شما را انکه کدام
از شما بهتر است از راه عمل مصنف رحمه الله در تفسیر قول امام ع فرمود مرا بانکه
اخذ وترک باذن حق تعالی است آن است که تخلیه حق تعالی میان او ومیان گناه و
بعلم اوست روایت کرده شده است انکه ابوحنیفه لعنه الله چون بمدینه مشرفه
در آمد عبد الله بن مسلم باوی گفت که جعفر بن محمد که از علماء ال محمد است در
مدینه تشریف دارد بیا تا نزد او برویم واز علم او فایده بریم باتفاق به
دولت سرای امام ع آمدند جماعتی از شیعه امام ع را که منتظر ملاقات امام
ع اند درین اثنا بیرون آمد از دولت سرای امام ع پسر صغیر السن بود مردمان
از برای تعظیم واجلال او برخواستند وبر خدمت او شتافتند ابوحنیفه لعنه الله
با عبد الله بن مسلم گفت این پسر کیست عبد الله گفت پسر موسی است ع
ابوحنیفه گفت بخدا سوگند که او را در میان شیعه او خجالتی خواهم داد عبد الله

خراج از مملکتها گفتم ای امیرالمؤمنین پناه میبرم بخدای تعالی ان تبوء با
ثمی واثمک یعنی انکه باز گردی تو به گناه من و بگناه خود و قبول کنی
از دشمنان ما باطل ایشان را در حق ما و تو میدانی که سخن در حق ما کذب و
بهتان است و اگر رخصت دهی حدیثی که پدرم از جدم از آباء ایشان از جدم رسول
ص روایت کرده اند از برای تو ذکر کنم رشید گفت خبر ده مرا از حدیثی که بتو رسیده
است امام ع فرمود بمن رسیده است از پیغمبر خدا ص ان الرحم اذا مست الرحم
تحرکت و اضطربت یعنی بتحقیق که رحم یعنی خویش هرگاه برسد برحم یعنی بخویش
حرکت میکند و خطراب مینماید پس با من گفت نزدیک شدم باو دست مرا گرفت
و بجانب خود کشید و معانقه کرد با من انگاه مرا گذاشت و گفت بنشین ای
موسی و هیچ دغدغه مبر پس من نظر کردم بجانب او و دیدم که چشمهای او پر
اشک شد و گفت راست گفتی و راست گفت جد تو خونم در حرکت آمد و رگ
های من مضطرب شد تا غایتی که رقت بر من غلبه کرد و اشک از چشم من روان
گشت و میخواهم سؤال کنم از چیزهای که در سینه من می خلد و تا غایتی از کسی سؤال
نکرده ام پس اگر جواب دهی مرا از ان سؤالها ترا رخصت دهم که بجای خود رو
ی و قبول نکنم در حق تو سخن هیچ کس را بمن رسیده است انکه تو هرگز دروغ نگفته
پس راست بگوی با من هر سؤالی که از تو خواهم کرد امام ع فرمود انچه دانم ترا
بان خبر خواهم داد اگر مرا ایمن گردانی رشید گفت ایمن گردانیدم راست بگوی و
ترک کن تقیه را که شما بان معروف و مشهورید ای گروه بنی فاطمه خبر دهید مرا
که بچه چیز فضیلت یافته اید شما بر ما و ما و شما از یک درختیم و از اولاد عبد المطلب
ما فرزندان عباسیم و شما فرزندان ابوطالب و این هر دو عم پیغمبر خدا اند ص و در
خویشی و ندی برابرند امام ع فرمود ما نزدیکتریم به پیغمبر خدا ص از شما زیرا
که عبد الله که عبد الله و ابوطالب برادران مادر پدری بودند برادر پدری ایشان

بود رشید

بود رشید گفت چرا است که شما دعوای میراث میکنید و حال انکه در شریعت پیغمبر ما ص عم
پدری پسر برادر مادر پدری را منع میکنید از میراث و چون پیغمبر خدا ص وفات
نمود ابوطالب زنده نبود عباس و عم پدری او در حیات بود امام ع فرمود
اگر ایمن گردانی مرا جواب صواب بگویم رشید گفت ایمن گردانیدم ترا امام
ع فرمود علی بن ابی طالب ع فرموده که با ولدی صلبی میراث نبرد مگر پدر
و مادر و زن و شوهر و ثابت نشده است که از برای عم با ولد صلبی میراث و
کتابی خدا تعالی بآن ناطق نیست لیکن تیم و عدی و بنی امیه گفتند که عم بجای
پدر است و این سخن رای ایشان است بی انکه درین باب از پیغمبر خدا ص وارد
باشد و انکس که بقول علی بن ابی طالب ع عمل میکند حکم او برخلاف این
جماعت است و نوح بن دراج درین مسئله بقول علی بن ابی طالب عمل میکند
و بان حکم میکند و امیرالمؤمنین ع او را والی کوفه و بصره گردانیده است رشید
نوح بن دراج را طلب نمود و از این مسئله پرسید گفت قول علی بن ع در
این مسئله برین وجه است و امر کرد باحضار مخالفان این از سفیان ثوری
و ابراهیم مدنی و فضل اعیاض ایشان گواهی دادند که قول علی بن ابی
طالب ع درین مسئله بر وجهی است که ذکر یافت انگاه امام ع فرمود که
پیغمبر خدا ص فرمود اقضاکم علی یعنی بهتر قاضیان شما علی بن ابی طالب است ع
و همچنین عمر خطاب لعین گفت بهترین قاضیان ما علی بن ابی طالب است ع
و این قضا اسمی است که جامع صفاتی است که مدح میکند بآن پیغمبر خدا ص صحابه
خود را از قراءت فرایض و علم و دانش رشید گفت زیاده گردان از برای من
بیان را امام ع فرمود مجالس بامانت است خاصه مجلس شما پیغمبر خدا ص میراث

نداد آنکس را که هجرت نکرد و ثابت نگردانید از برای او ولایت را تا زمانی که
هجرت کنند رشید گفت چه حجت برین سخن داری امام ع فرمود حجت من قول حق تعالی
است آنجا که فرمود والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا
یعنی آنکسانی که ایمان آورده اند و هجرت نکرفته اند نیست مر شما را از ولایت
ایشان هیچ چیزی تا آنکه هجرت نمایند و بتحقیق که عم من عباس هجرت نکرد رشید
گفت ای موسی هیچ فتوی داده باین سخن کسی از دشمنان ما را و یا یکی از
فقها را مطلع گردانیده برین مسئله امام ع فرمود نه و سئوال نکرد از من حضرت
امیر المؤمنین ع باز رشید گفت از حضرت امام ع چرا جایز میدارید که عام
مردم نسبت کنند شما را به پیغمبر خدا ص و گویند شما فرزندان پیغمبر خدا اید و
حال آنکه شما فرزندان علی بن ابی طالب اید ع و فرزندان را نسبت به پدران
میدهند نه بمادران و شما میگوئید که از ذریت پیغمبر خدا اید و حال آنکه ذریت
پیغمبر آن است که از فرزندان نرینه او باشد نه فرزندان فرزندان ماده پس
بیان کن حجتی که ترا درین سخن هست ای فرزند علی بن ابی طالب ع و تو امام
زمانی و از فرزندان علی بن ابی طالبی ع امام ع فرمود اعوذ بالله من الشیط
ان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم ومن ذریته داود وسلیمان وایوب ویو
سف وموسی وهارون وکذلک نجزی المحسنین وزکریا ویحیی و
عیسی یعنی و از فرزندان اوست و فرزندان ابراهیم است داود و سلیمان
و ایوب و موسی و هارون و همچنین جزا میدهیم ما نیکوکاران را و ذکریا و یحیی
و عیسی پدر عیسی که بود رشید گفت عیسی را پدر نبود امام ع الحاق عیسی بذریت
انبیا ع از طریق مریم است که مادر او بود و همچنین ما بذریت پیغمبر خدا از جانب

مادر فاطمه

مادر فاطمه است علیها السلام و زیاده کنم از برای تو بیان را حق تعالی میفرماید
که فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین یعنی پس آنکس که مجادله کند با تو ای محمد ص در امر عیسی ع
از بعد آنکه آمده است ترا از علم و دانش پس بگو به نصاری بیائید
شما بخوانیم پسران خود را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و بخوا
نیم نفسهای خود را و نفسهای شما را بعد از آن تضرع و زاری کنیم و بگردانیم
لعنت خدا را بر دروغ گویان و بخواند پیغمبر خدا هیچ احدی را و در زیر گ
در نیاورد در نزد مباهله نصاری مگر علی بن ابی طالب ع را و فاطمه و حسن
و حسین است علیهم السلام و به نفسهای ما علی بن ابی طالب ع است و
بآنکه علما اتفاق نموده اند بر آنکه جبرئیل ع در روز احد میگفت ای محمد ص
کمال مردی و مردانگی از علی بن ابی طالب ع در وجود آمد حضرت پیغمبر ص
فرمود انه منی و انا منه بتحقیق که او از من است و من از اویم جبرئیل ع
گفت لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار یعنی هیچ جوان مردی نیست مگر
علی بن ابی طالب ع و هیچ شمشیری نیست مگر ذوالفقار و این همچنان است که
مدح کرده است حق تعالی ابراهیم خلیل را آنجا که فرمود فتی یذکرهم یقال له
ابراهیم یعنی جوانیست که عیب بتها را آن جوان را ابراهیم میگویند و ما افتخار
میکنیم بقول جبرئیل ع که فرمود و من از شمایم رشید گفت نیکو گفتی ای موسی حوائج
خود را بمن بگوی و من به حوائج تو قیام نمایم حضرت امام ع فرمود حاجت من آن است
که رخصت دهی مرا تا باز گردم بحرم جد خود و بعبادت قیام نمایم رشید بلید

دریر سایه‌ها و او محرم بود و تحقیق احکام خدای تعالی بقیاس راست نیاید پس آن
کس که قیاس کرد بعضی از آنها را به بعضی گمراه شد محمد بن الحسن خاموش شد و جوابی
نداد و نماند روایت کرده‌اند که روزی ابو یوسف در مجلس مهدی با امام ابوالحسن موسی ع
گفت آنچه نزدیک باین سخن بود گفت ابو یوسف گفت ای ابوالحسن چه گوی در حق
محرم در سایه چیزی تواند بود امام ع فرمود بلی تواند بود ابو یوسف گفت چه فرق است
در میان این دو صورت امام ع فرمود چه میگوی در زن حایض آیا قضا کند نماز
خود را ابو یوسف گفت نه امام ع فرمود این دو صورت نیز همچنین است مهدی با ابو
یوسف گفت چنان می بینم کاری نساختی ابو یوسف گفت ای امیرالمؤمنین مرا
بشمشیر هلاک کردانید مرویست و از امام ابی محمد الحسن موسی العسکری ع
که فرمود مردی از خواص شیعه امام همام ابوالحسن موسی بن جعفر ع با آنحضرت
گفت چون خلوت شد ای پسر رسول خدا ص فلان از شیعه خود منافق شده
در اظهار اعتقاد امامت و وصایت تو ابوالحسن ع فرمود چگونه منافق شد
گفت من حاضر بودم با او امروز در مجلس فلان که از کبار اهل بغداد است با وی
گفت صاحب مجلس که تو گمان می بری آنکه زمان موسی بن جعفر است نه این خلیفه
که بر تخت نشسته آن مرد در جواب گفت من چنانی نمیگویم بلکه زعم من آن است
که موسی بن جعفر غیر امام است و اگر اعتقاد من چنانی نباشد که او غیر امام است
بر من و بر کسی اعتقاد او چنانی نبوده باشد لعنت خدا و لعنت ملائکه بر او
باشد پس صاحب مجلس دعای خیر برد و لعن کرد بر کسی که بدگوی او کرده بود
امام ابوالحسن ع فرمود نه چنانی است که تو گمانی برده و صاحب تو از تو
فقیه‌تر است مراد او این است که موسی بن جعفر غیر امام است یعنی آنکسی که
که او غیر امام است پس موسی بن جعفر هم غیر او است پس مراد او در این هنگام
امام باشد پس او اثبات کرده است باین سخن امامت هر دو نفی کرد امامت غیر

مرا پس توگمان

مرا پس توگمان نفاق که به برادر مؤمن برده گناه است از آن توبه کن و چون آن
مرد فهم کرد آنچه مراد وی بود از آن سخن غمناک شد و گفت ای پسر رسول خدا ص
مرا مالی نیست از برای کفارت این گمان خطا در راه خدای تعالی انفاق کنم
اما نصف ثواب عمل خود را از نماز و روزه و صلوات بر اهل بیت و ثواب
لعن بر اعدای شما و هدایت کردم امام ابوالحسن ع فرمود اکنون از آتش
دوزخ رستگاری یافتی و از امام ابوالحسن العسکری ع مرویست آنکه فرمود
یکمرد فقیه که برهانند یتیمی را از ایتام ما که از مشاهده ما دور افتاده باشند بتعلیم آنچه
محتاج الیه ایشان باشد در امور دین دشوارتر است بر شیطان از هزار عابد زیرا
که عابد همت او مصروف رستگاری نفس است و همت این فقیه مصروف رستگاری
او و رستگاری بندگان خدای تعالی تا خلاصی دهد ایشان را از حیله شیطان و
پیروان او و از این جهت آن فقیه فاضل‌تر است نزد خدای تعالی از هزار عابد
بلکه از هزار هزار عابد مرویست آنکه امام ابوالحسن موسی بن جعفر ع بغایت حسن
الصوت و حسن القراءت بود روزی از روزها میفرمود امام المتقین علی بن الحسین
زین العابدین ع قراءت قرآن میفرمود بسیار بود که مردی قراءت او را میشنود
بیهوش و بیخود میشد و اگر امام زمان وجد و حال خود را ظاهر گرداند مردمان را
طاقت و تحمل آن نخواهد بود سؤال کردند که ای پسر رسول خدا ص بسیار بود که
حضرت رسالت پناه میگذارد و باواز بلند قراءت قرآن را میفرمود امام ع فرمود
پیغمبر خدا ص تحمل میکرد بر مردمان آنقدر که طاقت و تحمل ایشان بود

فصل در احتجاج

امام الانس والجن ابوالحسن علی بن موسی ع در توحید و عدل و غیر آن بر مخالف و

موالف و اقارب و اجانب منقول است که مردی بر امام ع در آمد و گفت ای پسر رسول
خدا ص دلیل بر حدوث عالم چیست امام ع فرمود دلیل بر حدوث عالم آن است که تو نبودی
و بعد از آن پیدا شدی و تو خود را پدید نیاوردی و پدید نیاورد ترا کسی که مانند تو است
مرویست از محمد بن الله خراسانی خادم الرضا ع که مرد زندیق نزد امام همام ابوالحسن
علی رضا ع آمد و در مجلس شرف جماعات بودند امام ع با وی گفت اگر سخن بنوعی باشد
که شما میگوئید و چنان نباشد که معتقد ما است ما و شما یکسان خواهیم بود و نماز و روزه
و زکوات و حج و جهاد ما مضرتی بما نخواهد رسانید و اگر سخن بنوعی باشد که ما میگوییم
و نه چنان باشد که شما میگوئید و شما هلاک خواهید یافت و ما نجات می یابیم زندیق
گفت خدای تعالی بر تو رحمت کناد ای ابوالحسن ع خبر ده مرا که خدای تعالی در کجا است
و چگونه است امام ع فرمود وای بر تو آنچه گمان برده غلط است او جای را جای
گردانید و او بود و هیچ جای نبود و او چگونگی را چگونه گردانید و او بود و چگونگی نبود
و او شناخته نمیشود بچگونگی و بجائی و نتوان یافت او را بحواس و قیاس با
شیاء نتوان کرد زندیق گفت درین هنگام او شیئی و موجود نباشد زیرا که او
بهیچ حواس از حسی مدرک نگردد و هر آنچه برین صفت باشد شیئی و موجود
نیست امام ع فرمود وای بر تو چون عاجز میگردد حواس تو از ادراک او
و انکار ربوبیت او میکنی و ما هر گاه و ما هر گاه که عاجز میشویم حواس ما از
دریافت او یقین بربوبیت او میکنیم و آنکه چیزی است که مانند شئی باشیاء ندارد
زندیق گفت ای ابوالحسن ع خبر ده مرا که کی بود خدای تعالی امام ع فرمود که
خبر ده مرا که کی نبود تا خبر دهم ترا که کی بود زندیق گفت چه دلیل بر وجود خدای
تعالی داری امام ع فرمود چون نظر کردم در جسد خود دیدم که ممکن نیست مرا

زیادتی ونقصان

زیادتی و نقصان در طول و عرض آن و دفع مکاره از آن و جر منافع بسوی
او دانستم آنکه این بنا را بنای است پس اقرار آوردم بآن با آنکه مشاهده میکنم
دوران آسمانها را بقدرت او و انشاء سحاب و تصریف ریاح و سیر آفتاب و ماه
و ستارگان و مانند آن از آیات عجیبه و دلایل بدیعه پس دانستم که اینها را آورنده
و اندازه کننده هست زندیق گفت چرا در نمی یابد او را حاسه بصر امام ع فرمود
تا فرق میان او و میان مخلوقات او که بحاسه بصر او را نتوان یافت باز [illegible]
از آن بزرگتر است درنیابد او را بصر و احاطه کند با وهم یا ضبط کند او را
عقل زندیق گفت ای ابوالحسن تحدید کن او را از برای من امام ع فرمود او را
حدی نیست زیرا که هر محدود متناهی است و هر گاه محتمل تحدید باشد محتمل زیاده
باشد و هر گاه محتمل زیاده باشد محتمل نقصان باشد پس نه محدود باشد
و نه متزاید و نه متناقص و نه متجزی و نه متوهم زندیق گفت خبر ده مرا از
گفتار شما آنکه خدای تعالی لطیف و سمیع و بصیر است و علیم و حکیم است آیا شنونده
میباشد بی گوش و دیدن میباشد بی چشم و لطیف تواند بود بی عمل ید و حکیم تواند
تواند بود بی صنعت امام ع فرمود لطیف از ما بر حد اتخاذ صنعت است پس اگر
چیزی بسازند و لطیف در صنعت او کنند گویند چه لطیف ساخته فلانی همچنین
خدای تعالی لطیف است هر گاه که بیافریند اشیا را آفریدن لطیف همچنانکه ترکیب
گردانید بدنهای حیوانات را با ارواح آنها و بیافرید هر جنسی را مباین جنسی دیگر
در صورت و مشابه بناحیت بعضی از آن بعضی دیگر را و بیافریند درختها را
و بارور گردانید بمیوه های لطیف و مانند آن از صنایع الهی و بنا بر مشاهده این
صنایع گفته میشود آنکه خالق ما لطیف است و میگوئیم آنکه خدای تعالی سمیع است

زیراکه مخفی نیست بر وی از مخلوقات از عرش تا فرش و اگر از آن در صحرا و در دریا و هر جا
که باشد و مشتبه نمی شود بر وی زبانهای موجودات پس ما نزد تحقیق این حال و
میگوئیم انکه خدای تعالی سمیع است بی آلت سامعه و میگوئیم که بصیر است بی آلت
باصره زیراکه می بیند اثر ذره که در لیله ظلما بر حجره سود او می بیند و پیت نمل را
در شب تاریک دیجی پس نزد ما معلوم است اینها میگوئیم حق تعالی بصیر است نه
همچنانکه مخلوقات و از این قبیل سخنان مخلوقات او و از این سخنان میگفت
تا زمانی که اسلام آوردان مرد زندیق روایت کرده شده است از امام همام
ابوالحسن ع در خبر دیگر انکه فرمود خدای تعالی را عالم گویند بغیر علم حادث و میداند
اشیا را انچه گذشت و انچه آینده است بی انکه علمی بذات او قایم کرد و عالم از
مخلوقات را عالم گویند بعلم حادث پس پیش از آن علم جهل بوده باشد که علم از
او زایل کرد و بنادانی و جهل باز کرد و خدای تعالی را عالم بان گویند که جاهل به
اشیاء نیست پس جمع کرد خالق و مخلوق را نام علم و مختلف شدند در معنی آن
و خدای تعالی قایم است نه بمعنی اینتصاب خامه و قیام بر ساق همچنانکه قیام
اشیا است ولیکن قایم است بآن معنی که حافظ و نگاه دار آن است حق تعالی فرمود
افمن هو قایم علی کل نفس بما کسبت آیا پس انکس که حافظ است بر هر نفسی
بانچه کسب کرده اند هر نفسی و قایم نیز در کلام مردمان بمعنی باقی است و قایم
نیز بمعنی کافی آمده و قایم از ما آن است که قایم بر ساق باشد پس قایم
جامع اسم باشیم با اختلاف در معنی و اما خبر کسی است که غایب نباشد از او
چیزی و فوت نشود از او و دانای هر چیز و خدای تعالی خبیر است همواره بمخلوقات

هر دو لفظ از ...

خود خبر از مردمان کسی است که متخبر باشد پس جمع کرده باشد اسم را با اختلاف
در معنی و اما ظاهر معنی آن بر آمدن بر چیزی نیست مرا قهر و غلبه او بر اشیا است
و قدرت او را بر اشیا همچنانکه عرب گوید ظهرت علی اعدای هر گاه غالب
آید بر دشمنان خود همچنین است ظهور خدای تعالی بر اشیا و وجه دیگر آن است
که او جل جلاله ظاهر است بر کسی که اراده معرفت او داشته باشد و پوشیده
نیست بر وی زیراکه دلیل و برهان بر ذات و صفات و افعال او در کمال
ظهور است در هر چه موجود آمده پس هیچ ظاهری روشن تر نیست امر او از
هستی حق تعالی و صفات و افعال او چه شخص بهر جا متوجه گردد آثار صنع او
مشاهده میشود و هر آینه ذات و صفات و افعال اوست و معنی ظاهر نسبت
با ما آن است که بارز باشد تنفس خود معصوم باشد بحد خود پس ما
مشارک باشیم در اسم ظاهر و مبان باشیم در معنی ان و همچنین از اسم
باطن آن نخواهند که اندر آن چیزی که روا بود که در او چیزی در آید
بلکه مراد پنهان بودن حقیقت ذات و صفات و افعال اوست از
علم و دانش مردم و معنی باطن نسبت بما اندرون چیزی است پس مشارک
باشیم در اسم و مخالف باشیم در معنی و همچنین است حال همه اسما و صفات
اگرچه نام بتریم انزا و تفصیل معنی مراد نکنیم آورده اند که چون مامون لعین
میخواست که امام را ع ولی عهد خود کرداند جمع بنی هاشم را و گفت میخواهم که
علی بن موسی ع را والی این امر گردانم بعد از خود بنی هاشم بر وی حسد بردند
و گفتند مردی را والی امر میکردانی که او را معرفتی و تدبیری لایق در امر
خلافت نیست و اگر درین معنی ترددی داری او را حاضر کردان تا بر تو

ظاهر کرده آنچه استدلال توان کرد باو برانچه ما گفتیم مأمون علیه اللعنه فرستاد و
التماس حضور امام علیه السلام در مجلس او نمود امام علیه السلام تشریف آورد بنی هاشم گفتند
ای ابو الحسن التماس آن است که بر منبر شرف ونصب کنی و از برای ما علمی که بیان
عبادت کنیم معبود بحق را امام علیه السلام بر منبر آمد وساعتی نشست وتأمل بود بعد از
آن برخواست و راست استاده و به سپاس وستایش حق تعالی قیام نمود وصلوا
ت وتحیات بر پیغمبر خدا و اهل بیت او فرستاد وانگاه فرمود اول عبادت خدا
تعالی معرفت اوست واصل معرفت او توحید اوست ونظام توحید خدای تعالی
نفی صفات از اوست بنا بر شهادت عقول سلیم بآنکه هر صفت و موصوف
مخلوق اند و هر مخلوق شاهد است برآنکه او را خالقی است که نه صفت باشد
و نه موصوف و هر صفت و موصوف شاهد است باقتران واقتران شاهد است بحدوث
وحدوث شاهد است بامتناع از ازل که او ممتنع است از حدث پس معبود
بحق نیست آنکس که شناخته شود به تشبیه ذات او و او را نیافته است آن
کس که کنه ذات او را بیان میکند وبتحقیق که او نرسیده است آنکس که مثل و مانند
از برای او میگوید نه او را میخواهد آن کس که تشبیه میکند او را ونه او را اراده
میکند آنکس که توهم میکند او را هر آنچه شناخته شود بنفس خود مصنوع است وآنچه
قایم شود بغیر معلول است بمصنوعات خدا استدلال توان کرد بر وی وبعقول
مستقیم باور توان داشت معرفت او را بفکر واندیشه ثابت میگردد حجت
او آفرید حق تعالی مخلوقات را تا حجابی باشد میانه او و میانه ایشان را
مباینت است درمیان ایشان واول بودن او ایشان را دلیل است برآنکه
اول نیست او را ابتدا برآنکه هرچه او را اول است محتاج است بچیزی که اول
او باشد پس اسماء او تعبیر است وافعال او تفهیم است وکنه او تفریق است

درمیان او ومیان

درمیان او ومیان مخلوقات او وبتحقیق که جاهل بخدای تعالی آنکس که توصیف میکند او
را و تجاوز از حق بباطل کرده آنکه تشبیه میکند وخطا کرده آنکس که بیان کند او میکند
و هر آنکس که او چگونه است پس بتحقیق که تشبیه کرده است او را و هر آنکس که گوید
چرا است تعلیل کرده او را وآنکس که گوید کی بود در وقت آورده است او را و
آنکس که گوید در چه چیز است در ضمن چیزی در آورده باشد او را وآنکس که
گوید تا کی است نهایت گفته باشد او را واین جمله الحاد است در صفات خدای تعالی
و متغیر نمیشود بتغیر مخلوق همچنانکه متجدد نمیشود به تجدید محدود او راست معنی
ربوبیت در وقتی که مربوبی نبود و او راست حقیقت الوهیت در وقتی که
هیچ مالوهی نبود و او راست عالمیت در وقتی که هیچ معلومی نبود و او راست معنی خا
لقیت در وقتی که هیچ مخلوقی نبود و او راست شنوای در وقتیکه هیچ مسموعی نبود و او
راست بینای در وقتی که مبصری نبود و نه آن است که در وقتیکه آفریده باشد مخلوق
را استحقاق یعنی اسم خالق یافته باشد برین قیاس است سایر صفات و باید که
دانسته شود آنکه دیانت نمی باشد مگر بعد از معرفت و معرفت نمی باشد مگر
بعد از اخلاص و اخلاص نمیباشد با تشبیه و نفی نمیباشد با اثبات صفات به
تشبیه و هر آنچه در خلق است یافت نمیشود در خالق آن و هر آنچه ممکن در مصنوع
ممتنع است در صانع آن وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین المعصومین روایت است
از حسن بن محمد النوفل که چون سلیمان مروزی متکلم خراسان نزد مأمون لعین
آمد تعظیم و تکریم او قیام نمود باوی گفت که عم من علی بن موسی علیهما السلام از
حجاز آمده و دوست میدارد علم کلام و اصحاب او را باید که در مجلس حاضر شوی

مخلوق باشد و از آن مقدس است که سخن گوید مانند سخن گفتن مردمان
لیس کمثله شیئ و لا کمثله قایل یعنی نیست مانند خدای تعالی هیچ موجودی
و نیست مانند او هیچ سخن گوینده ابو قره گفت پس چگونه بوده است امام ع
فرمود کلام خالق از برای مخلوق مانند کلام مخلوق از برای مخلوق نیست
و سخن گفتن حق تعالی بدهن کندن و زبان جنبانیدن نیست ولیکن میگوید
امرا که باش پس میباشد بمشیت و اراده ازلی خطابی که با موسی ع فرمود از
امر و نواهی و قصص و مواعظ نه بنزد نفس و توسط زبان بود ابو قره گفت
چه میگوئی در کتب منزله امام ع فرمود تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتاب
منزل کلام حق تعالی است که فرستاده شده است از برای نور و هدایت عالمیان و
همه اینها محدث اند و غیر حق تعالی اند و دلیل برین قول حق تعالی است انجا که میفرماید
او یحدث لهم ذکرا یعنی یا حادث میگرداند خدای تعالی از برای ایشان ذکری را
یعنی کتابی که درمیان ایشان بخوانند و انجا که میفرماید فقال ما یاتیهم من ذ
کر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون یعنی و نیامد ایشانرا هیچ کتابی
از پروردگار ایشان که محدث بود مگر انکه میشنیدند ایشان انرا و حال انکه ایشان
لعب و بازیچه میکردند بان غرض انکه حق احداث کرده هر کتابی را که بمخلوق فرستاده
ابو قره گفت آیا کتب آسمانی فانی و ناچیزی شوند امام ابو الحسن ع فرمود اجماع
کرده اند اهل اسلام بر انکه ما سوای خدای تعالی فانی است و ما سوای خدای تعالی
فعل اوست و تورات و انجیل و زبور و فرقان فعل خدای تعالی است اما انفیده
که مردمان میگویند رب قرآن یعنی پروردگار قرآن پس این کتب چهارگانه
مربوه و محدث اند

مربوه و محدث اند احداث کرده است انهارا انکس که نیست مانند او هیچ
موجودی و هدایت است قومی را که خداوند عقل اند پس انکس که گمان میبرد
انکه اینها قدیم و ازلی اند پس گمان میبرد که خدای تعالی نیست اول قدیم یکتای
بی همتای و کلام همواره با او بوده و اول ندارد ابو قره گفت روایت کرده اند
از برای ما انکه کتابهای اسمانی در روز بیایند و مردمان در عرصات قیامت
حاضر باشند و صفها کشیده بر پای ایستاده منتظر حکم پروردگار عالمیان باشند تا
باز گردند بخداوند خود از برای انکه این کتب از وست و اینها خبر وی از وست و
بسوی او باز گشت ایشان است امام ع فرمود همچنین گفتند نصاری در حق مسیح
انکه او روح الله است و خبر داده است و باز میگردد بسوی او و خدای تعالی منزه است
از انکه متجزی و مختلف باشد و اختلاف و تالف وصف متجزی است زیرا که هر متجزی
متوهم است و قلت و کثرت مخلوق است دلالت میکند بر خالقی که آفریده کار اوست
ابو قره گفت روایت از برای ما انکه خدای تعالی قسمت کرده است رویت و کلام را
درمیان دو پیغمبر موسی را کلام داد و محمد را ص رویت امام ع فرمود پس کیست
که میرساند از خدای تعالی با نس و جن انکه خدای تعالی در نمیابد او را دیدها
و علم مخلوقات با و احاطه نمیکند و نیست مانند او چیزی آیا محمد ص نگفت این را
ابو قره گفت بلی ابو الحسن ع گفت چگونه تواند بود که مردی از پیش خدای تعالی
آمده باشد و خبر دهد ایشان را انکه او از جانب خدای تعالی آمده است و میخواند
ایشان را بخدای تعالی و میگوید که خدای تعالی در نمیابد او را دیدها و احاطه نمیکند
او را علم مخلوق و نیست مثل او و انگاه گوید که من دیده ام او را بچشم سر خود و احاطه

کرده باو بعلم خود و او باصورت بشره است آیا هیچ نمیدانید شما این را ابوقره
گفت حق تعالی میگوید که ولقد رآه نزلة اخری و هر آینه بتحقیق که دیده
است او را نوبتی دیگر امام ع فرمود بعد از این آیه چیزی است که دلالت میکند
بر آنچه دیده است آنجا که میفرماید و لقد رای من آیات ربه الکبری هر آینه
بتحقیق که دیده است بعضی آیات بزرگ پروردگار خود را و آیات خدا
غیر خدا تعالی است ابوقره گفت شما تکذیب روایت میکنید امام ع فرمود هرگاه
روایت مخالف قرآن باشد تکذیب میکنیم او را و اجماع اهل بر آن است که
علم مخلوق احاطه بحق تعالی نمیکند و درنمیابد او را دیده مردمان و نیست مانند
او چیزی و حق تعالی میفرماید سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی یعنی پاکا منزها آنکسی که برد بنده خود را در شب
از مسجد الحرام تا مسجد اقصا و آنگاه خبر میدهد از برای چه برد او را پس میفرماید
لنریه من آیاتنا یعنی تا بنمایم ما او را بعضی از آیات خود را غیر خدای تعالی
باشد و میفرماید فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون یعنی پس
بکدام سخن از آیات خدای تعالی ایمان آورید در این آیه نیز خبر میدهد که آیات
خدا غیر خدای تعالی است ابوقره گفت خدای تعالی در کجاست امام ع فرمود
جا و مکان باشد و مکان کسی را خواهد بود که حاضر و غایب تواند شد و غایب
شدن بر خدای تعالی روا نیست و در هر مکان موجود است مدبر و صانع و
حافظ و نگاهبان آسمان و زمین است و او در آسمان و زمین معبود است
که تصویر کننده

که تصویر کننده صورتهای شماست در ارحام مادران شما آنچنانکه میخواهد و او
با شماست هر جا که هستید شما ابوقره گفت پس چیست شما را که میخوانید خدای تعالی را
دستهای خود را بجانب آسمان برمیدارید امام ابوالحسن ع فرمود خدای تعا
لی بندگی و عبودیت از بندگان خود بانواع مختلف طلب فرموده گاه عبودیت
از راه تن و گاه از راه علم و گاه از راه توجه فرموده و از این قبیل است طلب
روی آوردن مردم در نماز بکعبه معظم و حج و عمره گذاردن و همچنین است طلب
کردن از بندگان که دعا و تضرع دستهای بجانب آسمان برآوردن به
جهت خاری و مسکنت و تذلل و عبودیت صفوان گفت که ابوقره
ساعتهای نشست و متحیر ماند و متأمل بود برخواست و بیرون رفت مروی است
از عبد السلام بن صالح هروی که گفت با امام الانس و الجن ابوالحسن ع
گفتم ای پسر رسول خدا چه میگوئی در حدیثی که روایت میکنند آنرا اهل
حدیث آنجا که میگوید ان المؤمنین یزورون ربهم فی منازلهم من
الجنة یعنی بتحقیق که مومنان زیارت میکنند پروردگار خود را در منازل
ایشان در بهشت امام ع فرمود ای ابوالصلت بتحقیق که خدای تعالی بتفضیل نهاد پیغمبر
ما را ص بر همه خلایق از پیغمبران و ملایک و گردانید طاعت خود را اطاعت او و
متابعت خود را متابعت او و گردانید زیارت خود را زیارت او آنجا که فرموده من
یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی آنکس که فرمان برداری کند پیغمبر خدا را ع
پس بتحقیق که فرمان برداری کرده است حق تعالی را و فرموده ان الذین یبایعونک

حسن بن خالد که گفت شنیدم از امام ابو الحسن علی بن موسی ع که میفرمود همیشه
خدای تعالی دانا و توانا و زنده و شنوا و بیناست پس من گفتم ای پسر رسول
خدا ص بدرستی که قومی میگویند که همیشه خدای تعالی دانا بدانشی و توانا بتوانائی و زنده
بزندگی و شنوا بشنوندگی و بینا ببینندگی است امام ع فرمود آنکسی که این سخن
میگوید و معتقد این سخن است پس بتحقیق که فرا گرفته با خدای تعالی بر حق الهه
باطله را و از ولایت ما بی بهره است آنگاه فرمود همیشه خدای تعالی دانا و بینا و
زنده و شنوا بذات خود است و مقدس و منزه است از آنچه مشرکان و
مشبهان گویند و ترنها بلیغا و منقول است از حسن بن خالد که گفت ای پسر
رسول خدا ص بتحقیق که گروهی میگویند که پیغمبر خدا ص علیه فرمود ان الله خلق
آدم علی صورته یعنی بتحقیق که خدای تعالی آفرید آدمی را بصورت خود
امام ع فرمود بکشناد خدای تعالی ایشان را پس بتحقیق که ایشان انداخته
اند اول حدیث را چه اول حدیث آن است که پیغمبر خدا ص بگذشت بر دو مرد که
یکی یکدیگر دشنام میدادند پس شنید که یکی با دیگری گفت که قبیح کناد خدای تعالی
روی ترا و روی کسی را که بر صورت تو باشد پیغمبر خدا ص فرمود ای بنده
خدا با برادر خود این سخن میگوی پس بدرستی که خدای عز و جل آفریده است
آدم را بر صورت او و ابراهیم بن محمود میگوید که یا امام ابو الحسن علی بن
موسی علیه التحیة و الثنا گفتم ای پسر رسول خدا ص چه میگوی در حدیثی
که روایت کرده اند مردمان از پیغمبر خدا ص که فرمود بدرستی که خدای
تبارک و تعالی هر شب باسمان دنیا می آید امام ع فرمود لعنت کناد
خدای تعالی تغیر و تحریف کنندگان سخن را از محل خود بخدا سوگند

که پیغمبر خدا ص چنین

که پیغمبر خدا ص چنین نفرمود بلکه چنین فرمود که خدای تعالی هر شب ملکی را باسمان
میفرستد چون دو دانگ از آخر هر شب مانده باشد و در شب جمعه از اول زمان
که صبح طالع گردد پس امر میکند آن ملک را تا ندا کند و بگوید هل من سائل
فاعطاه هیچ سئوال کننده هست تا بدهم او را آنچه حاجت است هل من تائب
فاتوب علیه هیچ توبه کننده هست تا توبه او را بپذیرم هل من مستغفر
فاغفر له هیچ آمرزش خواهنده هست تا گناهان او را بیامرزم یا طالب
الخیر اقبل و یا طالب الشر اقصر ای جوینده خیر روی بدرگاه ما آورد
وای طالب شر روی از شر بگردان همواره این ندا میکنند تا زمانی که صبح
طالع گردد بعد از آن باز میگردد بمحل خود از ملکوت سما روایت کرده است
این حدیث را پدرم از جد خود و از پدران خود که از پیغمبر خدا ص سئوال کردند
از امام همام علی بن موسی ع از قول حق تعالی کلا انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون یعنی نه چنین است که کافران میگویند بتحقیق که ایشان از پروردگار
خود در آن روز در حجاب خواهند بود امام ع فرمود حق تعالی در مکان نیست
و باوصاف لا زمه مکان موصوف نمیشود و چون در مکان در نیابد محجوب
نشوند از او در مکان بندگان او و لیکن مراد آن است که ایشان محجوب
میشوند از ثواب پروردگار خود و سئوال از معنی قول حق تعالی و جاء
ربک و الملک صفا صفا یعنی آمد پروردگار تو و آمد ملک صف صف امام ع
فرمود حق تعالی موصوف نمیشود با آمدن و رفتن و از جای بجای انتقال کردن

معنی آیت این است ای پروردکار تو وسؤال کردند از قول حق تعالی الله یستهزء
بهم یعنی خدای تعالی استهزا میکند بایشان واز قول حق تعالی ومکروا ومکر الله یعنی
ومکر کردند کافران ومکر د بایشان خدای تعالی واز قول حق تعالی یخادعون الله وهو
خادعهم یعنی فریب میدهند ایشان خدای تعالی را وخدای تعالی هم فریب میدهد ایشان را
امام ع فرمود خدای تعالی استهزا نمیکند ومکر نمیکند وفریب نمیدهد ولیکن جزا میدهد
ایشان را جزای استهزا وجزای مکر وجزای فریب ومنزه است خدای تعالی وظالمان
کویند تنزیه عظیم وسؤال کردند از قول حق تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح
صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا یعنی پس
انکس که میخواهد خدای تعالی انکه راه حق باو نماید کشاده میکرداند سینه او را از برای
قبول اسلام وانکس را که میخواهد کمراه کرداند او را ومیکرداند سینه او را تنک که
سر باز میزند از قبول اسلام امام ع فرمود یعنی انکس که میخواهد خدای تعالی انکه
راه نماید او را بسبب ایمان او در دنیا به بهشت وخانه کرامت او در عقبی کشاده
میکرداند سینه او را از برای تسلیم امر خدا واعتماد بجانب حق تعالی واطمینان به
وعده های او بثواب آخرت وانکس که میخواهد که کمراه کرداند او را از بهشت و
دار کرامت شود در آخرت بجهة کفر او بآن وعصیان او در دنیا میکرداند
سینه او را تنک تا انکه میاورد دنیا ور دبوجود آن واضطراب در اعتقاد او
بدید آید تا بمرتبه که کویا باسمان بالا خواهد رفت وهمچنین میکرداند خدای تعالی
بلندی را برانکسانی که ایمان نمیاورند وباید که دانسته شود انکه مراد از اراده
هدایت اراده لطف است بمستحق آن ومراد از اراده کمراه کردانیدن الله او را

بخود باز کذاشتنی

بخود باز کذاشتنی ولطف باو ناکردن است مروی است از ابو الصلت هروی
که کفت روزی مامون علیه اللعنه از امام ابو الحسن علی بن موسی ع سؤال کرد
از قول حق تعالی وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام
وکان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی وخدای تعالی انکس
است که آفریده است آسمانها وزمینها را در شش روز وبود عرش او بر آب تا
امتحان کند شما را تا انکه که کدام از شما آید از روی عمل امام ع فرمود خدای
بهتر
تبارک وتعالی آفرید عرش را وآب را وملایک را پیش از آفرینش
آسمان وزمین پس ملایک استدلال میکردند بآفرینش آسمان وزمین بر
هستی حق تعالی بعد از آن عرش را بر روی آب نهاد تا قدرت او ظاهر
کردد موجودات او وهر یک توجه لایق نمایند واز حدوث هر یک استدلال
بر وجود محدث آن نمایند مره بعد اخرا و بیافرید عرش وسموات را بدان
جهت که او را حاجتی بآفرینش اینها بود زیرا که او بی نیاز از آفرینش
مخلوقات است وموصوف نمیشود بکون وعرش چه منزه است از صفات مخلوقا
ت است مامون لعین کفت شاد کردانا د خدای تعالی همچنانکه مرا شاد کردانید
بعد از آن کفت ای پسر رسول خدا ص چیست معنی قول حق تعالی ولو شاء
ربک لامن من فی الارض جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤ
منین یعنی واکر خواهد پروردکار تو هر آینه می آورند هر انکه در روی زمین اند

حیثیت امام ع فرمود راه یافتن است و بجای آوردن آنچه بامر کرده اند و اجتناب
نمودن از آنچه از او نهی کرده اند گفتم ای پسر رسول خدا ص هیچ خدای تعالی را در
افعال بنده گان ارادت و مشیتی هست امام ع فرمود اما طاعت پس اراده حق
تعالی در آن امر کردن خدای تعالی بآن و رضای خدای تعالی بآن و معاونت و امداد او
در آن و اراده و مشیت او در معاصی نهی حق تعالی است از آن و خذلان و غضب
خدای تعالی بر آن گفتم آیا خدای تعالی را در افعال بنده گان قضای هست امام
ع فرمود بلی هیچ فعلی نیست از افعال عباد مگر که خدای تعالی را در آن قضای هست خواه
خیر باشد و خواه شر گفتم معنی قضا درین مقام چیست امام ع فرمود حکم خدای تعالی است
بر ایشان بآنچه مستحق آن شده اند از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت روا
یت میکند حسن بن خالد که سؤال کردم از امام همام ابو الحسن ع که مردمان نسبت
میکنند ما را بآنکه قایلیم بجبر و تشبیه بواسطه آنچه روایت میکنند از پدران شما از
ائمه دین ع امام ع فرمود ای پسر خالد خبر ده مرا بآنکه اخباری که روایت کرده
شده است از پدران ما جبر و تشبیه بیشتر است یا اخباری که روایت کرده شده است
از پیغمبر خدا ص درین باب گفتم آنچه روایت کرده شده است از پیغمبر خدا ص بیشتر است
فرمود پس باید که بگویند پیغمبر خدا ص قایل بجبر و تشبیه است گفتم ایشان میگویند که
پیغمبر خدا ص قایل نشده بچیزی از این اخبار و آنچه میگویند دروغی است که بپیغمبر
خدا ص نسبت میکنند امام ع فرمود باید که نیز همچنین بگویند نسبت با پدران من
از ائمه دین علیهم السلام انگاه امام ع فرمود آنکس که قایل است بجبر و تشبیه پس
او کافر و مشرک است و ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت ای پسر خالد این

اخبار را که دل

اخبار که دلالت میکند بر جبر و تشبیه واضع آن غلات شیعه اند که تصغیر عظمت حق تعالی
میکنند پس هر که ایشان را دوست دارد ما را دشمن میدارد و آنکس که ایشان را دشمن
میدارد دوست و محب ما است و آنکس که از ایشان بریده است بما پیوسته است
و آنکس که با ایشان پیوسته است از ما بریده است و آنکس که با ایشان جفا کند بما
نیکوی کند و هر که نیکوی کند با ایشان بر ما جفا کرده است و هر که اکرام کند ایشان
را اهانت کرده است ما را و هر که اهانت کند ایشان را اکرام کرده است ما را و هر که
تصدیق کند ایشان را تکذیب کرده است ما را و هر که تکذیب کند ایشان را تصدیق
کرده است ما را ای پسر خالد هر که از شیعه ما است پس باید که فرا نگیرد و هیچ یک از
ایشان را دوست و مددکار خود و طریق شریعت حضرت رسول ص از دست نگذارد

فصل در احتجاج امام همام ابو الحسن علی بن موسی ع بر اهل کتاب از مجوس و
رئیس صابیین و غیر ایشان روایت کرده شده است از حسن بن محمد نوفلی که گفت چون
امام همام علی بن موسی ع تشریف بخراسان آورد ماءمون لعین فضل بن سهل را
امر کرد که جمع کند اصحاب مقالات را مانند جاثلیق و راس الجالوت و رؤسای صا
بیین و هربذ و اصحاب زردشت و قسطاس رومی و متکلمان تا استماع کلام ایشان
نماید فضل بن سهل ایشان را جمع کرد انگاه ماءمون علیه اللعنة را باجتماع ایشان خبر داده
ماءمون لعین گفت ایشان را بمجلس حاضر گردان چون بمجلس حاضر شدند ماءمون
لعین هر یک را تعظیم و تکریم مناسب حال نمود و گفت شما را جهت آن حاضر کردا
نیدم که تا با پسر عم من که از مدینه تشریف آورده مناظره کنید پس باید که بامداد حاضر
شوید حضار گفتند سمعنا و اطعنا و از مجلس برخواستند حسن بن محمد نوفلی میگوید

من نزد امام ع در سخن بودم که یاسر خادم امام ع آمد و گفت ای سید من مأمون
علیه اللعنه سلام میرساند ترا و میگوید برادر تو فدای تو باد جمع آمدند بر من اصحاب مقالات
و اهل ادیان و متکلمان اهل ملل پس اگر صلاح تشریف میفرمای که استماع مقالات
ایشان نمای اختیار شما راست و اگر رخصت باشد با این جماعت بشرف
خدمت مشرف کردیم حضرت امام ع فرمود که سلام من برسان و بگوی که برادر و مقصود
شما اطلاع شد و بامداد بان مجلس حاضر میشوم ع یاسر بیرون رفت امام ع با من گفت
چون
که نوفل چه غرض باشد ابن عم را در جمع کردن اهل شرک و اصحاب مقالات را بر من
گفتم جان من فدای تو باد غرض او امتحان است تا بداند قدر و منزلت را در علوم
دینیه و حقایق ایمانیه بتحقیق که بنای او بر اساس سست غیر وثیق النیان و بخدا
سوگند که بنای او ضعیف الاساس است اما اصحاب مقالات و متکلمان و اهل
شرک اصحاب انکار و اهل جدال اند اگر میگوی با ایشان که خدا واحد و یگانه
است اثبات وحدانیت او بکن و اگر میگوی محمد ص رسول او است میگویند اثبات
رسالت او بکن و در هر باب مناظره میکنند و مغالطات ایراد مینمایند از
ایشان حذر باید نمود حضرت امام ع تبسم فرمود و گفت ای نوفل میترسی که
که ایشان حجت مرا قطع کنند بر من بخدا سوگند که من نمیترسم امید چنان است که
بر ایشان ظفر یابم و فرمود که ای نوفل میخواهی که بدانی که مأمون لعین کی
پشیمان خواهد شد گفتم بلی گفت آن زمان که بشنود احتجاج مرا بر اهل توراة
ایشان و بر اهل انجیل با انجیل ایشان و بر اهل زبور بر زبور ایشان و بصا
بئین بعبرانی ایشان و بر هرابده بر فارسی ایشان و بر اهل روم به رومی ایشان و
بر اهل مقالات بلغات ایشان در آن مقام پشیمانی خواهد یافت و توفیق

از جانب حق تعالی

از جانب حق تعالی است و چون صباح شد فضل بن سهل نزد حضرت امام ع آمد و گفت
جان من فدای تو باد پسر عم شما منتظر قدوم شریف شما است امام ع برخواست و بوضو
اشتغال نمود بعد از آن از منزل بیرون آمد و ما در خدمت بودیم تا بمجلس مأمون لعین
در آمد بغایت مجلس عظیم بود و محمد بن جعفر با جماعت طالبیان و هاشمیان حاضر بودند
و چون حضرت امام ع بمجلس در آمد مأمون لعین و محمد بن جعفر با جماعت خود همواره
ایستاده بودند امام ع با مأمون لعین نشسته بودند انگاه امام ع ایشان را امر فرمود
بجلوس پس بمقام خود قرار گرفتند پس مأمون لعین با جاثلیق گفت این پسر عم
من علی بن موسی بن جعفر ع است و از فرزندان فاطمه ع دختر پیغمبر ما است ص و از
فرزندان علی بن ابی طالب است میخواهم که از او سؤال کنی تا مردمان از افاضت
او مستفید گردند جاثلیق گفت چگونه احتجاج میکند با من بکتابی که او را من منکر
آنم و احتجاج میکند به پیغمبری که من ایمان به پیغمبری او ندارم امام ع فرمود ای
نصرانی اگر من احتجاج کنم بر تو بانجیل آیا تو اقرار بآن داری جاثلیق گفت چه
گونه اقرار نیاورم بچیزی که انجیل بآن ناطق باشد امام ع فرمود سؤال کن از آنچه
خواهی جاثلیق گفت چه میگوی در نبوت عیسی ع و کتاب او و اقرار داری
با ایشان امام ع فرمود من اقرار دارم به نبوت عیسی ع و کتاب او و بانچه
اشارت داده است امت خود را و اقرار کرده اند بان حواریان و کافرم بنبوت ان
عیسی ع که اقرار به نبوت محمد ص و کتاب او نیاورده باشد و بشارت نداده باشد
بان امت خود را جاثلیق گفت آیا قطع و فصل احکام بدو گواه عدل است یا نه
امام ع فرمود بلی جاثلیق گفت دو گواه عدل را از غیر اهل بیت خود بر نبوت محمد ص
از آن کسان که انکار نکنند او را نصرانیه تا ما بان اقرار بیاوریم امام ع فرمود

یک ساعت و مردم دیگر از برای ایشان حفره‌ها ساختند و چندان زمانی بگذشت
که استخوانهای ایشان پوسیده و ریزیده شد پس پیغمبری از پیغمبران خدا
ی تعالی با ایشان برگذشت و تعجب از حال ایشان نمود از بسیاری استخوا
پوسیده ایشان وحی کرد خدای تعالی بان پیغمبر که آیا میخواهی که زنده
کنم ایشان را و پیغمبر ایشان باشی و انذار کنی ایشان را گفت بلی یا رب پس وحی کرد
خدای تعالی ان پیغمبر را تا بخواند ایشان را پس گفت ای استخوانهای پوسیده
برخیزید و زنده شوید بامر خدای عز و جل آنگاه همه ایشان زنده شدند و
خاک را از سر خود افشاندند باز ابراهیم خلیل ع در وقتی که قرار گرفت مرغها را
و قطعه قطعه کرد مرغان را و بر سر هر کوه قطعه از انها بنهاد پس بخواند انها را
هر یک از آن مرغان زنده شدند و نزد ابراهیم ع آمدند باز موسی بن عمران
ع چون هفتاد نفر از اصحاب خود را بکوه طور برد تا کلام حق تعالی را استماع
نمایند چون استماع کلام کفتند ایمان بتو نخواهیم آورد تا به بینیم حق تعالی را
بچشم سر پس صاعقه رسید و ایشان را بهلاکت رسانید و موسی ع تنها
ماند پس کفت بارخدایا من اختیار کردم از قوم خود هفتاد نفر را و ایشان
را با خود آوردم تا شاهد حال من باشند و من بمیان قوم خواهم رفت چگونه
تصدیق کنند مرا قوم من با انچه خبر دهم ایشان را کاشکی میخواستی هلاکت
ایشان را و هلاک کنی مرا نیز آیا هلاک میکردانی ما را بانچه کردند سفهاء
ما پس خدای تعالی زنده کردانید این هفتاد نفر را و تو بر عدم قبول این سخنان
قادر نیستی چه توراة و انجیل و زبور بر صدق این سخنان ناطق است پس

هر انکس که مرده

هر انکس که مرده زنده کرداند و کور مادرزاد را بینای دهد و صاحب برص و
مجاسی از او شفا یابد بخدای پرستش میکنند پس باید این جماعت را بخدای
پرستش کنند سخن تو حجت در بین مقام ای نصرانی جاثلیق کفت سخن سخن تو است
و معبود بحق جز بخدای یکتا نتواند بود آنگاه براس الجالوت التفات فر
مود و کفت ای یهودی بمن متوجه باش تا سئوال کنم از تو از ده آیت که
نازل شده بود بر موسی بن عمران و از انچه یافته باشی در توراة از خبر محمد ص و
امت او که برین وجه مکتوب است که چون بیایند امت آخر زمان که پی روی
کنند شتر سوار او و تسبیح کنند پروردگار خود را با اهتمام تمام تسبیح تازه در مساجد
که ایشان بنا کرده باشند پس باید که بنی اسرائیل جنگ در پی ایشان و در
ملک ایشان زنند تا آرام کیرد دلهای ایشان پس بتحقیق که در دستهای
ایشان است شمشیرها که انتقام میکشند از کروه کافران در اطراف زمین
همچنین توراة مکتوب است راس الجالوت کفت بلی یافته ایم که چنین مکتوب
است انکاه امام ع با جاثلیق کفت ای نصرانی هیچ هستی بکتاب شعیا
پیغمبر ص جاثلیق کفت من ان کتاب را میدانم حرف بحرف امام ع با ایشان
کفت آیا دانسته اید در کتاب شعیا که فرموده ای قوم من دیده ام راکب حمار
را که جامه‌های نور پوشیده و دیده ام صورت شتر سوار را که روشنی او ما
نند روشنی ماه است کفتند بلی شعیا در کتاب خود چنین فرموده است امام
ع فرمود ای نصرانی هیچ در انجیل دیده عیسی فرمود من میروم نزد پروردگار

خود پروردگار شما و فار قلیطا بعد از من خواهد آمد و گواهی خواهد داد از برای من
بحق همچنانکه گواهی دادم از برای او بحق و او روشن میکرداند از برای شما هر
امر پوشیده را و بدست او شکسته خواهد شد ستونهای کفر پس جاثلیق
گفت انچه انجیل ذکر کردی باین اقرار داریم امام ع فرمود ای جاثلیق آیا
خبر نمیدهی ما را از انجیل اول در وقتی که ناپدید از شما بنزد که یافتید انرا
شد
و که بود که وضع کرد از برای شما این انجیل را جاثلیق گفت ناپدید نگشت
انجیل از ما مگر یک روز بعد از آن انجیل را یافتیم بحال خود بی تغیر و
تبدیل یوحنا و متی انجیل را بما رسانیدند امام ع فرمود ای جاثلیق چه
قلیل المعرفه بوده باحوال انجیل و علماء آن پس اگر حال بدین وجه بود
که تو گمان میبری چرا اختلاف میکردند علماء در انجیل که امروز در دست
شما و اگر انجیل بر عهد اول بودی اختلاف در آن واقع نبودی لیکن ترا
اعلام کنم از حال انجیل بدانکه چون انجیل ناپدید گشت اجتماع کردند نصاری
بر علماء انجیل و گفتند عیسی ع کشته شد و انجیل ناپدید گشت و شما علما اید
درین باب چه میگوئید الوقا و مرقانوش گفتند که انجیل در سینهای ماست
و ما جزو جزو آن را بر شما میخوانیم باید که در هر روز یکشنبه در کنایس
حاضر شوید ما جزو جزو انجیل را تا همه آن را جمع کنید امام ع فرمود الوقا
و مرقانوش و یوحنا و متی وضع کردند از برای شما این انجیل بعد از انکه
ناپدید شده بود انجیل اول و این تلامذه اولیان اند هیچ دانستی حال

انجیل را

انجیل را جاثلیق گفت پیش از این ندانسته بودم اکنون دانستم و بر من
روشن شد کمال علم تو با انجیل موسی ع و انچه از تو شنیدم در باب انجیل
دل من گواهی داد بر حقیقت آن امام ع فرمود همچنان این جماعت نزد شما
چگونه است گفت ایشان علماء انجیل اند و انچه میگویند حق و صدق است امام ع
با ماءمون لعین و دیگر جماعت آن مجلس گفت که گواه باشید بر انچه وی گفت
گفتند بلی گواه شدیم انگاه امام ع با جاثلیق گفت بحق پسر و مادر که هیچ میدا
نی که متی میگفت که مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحق بن یعقوب بن خضرون
است و مرقانوش میگفت در نسب عیسی ع آنکه او کلمة الله بود و فرود آن را
در جسد آدمی پس بگشت و آدمی شد و الوقا میگفت مریم ع و مادر او دو
آدمی از گوشت و خون پس در آمد بایشان روح قدس باز شما میفرمائید که
عیسی ع فرمود که من میگویم و قول من حق است انکه باسمان بر نیاید مگر کسی
که از آسمان فرود آمده باشد مگر راکب جمل پیغمبر خاتم انبیا که او صعود میکند بر
آسمان و نزول میکنند پس چه میگوئید در قول جاثلیق گفت این قول عیسی مریم
است و ما انکار آن نمیکنیم امام ع فرمود پس چه میگوئید در قول الوقا و مرقانوش
در حق عیسی ع و انچه باو نسبت کردند جاثلیق گفت دروغ گفتند در انچه کرده اند
بعیسی ع امام ع فرمود ای قوم نظر کنید که چون در اول تزکیه ایشان کردند و ایشان
را علماء انجیل گفتند و قول ایشان را حق دانستند و در آخر تکذیب ایشان کردند
جاثلیق گفت ای عالم مسلمانان دوست میدارم که درگذری از امر این گروه
امام ع فرمود درگذشتم و فرمود سوال کن ای نصرانی از مشکلی که تراست

آسمان برد و در انجیل مکتوب است این البر رونده و فارقلیطا آینده از پس
او و او آسان میکرداند دشواریها را و امرهای پوشیده را بر شما روشن می
گرداند و گواهی میدهد از برای من همچنانکه گواهی میدهم از برای او و من
آورده ام از برای شما مثلهای را و او میاورد از برای شما تاویلها را
آیا قبول داری این سخن را از توراة گفت بلی امام ع فرمود سوال
میکنم ترا از پیغمبر تو موسی پسر عمران ع آیا چه حجت است ترا بر آنکه موسی ع
پیغمبر است گفت حجت معجزاتی که از او در وجود آمد که از هیچ پیغمبری
در وجود نیامده بود پیش از او امام ع فرمود مانند چها گفت مانند
دریا شکافتن و عصای او اژدها شد و عصا را بر سنگ زد و دوازده
چشمه آب از آن روان گردید بیضا آشکارا نمود و مانند آن امام
فرمود راست گفتی که اینها معجزات موسی است پس هر آنکس که دعوی
کند که پیغمبر است و بیاورد مانند آنچه موسی ع از آن جنس ع که در قدرت
بشر نباشد آیا در آن واجب باشد بر شما آنکه تصدیق کنید پیغمبری او را
یهودی گفت نه زیرا که موسی ع را منزلتی قولیست بخدای تعالی که
دیگران را نیست و واجب نیست بر ما اقرار نبوت آنکس که دعوی
کند نبوت را تا زمانی که بیاورد آنچنان معجزات که موسی ع آورده
بود امام ع فرمود پس شما چگونه اقرار آورده اید به نبوت پیغمبرانی
که پیش از موسی ع بودند و دریا نشکافتند و ید بیضا ظاهر نساختند
و مانند آن راس الجالوت گفت بضرورت قایل می شویم امام ع

فرمود ای یهودی

فرمود ای یهودی چه مانع است ترا از اقرار به نبوت عیسی ع
پسر مریم و حال آنکه او مرده زنده میکرد و کورها در زاد را بینا میکردانید
و برص را شفا میداد یهودی گفت میگویند عیسی مریم این معجزات از
او بظهور رسیده و ما آنرا مشاهده نکردیم امام ع فرمود آیا آنچه میگویند
از موسی ع صدور یافت از معجزات مشاهده کرده بلکه خبر است که امناء
اصحاب موسی را در اخبار تصدیق نموده یهودی گفت بلی امام ع
فرمود همچنین اخبار متواتره اصحاب عیسی ع رسیده بمعجزات مذ
کوره پس چگونه تصدیق میکنی موسی را و تصدیق نمیکنی عیسی را
یهودی الزام یافت امام ع فرمود همچنین است امر محمد ص و
معجزات او بلکه همچنین است امر هر پیغمبری که مبعوث شده اند از جانب
حق تعالی و از جمله علامات نبوت محمد ص آن است که او یتیم و فقیر و داعی
و اجیر بود خواننده و نویسنده نبود به مکتبی نرفته بود آنگاه کتابی آورد
که در حکایات انبیا و اخبار ایشان و اخبار از احوال گذشته کان و آینده
کان بود تا روز قیامت و خبر میداد مردم را از اسرار ایشان و آنچه
ایشان در خانهای خود میکردند و امثال آن معجزات که در شمار نتوان
آورد راس الجالوت گفت بجهت نرسیده است نزد ما خبر عیسی ع و
خبر محمد ص و جایز نیست ما را که اقرار بانچه صحت نیافته باشد امام ع فرمود

اسمان برد و در انجیل مکتوب است این البر رونده و فارقلیطا آینده از پس
او و او آسمان میگرداند دشوار بیهارا و امرهای پوشیده را بر شما روشن می
گرداند و گواهی میدهد از برای من همچنانکه گواهی میدهم از برای او من
آورده ام از برای شما مثلهای را و او میاورد از برای شما تاویلهارا
آیا قبول داری این سخن را از توراة گفت بلی امام ع فرمود سئوال
میکنم ترا از پیغمبر تو موسی پسر عمران ع آیا چه حجت است ترا برانکه موسی ع
پیغمبر است گفت حجت معجزاتی که از او در وجود آمد که از هیچ پیغمبری
در وجود نیامده بود پیش از او امام ع فرمود مانند چها گفت مانند
دریا شکافتن و عصای او اژدها شد و عصا را بر سنگ زد و دوازده
چشمه آب از آن روان گردید بیضا اشکارا نمود و مانند آن امام
فرمود راست گفتی که اینها معجزات موسی است پس هر انکس که دعوی
کند که پیغمبر است و بیاورد مانند انچه موسی ع از آن چیزها که در قدرت
بشر نباشد ایراد آن واجب باشد بر شما انکه تصدیق کنید پیغمبری اورا
یهودی گفت نه زیرا که موسی ع را منزلتی قولیت بخدای تعالی که
دیگران را نیست و واجب نیست بر ما اقرار نبوت انکسی که دعوی
کند نبوت را تا زمانی که بیاورد انچنان معجزات که موسی ع آورده
بود امام ع فرمود پس شما چگونه اقرار اورده اید به نبوت پیغمبرانی
که پیش از موسی ع بودند و دریا نشکافتند و ید بیضا ظاهر نساختند
و مانند آن راس الجالوت گفت بضرورت قایل می شویم امام ع

فرمود ای یهودی

فرمود ای یهودی چه مانع است ترا از اقرار به نبوت عیسی ع
پسر مریم و حال انکه او مرده زنده میکرد و کورها در زاد را بینا میگردانید
و برص را شفا میداد یهودی گفت میگویند عیسی مریم این معجزات از
او بظهور رسیده و ما انرا مشاهده نکردیم امام ع فرمود آیا انچه میگویید
از موسی ع صدور یافت از معجزات مشاهده کرده بلکه خبرهاست که امناء
اصحاب موسی را در اخبار تصدیق نموده یهودی گفت بلی امام ع
فرمود همچنین اخبار متواتره اصحاب عیسی ع رسیده بمعجزات مذ
کوره پس چگونه تصدیق میکنی موسی را و تصدیق نمیکنی عیسی را
یهودی الزام یافت امام ع فرمود همچنین است امر است محمد ص و
معجزات او بلکه همچنین است امر هر پیغمبری که مبعوث شده اند از جانب
حق تعالی و از جمله علامات نبوت محمد ص آن است که او یتیم و فقیر و داعی
و اجیر بود خواننده و نویسنده نبود بمکتبی نرفته بود انگاه کتابی آورد
که در حکایات انبیا و اخبار ایشان و اخبار از احوال گذشته کان و آینده
کان بود تا روز قیامت و خبر میداد مردم را از اسرار ایشان و انچه
ایشان در خانهای خود میکردند و امثال آن معجزات که در شمار نتوان
آورد راس الجالوت گفت بحجت نرسیده است نزد ما خبر عیسی ع و
خبر محمد ص و جایز نیست ما را که اقرار با نچه صحت نیافته باشد امام ع فرمود

سئوال کند پس بگوئید که سئوال کند که اهل سرّ وی اند و خازنان علم و شریعت
او بید امر او مگر باندازه چشم برهم زدن یا کمتر از آن چون خواهد بود وجود مو
جودی میگوید باشی پس او موجود میشود بمشیت و اراده او نیست چیزی
از موجودات نزدیکتر باو از چیزی دیگر و نیست چیزی از موجودات دو
رتر از موجودی دیگر درین اثنا فرمود ای عمران هیچ معلوم و مفهوم تو میشود
آنچه معهود کلام ست عمران گفت بلی ای سید من و گواهی میدهم که خدای تعالی عالم
باین صفات ست که میگوئی و گواهی میدهم که محمد صلعم بنده او ست و پیغمبر او و مبعو
ث بر هدایت و دین حق ست بعد از آن روی بقبله آورد و روی بر خاک
نهاد و ایمان آورد حسن بن محمد نوفلی گفت چون شب هنگام شد امام ع
با مخصوصان خود بمنزل شریف معاودت فرمود مرکبی مقرر فرمود که
بروند عمران را بمجلس انور حاضر سازند و چون عمران حاضر شد امام ع
او را تعظیم و تکریم فرمودی نهایت و او را بر یک جانب خود جای داد و
بخلعتی لایق سرافراز گردانید و ده هزار درهم برسم صله باو عطا فرمود
گفتم جان من فدای تو باد این رعایت و عطیه از شما مشابه بعطیه امیر المؤ
منین علی بن ابی طالب ع ست امام ع فرمود این چنین واجب بود و
مامون علیه اللعنه چون شفقت امام ع را نسبت باو مشاهده نمود ده هزار
درهم باو صله نمود و فضل او را مال بسیار داد و امام ع او را والی صدا
قات بلخ گردانید و بعزت و منزلت سرافراز گشت روایت کرده شده
ست از علی بن جهم که گفت روزی بمجلس مامون لعین حاضر شدم و امام ع

در مجلس

در مجلس او بود مامون لعین گفت ای پسر رسول خدا ص اعتقاد شما بانبیا
آن ست که ایشان معصوم اند از گناه امام ع فرمود بلی مامون لعین گفت
پس چیست معنی قول حق تعالی وعصی آدم ربه یعنی عصیان و نافرمانی
کرد آدم ع پروردگار خود را امام ع فرمود حق عز و علا با آدم گفت اسکن انت
وزوجک الجنة یعنی ساکن شوید تو و زن تو حوا در بهشت وکلا منها رغدا
حیث شئتما و بخورید از خوردنیها بهشت در حالی که خوشگوار نده باشد هر جا
از بهشت که خواهید ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین یعنی و نزدیکی
مکنید این درخت گندم را بر اشهر اقوال باشید شما از ظالمان و نه فرمود که نخو
رید از این درخت و نه از هر آنچه از جنس این درخت باشد پس ایشان
نزدیکی نکردند این درخت را و آنچه خوردند از غیر این درخت خوردند آن
زمان که وسوسه ایشان را شیطان و صدور این عمل از آدم بود و این گناه
کبیره نبود که بآن مستحق دخول نار شود بلکه گناه صغیره بود که بر انبیا جایز
ست پیش از نزول وحی بر ایشان و چون خدای تعالی برگزید آدم ع را و به
پیغمبری سرافراز گردانید معصوم بود از کبیره و صغیره گناه منزه و مقدس پس
حق تعالی فرمود فعصی آدم ربه فغوی ثم اجتباه ربه فتاب علیه
وهدی پس عصیان و گناه کرد آدم پروردگار خود را پس گمراه شد بار
برگزید او را پروردگار او پس بازگشت باو بعنایت و رحمت و راه نمود
او را و این اشارت بحال ثانیه ست و فرمود ان الله اصطفی آدم و نوحا
وال ابراهیم وال عمران علی العالمین یعنی بتحقیق که خدای تعالی برگزید آدم را

ونوح را و ال ابراهیم را و ال عمران را بر عالمیان شیخ مصنف قدس الله سره
میفرماید که شاید حضرت امام ع اراده کرده باشد از صغایر در اینجا ترک مندوب و ارتکاب مکروه نه فعل قبیح که صغیر باشد باضافه بانچه اکبر از
اوست بجهت اقتضای ادله منقوله و آثار منقوله در بیان صغایر
و کبایر باز گشتیم بسیاق حدیث بعد از آن مامون لعین گفت پس چیست
معنی قول حق تعالی فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی یعنی چون به
پوشید تاریکی شب جبرئیل را بدید ابراهیم ستاره را گفت این پروردگار من است
امام ع فرمود که چون از سرداب بیرون آمد ملاقات با سه طایفه نمود یکی جماعت زهره پرستان و یکی فرقه افتاب پرستان چون ظلمت شب در آمد و
ستاره زهره پیدا شد ابراهیم گفت این پروردگار من است بر سبیل انکار و طریق
استخبار فلما افل چون زهره بمغرب فرو رفت قال لا احب الافلین ابراهیم
گفت دوست نمیدارم فرو رونده گان را زیرا که فرو رفتن و غایب شدن صفت
قدیم نیست فلما رای القمر بازغا پس چون دید ماه را که طالع گشت قال هذا
ربی گفت ابراهیم این پروردگار من است بطریق انکار و استخبار فلما افل
قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین پس چون ماه فرو رفت
ابراهیم گفت اگر راه ننماید مرا پروردگار من هر آینه باشم من از قوم گمراهان و
چون صباح شد و افتاب نمایان گشت قال هذا ربی ابراهیم گفت این پروردگار من است این بزرگتر از ماه و زهره است بر سبیل انکار و استحاله نه
بطریق اخبار و اقرار فلما افلت پس چون افتاب غروب نمود ابراهیم با طوایف

سه‌گانه

سه‌گانه از زهره پرستان و ماه پرستان و افتاب پرستان گفت یا قوم
انی بریء مما تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و
الارض حنیفا و ما انا من المشرکین یعنی ای قوم بتحقیق که من بیزارم
از انچه شریک میگردانید شما خدای برحق را بتحقیق که متوجه گردانیدم روی
خود را بجانب انکسی که آفرید آسمانها و زمین را میل کننده ام بجانب حق
و نیستم من از مشرکان مراد ابراهیم ع این بود که بیان کند بطلان دین ایشان
را و ثابت بر ایشان انکه عبادت ایشان باطل و غیر حق است چه افتاب
و ماه و زهره بصفات محدثات موصوف اند بصفات قدما و مستحق
عبادت نیست مگر کسی که بصفات قدم موصوف باشد و آن افریننده
آسمانها و زمین است و انچه حجت گردانید ابراهیم ع بر قوم خود از جمله آن
ها بود که الهام کرده بود خدای عز و جل ابراهیم را همچنانکه حق تعالی میفرماید
و تلک حجتنا اتیناها ابراهیم علی قومه و این حجت ماست داده ایم ما
این حجت را با ابراهیم ع تا غلبه کند بر خود ستاره پرستان اند مامون لعین چون
این بیان بشنید لله درک یا ابن رسول الله ص مرحبا بر است خوبی
تو ای پسر رسول خدا اطلاع ده مرا از معنی قول حق حکایت از ابراهیم
رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی
یعنی ابراهیم گفت ای پروردگار من بنمای مرا که چون زنده میکردانی مرده
را حق تعالی گفت آیا ایمان نداری باین گفت بلی ایمان دارم و لیکن سؤال من
از برای تو است که تا اطمینان یابد دل من امام ع فرمود خداوند تبارک و تعالی
وحی با ابراهیم ع فرستاد که من دوست خلیل فرا خواهم گرفت که اگر سؤال کند از من
که مرده را زنده کردانم بدعای او زنده خواهم گردانید پس در دل ابراهیم ع در آمد

نقتلنی کما قتلت نفسًا بالامس ان ترید الا ان تکون جبارًا فی الارض
وما ترید ان تکون من المصلحین کمان بردم مردی بنی اسرائیل که موسی ع قصد
گرفتن آن نموده گفت ای موسی آیا میخواهی انکه بکشی مرا همچنانکه بکشتی دیروز
نفسی را نمیخواهی تو مگر انکه مردی جبار باشی در زمین و نمیخواهی انکه از مصلحان
باشی مأمون گفت پس چیست معنی قول حق تعالی فعلتها اذًا وانا من
الضالین یعنی کردم انکار را در آن وقت و من از گمراهان بودم امام ع فرمود که
فرعون با موسی ع گفت چون بنزد وی آمد کم کردی آن فعلی که کردی و تو از کا
فران بودی موسی ع فرمود کردم انجه کردم در آن وقت و حال انکه من گم کرده بودم
راه و در امدم در شهر از شهرهای تو پس گریختم از شما چون ترسیدم از شما پس مو
هبت فرمود پروردگار من حکم و نبوت را و گردانید مرا از پیغمبران و این مقابه
آن است که فرمود از برای پیغمبر ما ص الم یجدک یتیما فآوی اما نیافت پروردگار
ترا بی پدر پس جای داد ترا در میان مردمان و وجدک ضالا فهدی و یافت ترا
گمراه شد بنزد قوم خود پس راه نمودم مردم را بیافتن تو مأمون گفت بارک الله
فیک یا بن رسول الله پس چیست معنی قول حق تعالی و لما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه
ربه قال رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی الایه یعنی و چون آمد موسی ع از
برای میقات ما و سخن با او و پروردگار او گفت موسی ع بنمای بمن ذات بیچون و
چگونه خود را تا به بینم ترا گفت پروردگار عالم را که هرگز نخواهی دید و مرا چگونه جایز
باشد انکه کلیم الله را معلوم نباشد انکه خدای تعالی جایز نیست رؤیت او تا سؤال

نکند از رؤیت او

نکند از رؤیت او امام ع فرمود انکه کلیم الله میدانست خدای تعالی منزه است از
رؤیت او با بصار اما چون خدای تعالی با او سخن گفت و او را به نبوت برگزید و
قوم خود را بان خبر داد گفتند ما ایمان نمیاوریم تا نشنویم کلام خدای تعالی را هم
چنانکه تو شنیده قوم موسی ع در آن وقت هفتاد هزار مرد بودند پس اختیار کرد
از ایشان هفت هزار مرد را بعد از ان اختیار کرد از ایشان هفصد کس را
و بعد از آن اختیار کرد از ایشان هفتاد نفر را از برای میقات پروردگار
خود و ایشان را بکوه طور برد و در دامن کوه بداشت و موسی ع بکوه بر آمد و در
خواه کرد از حق تعالی انکه سخن کند با موسی ع و ایشان استماع او نمودند و از
بالا و از زیر و از راست و چپ و از برابر روی و از پس پشت زیرا که حق
تعالی ایجاد کرد سخن را در شجره بعد از آن گردانید اثر ابر انگیخته بنوعی که
میشنیدند اثر از همه جهات پس از آن گفتند که ایمان نمیاوریم بانکه انچه
شنیدیم کلام حق تعالی است تا زمانی که به بینیم خدای تعالی را آشکارا پس
چون بگفتند این سخن عظیم را و استکبار و عناد از ایشان بظهور
رسید حق تعالی صاعقه یعنی ابری فرستاد ایشان را فرا گرفت بسبب
ظلم ایشان و همه یکبار بمردند موسی ع گفت ای پروردگار من چگویم
با بنی اسرائیل چون باز گردم بجانب ایشان و گویند ایشان را با خود
بردی که استماع کلام حق تعالی را نمایند انگاه ایشان را کشتی بدان جهت
که در دعوی نبوت صادق نبودی پس خدای تعالی زنده گردانید ایشا
ن را پس گفتند ای موسی ع از خدای تعالی سؤال کن تا خود را بتو نماید و تو

خورده مرا از چگونگی او تا بشناسیم ما او را وحق معرفت او را موسی ع گفت ای
قوم من بتحقیق که خدای تعالی دیده نمیشود بچشم سر و او را چگونگی نیست بلکه
شناخت او با ثار قدرت اوست پس گفتند هرگز ایمان نخواهیم آورد بتو تا
انکه سؤال کنی رؤیت را موسی ع گفت ای پروردگار من بتحقیق شنیدی که
گفتار بنی اسرائیل را و تو دانا تری بصلاح ایشان پس وحی کرد حق تعالی بر موسی ع
که سؤال کن انچه سؤال میکنند بنی اسرائیل از تو پس بتحقیق که من مؤاخذه نخواهم
کرد ترا بجهل وگمراهی ایشان بعد از ان موسی ع گفت رب ارنی انظر الیک یعنی
ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا نظر کنم بذات متعالی وصفات تو حق تعالی
فرمود لن ترانی هرگز نخواهی دید مرا ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه
فسوف ترانی ولیکن نظر کن بکوه طور پس اگر استقرار یابد کوه
در جای خود پس زود باشد که به بینی تو مرا فلما تجلی ربه للجبل پس
چون تجلی کرد پروردگار او از برای کوه بصفتی از صفات کمال خود و
فرمود جعله دکا وخر موسی صعقا گردانید کوه را پاره پاره و بیفتاد
موسی ع در حالتی که بعضی بیهوش گشتند فلما افاق قال سبحانک
تبت الیک وانا اول المؤمنین پس چون بهوش آمد گفت پاک
ومنزهی تو از رؤیت ابصار باز گشتیم از جهل قوم خود بمعرفتی که مرا به
ذات بر کمال تو بود من اول مؤمنانم از این قوم بانکه تو دیده نمیشوی بچشم

کر ۹۷

سر ماهی مون لعنی گفتا حیا یک یا ابا الحسن پس خبرده مرا از معنی قول حق
تعالی وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی یونس
آن زمان که برفت در حالتی که با غضب و خشم بود پس گمان برد انکه ما هرگز
قدرت نخواهیم یافت برو امام ع فرمود که این یونس بن متی بود که بخشم
قوم خود از میان ایشان بیرون رفت پس گمان برد که ما هرگز تنگ نخواهیم کردانید
برو رزق را مانند قول حق تعالی است فقدر علیه رزقه یعنی پس تنگ
میکرد الله برو رزق او را فنادی فی الظلمات پس بخواند یونس در تاریکی
های شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی ان لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین یعنی از ظالمانم بترک این عبادت که در شکم
ماهی با ان اشتغال دارم پس مستجاب کردانید خدای تعالی دعای او را
و فرمود اگر نه یونس از تسبیح کنندگان بودی در شکم ماهی میبود ما مون
لعنی گفت که لله درک یا ابا الحسن پس خبرده مرا از قول حق تعالی لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر یعنی تا بیامرزد حق تعالی از
برای تو گناهان پیش ترا و گناهان متاخر ترا امام ع فرمود هیچکس نزد
مشرکان عرب گناهکار تر از پیغمبر ما ع نبود از برای انکه عبادت میکردند
سیصد وشصت بت را و چون پیغمبر ما ع مبعوث بدعوت امت شد و به
کلمه توحید دعوت کرد بر ایشان عظیم نمود و گفتند دروغی است که محمد ع
گفته است پس چون فتح کرد خدای تعالی بر پیغمبر خود مکه را یا محمد ع گفت

گمان برد که مکران حضرت تعجب از حسن زوجه او فرموده بنزد پیغمبر خدا ص آمد
وگفت یا رسول الله زوجه بدخوی میکند و میخواهم که او را طلاق دهم حضرت
فرمود نگاه دار زوجه خود را و از خدای تعالی اندیشه کن و حال آنکه خدای
تعالی پیغمبر خود را الهامی داده بود بر عدد ازواج آن حضرت و آنکه این زن از
ایشان است پس پنهان کرد آنرا در نفس خود و ظاهر نگردانید آنرا بر زید
و ترسید آنکه مردمان بگویند که محمد ص آزاد کرده خود میگوید که زوجه تو زوج
باشد که زوجه من باشد و عیب کنند حضرت را با آن حق تعالی این آیه را فرستاد
و اذ تقول للذی انعم الله یعنی یاد کن آن زمان که میگفتی از برای آن
کسی که انعام کرده است باو خدای تعالی که نعمت اسلام است و انعام
کرده تو باو که آن نعمت آزادی است نگاه دار زوجه خود را و از خدا
ی تعالی بترس و پنهان کردی در نفس خود آنچه خدای تعالی بر تو ظاهر
گردانیده بود و ترسیدی از مردمان و خدای تعالی سزاوارتر است به
آنکه بترسی تو از و القصه زید بن حارث طلاق داد زوجه خود را و
بعد از عده تزویج کرد او را خدای تعالی بر پیغمبر ص چنانکه آیه کریمه فلما
قضی زید منها وطرا زوجناکها یعنی پس چون قضا کرد زید از
زوجه خود حاجت را تزویج بدادیم ترا آن زن را لکیلا یکون علی
المؤمنین حرج فی ازواج ادعیاءهم اذا قضوا منهن وطرا تا نباشد
بر مؤمنان بزه در زنان پسرخوانده های خود هر گاه دخول کرده باشند
ایشان را و پدرخوانده های آنرا نکاه کنند و کان امر الله مفعولا یعنی

همیشه امر خدا

همیشه امر خدای تعالی بجای آورده می شود و چون خدای تعالی میدانست که منافقان
عیب خواهند کرد پیغمبر او را فرمود ما کان للنبی من حرج فیما فرض الله له
یعنی نیست از برای پیغمبر خدا ص هیچ بزه در آنچه فرض کرده است خدای تعالی
از برای او پس مأمون گفت شفا دادی سینه مرا ای پسر رسول
خدا ص و روشن گردانیدی آنچه پوشیده بود بر من و خدای تعالی ترا جزاء
خیر دهد علی بن الجهم میگوید آنگاه مأمون برخواست از برای نماز گذا
ردن و دست محمد بن جعفر را که از حاضران مجلس بود بگرفت و من در
عقب ایشان بودم پس گفت چون دیدی پسر برادر خود را گفت عالم
ربانی است و هرگز ندیدیم او را بمجلس علما از برای تحصیل علم تردد نماید
مأمون گفت بتحقیق پسر برادر تو از اهل بیت نبوت است آنان
که پیغمبر خدا ص در حق ایشان فرموده ابرار عترت من حلیم ترین مردمان است
کوچکهای ایشان داناترین مردمان است بزرگهای ایشان در میاورند
شما را از باب هدایت و نگاه میدارند شما را از راه ضلالت و چون
از
امام ع بمنزل همایون تشریف برد و خبر داد آنچه مأمون و هم حضرت
شنیده بود بموقف عرض رسانیدم امام ع تبسمی فرمود و گفت ای پسر
جهم مغرور نشوی بآنچه از مأمون شنیدی پس بتحقیق که زود باشد
که او با من در مقام کید و غدر در آید و قصد قتل من کند و خدای تعالی
منتقم خواهد بود از برای من والسلام

فصل در احتجاج امام
همام ابوالحسن علی بن موسی ع در آنچه متعلق بامامت است و بیان صفات

کسی که خدای تعالی مخصوص گردانیده او را بشرف امامت و بیان طریق شناختن
آنکس که بیعت امامت مشرف است و امر کردن شیعه و محبان خود بر محافظت
تقیه و توریه نزد حاجت و بر حسن تأدب ابو یعقوب بغدادی گفت که ابن
سکیت از امام همام ابو الحسن علی بن موسی ع پرسید که چرا است که حق تعالی موسی
کلیم را مبعوث ساخت به ید بیضا و عصا که مشابه آلات سحر بود و عیسی را ع
مبعوث ساخت با آنچه مشابه طبابت بود و مبعوث ساخت محمد ص را بکلام و خطب
امام ع فرمود که چون برانگیخت خدای تعالی موسی ع به نبوت غالب بر اهل عصر او
ساحر بود معجزه او نزد حق تعالی چیزی بود مناسب آنچه اهل عصر او بان متوجه بودند
بر وجهی که در وسع هیچ احدی نبود اتیان بمثل آن و بآنچه باطل میگردانید سحر ایشان
را و بان ثابت گردانید حجت خود را بر ایشان و چون برانگیخت عیسی مریم را به
نبوت غالب بر اهل عصر او بیماریهای مزمن بود و احتیاج ایشان باطبا بود
وقوت تجارب ایشان پس بداد خدای تعالی عیسی ع را معجزه از جنس
خود آنچه اهل عصر او طالب آن بودند بر وجهی که در وسع هیچ احدی نبود
و اتیان بمثل آن از علاج ابرص و اکمه و احیای موتی و اثبات گردانید
بان حجت را بر امامت خود و چون برانگیخت حضرت محمد را ص در وقتی که غالب
بر اهل عصر او خطب و کلام و شعر بود پس آمد از برای ایشان از نزد حق تعا
لی کلامی مشتمل بر حکم و مواعظ و قصص و احکام که عاجز بود از اتیان بمثل
آن بشر و بان ثابت گردانید حجت خود را بر امامت ابو یعقوب گفت که همواره
ابن سکیت میگفت هرگز ندیدم مثل ابو الحسن ع عالمی باز ابن سکیت سؤا
ل کرد از امام ع که چه چیز است امروز که حجت باشد بر خلق امام ع فرمود
عقل است که بشناسد بان کسی را که صادق است بر حق تعالی پس تکذیب کند

اورا ابن سکیت

اورا ابن سکیت گفت بخدا سوگند جواب جز این نیست و در ضمن این جواب
اشارت است بانکه عالم خالی نیست در زمان تکلیف از صادقی از قبل
خدای تعالی که ملتجی شود باو مکلف در هر چه مشتبه شود بر او از امر دین و
شیعه مؤمن عاقل صاحب دلالت است بان صادق ع قاسم بن مسلم از
برادرش عبد العزیز بن مسلم روایت میکند که گفت ما در ایام امام همام
علی بن موسی ع در شهر مرو بودیم پس جمع شدیم در مسجد جامع در روز
جمعه در ابتدای آمدن به مرو پس سخن میگفتند در امر امامت و بسیاری
اختلاف مردمان در امامت مینمودند پس من نزد سید و مولای خود
علی بن موسی ع آمدم و اعلام کردم خوض مردمان را در امر امامت پس
تبسم نمود امام ع و فرمود ای عبد العزیز چه جاهل اند قوم و فریب خورده
اند از دین خود بتحقیق که خداوند تعالی قبض نکرد روح سید المرسلین
را تا کامل گردانید از برای او دین او را و فرستاد باو قرآن که در او
تفصیل هر چیز است و بیان کرد در او حلال و حرام و حدود و احکام را
و هم آنچه محتاج الیه دین قویم است پس فرمود ما فرطنا فی الکتا
ب من شیء یعنی تقصیر نکردیم ما در این کتاب هیچ تقصیری و
فرو فرستاد در حجة الوداع که در آخر عمر آن حضرت بود آیه الیوم
اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام
دینا یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شما را و تمام
گردانیدم بر شما نعمت خود را و راضی شدم از برای شما آنکه اسلام
دین شما باشد امام ع فرمود امر امامت تکمیلی نیست که از تمام

وصلاح دنیا وعز مومنین است امامت اساس اسلام است بهدایت امام تمام میشود
ونماز وزکوات وروزه وحج وجهاد وتوفیر غنیمت وقسمت صدقات وامضاء حدود
واحکام ومنع ثغور واطراف امام حلال میگرداند حلال خدا را وحرام میگرداند
حرام خدا را وبرپای میدارد حدود خدا را وباز میدارد از دین خدا نقایض را
ومیخواند مردم را براه پروردگار خود گاه بحکمت وگاه بموعظه حسنه وگاه بجدال
بوجه احسن امام علیه السلام چو آفتابی است که طالع میشود از برای عالم ودر افقی باشد
که نرسد بان دستها ودیدهای مردم بان امام بدر منیر وسراج زاهر ونور ساطع
ونجم هادی است امام شربت خوشگوار است از برای تشنه لبان امام ابر بارنده
وباران فروریزنده وآفتاب تابان وزمین گسترده است امام علیه السلام امین خدا
است در زمین او وحجت خدا است بر بندگان او وخلیفه خدا است در بلاد
او ومطهر است از ذنوب ومبرا است از عیوب مخصوص است بعلم موسوم
است بحلم نظام دین است وعز مسلمان وغیظ منافقین وهلاک کافرین
امام یگانه زمان است هیچ کس بکمال او نرسد وکسی مثل ومانند آن نباشد
پس کیست آنکه بعقل خود بشناخت امام زمان را پس برسد واختیار کند
از برای خود اینها را هیهات گم شده اند درین شناخت عقول وحیران
شده اند افهام وعاجز شده اند حکما وقاصر شده اند علماء وفرو تن
شده اند عظما وحسر شده اند بلغا وبی زبان شده اند در وصف شانی
از شئون او ووصفت فضایل او پس اعتراف بعجز وتقصیر خود وگمان می
برند آنکه یافت شود چنین کمالی در غیر آل رسول علیهم السلام پس گمراه شده
اند گمراهی سخت وواقع شده اند در حیرت دور آنانکه ترک کرده اند امام

خود را از بی بصری

خود را از بی بصری ونیکو نمود بایشان شیطان قبح عملی ایشان را وبازداشت ایشان را
از راه راست روی گردانیدند از اختیار خدا از برای ایشان وروی آوردند باختیار
خود وقرآن منادی میکند وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة
سبحان الله عما یشرکون یعنی پروردگار تو می آفریند آنچه میخواهد سزاوار
نیست آنکه باشد مر بندگان را اختیار پاک ومنزه است خدای تعالی از آنچه
شریک میگردانند خدای تعالی را مشرکان وچگونه ایشان اختیار توانند کرد
از برای خود امام وحال آنکه دانای است که هیچ جهل با او نیست معدن قدس وطهارت
ونسک وزهد وعلم وعبادت است مخصوص است بدعوت رسول وشیعه است از نسل
مطهر بتول شرف اشراف وفرعی از آل عبد مناف است قایم بامر الله وناصح عباد الله
وحافظ دین است مفروض الطاعه وعالم بعلوم سیاست است انبیاء وائمه تو
فیق یافتگان اند نزد حق تعالی عطا میکند ایشان را از خزن علم وحکمت خود آن چیزی
که عطا نمیکند غیر ایشان را پس علم ایشان برتر از علم اهل زمان ایشان است چنانکه
میفرماید افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع من لا یهدی الا ان یهدی فما لکم
کیف تحکمون یعنی پس آیا آنکس که راه نماینده است بحق وصواب سزاوارتر است
آنکه پیروی کرده شود یا آنکس که راه نمی یابد تا راه نمای نکند او را پس چیست
مر شما را چگونه حکم میکنید درین امر وحق تعالی در حق میفرماید ان الله اصطفیه
علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یوتی ملکه من یشاء
والله واسع علیم یعنی بتحقیق که خدای تعالی برگزید او را بر شما وزیاده
کرد از برای او گشادگی در علم ودر قوت جسم وخدای تعالی میدهد ملک وپاد
شاهی خود را بانکس که میخواهد وخدای تعالی گشاده رحمت وبر همه چیز داناست
وبدانکه بنده هرگاه که اختیار کند او را خدای تعالی از برای امور بندگان

خود شرح صدر او میکند از برای این امور و در دل او بدید می آورد چشمهای حکمت
را و الهام میکند باو علم صلاح امت را پس عاجز نمیشود بعد از ان جواب هیچ
سئوالی را و معصوم مؤید و موفق و سداد از جانب خدای تعالی است پس هیچ
قادر نیستند بنده کان انکه اختیار کنند چنین شخصی را و او را امام خود کردانیدا
ن کتاب خدای تعالی را در پس پشت افکنده اند که کویا هرکز ندانسته اند و حا
ل انکه در کتاب خدا است هدایت و شفاء صدور و پیروی میکنند هوا و آرزوی
خود را پس مذمت کرده است ایشان را خدای تعالی انجا که فرموده و من اضل ممن
اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین یعنی و کیست
انکه کمراه تر باشد از ان کسی که پیروی میکند آرزوی خود را بی هدایت و راه نمای
از خدای تعالی بتحقیق که خدای تعالی هدایت نمیکند کروه ظالمان را روایت کرده
شده است از حسن بن فضال از امام همام علی بن موسی عم که فرمود بتحقیق که
امام زمان را علامات است از انجمله آن است که اعلم زمان و پرهیز کارترین
اهل روزکار است و اسخی و اشجع و اعبد مردمان است متولد شده است ختنه
کرده و پاکیزه و مطهر و می بیند از پس پشت خود همچنانکه می بیند در برابر روی
شخص و او را سایه نیست و چون از شکم مادر بزمین آید کفهای دست او
بر زمین باشد و به آواز بلند به شهادتین قایل کردد چشم بخواب رود
اما دل او بخواب نرود و هرکز احتلام نیابند و غایت فطنت محدث با
شد که کویا از غیب با او حوادث عالم سخن کفت اند زره پیغمبر خدا صلعم برقا
مت او برابر افتد هرکز بول و غایط او دیده نشود بدان جهت که حق تعالی موکل
کردانیده زمین را تا فرو برد انچه از امام بیرون آید و بوی او خوشتر از بوی

مشک و عنبر باشد

مشک و عنبر باشد و اولی بمردمان باشد از نفسهای ایشان و مشفق تر باشد
بمردمان از پدرهای ایشان و متواضع ترین مردمان باشد از برای خدای
تعالی و مطیع ترین خلق خدا باشد و امر و نواهی و مستجاب الدعوت
باشد تا انکه اکر دعا کند بر سنکی که شکافته شود هر آینه شکافته شود سلاح
پیغمبر خدا صلعم نزد وی باشد و شمشیر ذوالفقار نزد وی باشد و صحیفه که
در او اسماء شیعه اوست تا روز قیامت و صحیفه که در او اسماء
اعدای اوست تا روز قیامت و نزد او باشد جامعه و ان صحیفه
است که طول آن هفتاد ذرع است و در وست انچه محتاج اند باان
ولد آدم و نزد اوست جفر اکبر و جفر اصغر که مشتمل بر همه علوم است تا
ارض خراشیده بوسید و نزد اوست مصحف فاطمه عم روایت کرده
شده از خالد بن ابی الهیثم که کفت سئوال کردم از امام همام
علی بن موسی عم انکه مردمان کمان میبرند انکه در زمین ابدال می باشند این
ابدال چه کسانند امام عم فرمود راست کفته اند این کروه اوصیاء اند کردا
نیده است خدای عز و جل ایشان را بدل انبیای ان زمان انبیا را ختم
ختم کرد بحضرت محمد صلعم که خاتم انبیاست و ایشان را از دنیا بیرون برد
و روایت کرده است از امام همام ابوالحسن علی بن موسی عم مذمت کرده
غلات و مفوضه و تکفیر و تضلیل ایشان و بیزاری از ایشان و از
انکسانی که ایشان را دوست دارند و فرمود انکسی که تجاوز کند از امیر
المؤمنین عم و او را معبود خود داند پس از جمله مغضوب علیهم و از جمله
ضالین است و امیر المؤمنین عم فرمود تجاوز مکنید از من بالوهیت من و غلو

بغرض این سؤال امام ع فرمود ضرورتست یهی را انکه خبر دهد از امامان
خود بانکه ایشان دروغ کفتند بر نفس خود یا راست کفتند پس اگر کمان برد
انکه ایشان دروغ کفتند پس شایستهٔ امامت نباشد دروغ کوینده و اگر
کمان برد که ایشان راست کفتند پس بتحقیق که اول ایشان کفت باطل کنید
عقد خلافت را از برای من کرده اید پس بتحقیق که من بهترین شما نیستم در
حال انکه علی بن ابی طالب ع در میان شماست و دوم ایشان کفت بیعتی
که با بوبکر کردیم کاری نه از روی دانش و تامل بود پس هرانکس که
بازکردد بمثل آن کار پس بکشید اورا بخدای سوکند که راضی نشده است
از برای کسی که بمثل ان بازکردد مکر بکشتن پس انکس که بهترین آن مردم
نباشد و بهترین نیست مکر بصفات کمال و از انجمله جهادست و دیکری
فضایل علمی و عملی و این صفات درو موجود نیست و کسی است که بیعت
با او نه از راه دانش و تامل است و واجب است قتل کسی که اقدام آن نماید
چکونه قبول تواند عهد اورا از برای خلافت غیر او ان سخن را از برای
این غرض میکردم باز اول ایشان بر منبر میکفت بتحقیق که مرا شیطانی است
که می جوشاند دل مرا پس هرکاه که مرا از راه حق بکرداند مرا براه حق آورید
و هرکاه که خطائی کنم مرا ارشاد کنید پس ایشان امام و خلیفه رمان نتوانند
بود اکر راست کویند و اکر دروغ و چون نزدیکی از این سؤال جوابی نبود

خاموشی اختیار

خاموشی اختیار کرد مأمون لعین از حسن این کلام تعجب بسیاری نمود
و کفت ای ابوالحسن در روی زمین کسی باین خوبی سخن نتواند کفت
روایت کرده اند از امام همام ابوالحسن ع که فرمود فاضلترین عبادتی
که ذخیرهٔ آخرت باشد حمایت عالمی است از محبان و موالیان ما امام
خود را از برای روزی فقر و فاقه و مسکنت او بانکه فریاد رسی کند
در دنیا مسکینی را از محبان و از دست ناصبی دشمن خدا و رسول
خدا ص برهاند این عالم در روز قیامت از قبر برخیزد و ملایک
صفها زده باشند از قبر او تا انجا که مکان اوست در بهشت پس بردا
رند اورا بر بالهای خود و کویند خوشحال تو ای دفع کنند سکان از
ابرار و ای تعصب کنندهٔ از برای کروه اخیار تا بر سانند اورا به
مکان او و در فردوس اعلا و با سنادی که سبق ذکر یافت مروی
است از امام همام ابی محمد الحسن العسکری ع انکه کفت روزی مردی
آمد بمجلس امام ابوالحسن علی بن موسی ع و کفت ای پسر رسول خدا ص
امروز چیزی عجیب مشاهده کردم دیدم مردی را که دیروز با امام بود و
اظهار محبت و موالات ال محمد ص میکرد و تبرا از اعدای ایشان
مینمود امروز دیدم که خلعتی برو پوشیده اند و در بازار بغداد
میکردانند و در پیش روی او ندا میکنند که ای کروه مسلمانان بشنوید
توبه این مرد رافضی را بعد از ان با او میکویند که بکوی این مرد میکوید
خیر الناس بعد رسول الله ص ابا بکر ملعون لا و چون این سخن بکوید

شادی میکنند به توبه او و تفضیل او ابابکر ملعون را بر علی بن ابی طالب
ترجیح میداد امام ع فرمود که چون خلوت شود اعاده کن این سخن را
چون خلوتی یافت اعاده سخن نمود امام ع فرمود من تغییر نکردم از
برای تو معنی کلام آن مرد را در حضور آن جماعتی که حاضر بودند زیرا که مکروه
میداشتم آنکه جماعت این سخن را نقل کنند و مردمان به تقیه او برسند ایذا
و اهانت باید از مخالفان بگفت آن مرد که بهترین مردمان بعد از رسول
خدا ص ابو بکر ملعون است تا تفضیل نهاده باشد ابو بکر لعین بر علی بن ابی
طالب علیه التحیة و السلام ولیکن گفت خیر الناس بعد رسول الله ص ابو
بکر ملعون منادی گردانید تا رضای آن گروه جهله حاصل نماید و از شر
ایشان ایمن گردد و گردانید حق خدای تعالی این تورات را رحمتی
از برای شیعه و محبان آل محمد ص باسنادی مذکور است و مرویست
از امام همام ابی محمد الحسن العسکری ع که چون امام ابو الحسن علی بن
موسی ع در مقام امامت و ولایت متمکن گشت گروهی بدرگاه
معلا امام ع آمدند و از حاجبان استدعا کردند بمجلس سامی
امام ع در آیند و گویند ما شیعه علی بن ابی طالبیم ع چون التماس
ایشان بعرض رسید امام ع فرمود که ما را شغلی هست ایشان
بازگشتند و روز دیگر همان دستور دیدند تا دو ماه هر روز
حاضر میشدند و جواب به یک قاعده میافتند و باز میگشتند
به ناامیدی و از وصول شرف خدمت امام ع آخر به حاجبان
گفتند

گفتند که بگویید که ما شیعه علی بن ابی طالبیم ع و شماتت میکنند با دشمنان ما بواسطه
آنکه ما محجوب شده ایم از صحبت شما این نوبت باز میگردیم و گریخته به بلاد
مردمان میخواهیم رفت از خجالتی که بما رسیده است امام ع فرمود رخصت
ده تا بیایند چون بمجلس اندر در و سلام کردند جواب نیافتند و چندانکه ایستا
دند رخصت نشستنی نکردند بر پای ایستاده گفتند ای پسر رسول خدا
ع این چه جفاست بعد از آن همه حجاب ما را چه چیزی مانده است بعد از
این هم استخفاف امام ع فرمود که باید بدانید آنچه بشما میرسد از عمل
شماست با آنکه عفو از بسیار از بسیاری واقع است من اقتدا نکردم مگر
بخداوند جل و علا و بپیغمبر خدا ص و با امیر المؤمنین و با باء طاهرین خود علیهم
السلام ایشان عتاب کرده اند بشما و من اقتدا بایشان کرده ام از برای
چه عتاب کرده اند ایشان امام ع فرمود از برای آنکه شما خود را شیعه امیر
المؤمنین ع خوانده اید وای بر شما شیعه امیر المؤمنین ع امام حسن ع و امام حسین
ع و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکرند که مخالفت نکردند هیچ
امری از اوامر آن حضرت را و شما در بیشتر اعمال مخالفید و اکثر فرایض مقصرید
و در تعظیم برادران خدای تهاون عظیم مینمایید و تقیه میکنید آنجا که تقیه واجب
نیست بر شما و ترک میکنید تقیه را در مقام وجوب تقیه پس اگر بگویید که ما
دوستان و موالیان محبان ایشانیم و دشمنان دشمنان ایشان این
سخن را انکار نکنیم از شما و این مرتبه عظیم و منزلتی شریف است که دعوی

الکه عجز او را در نمی یابد پس نفی کرده باین کلام عجز او و عجز را غیر و ماسوای حق تعالی دانسته
و همچنین گفتی تو که خدای تعالی عالم است نفی کرده باین جهل را ماسوای حق تعالی پس
هرگاه که فانی گرداند خدای تعالی اشیا را فانی میگرداند صورت هجا و تقطیع
حروف را اما همیشه خدای تعالی عالم بوده و هست و خواهد بود منقول است
از ریان بن شبیب که گفت چون میخواست مامون که دختر خود را ام
الفضل در نکاح ابو جعفر محمد بن علی الهادی ع درآورد این سخن بجماعت
عباسیان رسید اتفاق کردند نزد مامون لعین آمدند و اظهار غلظت و
شداد کردند وی ترسیدند که بآن منتهی شود که با امام رضا علیه التحیة و الثنا
منتهی شده بود پس خوض کردند درین امر نزدیکان او و گفتند که مناسب
نمیدانیم که امیرالمؤمنین باین امر اقدام نماید چه خوف آن هست امر ملک و استیلا که
خدای تعالی در قبضه قدرت ما آورده از دست ما بیرون رود و خلعت
عزتی که خدای تعالی بما پوشیده آنرا خلع کنند و تو میدانی عداوتی را که در
میان ما و این قوم واقع است بعضی درین زمان و بعضی در زمان پیش و
میدانی که روش خلفاء سابق با ایشان بجز بغض و عداوت نبود و همواره
در مقام شکست کار ایشان بودند و تو بر خلاف سیرت این جماعت در
مقام تعظیم رضا درآمدی و خدای تعالی ان مهم را کفایت کرد دیگر از خدا
اندیشه کن و ما را در غم و اندوه دیگر مگذار و ازین وصلت که عزیمت
کرده بگذر و از اقربا و اهل بیت خود کسی را که اهلیت ان باشد که به ام الفضل
همسری کند از برای او اختیار کن مامون لعین در جواب گفت اما انچه در

میان شما و ال ابی طالب

میان شما و ال ابی طالب ع واقع است پس شما سبب در آن و اگر انصاف
بدهید ایشان از شما اولی اند و اما انچه جماعت ما پیش از من با ایشان کردند
ایشان با آن اعمال قاطع رحم بودند و من در پناه خدا میروم از آن اعمال و بخدا سو
گند که مرا هیچ پشیمانی نبود از انچه نسبت با رضا بخاطر آورده بودم و من او
را مکرر تکلیف کردم که باین امر اقدام نماید ابا و استنکاف از جانب او
بود و انچه تقدیر خدا بود بوجود آمد و اما ابوجعفر محمد بن علی ع پس من اختیار
کردم او را ازین جهت که فایق است بر همه خلایق در علم و فضل با وجود صغر
سن و امید آن دارم که بر مردمان ظاهر گردد انچه بر من ظاهر است از عزت
و کمال نفس ابوجعفر ع تا بدانند انچه من اراده کردم حق و صواب است
گفتند ابوجعفر طفلی است انچه تو در حق او گمان برده بغایت دور است او
را بدانش و معرفت دین دقیقه چه کار بگذار او را تا بتحصیل علم از لی اشتغال نماید
بعد از ان نظر کن در صلاح حال او مامون گفت وای بر شما من داناترم بحال این طفل
از شما مردانم که علم و دانش این اهل بیت از جانب حق تعالی است و محض الهام
و همیشه پدران او علیه السلام بی نیاز بوده اند در علم دین و ادب از رعایا [illegible]
زنده از از حد کمال دارد اگر خواهید که امتحان کنید ابوجعفر را علیه السلام تا ظاهر شود بر شما
انچه گفتم از علو شان او گفتند راضی شدیم که امتحان کنیم او را بگذار تا از عالمی
رسته عالم [illegible] از او سوالات کنند از اصول و فروع دین پس اگر از عهده جواب
برآید به صواب بیرون آید ما را راه اعتراضی نباشد در این مراد و بر خواص و عوام
ظاهر گردد که رای امیرالمومنین در حق او سدید و صحیح است و اگر در جواب عاجز باید

حقیقت حال او بر امیرالمومنین ظاهر کرده مامون علیه اللعنه گفت قرار
سخن بر این گشت هرگاه که شما خواهید بنمایید در قیام نمایند رای من
بر آن قرار گرفت که یحیی بن اکثم که قاضی آن زمان بود امتحان ابوجعفر علیه
السلام کند در مسایل علم و رسانت ... بعضی مشکلات که ابوجعفر علیه السلام
در جواب آن عاجز آید یحیی بن اکثم در این مهم وعده ها بسوال نفیسه نمودند
نزد مامون علیه اللعنه آمدند و التماس نمودند که روزی را برای این مهم تعیین
نمایید و امر کنند با اجتماع از باب خصوص از برای تحقیق این حال مامون
تعیین و در آن روزی که تعیین کرده بودند اجتماع عظیم در آن روزی که تعیین
کرده بودند اجتماع عظیم در آن روز واقع شد و ابوجعفر ع بمجلس در آمد
و در آن وقت نه ساله بود و ابوجعفر را ع بر مسندی که معین نموده بودند
بآن قرار متمکن شد و یحیی بن اکثم را در مقابل جای دادند و مامون یحیی
بن اکثم را رخصت داد که سئوال کند از ابوجعفر ع پس یحیی بن اکثم گفت
که جان من فدای تو باد چه گویی در حق محرمی که بکشد صیدی را چه کفاره
بر او لازم آید ابوجعفر ع فرمود آیا آن محرم که کشته است صیدی را در
حل یا در حرم و آن عالم بوده بحرمت صید یا جاهل و عمدا کشته یا از راه
خطا و آن کشنده بنده بوده یا آزاد و کوچک بوده یا بزرگ و صید از
مرغان پرنده بوده یا از حیوانات چرنده حرام داشته بر فعل خود
یا از کرده پشیمان گشته و این قتل صید در شب بوده یا در روز و احرام
بعمره بسته بود یا بحج یحیی بن اکثم از بسیاری احتمالات سخن
متحیر ماند و آثار حیرانی و عجز بر ناصیه و بر اهل مجلس ظاهر
گشت و لکنت در زبان یحیی بدید آمد مامون گفت حمد و سپاس

خداوندی را

خداوندی را بر عطای این نعمت و توفیق بر راستی و درستی رای من
نظر بجانب امر خود افکند و گفت اکنون بر شما ظاهر شد درستی تدبیر و اندیشه
من بعد از آن با ابوجعفر ع گفت خطبه کن از برای نفس خود دخترم را ام الفضل
هم ابوجعفر ع بعد از حمد و سپاس خداوند تعالی و درود بر سید انبیا و صلواة
بر آل و عترت اصفیا فرمود محمد بن علی بن موسی خطبه میکند ام الفضل دختر
عبدالله مامون را که در عقد نکاح آورد بمهر جده او فاطمه ع دختر رسول الله ص
که آن پانصد درهم نقره نیکو خالص رایج در نکاح من در میاآورد و او را مامون
آنگاه مامون گفت ام الفضل دختر خودم را در نکاح ابوجعفر ع در آوردم
بمهری که مذکور شد ابوجعفر ع فرمود قبول کردم نکاح او را از برای خودم
آنگاه مامون گفت که مردم را هر کس بجای خود نشانند و خادمان حاضر
گردانند ظرفها را که در آن غالیه و عطریات بود اهل مجلس بجامه و محاسن
معطر ساختند بعد از آن اصناف اطعمه و انواع اشربه حاضر گردانیدند
و هر کس را جایزه عطیه و هدیه فراخور حال او بود نمود چون اهل مجلس
متفرق شدند و بغیر از خاص او کسی نماند مامون گفت یا ابوجعفر ع
که جان من فدای تو باد اگر بیان کنی فقه آنچه تفصیل کردی از وجوه قتل
صید محرم تا بدانند مردمان و خلایق از آن فایده گیرند و ضع منتی
باشد ابوجعفر ع فرمود محرم چون بقتل آورد صید برا در حل و آن صید از
طیور باشد و از کبار کفاره گوسفندی باشد و اگر در حرم او را بقتل

هرگاه که بیاید شما را حکایتی از من پس عرض کنید انرا بکتاب خدا و سنت رسول خدا
پس انچه موافق کتاب و سنت باشد فرا گیرید انرا و انچه مخالف کتاب و سنت باشد
انرا بگذارید و فرا میگیرید و این خبر موافق کتاب خدا و سنت نیست زیرا که حق تعالی میفرماید
ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل
الورید یعنی هر آئینه بتحقیق که آفریدیم ما آدمی را و میدانیم انچه در دل او در می آید و ما
نزدیک تریم باو از رگ گردن او و باو چگونه تواند بود که رضا و سخط ابو بکر لعینی پوشیده
باشد بر حق تعالی تا سئوال کنند از انچه بر وی پوشیده باشد از ابو بکر لعینی باز گفت یحیی
بن اکثم که روایت کرده شده است انکه مثل ابو بکر و عمر علیهم اللعنه مثل جبرئیل ع و میکائیل ع
است ابو جعفر ع فرمود جبرئیل و میکائیل علیهم السلام دو ملک مقرب اند که هرگز نافرمانی
حق تعالی نکردند و از طاعت حق تعالی بیرون نرفتند و ابو بکر و عمر علیهم اللعنه در بیشتر
اوقات مشرک و بت پرست بودند پس محال باشد که تشبیه کنند ایشان
را به جبرئیل و میکائیل علیهم السلام باز یحیی بن اکثم گفت روایت کرده اند که
پیغمبر خدا ص فرمود ابو بکر لعینی و عمر ملعون دو تا سید پیران اهل جنت اند در این
سخن چه میگوئی ابو جعفر ع فرمود صدق این خبر از محالات است زیرا که اهل
بهشت همه ایشان جوانان اند و در میان ایشان پیران نمیباشند این خبر را
بنی امیه وضع کرده اند در برابر خبری که مرویست از پیغمبر خدا ص که فرمود حسن
و حسین علیهما السلام سید جوانان اهل بهشت اند باز یحیی بن اکثم گفت روایت
کرده اند عمر بن الخطاب یعنی چراغ اهل بهشت است ابو جعفر ع فرمود این
سخنی است محال زیرا که در بهشت ملایک مقرب هستند و در بهشت آدم و
نوح و ابراهیم و محمد ص و همه انبیاء و اوصیاء علیهم السلام هستند بنور ایشان

روشن نیست

روشن نیست و بعمر لعینی ملعون روشن است باز یحیی گفت مرویست انکه سکینه ناطق
میشود بزبان عمر لعینی امام ابو جعفر ع فرمود هر چند فضل عمر لعینی بسیار است اما ابو
بکر ملعون از او افضل است و او بر بالای منبر میگفت بتحقیق که مرا شیطانیست
که میپوشاند دل مرا پس هر گاه که میل کنم باو پس باصلاح آورید مرا باز یحیی بن
اکثم گفت روایت کرده اند که پیغمبر خدا ص فرمود که اگر من مبعوث نمیشدم به
نبوت و رسالت عمر خطاب لعینی مبعوث میشد ابو جعفر ع فرمود کتاب
خدا راست میگوید و دروغ نمیگوید انجا که میگوید واذ اخذنا من النبیین
میثاقهم ومنک ومن نوح فرا گرفته است خدای تعالی عهد و میثاق را از
پیغمبران و از نوح پس چگونه تواند بود که تبدیل کند عهد و میثاق خود را با انکه
انبیاء هرگز بچشم بر هم زدن شرک بخدای تعالی نیاورده اند و چگونه بر انگیزد
به نبوت کسی را که در اکثر اوقات شرک بخدای تعالی آورده باشد پیغمبر خدا
ص فرموده باشد که من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود یحیی بن اکثم
گفت روایت کرده اند پیغمبر خدا ص فرمود هرگز وحی از من در توقف
نیفتاد مگر که گمان بردم که وحی بر آل خطاب فرود خواهد آمد امام ع
فرمود محال است که پیغمبر خدا را شک در نبوت خود واقع شده باشد و
حق تعالی فرموده الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس
خدای تعالی بر میگزیند از ملایک رسولان را و از مردمان برمی
گزیند پیغمبران را پس چگونه ممکن باشد که انتقال کند به نبوت از
کسی که برگزیده او را از برای نبوت بکسی که شرک بخدای تعالی
آورده باشد باز یحیی بن اکثم گفت از پیغمبر خدا ص مرویست که فرمود
اگر عذاب نازل میشد هر آئینه نجات نمی یافتند از عذاب مگر بجهت

عمر خطاب لعین امام ع فرمود این هم محال است زیرا که حق تعالی میفرماید و
ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون
یعنی سزاوار نبود خدای تعالی را انکه عذاب کند ایشان را و حال انکه ای محمد تو در میان ایشان
باشی و سزاوار نبود انکه عذاب کند و حال انکه ایشان توبه کننده کان
و استغفار کننده کان اند پس خبر داد خدای تعالی انکه عذاب نمیکند احدی
را مادامیکه پیغمبر خدا ص در میان ایشان باشد و مادامیکه ایشان استغفار
کنند از عبد العظیم حسینی رضی الله عنه منقول است که گفت وقتی با ابو جعفر
محمد بن علی ع گفتم که من امیدوارم انکه قایم اهل بیت محمد ص که پر خواهد
کرد دنیا را از عدل همچنانکه از ظلم مملو باشد آن تو باشی امام ع فرمود
هیچیک از ما نیست مگر که قایم است بامر خدا و راه نماینده است بدین خدا
اما آن بحق ظهور خواهد کرد بر اهل بیت کفر و جحود و پر خواهد کرد دنیا را از عدل و داد
است بر مردمان ولادت او و غایب است از مردمان شخص او و حرام است بر مردمان تسمیه او
و هم نام پیغمبر خدا است و کنیت او کنیت پیغمبر خدا است چون مجتمع شوند بر او اصحاب او بشمار اهل بدر
که آن سیصد و سیزده مرد است از اطراف عالم باجتماع این جماعت از اهل اخلاص خروج خواهد
کرد و این مراد است از قول حق تعالی اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا یعنی هر جا که باشید شما می
آورد شما را خدای تعالی و اجتماع می گرداند شما را بتحقیق که خدای تعالی بر همه چیز قادر است و چون شماره
ایشان به ده هزار مرد رسد خروج میکنند بامر خدا و دشمنان خدا را بقتل خواهند آورد تا زمانی که حق
تعالی از ایشان راضی باشد عبد العظیم میگوید گفتم ای سیدم چه گونه میداند او که حق تعالی از او راضی
است امام علیه السلام فرمود از رحمتی که خدای تعالی در دل او می اندازد و چون در می آید در مدینه بیرون می آورد
لات و عزی را و آتش می افروزد و ایشان را می سوزاند فصل
در احتجاج امام ع
ابو الحسن

ابو الحسن علی بن محمد النقی علیهما السلام در توحید و در غیر آن از علوم دینیه و
دنیاویه بر مخالف و موالف از امام همام ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام
سؤال کردند از توحید و گفتند آیا همیشه خدای تعالی در ازل یکتای
بی همتا بود و هیچ چیزی با او نبود بعد از آن بیافرید چیزها را و اختیار
کرد از برای نفس خود اسمها را یا آن که همیشه بود خدای تعالی در ازل یکتای بی همتا بعد از
آن بیافرید این چیزها را امام فرمود هیچ رد کننده نیست مر قضای او را و هیچ مانع نیست
مر حکم او را متحیر است اوهام متوهمین و منقطع است اوصاف
واصفین و منقطع می شود نادیل مبطلین از ادراک عجیب شان او پس او در
جایی است که نهایت نیست و در منزلتیست که بیرون از عبارت و اشارت
است از احمد بن اسحق روایت کرده اند که وی گفت کتابتی نوشتم با بو الحسن
علی بن محمد علیه السلام و سؤال کردم از حال رؤیت در جواب نوشته بود که جایز نیست
رؤیت مادام که در میان بیننده و در میان آنچه دیده میشود هوائی نباشد که نفوذ
کند در آن قوت باصره پس جایی که هوا نباشد و روشنی پدید نیاید رؤیت صحیح
نباشد پس جایز نباشد که حق تعالی دیده شود ایضا چنانکه زعم باطل مخالفان است و
امام ابو الحسن علی بن محمد علیه السلام در رساله که به اهل اهواز نوشته بود در دفع ایشان
سؤال کرده بودند از معنی حدیث لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اتفاق نمی
کنند امت بر چیزی بر حق و صواب اند و در تصدیق آنچه حق تعالی فرستاده بر
هدایت اند پس فرموده است پیغمبر خدا ص بانکه اگر اجتماع کرده بر آنچه درست
و مخالفت نکرده اند بعضی بعضی را آن حق است و نیست مراد حدیث
متهول می کنند به آن جاهلان و نه آنچه می گویند معاندان از ابطال حکم

بسیار است و مثلی که زده اند از برای جبر همچو مردی است که او را غلامی باشد که
او را قدرت و دسترس بر هیچ چیزی نباشد از اموال دنیا و داند خواجه
او این حال او را و با این حال امر کند او را خواجه او که بازار رود و از برای او
متاعی بخرد که بر بهای آن قدرت ندارد و هیچ کس آن متاع را باو بی بها
نخواهد داد و چون بازار رود و آن متاع را نیاورد و او را عقوبت کند
و این خواجه گوید که من دانا و عادل و با انصافم و ظلم بر احدی نمیکنم این سخن
را از و مسموع نتوان داشت زیرا که آنچه میکند عین جور و ستم است و تکذیب
قول خود میکند بعمل خود و خدای تعالی از چنین عملی مقدس و منزه است باز
امام ع فرمود اما تفویض که ابطال کرده است آنرا حضرت صادق ع قول
قایلی است که میگوید خدای تعالی تفویض کرده است به بندهگان اختیار امر و
نهی خود را و اهمال کرده در حق ایشان و تدبیری در اختیار کردن و نکردن امر
و نهی را از برای او ننموده و درین مقام کلام دقیق است که بغور آن نمیرسد
و وقت آن را در نمی یابد مگر ائمه دین از عترت خیر المرسلین و این سخن
دقیق آن است که میگویند اگر تفویض کرده باشد خدای تعالی اختیار امر و
نهی خود را به بندهگان بطریق اهمال هر آینه لازم باشد او را که رضا داده
باشد بآنچه اختیار کنند بندهگان او و مستوجب شوند بآن ثواب را یا
عقاب را و این سخن به یکی از دو معنی است باز میگردد یکی آنکه بندهگان
غالب آیند بر خدا

غالب آیند بر خدا و الزام کنند او را بر قبول اختیار ایشان خواه مراد او
باشد و خواه نه هر آینه وهنی و سستی در امر بر او لازم آید و دوم آنکه باشد
خدای تعالی که اراده او قاصر باشد از بندهگی فرمود ایشان با آنکه اختیار
کنند او امر و نواهی الهی را وفق اراده او و مثل تفویض مردی است که بخرد بنده را از برای خدمت و فرمان
برداری او امر و نواهی او و دعوی کند مالک عبد آنکه او قادر و قاهر و علیم و حکیم است پس امر کند بنده خود
و نهی کند و وعده ثواب بسیار بدهد بر طاعت و فرمانبرداری و بیم دهد او را بالیم عقاب در نافرمانی
پس مخالفت کند بنده خواجه خود و فرمانبرداری نکند او امر و نواهی او را و برود هوا و آرزوی خود
باشد و چون خواجه بر مخالفت و عصیان او اطلاع یابد بنده گوید که من اعتماد کردم بر تفویض تو امر را
بجانب من پس پیروی کردم هوا و آرزوی خود را زیرا که مفوض الیه غیر محصور علیه است از برای آنکه محال
اجتماع تفویض و تحجیر بعد از آن امام علیه السلام فرمود آنکس که گمان میبرد آنکه خدای تعالی تفویض کرده است
قبول امر و نهی را به بندهگان پس ثابت است از برای خدای تعالی عجز و ناتوانی و واجب گردانیده است بر خدای تعالی
قبول هر آنچه بندهگان کنند از خیر و شر و ابطال کرده است امر و نهی خدای تعالی را باز امام علیه السلام فرمود بتحقیق
که خدای تعالی آفرید خلق را بقدرت خود مالک گردانید ایشان را از استطاعت الخیر است که بآن امر و نهی
فرموده و قبول میکند از ایشان پیروی امر و نهی او و بدان راضی میشود از بندهگان و امر خدای است
اختیار در آنچه امر میکند به آن و باز نهی میکند از آن امر میکند به آنچه مراد او است و نهی میکند از آنچه
مکروه او است و ثواب میدهد و عقاب میکند به استطاعتی که مالک گردانیده است بندهگان را بر آن

از برای اتباع اوامر و اجتناب از معاصی آورد از برای ائمه عادل و با انصاف است و در اختیار
با او است بر می گزیند او را که می خواهد از بندگان خود بر گزید محمد را صلعم از برای رسالت خود
اگر تفویض میکرد اختیار امور را به بندگان خود هر آینه جایز بود که اختیار کنند قریش از برای رسالت امیه
بن ابی الصلت و مسعود ثقفی را زیرا که ایشان نزد قریش فاضلتر از محمد صلی الله علیه و آله بودند و از این
جهت میگفتند لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم یعنی چرا فرستاده نشد
قرآن بر مردی که بزرگ این دو ده که مکه و طایف باشد مراد ایشان هر دو شخص بود و این فرقی است پس [illegible]
نه جبر است و نه تفویض و خبر داده است ما را باین سخن امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام چون سؤال کرد از او عبایه
بن ربعی اسدی از استطاعت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آیا تو مالک شده استطاعت با خدای
پس خاموش شد عبایه بن ربعی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای عبایه سخنی گوی عبایه گفت چه بگویم ای امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود بگوی که مالک شده ام از برای خدای تعالی که مالک استطاعت گردانید از او است و اگر سلب گرداند
از تو استطاعت را پس آن از ابتلای و امتحان او است و او مالک است آن چیزی که ترا مالک آن گردانیده است
ترا و مالک است آن چیزی که قادر گردانیده است ترا بر آن آیا نشنیده آنچه مردم از خدای تعالی طلب میکنند
حول و قوت را جایی که می گویند لا حول و لا قوة الا بالله مرد سائل گفت دلیل آن چیست یا امیر المؤمنین
علیه السلام یعنی نیست هیچ قوتی ما را از نگاه داشتن نفس از معصیت خدا مگر از عصمت خدا و هیچ قوتی
نیست ما را بر طاعت خدا مگر بعون و یاری خدا در حال سائل بر خاست و پای امیر المؤمنین علیه السلام
بوسه داد و شکر گذاری هدایت آنحضرت بتقدیم رسانید باز امام علیه السلام فرمود پس اگر قایل گوید چیست
معنی قول حق تعالی یضل من یشاء و یهدی من یشاء یعنی خدای تعالی گمراه میکرداند انکس را که میخواهد

و راه نماید

و راه نماید انکس را که میخواهد امام علیه السلام فرمود بر مجاز این آیه دو معنی متصور است یکی
انکه اخبار کند حق تعالی بانکه وی قادر است بر هدایت انکس که خواهد و بر ضلا
لت انکس که خواهد و اگر اجبار ایشان را بر یکی از هدایت و ضلالت واجب
نکرده از برای ایشان ثواب و عقاب و معنی دوم انکه هدایت از حق تعالی
شناسیدن راه خیر است بمردمان مانند انچه حق تعالی فرمود و اما ثمود
فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی یعنی اما قوم ثمود پس راه نمودیم
ایشان را پس ایشان اختیار کردند گمراهی بر هدایت و این آیه از متشابهات قرآن است
نه از محکمات قرآن که بی روی ظاهر آن بر امت واجب است و لازم باشد روایت کرده اند
از عبد الله زیادی که گفت چون متوکل را زهر دادند نذر کرد که اگر حق تعالی او را از مرض شفا دهد
مال بسیار در راه خدا تصدق نماید چون از آن مرض خلاصی یافت از فقهای زمان سؤال کرد که
اندازه مال بسیار تا چند است پس اختلاف کردند در آن بعضی گفتند ده هزار درهم است و بعضی
گفتند صد هزار درهم است حقیقت حال بر وی مشتبه گشت یکی از نزدیکان وی گفت اگر جواب صواب
از برای این سؤال بیاورم چه رعایت یابم متوکل گفت ترا ده هزار درهم عطا کنم و اگر جواب صواب
نیابم تو را صد هزار تازیانه زنم گفت بان راضی شدم پس نزد امام ابو الحسن عسکری علیه السلام
آمد صورت واقعه باز نمود و از حد مال بسیار سؤال کرد امام علیه السلام فرمود تا هشتاد درهم تصدق
کند آن شخص نزد متوکل آمد و آنچه شنیده بود با وی گفت متوکل در آن متحیر ماند با وی گفت باز

آیا حق تعالی نفرمود یا ایها الذین امنوا ای آنانکه ایمان آورده اند اذا قیل لکم
تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم هرگاه که گفته شود از
برای شما که گشاده گردانید در مجالس خود گشاده گردانید تا گشاده گرداند
خدای تعالی از برای شما امور شما و اذا قیل لکم انشزوا و هرگاه که گفته شود
از برای شما که برخیزید از جای خود پس برخیزید از جای خود تا گشاده شود جاهای از برای
برادران شما یرفع الله الذین امنوا منکم بر افراشته میگرداند خدا قدر و منزلت آنکسانی که ایمان
آورده اند از شما والذین اوتوا العلم درجات و بر افراشته است قدر و منزلت آنانکه داده شده اند
علم و دانش را مرتبه برکسانی که غیر ایشان اند پس راضی نشده است از برای مومن مگر آنکه بر افراشته دارد او را
بر مومن غیر عالم همچنانکه راضی نشده است از برای مومن مگر آنکه بر افراشته دارد او را بر آنکسان که مومن نا
باشند و در محل دیگر میفرماید هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون یعنی هیچ برابر باشند
آنکسان که اهل علم اند و آنانکه اهل علم نباشند پس چگونه انکار میکنند بر افراشتن قدر این عالم را
پس تحقیق که در هم شکستن این مرد فلان ناصبی را بحجتهای که تعلیم کرد او را شرافت دهنده است خدا تعالی او را بان
هر آینه فاضلتر است از هر شرافتی که مرد را در نسب باشد عباسی گفت ای پسر رسول خدا تحقیق که شرف
دعزت دادی بر ما آنانرا که در منزلت جا نمودند در شرف نسب و همیشه در اوایل اسلام تقدم از برای
آنان که فاضلتر بودند در نسب امام علیه السلام فرمود سبحان الله ابا عباس که شرف نسب داشت
تابع ابو بکر علیه اللعنه شد که از قبیله تیم بود یا عبدالله عباس خدمت عمر علیه اللعنه اختیار کرد و او هاشمی
بود و عمر علیه اللعنه عدوی ابا عمر علیه اللعنه در بیاورد مردی را که از قریش نبودند در شوری و عباس را در شوری
و هاشمی بود در شوری در بیاورد پس اگر عزت دادیم کسی را که هاشمی نبود بر کسی که هاشمی بوده باشد جای
انکار نیست پس الزام داقام یافت ناصبی و بعجز خود در سخن قایل گشت مرویست از امام حسن عسکری عم

که از پدر

که از پدر خود علی بن محمد علیهما السلام روایت میکند که فرمود اگر نه آن بودی که بعد
از غیبت قایم ما علما بودندی که مردم را براه ما خواندندی و دلالت
کردندی مردم را بما و دور گردانیدندی از طریق حق و راه صواب بحجتهای
خدا شکوک و شبهه مخالفان را و نجات دادندی ضعفای دوستان ما را
از دامهای شیطان و از مجادله و مخاصمه نواصب نماندی [illegible] احدی
مگر که مرتد میشد از دین خدا لیکن ایشان آنکسان اند که [illegible] میدارند
عنان دلهای ضعفای شیعه ما را همچنانکه نگاه میدارد صاحب کشتی
سکان کشتی را این گروه فاضلتر اند نزد خدای عز و جل

فصل

در احتجاج امام همام ابی محمد الحسن بن علی العسکری عم در انواع مختلفه
از علوم دینی روایت کرده شده است از امام همام ابو محمد الحسن العسکری عم
باسنادی که سبق ذکر یافت در تفسیر قول حق تعالی ختم الله علی قلوبهم
و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهر نهاده است حق تعالی
بر دلهای کافران و بر چشمهای ایشان پرده کوری است و لهم عذاب
عظیم و مر ایشان راست عذاب بزرگ آنکه فرمود یعنی حق تعالی نشانی
و علامتی میکند بر دلهای ایشان که باین علامت و نشان ملایکه بدانند
که ایشان ایمان نیاوردند و اصرار بکفر نموده اند و همچنین بر گوشها علا
مت و نشانه حق ناشنیدن ایشان نهاده تا ملایکه را باین معلوم
شود که ایشان در استماع حق عناد نموده اند و بر چشمهای ایشان علامات
کرده که از آن علامات معلوم ملایکه شود که ایشان نظر در دلایل ذات و
صفات حق تعالی نمیکنند اخته اند و گشته اند مثابه شخص که بر دیده او پرده
باشد که آنچه در برابر ایشان باشد نتوانند دید و اگر نه حق تعالی از غیبت

وفساد مهره است و مبراست از مطالبه بنده گان بانچه منع کرده باشد ایشان
را بقهر و استیلا از کردن آن و مرایشان راست در آخرت عذابی که از برای
کافران مهیا و آماده شده و در دنیا نیز عذابی که از برای صلاح حال انکه
صلاح او را خواهند تا اختیار راه حق و صواب نماید از برای ایشان
آماده است یا عذابی که از برای استیصال ایشان باشد تا عدل و حکمت
او ظاهر کرد در روایت کرده شده است از امام ابو محمد عسکری علیه السلام به
اسنادی که سبق ذکر یافت در تفسیر قول حق تعالی الذی جعل لکم الا
رض فراشا یعنی آن خداوندی که گردانیده است از برای شما زمین
فراشی که بر روی می نشینید و میخوابند و از جای بجای میکردند فرمود مراد
آن است که گردانیده است زمین را ملایم طبایع و موافق اجساد شما
نگردانیده این را بسیار گرم پس بسوزاند اندر آن شما و نه بسیار سرد
تا خنک کند و منجمد گرداند بدنهای شما را و امرا بوی تندی نداده
تا صداع آورنده شما باشد و بسیار بدبو نگردانیده تا موجب هلاک
شما گردد و بسیار نرم نگردانیده همچو آب تا سبب غرق شد شما باشد
و بسیار محکم نیافریده که مانع عمارت و زراعت و دفن مرده گان شما باشد
بلکه او را بنوعی گردانیده که شما را از آن این منافع متصور است گردانیده
است در وان مقدار تماسک که ابدان شما و عمارات شما را نگاه تواند دا
شت و آن مقدار نرمی در آن مخلوق است که منقاد شما گردد و شما را در

عمارات و زراعت

عمارت و زراعت و قبول شما بعد از آن فرمود والسماء بناءً یعنی دیگر گردانیده
آسمان را بنای از برای شما و سقفی بر بالای سر شما میگرداند بر سر شما آفتاب و ماه
و ستاره را از برای شما بعد از ان فرمود وانزل لنا من السماء ماءً یعنی فرو
فرستادیم ما از آسمان آبی را که آن باران است که از جانب آسمان می آید و
بر کوهها و بلندیها و کودها قرار میکرد و بتدریج بمزروعات شما می آید و بدفعات
باندازه که مصلحت شما باشد فرو می آید نه یکبار که موجب خرابی خانهای و
باغات و مزروعات شما باشد بعد از آن فرمود فاخرج به من الثمرات
رزقا لکم یعنی پس بیرون آورد بان آب میوه ها را از جهت روزی شما فلا
تجعلوا لله اندادا یعنی پس مگردانید از برای خدای تعالی هیچ مانندی
از بتها که عبادت کنید آنها را و حال انکه این بتها نمی بینند و نمی شنوند و ادراک
چیزها نمیکنند و توانای بر هیچ کاری ندارند و انتم تعلمون و حال انکه شما میدا
نید که ایشان باین صفات اند و انچنین انعام و احسان بزرگ از ایشان
نمی آید روایت کرده شده است باسنادی که ذکر آن گذشت از امام ابو
الحسن العسکری علیه السلام در معنی قول حق تعالی و منهم امیون لا یعلمون الکتا
ب الا امانی یعنی بعضی از یهودان امیان اند نمیدانند کتاب را مگر آرزوها
انکه امی منسوب است بام که مادر باشد یعنی هم چنان اند که بیرون آمده اند از شکم مادر نانویسنده و ناخوانده
اند نمیدانند کتابی را که فرود آمده است بر ایشان از آسمان مگر آرزو و امانی که میخوانند بر ایشان و میگویند

او در کمال وضوح و نهایت ظهور است و مخفی نیست حال امت ما هرگاه که
دانند که علماء و فقهای ایشان فاسق و شدید المعصیت اند و از برای حطام
دنیا رعایت امور آخرت را از دست میگذارند اگر تقلید کنند چنین فقها را در
امر دین مانند یهود مذموم است تقلید ایشان و اما از فقهای ما آنان که در محا
فظت دین کوشند و اطاعت اوامر و نواهی الهی نمایند و از هوا و آرزوی
نفس اجتناب نمایند عوام را اهلیت که تقلید ایشان کنند و این حال بعضی
از علماء شیعه را تواند بود که باعتقاد و ایمان درست مرتکب قبایح و فوا
حش نشده اند و ملازمت تقوی و مروت بر خود لازم شمرده اند نه فقهای عام
که بسبب فساد ایمان و اعتقاد ظالم و فاسق اند و همچو یهود تحریف سخنان
از مواضع خود کرده اند و دروغ و بهتان را بجای راستی و درستی نهاده اند
از راه جهل و قلت معرفت و نه بعضی فقهای ما که سید بعد الله و راستی نباشند سخنانی
که از ما شنیده باشند بتغییر و تحریف نمایند و بعضی سخنان دروغ با آن آمیزند و بما
نسبت کنند تا بعضی اغراض دنیویه ایشان متمشی گردد و نه بعضی از نواصب که
قادر نیستند انکه قدح کنند در ما شطری از علوم صحیح ما را از علماء ما فرا
میگیرند و اکاذیب و اغالیط بسیار با آن می آمیزند که ما را از آن هیچ خبر و آگاهی
نیست و آن سخنان را بضعفاء شیعه ما میرسانند و ما را بواسطه نقص
آن سخنان مذمت میکنند تا ضعفاء شیعه ما را گمراه میگردانند و مضرت
این جماعت بر ضعفاء شیعه ما زیاده از مضرت لشکر یزید علیه اللعنه و
العذاب العظیم بر حسین بن علی است علیهما السلام زیرا که این دشمنان قصد روح

میکنند از ابدان

میکنند از ابدان و این عالمان بد که خود را مشابه شیعه ما بمردمان مینمایند و
در صورت دوستی قصد ضعفاء شیعه ما میکنند و شک شبه در اعتقاد ایشان
بدید می آورند و ایشان را از راه حق بیرون میبرند پس آنکس که
خدای تعالی در دل او می داند که غرض او نگاه داشتن دین و تعظیم او
لیاء خدا است نمیگذارد او را در تلبیس چنین مفسدان و توفیق مصا
حبت مومنان صادق که او را راه حق و صواب نمایند ارزانی
میدارد و او را وسیله خیر دنیا و آخرت ایشان میگرداند بعد از آن
امام ع فرمود که پیغمبر خدا صلعم فرمود بدترین علماء ما آنان اند که گمراه
میگردانند از ما دوستان ما را و قطاع الطریق اند و مردم را از راه ما
باز میدارند و اضداد ما اند نام ما میخوانند و دشمنان ما را بالقاب
ما می ستایند و صلوات بر ایشان میفرستند و ایشان مستحق لعن اند و
از ما بیزاری میکنند مستحق صلواتیم و کرامت از جانب خدا و ملائک
و از جانب مردمان باز امام ع گفت امیر المؤمنین ع فرمود بهترین
خلق خدا بعد از ائمه هدی صلحاء علماء اند گفتند ای امیر المؤمنین بدترین
خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون و نمرود و آنانکه نام شما را بر خود
نهاده اند و خود را بالقاب شما بمردم نموده اند و غصب مقام و منزلت
شما نموده اند چه کسانند امیر المؤمنین ع فرمود که عالمان بد اند که چون
فساد ایشان راه یافت اظهار باطله کاذبه میکنند و حق حقیقت را به شبهای

باطل می بودند خدای تعالی در حق ایشان میفرماید اولئک یلعنهم الله و
یلعنهم اللاعنون یعنی این گروه لعنت میکند ایشان را خدای تعالی و لعنت
میکنند ایشان را لعنت کنندگان از ملایک و مردمان روایت کرده شده
است باسنادی که سبق ذکر یافت از ابو یعقوب یوسف بن محمد زیاد و ابو
الحسن علی بن محمد بن سیار انکه ایشان گفتند که ما با امام ابو الحسن العسکری
ع گفتیم انکه قومی گمان میبرند که هاروت و ماروت دو ملک اند که اختیار
ایشان را ملایک در وقتی که عصیان بنی آدم بسیار شده بود فرستاده
بود ایشان را بزمین و ایشان فریفته زهره شدند و خواستند که با او زنا
و شراب خورند و شخصی را بقتل آوردند بغیر حق و عذاب کرد خدای تعالی ایشان را در چاه
بابل و مردمان سحر از این دو ملک می آموزند حق تعالی آن زن را مسخ کرد و این ستاره
زهره شد امام ع فرمود که حاشا چنین بوده باشد بتحقیق که ملایک معصوم اند و
محفوظ اند از کفر و قبایح اعمال بواسطه الطاف حق تعالی و خداوند عز و علا در
حق ملایک میفرماید لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون
یعنی نافرمانی نمیکنند ملایک خدای تعالی را در انچه امر کرده است ایشان را
بان و میکنند انچه بان مامور اند و از این قبیل آیات که دلیل عصمت ملا
یک باشند از گناه بسیار و بتحقیق است ملایک در سابق خلیفه حق تعالی
بودند در زمین و ایشان همچو پیغمبران و ائمه بودند در دنیا هیچ نتواند بود از انبیا
و ائمه زنا و خون ناحق در وجود آید همچنانی از ملایک نیز نتواند بود که این اعمال
در وجود آید ایشان با امام ع گفتند بر این تقدیر ابلیس نتواند بود که از ملایک

باشد امام ع

باشد امام علیه السلام فرمود ابلیس از ملایک نیست بلکه از جن است و حق تعالی از آن
خبر داده است که فرموده کان من الجن یعنی بود ابلیس از قوم جن و فسق عن امر
ربه یعنی پس طغیان کرد و بیرون رفت از امر پروردگار امام علیه السلام فرمود
پدرم روایت کرد از جدم از پدرش از حضرت امام رضا علیهم السلام از آبا کرام
خود از امیر المومنین علیه السلام از پیغمبر خدا ص که فرمود بتحقیق که خداوند تعالی
اختیار کرد ما را یعنی گروه ال محمد ص را و اختیار کرد پیغمبران را علیهم السلام و اختیار
کرد ملایک مقرب را و اختیار نکرد ایشان را مگر از انکه در علم حق تعالی بود که ایشان هرگز
مرتکب امری نخواهند شد که بیرون برود ایشان را از ولایت ایشان و قدح کنند در عصمت
ایشان و مستحق عذاب و عقوبت الهی گردند گفتند یا امام علیه السلام گفتیم روایت
کنید از برای ما که پیغمبر خدا ص نص کرده امامت را در حق امیر المومنین علیه السلام عرض
کرد خداوند ولایت امیر المومنین را علیه السلام بر ملایک پس ابا کردند جمعی از ایشان
از قبول آن پس حق تعالی ایشان را مسخ کرد باینده بصورت ضفادع امام علیه السلام فر
مود معاذ الله این سخن دروغ است که دروغ گویان از برای ما بسته اند ملایک معصوم
اند همچو سایر انبیا پس چگونه از ایشان کفر و قبایح اعمال در وجود آید بتحقیق
که شان ملایک عظیم و خطب ایشان جلیل است باسناد مقدم روایت
کرده اند ابو یعقوب و ابو الحسن که از پیش سمت ذکر یافتند انکه نزد
امام ابو محمد الحسن العسکری ع حاضر بودند که یکی از اصحاب ان حضرت
گفت یکی از برادران ما و شیعه اهل بیت بدست جاهلان عامه مبتلا
و ممتحن شده بود و از و سوال از امامت میکردند و اگر جوابی از راه
تقیه میداد او را سوگند میدادند با من گفت چگونه خلاص توانم شد از
بلای ایشان گفتم با تو میگویند که تو قایلی که تو خلیفه بحق بعد از پیغمبر ص فلان بود پس
ضرورت میشود مرا که بگویم بلی چون گفتم بلی میگویند که بگوی و الله چنین است گفتم بگو

القمی رضی الله عنه میگوید که روزی مبتلا شدم بمنازعه ناصبی ملعونی در
اثنای منازعه با من گفت هلاکت بر تو باد و اصحاب تو باد ای گروه را
فضیان شما طعن میکنید در مهاجر و انصار و ناسزا میگوئید ایشان را و حال آنکه
ابو بکر یعنی سابق ایشان است در اسلام و پیغمبر خدا ص در شب غار از آن
جهت او را با خود بغار برد که میترسید بر او همچنانکه می ترسید بر نفس
نفس خود زیرا که میدانست که او خلیفه خواهد بود بعد از او پس خواست
که محافظت کند او را همچنانکه محافظت میکرد نفس خود را تا احوال دین
اختلاف پذیر نشود و بعد از او امر اسلام باو منتظم باشد و علی بن
ابی طالب ع را در آن شب در فراش خود خوابانید چون میدانست که اگر
کشته شود اختلال در امر دین پدید نخواهد آمد از این جهت اندیشه از قتل او
نداشت و از این قبیل مزخرفات میگفت سعد میگفت که با خود اندیشه میکردم
که بجواب آن باطل مشغول شوم دیگر دیدم که تقیه لازم است از آن درگذشتم بار
گفت ای گروه رافضی شما میگوئید که اول دوم منافق بودند و استدلال
میکنید به لیلة العقبه بعد از آن گفت که خبر ده مرا از اسلام ایشان که بطوع
و رغبت ایشان بود یا باکراه و اجبار من اعتراض کردم از جواب این
سخن با خود گفتم اگر بگوی که اسلام او بطوع و رغبت میگوید پس ایمان ایشان
از راه نفاق نبوده باشد و اگر بگوی که اسلام ایشان بکره و اجبار بود
میگوید که در آن وقت اسلام را قوت و شوکت نبود تا اسلام ایشان اکراه
بوده باشد.

بوده باشد رجوع کردم از این مخاصمه با خشمی که جگرم از غصه آن پاره پاره
خواهست شد و درین حال طوماری برگرفتم و چهل و چند مسئله از مسائل
غامضه مشکله در آن نوشتم که بجواب آن برمن پوشیده بود و خواستم که
آنرا بمصاحب مولی و امام خود ابو محمد الحسن العسکری ع یعنی احمد بن
اسحق که در آن وقت در بلده قم بود رسانم و چون بمنزل او رفتم گفتند
از شهر بیرون رفت در عقب او رفتم تا باو رسیدم و طومار را باو دادم
که آنرا بجواب رساند گفت بیا تا باتفاق بسر من رای رفتیم بعد از آن بدو
لت سرای امام ع آمدیم در عقب دخول طلبیدم رخصت یافتیم و بمجلس انور در آمدیم با
احمد بن اسحق انبان بردم بر دو پرده بر روی او پوشید و در آن انبان
سیصد شصت کیسه بود که در آنها طلا و نقره بود که مهر صاحبانش در آن
کیسه‌های بود که فرستاده بودند چشم من چون بر رخسار گیر الا نور امام ع افتاد
روی در نظر من آمد همچو بدر منیر و بر بالای زانوی آن حضرت پسری دیدم
نشسته که مشابه مشتری بود در حسن و جمال و بر فرق مبارکش دو گیسوی
بود احمد اسحق در انبان در نظر امام ع با پسر خود بگشاد و کیسه‌ها بمهر صاحبان
بیرون آورد امام ع با پسر خود گفت که مهر از کیسه‌ها که هدایای شیعه و موا
لیان تو است بردار پس گفت ای مولای من کی روا باشد که دست پاک
مطهر را بهدایا ع رجسی و اموال نجس ایشان بیالائی امام ع فرمود ای
احمد بن اسحق یک یک از این کیسه‌ها بیرون آور تا او تمیز حلال از حرام آنها
نماید احمد بن اسحق حزه بیرون آورد صاحب الامر ع فرمود این کیسه

از فلان بن فلان است که در محله فلان از محلات قم ساکن است و مشتمل است
بر شصت دو اشرفی چهل و پنج اشرفی از ان بهاء اندری است از میراث
باو رسیده بود و تتمه از بدل اجاره زمینی است غصب کرده از برادر
خود و این مبلغ بواسطه امیزش آن باین مبلغ حرام گشته و مارا
بان توجهی نیست و هر یک از کیسه‌ها که بیرون میاورد صاحب الامر عم
حقیقت حال انرا باز مینمود و آمیزش هر یک بحلال و حرام که داشت
باز نمود و میفرمود و امر میکرد که انرا بصاحب ان باز دهد و چون احمد
بن اسحق حکایات او بانجام رسید و رخصت یافت که بمنزل خود عود
نماید امام همام ابو محمد عم بجانب من توجه نمود و گفت ای سعد چه چیز
ترا باین بلاد آورد گفتم بجانم فدای تو باد اشتیاق خدمت حضرت امام
مرا باین بلاد آورده فرمود که آن مسایل که اراده آن داشتی که تحقیق
نمائی سئوال کن از قرة العینی من تا هر یک را جواب شافی خاطرت ده
نماید گفتم ای مولای من و ای پسر مولای من روایت کرده اند از برای
انکه پیغمبر خدا صلعم گردانید طلاق زنان خود را بدست امیرالمؤمنین عم تا انکه
امیرالمؤمنین عم در روز جمل شخصی نزد عایشه ملعونه فرستاد و گفت فتنه
در میان اسلام انگیختی و راه حق بر عوام و ضعفاء امت پوشیدی و فرز
ندان مرا در معرض هلاکت در آوردی بجهالت و نادانی اکنون باید
که از این افعال امتناع نمائی و اگر باز نمیگردی بدانکه طلاق ترا خواهم
داد خبر ده مرا ای مولای من از معنی این طلاق که تفویض کرده است

حکم انرا

حکم انرا پیغمبر خدا صلعم بحضرت امیرالمؤمنین عم صاحب الامر عم فرمود
که حق تعالی بزرگ داشت شأن زنان پیغمبر خدا صلعم و ایشان را
امهات المؤمنین خواند و این شرفی بود از برای ایشان پس پیغمبر
خدا صلعم با امیرالمؤمنین عم گفت ای ابو الحسن این شرف از برای
ایشان باقی خواهد بود تا زمانی که ایشان بر طاعت خدای تعالی
باشند پس اگر از طاعت خدای تعالی بیرون روند و بر تو خروج نماید آنرا در میان ازواج
من طلاق ده و ان شرف را از وی اسقاط کن تا از جمله ادانی و اراذل باشد
گفتم ای پسر پیغمبر خدا صلی الله علیه خبر ده مرا از معنی قول حق تعالی از برای پیغمبر خود موسی
کلیم علیه السلام که فرموده فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی یعنی بیرون
کن از پای خود هردو کفش خود را بتحقیق که تو در وادی مقدس طوی در امده و فقهای
فریقین گمان برده اند انکه کفشهای موسی علیه السلام از پوست مرده بود امام علیه السلام
فرمود انکس که این سخن میگوید بر موسی علیه السلام نسبت جهل میکند بموسی علیه السلام در
وقت نبوت او زیرا که احتمال از دو وجه بیرون نیست یا آنست که نماز موسی علیه السلام
بان کفش جایز بود پس اگر نماز موسی علیه السلام جایز بوده باشد در ان کفش پس جایز بوده باشد
که موسی علیه السلام ان کفش را بپوشد در ان وادی مقدس هر چند که ان وادی مطهر و مقدس
باشد و اگر نماز جایز نبوده باشد در ان کفش نسبت جهل و عدم معرفت حلال و حرام بموسی علیه
السلام کرده باشند و موسی علیه السلام نادان بان چه جایز باشد در نماز و جایز نباشد در نماز دا

چون موسی ع و عیسی ع چون اختیار کردند ایشان وفور عقل و کمال علم اختیار
اختیار ایشان بر منافقی واقع شد و ایشان مؤمنان اند چه موسی کلیم با کمال
عقل و وفور علم و نزول وحی بر او اختیار کرد از وجوه قوم خود هفتاد نفر را
از برای میقات پروردگار خود از آن کسان که شکی در ایمان و اخلاص نبود
و اختیار ایشان در حقیقت بر جمعی منافقان واقع شده بود چون یافتم که
اختیار برگزیدگان برسالت و نبوت واقع میشود نه بر مصلح و او گمان میبرد
که مصلح است نه مفسد دانستم که اختیار کسی عالم السر و الخفیات نباشد
مجوز است که اختیار مفسد بر مصلح نموده باشد و اعتماد بر آن نشاید بار صاحب
الامر ع فرمود ای سعد آنکس که دعوای نمود و او خصم تو بود آنکه پیغمبر ص مختار
این امت را با خود بغار برد بنا بر آنکه بر هلاکت او می ترسید همچنانکه بر
هلاک نفس خود می ترسید زیرا که میدانست آنکه وی خلیفه بود بر امت
او بعد از او بر محافظت او اهتمام نمود و علی بن ابی طالب ع را بر فراش
خود خوابانید بنا بر آنکه میدانست که اگر کشته شود خللی در امر دین
واقع نمی شود زیرا که علی بن ابی طالب ع را بدل و قایم مقام در امت
بود چرا جواب ندادی که ایشان میگویند آنکه پیغمبر خدا ص فرمود که خلا
فت بعد از من سی سال خواهد بود مطابق این اعمال این چهار نفر یعنی ابو
بکر لعین و عمر لعین و عثمان لعین و حضرت امیر المؤمنین ع زیرا که ایشان خلفاء
بودند بر مذهب شما و چون خلفای باشد پس همچنانکه ابوبکر خلیفه بود ۳ نفر

دیگر خلیفه

دیگر خلیفه بودند چرا در بین اختلاف پدید میشد بهلاکت ابوبکر لعین نه هلاکت آن
۳ نفر دیگر و سبب چه بود که ابوبکر لعین را با خود بغار میبرد و ۳ نفر دیگر را
میگذاشت پس اهتمام پیغمبر ص بابوبکر لعین نه بدیگر خلفا تهاون بوده باشد در
امت و تارک شفقت بوده باشد بر ایشان و اما آنچه خصم تو میگفت که
ابوبکر لعین و عمر لعین مسلمان شده بودند بطوع و اختیار خود یا باکراه و اجبار
چرا در جواب نگفتی که ایشان مسلمان شده بودند بطوع و اختیار اما سبب
آن بود که ایشان مختلط می بودند به یهود و خبر میدادند ایشان را بآنکه
حضرت محمد ص خروج خواهد کرد و استیلا خواهد یافت بر عرب بنا بر آنکه
در توراة و انجیل و سایر کتب منزله قصه محمد ص و ملاحم او مذکور و
مسطور بود و به ابوبکر لعین و عمر لعین میگفتند که استیلای محمد ص بر عرب چو
استیلای بخت نصر بر بنی اسرائیل خواهد بود الا آن است که محمد ص دعوی
نبوت خواهد کرد و او پیغمبر نخواهد بود و چون ظهور کرد پیغمبر ما ص همراهی
کردند ابوبکر و عمر لعین آنحضرت را بر شهادت لا اله الا الله محمد رسو
ل الله بر طمع آنکه بیابند از جهت پیغمبر ص ولایت یا شهری را یا حکومت
ناحیه را هرگاه که منتظم شود امر او و مستقیم شود ولایت او و چون از
طمع مأیوس شدند موافقت کردند با امثال خود از منافقان در شب
عقبه و سنگها در دبها تعبیه کردند و از بالای کوه انداختند تا نفرت کند
شتر پیغمبر خدا ص و آنحضرت را بیندازد و بهلاکت رسانند پس خدای تعالی

نگاه دارند پیغمبر خود را از کید ایشان و قدرت نیافتند که مضرتی به پیغمبر خدا ص
رسانند و حال ایشان همچو طلحه و زبیر بود که بیعت کردند با امیرالمؤمنین ع بر طمع آنکه
ایشان ولایت بعضی از بلاد و نواحی باشند و چون مأیوس شدند از حکومت
و ولایت بیعت را شکستند و خروج کردند تا منتهی شد امر ایشان بآنچه منتهی
شد بان امر عهد شکنان بعد از آن برخواست امام ع ابومحمد الحسن العسکری
علیه السلام از برای ادای نماز و برخواست با او قائم من آل محمد صلوات الله علیهما
من بازگشتم از خدمت ایشان و نزد احمد بن اسحق آمدم و احمد را مضطرب و
گریان دیدم گفتم چه میشود ترا گفت جامه که مولای من از من طلب نمود و به
اختصار آن مأمور بودم گم شده و گفتم اندیشه مکن و بخدمت امام ع حقیقت
حال را باز نمود کن احمد بن اسحق نزد امام ع رفت و خوشحال و متبسم باز
گشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد گفتم خبر چیست گفت آن جامه در زیر
قدم امام ع مبسوط بود و بر روی آن نماز میکرد و بعد از آن مکرر بخدمت امام
ابومحمد ع رسیدم و دیگر صاحب الامر ع ندیدیم و در ملاقات وداع احمد بن اسحق
در برابر روی امام ع برخواست و گفت ای پسر رسول خدا ص هنگام رفتن شده
و ما از خدای تعالی درخواه میکنیم بحرمت جد تو مصطفی و مرتضی و سیده نساء عا
لمیان مادر تو و بحق سید جوانان اهل بهشت عم تو و برائمه طاهرین علیهم السلام
از بعد ایشان که پدران تواند آنکه نگرداند خدای تعالی این ملاقات آخر عهد ما
بملاقات تو و چون احمد این سخن بگفت ابومحمد ع بگریست چندان که اشک از

محاسن مبارک

محاسن مبارک آن حضرت ع بر جامه ای که ریزان گشت و فرمود ای پسر
اسحق مبالغه درین دعا منما که اوقات رحلت تو بغایت نزدیک شده
احمد زمانی بیهوش افتاد و چون بهوش آمد امام ع خرقه طلب نمود
که از برای او کفن باشد امام ع دست مبارک در زیر بساطی برد که
بر و نشسته بود و دوازده دینار طلا با حمد داد و فرمود این را انفاق
کن بر خود و مراقب باش که آنچه طلب کرده بان نخواهی رسید و خدای تعالی
ضایع نگرداند مزد نیکوکاران را سعد گفت که چون [illegible] رسیدیم [illegible] آمدیم و قریب [illegible]
رسیدیم احمد بن اسحق تب کرد مردم شهر خود را که در آن کاروان بود طلب کرد و در برابر
سخنان میگفت و وصیت کرد و حلالها طلب نمود آنگاه گفت متفرق شوید و مرا
تنها بگذارید مردم متفرق شدند سعد میگوید که صبح طالع شد مرا اندیشه بیماری احمد در
یافت و در آن فکر بودم چون چشم گشادم کافور خادم امام ابومحمد علیه السلام را دیدم که میگفت
خدا شما را اجر خیر دهاد و عاقبت شما را به نیکوئی بازگرداناد و در عزای احمد بن اسحق
الحال فارغ شدیم از غسل و تکفین او شما برخیزید و بدفن او مشغول باشید بتحقیق که او گرامی
ترین مردم است به نزد امام شما علیه السلام و سید شما صلی الله علیه و آله و از دیده ما غایب
شد پس به نزد او جمع شدیم و نوحه و گریه کردیم و او را غسل داده و کفن کرده یافتیم
و بدفن مشغول شدیم و از حق تعالی طلب رحمت و مغفرت نمودیم رحمة الله علیه
مرویست از شیخ [illegible] ابن عمر و عمری که گفت من جزو جماعه بودند از این
ابن عالم قزوینی و جماعتی از شیعه اثنی عشریه [illegible] صاحب الامر که خلف ابو
محمد است ع ابو عالم گفت که ابومحمد از دنیا رحلت نمود و او را خلفی نماند فرقه
از شیعه گفتند خلف ابومحمد صاحب الامر است علیه السلام و غایب شده است
بعد از آن این واقعه را در کتابی درج کردند و بناحیه فرستادند و منتظر جواب
بودند که جواب کتابت ایشان بخط صاحب الامر علیه السلام رسید صورت
کتابت این بود که بسم الله الرحمن الرحیم عاقبت دهاد خدا ما و شما را

و بیمار از برو [illegible] به
[illegible] شد چون به
حلوان رسیدیم احمد بن
اسحق

وفرو فرستادند بر ایشان کتابها را و ظاهر کردند دین و ملت ایشان را و بداد هر یک
از انبیا دلایل ظاهره و معجزات باهره و آیات غالبه آتش بر بعضی از ایشان
خنک و سلامت گردانید و فرا گرفت او را دوست و خلیل خود و با بعضی
سخن گفت و عصای او را اژدها گردانید و او را ید بیضا داد و بعضی را
زبان مرغان آموخت و بعضی مرده را زنده میکردانیدند و کور مادر
زاد را بینا میکردانیدند باذن پروردگار خود و سلطنت و پادشاهی
عظیم داد و بعد از ایشان محمد را رحمت عالمیان گردانید و تمام گردانید
با و نعمت خود را و ختم کرد بر و پیغمبری را و بشیر عالمیان گردانید و بعد از
کمال دین او را بجوار رحمت خود برد و برادر و پسر عم او علی بن ابی طالب
علی را امام و وارث و وصی او گردانید و بعد از او فرزندان او را یکی بعد از دیگری
امام و نایب مناب یکدیگر گردانید و احیا دین بوجود ایشان نمود و در میان و
برادران و بنی اعمام و خویشان نزدیک ایشان فرقی روشن پدید آورد که
بان دانسته میشود خداوند حجت از غیر ایشان و امام از غیر امام و معصوم
و پاکیزه گردانید ایشان را از رجس و به نفس گردانید ایشان را خزاین علم
و مستودع به حکمت و موضع سر خود و موید گردانید ایشان را بدلایل ظاهره
و اگر نه آن دلایل بودی همه مردم با ایشان برابر بودندی و هر آینه دعوی
کردندی و هرگز علم از جهل و حق از باطل امتیاز نیافتی و بتحقیق که دعوی کرد
امامت را این مبطل که مدعی است بر خدای تعالی دروغ و باطل رانیده اند که

حال او آبا چنان

حال او آبا چنان حالی است که امید توان داشت که تمام شود دعوی او بخدا
سوگند که در تفقه دین خدا مرتبه نیست که نمیداند حلال را از حرام و فرق نمیکند
در میان صواب و خطا و نمیداند محکم و متشابه را از کتاب بلکه نمیداند حد
صلوات و اوقات آنرا آنگاه وا دارد خدای تعالی حق را بر اهل حق و قرار
دهد او را در مستقر خود و بدانید آنکه حق تعالی ابا دارد از آنکه باشند امامت
در میان دو برادر بعد از حسن و حسین علیهما السلام و هرگاه که اذن دهد ما را در سخن گفتن
ظاهر گردد حق و نیست شود باطل و بخدای [illegible] در کفایت و جمیل صنع در روایت و حسبنا
الله و نعم الوکیل و صلی الله علی محمد و آل محمد روایت کرد محمد بن
یعقوب کلینی از اسحق بن یعقوب که گفت سوال کردم از محمد بن عثمان عمری رحمه الله
مرا کتابی است که سوال کرده ام از مسایل مشکله که مراست و توقع دارم بجواب رساند محمد
بن عثمان قبول کرد از او به محل خود رسانید پس بیرون توقیع بخط شریف صاحب الامر صلوات
الله علیه مضمون آنکه آنچه سوال کرده ای از آن از امر منکران من از اهل بیت ما و بنی اعمام
ما پس بدان که نیست در میان خدای تعالی و در میان مخلوقات هیچ قرابت و خویشاوندی
و آنکس که انکار مرا کند ازمن نیست و سبیل او سبیل پسر نوح است و اما سبیل عم من جعفر و فرز
ندان او سبیل برادران یوسف است و اما فقاع پس خوردن حرام است و اما ظهور فرج پس
امر او مفوض بحق تعالی است و اما قول آنکس که گمان میبرد آنکه حسین بن علی علیهما السلام کشته

نشده و شهادت یافته بکفر و ضلال است و لعن محمد بن عثمان عمری پس خدا از او راضی باد و از
پدر او که از پیش گذشت پس بتحقیق که او از معتمدان است و کتاب او کتاب منست و لعن محمد بن
علی بن مهزیار اهوازی پس زود باشد که خدای تعالی بصلاح آورد دل او را و زایل گرداند از او
شک او را و لعن محمد بن شاذان ابن نعیم پس او مردی از شیعه ما اهل بیت است و لعن ابو الخطاب
محمد بن زینب الاجدع ملعون است و اصحاب او ملعونان اند و هم نشینی با اصحاب مقالات
ایشان جایز نیست پس بتحقیق من از ایشان بیزارم و پدران من از ایشان بیزارند و لعن متلبسان
به اموال ما پس آنکس که حلال میداند چیزی از اموال ما را پس خورنده او خورنده سوزان است و لعن خمس
پس مباح گردانیده ایم ما آنرا بر شیعه خود تا وقتی که ظهور کند امر ما و لعن علت آنچه واقع شده
است از امر غیبت ما پس بتحقیق که حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا
تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای آن کسانی که ایمان آورده اند سؤال
مکنید از چیزهایی که اگر ظاهر کنند آن چیزها شما را سبب بدحالی شما باشد به تحقیق که هیچیک از
پدران من نبودند که در گردن او بیعت یکی از طاغیان زمان نبود و من بیرون آورم در وقتی که
بیرون آیم و بیعت یکی از طاغیان در گردن من نیست و لعن وجه انتفاع در غیبت من پس جهة
انتفاع است به آفتاب هرگاه که غایب گرداند آن سحاب و بتحقیق که من امان اهل زمینم
چنانکه ستارها امان اهل آسمانند پس به بندید درهای سؤال را از آنچه کار زیاد شما را و بسیار
بشتر دعا برای تعجیل فرج بتحقیق که این فرج شماست و روایت از ابو الحسن علی ابن احمد دلال قمی
آنکه گفت اختلاف کردند جماعتی از شیعه ما در آنکه حق تعالی تفویض کرده است با ئمه دین صلوات

الله علیهم

الله علیهم آنکه بیافرینند خلایق را و روزی دهند ایشان را پس گفتند قومی که این محال است و
جایز نیست بر خدای تعالی از برای آنکه اجسام قادر نیست بر خلق و آفرینش آن مگر خدای تعالی و قومی گفتند
که خداوند تعالی قادر گرداند ائمه دین را بر آفرینش اجسام و تفویض کرده است بایشان آفرینش و ار
زاق ایشان را همچنانکه قادر گردانیده است بعضی انبیا را بر مرده زنده گردانیدن و در این باب نزاع
عظیم کردند در میان بعضی از ایشان گفتند چیست شما را که رجوع نمی کنید بابی جعفر محمد بن عثمان
و سؤال کنیم این مسئله را تا حق بر شما واضح گردد بتحقیق که او طریق بصاحب الامر است صلوة الله علیه
پس راضی شدند جماعت بابی جعفر و تسلیم کردند امر را با و ظهور حق را بر اخبار او و قرار دادند
و سؤال خود را نوشتند بابی جعفر فرستادند پس بیرون آمد از جانب ابی جعفر توقیعی رفیع بخط امام
علیه السلام نوشته مضمون آنکه بتحقیق که خداوند تعالی اوست آفریننده اجسام و قسمت کننده
ارزاق از برای آنکه او نه جسم است و نه حال در جسم و نیست مانند او چیزی و او شنوا و بیناست
و اما ائمه علیهم السلام پس ایشان درخواه کنند از خدای تعالی پس می آفریند آنچه ایشان می خواهند
و سؤال میکنند ارزاق از برای مردمان پس روزی میدهد مردم را چنانکه ایشان میخواهند تا در سؤال
ایشان نکرده باشد و بزرگ داشت حق ایشان نموده باشد روایت کرده است ابو جعفر محمد بن
علی بن الحسین ابن بابویه قمی رحمة الله از محمد بن ابراهیم ابن اسحق طالقانی که گفت من نزد شیخ ابو
القاسم الحسین بن روح رضی الله عنه بودم با جماعتی که از آن جمله علی ابن عیسی بن قصری بود بر خاست
مردی گفت ای شیخ سؤال دارم شیخ فرمود که سؤال کن مرد گفت خبر ده مرا از حسین بن علی علیهما
السلام که او ولی خدای تعالی بود شیخ فرمود بلی گفت خبر ده مرا که آیا کشنده او لعنة الله علیه عدوی

نوشتن گذاشتم و در سالی که وبا و طاعون در تبریز آمده بود و فرار کرده

در صحراها و در کوه‌های سهند میگشتیم و مینوشتم و در همان ایام هم در

طهران وبا افتاد و محمد حسن خان قاجار سرتیپ باشی رحلت نمود

از ناخوشی وبا و خبر وفات او را هم در اوجان بما رسید و از

غصهٔ او دست و دلم سرد گشت و چند روزی ننوشتم تا بعد از سه

روز چهار ... دیگر ابراهیم خان را حاکم مراغه کردند و آمدیم در مراغه و چند روز

بودیم در مراغه که کتاب اعتبار ... را اتمام کردم والله اعلم بالصواب

دریغا که بی ما بسی روزگار   بروید گل و بشکفد نوبهار

کاتب الحروف فقیر الحقیر اسکندر ولد محمد هاشم بیک شاه عبد العظیمی

و این را بجهت ولد خودم محمد هاشم نوشتم هر که خواند دعا طمع دارم

زانکه من بنده گنه کارم   این نوشتم تا بماند روزگار   من نمانم خط بماند یادگار مسعی

این کتاب در وقت نوشتن که عالیجاه اخوی ام اسکندر بیک می‌نوشت چند ورقی

از این کتاب بر رفاقت ... این کمترین حقیر که محمد رضا ... داماد ... ولد ... عرب ... باشد

باشد نوشته که هر که این کتاب مذکور را از این مخلص ... بفاتحه ... از برای پدر و مادر او هم

ختم نماید هر که خواند دعا طمع دارم   زانکه من بنده گنه کارم   من نوشتم تا بماند روزگار

من نمانم خط بماند یادگار   بار الها هر که خواند نویسنده کتاب را از دعا فراموش ننماید چون واجب ...

تاریخ امام حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که هر یک چند سال امامت نمودند

و عمر شریف ایشان چند سال بود و از دار الفنا بدار البقا در چه تاریخ بحسب ظاهر رحلت

نموده اند بتفصیل تحریر می‌شود

حضرت امام المتقین و الاولیاء علی ابن ابی طالب
عمر شصت و سه سال — خلافت چهار سال و نه ماه — رحلت در سنهٔ اربعین

حضرت امام حسن علیه السلام
عمر پنجاه سال — خلافت ده سال — رحلت در سنهٔ خمسین

حضرت امام حسین علیه السلام
عمر پنجاه و هفت سال — خلافت یازده سال — رحلت در ستین

حضرت امام زین العابدین علیه السلام
عمر پنجاه و هفت سال — خلافت سی و چهار سال — رحلت خمس و تسعین

حضرت امام محمد باقر
عمر پنجاه و هفت سال — رحلت اربع و عشر و مائة

حضرت امام جعفر صادق
عمر شصت و ... سال — خلافت سی و چهار سال — رحلت خمس و مائة

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
عمر پنجاه و پنج سال — خلافت پنجاه سال — رحلت ثمانین و مائة

حضرت امام رضا علیه السلام
عمر پنجاه و پنج سال — خلافت ... سال / شانزده سال — رحلت ثلث و مائتین

حضرت امام محمد تقی علیه السلام
عمر بیست و پنج سال — خلافت هفده سال — رحلت عشرین و مائتین

حضرت امام علی النقی
عمر چهل و یک سال — خلافت سی و سه سال — رحلت اثنا و خمسین و مائتین

حضرت امام حسن عسکری ع

عمر بیست و هشت سال — خلافت یک سال — رحلت ستین و مأتان

حضرت امام محمد مهدی ع در خمس و ستین و مأتان غیب شده

بسم الله الرحمن الرحیم

باز این چه شورش است که در خلق عالم است — باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین — بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کزو — کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست — این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست — سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند — گویا عزای اشرف اولاد آدم است

گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب — کاشوب در تمامی ذرات عالم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین — پرورده کنار رسول خدا حسین

بند دوم

کشتی شکست خورده طوفان کربلا — در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا

گر چشم روزگار بر او فاش میگریست — خون میگذشت از سر ایوان کربلا

نگرفته دست دهر گلابی بغیر اشک — زان گل که شد شکفته به بستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان — خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید — خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل — شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

بند هفتم

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار — خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه — ابری به بارش آمد و بگریست زار زار

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن — گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار

عرش آنچنان بلرزه درآمد که چرخ پیر — افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه که گیسوی حورش طناب بود — شد سرنگون ز باد مخالف حباب‌وار

جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل — گشتند بی‌عماری محمل شتر سوار

با آنکه سر زد این عمل از امت نبی — روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار

وانگاه ز کوفه خیل الم رو بشام کرد — نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بند هشتم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد — شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد

هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند — هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد

هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید — هر جا که بود طایری از آشیان فتاد

شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت — چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد — بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان — بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی اختیار نعره هذا حسین از او — سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

پس بازبان

پس بازبان پر گله آن بضعة بتول — رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول

بند نهم

این کشته فتاده بهامون حسین توست — وین صید دست و پا زده در خون حسین توست

وین ماهی فتاده بدریای خون که هست — زخم از ستاره بر تنش افزون حسین توست

وین غرقه محیط شهادت که روی دشت — از موج خون او شده گلگون حسین توست

وین شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه — خرگاه از این جهان زده بیرون حسین توست

وین قالب طپان که چنین مانده بر زمین — شاه شهید ناشده مدفون حسین توست

وین خشک لب فتاده ممنوع از فرات — کز خون او زمین شده جیحون حسین توست

وین نخل تر کز آتش جان سوز اهل بیت — دود از زمین رسانده بگردون حسین توست

پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد — وحش زمین و مرغ هوا را کباب کرد

بند دهم

کی مونس شکسته دلان حال ما ببین — ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین

اولاد خویش را که شفیعان محشرند — در ورطهٔ عقوبت اهل جفا ببین

در خلد بر حجاب دو کون آستین فشان — واندر جهان مصیبت ما برملا ببین

لهذا درا چو ابر خروشان بکربلا — طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین

تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر — سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین

آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام — یک نیزه‌اش ز دوش مخالف جدا ببین

وان تن که بود پرورشش در کنار تو — غلطان بخاک معرکه کربلا ببین

یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد — کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد

بند یازدهم

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده / وز ظلم چها درین ستم آباد کرده

کام یزید داده از کشتن حسین / بنگر کرا بقتل که دل شاد کرده

حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن / آزرده اش به خنجر فولاد کرده

ترسم ترا دمی که بمحشر در آورند / از آتش تو دود بمحشر در آورند

در طعنت این بس است که با عترت رسول / بیداد کرده خصم تو امداد کرده

بهر خسی که بار درخت شقاوت است / در باغ دین چه با گل شمشاد کرده

ای زاده زیاد نکرده است هیچکس / نمرود این عمل که تو شداد کرده

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو / با مصطفی و حیدر اولاد کرده

بند دوازدهم

خاموش محتشم که دل سنگ آب شد / بنیاد صبر خانه طاقت خراب شد

خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک / مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد

خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان / در دیده اشک مستمعان خون ناب شد

خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز / روی زمین ز اشک جگرگون خضاب شد

خاموش محتشم که ز سوز تو آفتاب / از آه سرد ماتمیان ماه تاب شد

خاموش محتشم که فلک بسکه خون گریست / دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد

خاموش محتشم که ز ذکر غم حسین / جبرئیل را ز روی پیمبر حجاب شد

تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد / با هیچ آفریده جفای چنین نکرد

معراج نامه

باز در جلوه در اعقده گشا نغمه سرا طوطی فکرت بادا و مترنم بنوا فکر حمد و ذکر خدا
کو هم جا حمد ثنا ساز عیان گوی بیان چند نهان دار شبان ورد زبان از دل جان
شکر خدا را که بود خالق اشیا احد حی توانا صمد قادر یکتا ز ثری تا به ثریا
هم جا حاضر بیدا هم آن عارف دانا هم آن دیده بینا حاکم لم یزل است آن ز جهان
لم یزل است آن نه یقینی لا یزل است آن ازل است آن ابد است آن که بود روز
السلت آن من توحید خداوندگی قوت یارا شده مارا بزم هر ناطقه لا
لیس نرسد کس بکمالش من شبها و خیالش شب روز همه سالش متفکر بجمالش
که ز قدرت همه خورشید منور کند باز سحاب آرد گل بارد از صنع کند چشمه ز خارا
مرغ از بیضه برارد پس از آن بال برآرد ثمر از هر شجر آرد شجر از هر ثمر آرد
پسری را بدر آرد بدر از هر پسر آرد هم ابنها سر آرد دیگری شد دیگر آرد
ز دل ها شکر آرد چه ز دریا گهر آرد ز بقر عنبر سارا کردگاری است که او
را نه شریک است نه مانند نه خویش است نه پیوند کریمی است که فیض
کرمش بر همه کس میرسد ابر عطایش بگل و خس همه میبارد واقف همه از احوال
دل ها بر بالا ان هم از دم زدن مور چکان در شکم جانان حکمی است که در جان
درون همه را واسطه شربت دارو کند مرهم جان های فکار است بهر غمزده یار

وعنایت به نبی مژده رحمت ز برای همه امت برسانید و محمد صلی شده خوشحال
سر از سجده برآورد و نظر کرد یکی دست بیرون آمد از آن پرده و آورد یکی
کاسه از ماست در آن با خود نان گفت که این ماحضر ماست روان
نوش کن خوش گذران گفت محمد صلی که به تنها نه توان خورد نبوده است
چنین قاعده اهل صفا را پس همان دست که از آن پرده بیرون آمده
و همراه نبی خورد از آن ماست چنان راست که اعلاست تماشاست
هم انجاست که آن دست کز آن پرده بیرون آمده سرپنجه شیر اله
فرزانه مولاست یکی قطره ز دست نبی افتاد بدستش و نبی خواست از آن معذرتش
و رخصت باسی شدن از شب که نبی بود بمنزل بر وای عاقل جاهل که
چه نکوست شمارا صبحدم بود که حیدر علی از خوابه قنبر سوی آن
سید سرور شده گفتا که مبارک بتو معراج و نبی گفت نگفتم بکسی راز
بیان ساز بمن ای شه مختار علی گفت که ما را نبود بار دگر حاجت
تکرار که اینها همه بیدانم و بر من شده ظاهر منم آنکس که خداوند مرا خوا
نده بتورات و بانجیل و زبور و صحف و مصحف اعظم که فرستاده به
خلقان بصفاتم منم آنکس که خداوند مرا ستر نمودست خوانده و کسی
پی نبرد ستر خدا را پس نبی گفت بمن ده خبر رفتن معراج روان شاه
ولایت ز سر لطف عنایت به نبی گفت چه خوش گفت چه درسعت

نیا سفت

نیا سفت که آن شیر که بگرفت سر راه ترا و تو بدو خاتم خود لطف نمودی
که بدان شیر منم گفت بگیر از کف من خاتم و مشکل ترا زاین پس چه حکایت
بشنو شرح روایت که نبوده است نباشد بجهان غیر علی پادشهی ملک
بقا را باز گفت آن شه لولاک بوقتی که گذشتم ز نهم طارم افلاک سوی
قاب قوسین بجای که نه جبرئیل رسید و نه میکائیل توانست گذر کرد
لن لن حبیبت علی گفت از آنجمله که دیدی بیکی پرده رسیدی و یک آواز
شنیدی و یکی دست برون آمد از آن پرده و آورد ترا ماحضری بیش
و از آن اکل نمودی که به آنکس که بهمراه تو زآن کرد تناول منم آخر نظری
جانب دستم کن و بنگر همی نقش و نگارا چون نظر کرد رسول عربی و عجمی
علوی و قرشی و مدنی دید که زان است یکی قطره بهاست بدست شه
مردان و از آن ستر شده نادان و بدو گفت توئی لحمک لحمی و توئی جسمک
جسمی توئی قلبک قلبی و توئی نفسک نفسی توئی دمک دمی و توئی
روحک روحی و تو ذکر ملاقات و توئی اصل مناجات و تو قبله حاجات
و توئی دفع بلیات و توئی نور سموات و توئی آنکه فروغ از رخ ماه تو
بود روشنی ارض سما را یا علی هر که ندارد بتو اخلاص امامش تو نباشی بخدا
رو سیه از خاک زند سر نبود غیر سقر منزل سگ کمتر کافر بنگر خارجی خانه علی
در صدق بیاور ز علی هست از هم اعظم علی از هم اکرم ز علی روی بگردانی که بری
گردی از ایمان ندهد سود و پشیمان شدنت ای سگ نادان جگنی روز جزا را

بجز علی نیست امامی بخدا عرش مقامی چه نبی صدر خرامی ولی خاص وتمامی

به از این نیست کلامی علی وعالی واعلا وولی ووالی والا برو ای مؤمن

دانا چو من عاشق شیدا ز علی گو علی گو همه مقصد ز علی جو که شود کار تو نیکو بکف

آری همه سرار آن امامی است که هفتاد دو هر نوبت سر خود داد بدشمن

برضای حق از آن شجر که صد میوه بدید آرد چه از سیب چه از نار برای

دل حضار ستمکار جفا کار ملاعین شیاطین سزاوار بلعنت است و به

نفرین هم گفتی که ای حیدر کرار ندیدیم بمانند تو جادوگر و صاحب سحار

گفت حیدر که دو صد لعنت حق باد بجادوگن وسحار تبه کار ز شد لنا

آن خارجی و دنگ و دبنگی بشناسد نکند فرق همین معجزه موسی واز سحره

فرعون حق باطل ملحد ز موحد که کند دعوی دانش نداند که منم حجت

قاطع بخدا بعد نبی سرور و نایب که بلا فصل منم صاحب منبر سوی حق

راه نما خلق خدا را علی است ساقی کوثر علی است خواجه قنبر علی است آنکه صفدر

که کند صد چه غضنفر شکننده کله قیصر بدر رد تا دم اژدر علی است آنکه از

سنگ یکی چشمه برون کرد دو صد مرغ بر آورد و به بخشید بدرویش قطار شتر

و بار زر و زیور و اسباب و قبا را کرد کار ما بحق جاه و جلال تو و قدر

نبی و حرمت حیدر بحق نور دل فاطمه و آب رخ شبیر و شبر بحق طلوع

عابد پس از آن باقر و جعفر بحق موسی کاظم برضا آن دو مطهر بحق جاه نقی و تقی

و جلالت عسکری بحق حضرت مهدی شه اثناعشر و سید سرور به یقین امر تو بر شیعه

حیدر کریم و رحیمی کن بخدا و به تو انکر تبارا ره به جنت بجان قنبر بنت کوثر تمام شد